

# نجابت بخشى در اديان

تأليف

محمد تقى راشد محصل



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# نجات بخشی در ادیان

تألیف

مُحَمَّدتقی راشد مُحصّل



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۸۱

راشد محصل، محمد تقی  
نجات بخشی در ادیان / تألیف محمد تقی راشد محصل... تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و  
مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱.

۱۶، ۲۷۷ ص... (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۱۴ / ۱۸)

ISBN 964-426-176-3

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

M. T. Rashed-Mohassel.

عنوان اصلی:

Deliverance in religions.

چاپ قبلی: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.

نمایه.

چاپ دوم.

۱. مهدویت در ادیان. الف. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ب. عنوان.

۲۹۷ / ۴۶۲

ن ۲ / ر ۲ / ۲۲۴ BP

۱۳۸۱

۱۴۰۶۲ - ۸۱ م

کتابخانه ملی ایران



## نجات بخشی در ادیان

تألیف محمد تقی راشد محصل

ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر نشر: رحمت الله رحمت پور

چاپ اول: ۱۳۶۹

چاپ دوم: ۱۳۸۱

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

ناظر چاپ: سید ابراهیم سید علی

چاپ و صحافی: چاپ فرشیوه

ردیف انتشار: ۱۴-۸۱

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 964. 426. 176. 3

شابک ۹۶۴-۴۲۶-۱۷۶-۳

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵، تلفن: ۳-۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۰۳۶۳۱۷

## فهرست مطالب

بیشگفتار  
مقدمه

هفت — دوازده  
سیزده — چهارده

### گفتار نخست: نجات بخشی در دین زردشتی

۱ — ۱۰۹	
۳ — ۹	بخش نخست
۹ — ۱۴	بخش دوم
۱۴ — ۱۷	بخش سوم
۱۷ — ۲۴	بخش چهارم
۲۴ — ۳۲	بخش پنجم
۳۲ — ۳۹	بخش ششم
۳۹ — ۴۴	بخش هفتم
۴۴ — ۶۸	بخش هشتم
۶۸ — ۷۱	بخش نهم
۷۳ — ۱۰۹	یادداشتهای گفتار نخست

### گفتار دوم: نجات بخشی در دین یهودی و مسیحی (عهدین)

۱۱۱ — ۱۴۰	
۱۱۳ — ۱۱۶	بخش نخست
۱۱۶ — ۱۲۰	بخش دوم
۱۲۰ — ۱۲۵	بخش سوم
۱۲۵ — ۱۳۳	بخش چهارم
۱۳۵ — ۱۴۰	یادداشتهای گفتار دوم

### گفتار سوم: نجات بخشی در اسلام (شیعه دوازده امامی)

۱۴۲ — ۲۴۰	
۱۴۳ — ۱۴۶	بخش نخست

۱۵۵-۱۴۶	بخش دوم
۱۶۱-۱۵۵	بخش سوم
۱۶۸-۱۶۱	بخش چهارم
۱۷۶-۱۶۸	بخش پنجم
۱۸۱-۱۷۶	بخش ششم
۲۴۰-۱۸۳	یادداشتهای گفتار سوم

## گفتار چهارم: پایان سخن

۲۵۰-۲۴۱

## فهرستها

۲۷۸-۲۵۳

## کوتاه نوشتها

انجیل	ا
جلد	ج
حدیث	ح
صفحه	ص
از صفحه ... تا صفحه	صص
ظاهراً	ظ
فصل	ف
نگاه کنید	نک

شماره‌های درون کمانک در جلو واژه‌ها نشان می‌دهد که درباره آن واژه‌ها در ارتباط با موضوع مورد بحث مطالبی در یادداشتهای مربوط به همان بخش آمده است.

## پیشگفتار

مطالبی که در این دفتر در یک مقدمه و چهار گفتار گرد آمده است، برداشتی است از موضوع «موعود» در دین زردشتی (گفتار نخست) یهودی - مسیحی (گفتار دوم)، اسلام، و به بیان دقیق شیعه دوازده امامی، (گفتار سوم) و نشان دادن همسانیها و ناهمسانیهای این اعتقاد در دینهای یادشده (گفتار چهارم) که به ترتیب زمانی در پی یکدیگر آمده است. در این کار چند مشکل وجود داشته است. یکی آن که متنهایی که مطالب مورد استناد باید از آنها فراهم شود، به زبانهای مختلف و از دیدگاههای خاص تحریر شده‌اند، و این تنوع موضوع، دامنه مطلب را وسعت بخشیده و پژوهشگر در کار بررسی خود با انبوهی از منابع ناهمگون روبروست، که شناخت آنها به تخصصهای مختلف، نیاز دارد.

دوم آن که منابع مربوط به هر یک از دینهای یادشده در بالا، نیز یکدست نیستند، شیوه نگارش یکسان ندارند و در دوره‌های مختلف تاریخی نوشته شده‌اند. فهم مطالب آنها نیز به سادگی ممکن نیست و اشکالات دیگری از این دست، که در جای خود درباره هر یک از آنها گفتگو خواهد شد. سوم رمزآمیز بودن متنها و مآخذ کار است. یکی از ویژگیهای کتابهای آسمانی و متنهایی دینی ایجاز و ابهام مطالب آنهاست. این ابهام نه معلول زمان و نه زائیده موضوع آنهاست بلکه ویژگی زبان همه متنهایی دینی و یکی از عوامل برتری شیوه بیان آنهاست، چه وقتی ابهام در بعد هنری و فنی در نوشته‌ای باشد گیرایی آن را بیشتر می‌کند و هر کسی فراخور درک خویش از آن توشه‌ای می‌گیرد و یکی از علل خواندنیهای مکرر متنهایی دینی و رسیدن به دریافتهای جدید این ابهام هنری است.

پژوهشگری که می‌خواهد از ورای این اشارات رمزی و کنایی مطالبی را دریابد، باید از تفسیرهای اهل فن استفاده کند. این تفسیرها هم شیوه‌ای یکسان ندارند و احتمالاً هر کدام از دیدگاهی خاص نوشته شده‌اند که شناخت این دیدگاهها خود دانشی دیگر است.

با توجه به آنچه گفته شد، برای این که کار ارائه شده در حد امکان دقیق، دور از خطا و خالی از برداشتهای شخصی باشد، کوشش بر این بوده است که متنهایی مستند و قابل اطمینان گردآوری شود و مسأله را چنان که منابع هر یک از ادیان نشان می‌دهند، به عبارت درآورد. اظهارنظرها و تحلیلهای مختلفی که از سوی متخصصان ارائه شده، غالباً در یادداشتها آمده است.

اگرچه آرایش ظاهری و عبارت پردازیهای متن از پژوهشگر است. اما در این مورد نیز نظر بر این

بوده است که جمله یا عبارت مستند و متکی به سندی از اسناد مطمئن باشد، به سخن دیگر پژوهشگر در این پژوهش ایمان و اعتقاد دینی خویش به یک سو نهاده، کوشیده است تا در گفتار نخست اندیشه نجات بخشی را از دیدگاه یک زردشتی و به استناد متون دینی آن و در گفتار دوم بر مبنای اعتقاد یک کلیمی یا مسیحی و بر اساس شواهد موجود در عهدین (عهد قدیم و جدید) و در گفتار سوم بنا بر آگاهیهای قرآن و سنت و به اعتقاد شیعیان دوازده امامی<sup>۱</sup> بررسی کند و نتیجه این بررسیها را در گفتار چهارم کنار هم بگذارد و موارد شباهت و اختلاف این اندیشه را در دینهای یادشده نشان دهد. با اعتراف به این که این پژوهش گام ابتدایی در این راه است و نگارنده در این پهنه وسیع اگر نه از کار وامانده اما حق مطلب را ادا نکرده است.

مشکلات یادشده تنها برای پژوهشگر نیست، خواننده نیز در برخورد با این نوشته همین مشکلات و شاید بیش از آنها را خواهد داشت. توضیحاتی که درباره قسمت‌های مختلف این مجموعه در زیر می آید به منظور کمک به خواننده و به دست دادن طرحی اجمالی از کار انجام شده است.

۱- مقدمه:

مقدمه در بردارنده سیر اندیشه نجات بخشی در ادیان مختلف است. مسأله به صورتی که در این جا آمده است، برداشت نگارنده از موضوع مورد بحث است و این برداشت بر مبنای شواهد استخراج شده از متنهاست.

## ۲- گفتار نخست:

در این گفتار، مسأله موعود و مطالب وابسته بدان از دید زردشتیان بررسی شده است، از آن جا که متنهای زردشتی اصطلاحات خاصی دارند که در طول تاریخ بار معنایی آنها تغییر و تحول یافته است - که این تغییر و تحول حتی برای عامه زردشتیان روشن نیست - ناچار شده است، یادداشت‌های نسبتاً طولانی و دراز بر این گفتار بنویسد تا ابهامهای متن را تا حدی برطرف سازد.

تقسیم بندی مطالب - به سبب اختلافاتی که در اوستا و متنهای فارسی میانه و متون روایتی زردشتی در مسأله موعود دیده می شود و برای تنظیم تحول این اندیشه در میان زردشتیان، منابع اوستایی در دو بخش اول این گفتار و مآخذ دیگر در بخشهای بعدی بررسی شده اند و بر این اساس مطالب این گفتار را نه بخش زیر تشکیل می دهد:

بخش نخست بررسی سیمای آینده سازان و نجات بخشان بر بنیاد متنهای اوستایی (اوستای قدیم و جدید).

بخش دوم تصویری از جهان پایانی است، یعنی جهانی که پس از ظهور آخرین نجات بخش شکل می گیرد.

بخش سوم در این بخش مسأله موعود در متون فارسی میانه مطرح شده است. از مقایسه مطالب این بخش با بخش نخست می توان تحول تدریجی این تفکر را در میان زردشتیان دریافت. به پاره ای از این دگرگونیها در هنگام بحث از مآخذ کار اشاره شده است و برخی دیگر را در گفتار چهارم مورد سنجش قرار داده است.



بخش چهارم از قیامهایی گفتگو می‌کند که زمینه‌ساز ظهور نخستین نجات‌بخش (هوشیدر) در دین زردشتی است. در بخشهای پنجم، ششم و هفتم از چگونگی قیام سه موعود اصلی دین زردشتی سخن می‌رود.

بخش هشتم سیمای جهان در عصر انتظار است، تصویری که از این جهان داده شده است از لابلای متون مختلف استخراج شده و عنوان «جهان در پایان هزاره‌ها» بدان داده شده است زیرا متنهای زردشتی پیش از پایان هر هزاره (رأس هر هزاره یکی از نجات‌بخشان ظهور می‌کند) جهان را مجموعه‌ای فروپاشیده توصیف می‌کند. مجموعه این توصیفها مطالب این بخش را تشکیل می‌دهند.

بخش نهم توصیف جهان پایانی است، یعنی جهانی که سوشیانس آخرین موعود زردشتی را می‌سازد، این دوران که بیش از ۵۷ سال نمی‌پاید عصری است که خواست و آرزوی همه نیکان در آن متجلی می‌شود.

### متون و منابع:

مطالب بخشهای اول و دوم این گفتار هم‌چنان که گفته شد از اوستا (گاهانی و جدید) گرفته شده است. بخش گاهانی اوستا مانند هر کتاب دینی دیگر مطالب را به کنایه و استعاره و ابهام و در قالب عبارتهای کوتاه و فشرده بیان می‌کند آن‌گاه که چنین ویژگیهایی با کهنگی زبان به هم آمیزد اشکال دریافت مطلب را دوچندان می‌کند. وجود این دشواریها سبب شده است که تفسیرها و ترجمه‌های مختلف و گاه متناقض از این متن تهیه شود. تفسیرهای سنتی (= زند) گاهان که بیشتر تحلیل و دریافت زردشتیان زمان را از متن گاهان دربر دارد، نیز در ابهام گاه دست کمی از خود گاهان ندارد. نگارنده در ترجمه‌های خود از این تفسیرهای سنتی و از ترجمه اینسلر و هومباخ سود برده است. (نک. کتابنامه).

به طور کلی در هیچ‌جای گاهان نجات‌بخشی با نام معرفی نشده است و تصویری روشن از جهان پایانی نیز داده نمی‌شود. واژه سوشیانس که بعدها بر آخرین نجات‌بخش اطلاق شده است، در این جا معانی دیگری دارد که در بخش نخست از این معانی به تفصیل سخن رفته است.

از میان متون مختلف اوستای جدید، در فروردین یشت و زامیاد یشت بیش از جاهای دیگر درباره نجات‌بخشان گفتگو شده است. این یشتها از یشتهای بسیار قدیمی اوستا نیستند و فهم مطالب آنها به دشواری گاهان نیست. در این جا در مورد نجات‌بخشان گشاده‌تر سخن رفته است، و پژوهنده به وضوح بسط و گسترش مطالب گاهان را می‌بیند. بر مبنای این دو متن مردی «استوت ارت» نام، که به صفت سوشیانس ستوده می‌شود، در پایان جهان ظهور می‌کند و دنیایی جاوید می‌سازد (نک بخش یکم و دوم) اما از هوشیدر و هوشیدرماه به عنوان نجات‌بخشان مقدم بر او نامی به میان نیامده است. آنچه روشن است این که تصور ظهور مصلحی که در پایان جهان می‌آید، در اوستای جدید آشکارا وجود دارد، و تصویری نسبتاً روشن و دقیق از جهان مطلوب نیز دیده می‌شود.

متنهای میانه و روایات زردشتی علیرغم اختلافات زمانی که با یکدیگر دارند، یک‌جا بررسی شده‌اند، زیرا تفاوت‌های آنها اساسی و بنیادی نیست بلکه بیشتر در جزئیات و موضوعهای جنبی مربوط به موعود است. از این آثار دو کتاب دینکرد و بندهش که هر دو در اواخر قرن سوم هجری تالیف

شده‌اند، در یک ردیف قرار دارند و هرچند مطالب آنها با یکدیگر اختلاف مختصری دارد، اما از هماهنگی نسبی برخوردار و گاه کاملاً به یکدیگر شبیه هستند. نویسندگان این دو اثر مسائلی را مطرح کرده‌اند که مطلقاً در اوستا وجود ندارد از آن جمله است: معرفی هوشیدر و هوشیدرماه به عنوان دو نجات‌بخش مقدم بر سوشیانس، تعیین تاریخ ظهور هر یک از نجات‌بخشان، شناساندن بهرام ورجاوند و پشیوتن به عنوان زمینه‌سازان ظهور هوشیدر، یادکردن علائم و نشانه‌های خاصی برای ظهور هر یک از سه نجات‌بخش و نگهداری نطفه آنان در آب دریاچه و... از سوی دیگر ویژگیهای جهان پایانی نیز نسبت به مطالب مذکور در یشتها بسط و گسترش یافته است. ظاهراً این دو کتاب، مطالب اوستا را شرح و تفسیر کرده و پندارهای زردشتیان را تا زمان تألیف آثار خود بر آنها افزوده‌اند و مطالب آنها پایه‌ای شده است برای آثار دیگری که پس از این تاریخ نوشته شده‌اند. آثاری مانند دادستان دینی، مینوی خرد، گزیده‌های زادسپرم که به ندرت در این زمینه اشاراتی دارند نیز در این ردیف قرار می‌گیرند. روایت پهلوی نیز کتاب دیگری است که ظاهراً با بندهش و دینکرد اختلاف زمانی چندانی ندارد و در یکی از فصلهای خود به توصیف رویدادهای دوران زندگی نجات‌بخشان پرداخته اما دربارهٔ چهرهٔ جهان پس از سوشیانس سخنی نگفته است. در این کتاب مطالبی آمده است که در دینکرد و بندهش نیست و حتی برخی از آنها در آثار بعد از او نیز نمونه ندارد، مثلاً برای گرگی که در زمان هوشیدر و ماری که در زمان هوشیدرماه آشکار می‌شود ویژگیهایی یاد می‌کند که در جای دیگر نیست، یا دربارهٔ ظهور دیو ملکوس و چگونگی مقابله مزدیسنان با او مطالبی دارد که در دیگر مآخذ دیده نمی‌شود.

ویژگی نجات‌بخشان در زند بهمن یسن گسترده‌تر از دیگر نوشته‌هاست و رویدادها و اتفاقات هزاره‌ها نیز با ریزه‌کاریهای فراوان توصیف شده است شیوهٔ نثر کتاب به روش داستان‌پردازان است و در زمینه علائم ظهور به توجیه‌های عامیانه پرداخته و به تفصیل سخن گفته است.<sup>۲</sup>

مرحله جدیدتر تحول این اندیشه را در روایات زردشتی می‌بینیم. این نوشته‌ها کاملاً جدید و پر از پندارهای عامیانه و برداشتهای سطحی هستند و تنها ارزش آنها در این است که، دگرگونیهای موضوع مورد بحث را مشخص می‌کنند زراتشت‌نامه، جاماسب‌نامه، روایات داراب هرمز دیار، صد درنر و بندهش، و مجموعه ام. او. ۲۹ را در این مرحله از تحول می‌توان نام برد.

مطلب در برخی از متنها کاملاً رنگ باخته و اثر پذیرفته است مثلاً در جاماسب‌نامه ازدهاک با «دجال» یکی می‌شود و بر خلاف همه نوشته‌ها که او را کشتهٔ دست‌گرشاسب می‌داند، این دجال از ترس مرگ دین می‌پذیرد (جاماسب‌نامه فارسی ص ۸۹ - ۹۰). تحلیلها نیز بسیار شگفت‌آور است مثلاً تگرگ سرخ که از علائم ظهور هوشیدر است بدین سبب می‌بارد که از بسیاری کشت و کشتار آب فرات رنگ می‌گیرد و ابری که از آن برمی‌خیزد و به آسمان می‌رود و باران می‌باراند، خونبار است (ص ۸۶). به طور کلی موضوع رنگ سنتی خود را از دست داده و عوامل زمانی و تحلیلهای عامیانه در آن راه پیدا کرده‌اند. بحث بیشتر در این زمینه را لازم نمی‌بیند و خواننده را به متن گفتار نخست و به مقایسه‌ای که در گفتار چهارم ذکر شده است، راهنمایی می‌کند.

## ۳- گفتار دوم.

مبنای کار در این گفتار کتاب مقدس یعنی عهد قدیم و جدید و رسالات و کتابهایی که در حکم نصوص مذهبی کلیمی و مسیحی هستند و در همین مجموعه (کتاب مقدس، انجمن بخش کتب مقدسه) چاپ شده‌اند، بوده است از تفسیرهای عهد قدیم (تلمود)، به کتاب گنجینه‌ای از تلمود (تک. کتابنامه) مراجعه شده است که آیات تورات و رسالات انبیای بنی اسرائیل را بر حسب موضوع تقسیم‌بندی کرده و تفسیرهای مربوط به آنها را آورده است. تقسیم‌بندی مطالب این گفتار نظمی همانند گفتار پیش دارد و دارای چهار بخش است. در بخش نخست ویژگیهای نجات‌دهنده و اندیشه نجات‌بخشی در تورات و انجیل بررسی شده است. در بخش دوم زمان نجات‌دهنده (مسیح) و چگونگی قیام او بحث شده است و بالاخره بخش سوم و چهارم به ترتیب به توصیف جهان پیش از ظهور مسیح و پس از آن اختصاص دارد.

## ۴- گفتار سوم:

در این گفتار، «موعود» از دیدگاه شیعیان دوازده امامی بررسی شده است. کار در این گفتار به مراتب دشوارتر از گفتارهای پیشین بوده است و چه مأخذ کار بسیار وسیع و گسترده است و بدون شناخت دقیق آنها کار تحقیق ناقص می‌ماند و از آنجا که محور بحث در این گفتار بر اخبار و احادیث استوار بوده است، شناخت نوع خبر یا حدیث یکی از ارکان اساسی کار بوده است. برای گردآوری مطالب این گفتار حدود چهل اثر قدیم و جدید مطالعه و یادداشت‌برداری و در مطالب نقل شده به آنها استناد شده است. برای مأخذ روایات و احادیث جلد ۱۳ بحارالانوار و دو جلد کتاب کمال‌الدین اثر شیخ صدوق و مجموعه منتخب‌الاثیر، (نک. کتابنامه) از آغاز تا فرجام یادداشت‌برداری شده است. مجموعه منتخب‌الاثیر هر چند تألیفی جدید است اما از آنجا که همه اخبار و احادیث مربوط به امام زمان را از مأخذ معتبر گردآوری کرده است، کلید اصلی تحقیق در این زمینه را به دست پژوهنده می‌دهد. بخشی از کتاب ینابیع‌الموده (نک. کتابنامه) نیز که در آن اخباری از قائم (عج) ضبط و نقل شده است نیز بررسی و یادداشت‌برداری و در جای خود بدانها استناد شده است. برای تحلیل موضوعها و مطالب مربوط به قائم (عج) و داوری در مورد ارزش روایات و احادیث و گاه تفسیر آنها از آثار اسلام‌شناسان معاصر استفاده شده که صورت کامل این آثار در کتابنامه یاد شده است. هرگاه در مورد خبر یا حدیثی یا درباره مطلبی تحلیلهای مختلف وجود داشته است، به همه آنها اشاره کرده و اطناب در این مورد را مخل ندانسته است و شاید یکی از علل طولانی شدن یادداشتهای این گفتار همین نکته باشد.

## تقسیم‌بندی مطالب:

این گفتار دربردارنده شش بخش است که به اقتضای موضوع تقسیم‌بندی شده است:

بخش نخست بحثی کوتاه پیرامون تولد امام و زندگی و غیبت آن حضرت است و به طور کلی

مروری کوتاه بر شرح زندگی قائم «عج» تا غیبت کبری دارد.

بخش دوم بررسی و تحلیل مسائلی است که با غیبت در ارتباط است و بحثهایی که پیرامون

این مسائل در میان اهل فن مطرح شده است.

بخش سوم توصیف دوران آمادگی و انتظار است. در این بخش از قیامهای حق و ناحقی که پیش از ظهور رخ می‌دهد سخن رفته و گروه نوریان و ناریان (= پیروان و منتظران امام، و منکران و دشمنان دین) معرفی شده‌اند.

بخش چهارم چهره جهان را در دوران انتظار نشان می‌دهد.

بخش پنجم طلوعه قیام مهدی (عج) را توصیف می‌کند و تأثیری که این انقلاب در شوون مختلف اجتماعی خواهد گذاشت به اجمال بررسی شده است.

بخش ششم توصیف ویژگیهای حکومت جهانی مهدی (عج) است، حکومتی که شیعیان در انتظار تشکیل و تحقق آن هستند، دولت حاکمیت قرآن و قوانین آن را سیطره و نفوذ اسلام بر همه جنبه‌های فردی و اجتماعی.

کوشش بر این بوده است، که احادیث و اخبار ضعیف در متن نیاید و از اظهارنظرهای شخصی و برداشتهای فردی خودداری شود و در ارتباط با هر مسأله و موضوعی که در متن طرح می‌شود تحلیل‌های اهل فن (تا آن‌جا که دسترسی داشته است) ذکر شود. متن اخبار را با ترجمه فارسی آنها همراه کرده است تا مطلب برای خاص و عام روشن باشد. امید آن است که در این راه توفیق نسبی یافته باشد.

## ۵- گفتار چهارم:

نتیجه‌ای است که از کنار هم‌گذاشتن مطالب سه گفتار نخست گرفته شده. در این بخش شباهتها و اختلافهای این اندیشه در ادیان با یکدیگر سنجیده شده‌اند.

## مقدمه

تشکیل جامعه‌ای که معیارهای معنوی و انسانی بر آن حاکم باشد، رسیدن به جهانی که در آن ستم مفهومی نداشته باشد و ستمگر و ستم‌دیده نبوده زور و زورمداری بر مردمان و سرنوشت آنان مسلط نباشند از دیرزمان در ذهن بشر بوده یا دست کم از آن‌گاه که آثار مکتوب در دست است، از چنین اندیشه‌ای نشان یافته می‌شود.

از آن‌گاه که افلاطون مدینه فاضله را عنوان می‌کند تا قرن‌ها بعد که این اندیشه به صورت «شهر آرمانی» در آثار نویسندگان و فلاسفه تجلی می‌نماید جلوه‌های گوناگونی از این اندیشه دیده می‌شود.<sup>۳</sup> شهرهای آرمانی و تصویر آنها در آثار فلاسفه و نویسندگان بازنمایی از اندیشه‌های بشر محروم و ستم‌کشیده است که با ساختن آن در ذهن خویش، خود را تسلی داده تلخیهای حال را به امید رسیدن به لذت آینده پذیرا شده است.

برخورد با این رنجها و تلخیها را گروهی به گونه‌ی دیگر بر خود هموار کرده‌اند. آنان شهر آرمانی خود را در دل خویش ساخته‌اند و درون را با صیقل خویشنداری جلا داده‌اند، اینان عارفان وارسته‌اند که به دنیا و مظاهر آن پشت پا زده، از زمین و زمینیان بریده، به خدای خود پیوسته‌اند.

جامعه‌شناسی جدید این اندیشه را در مفهوم مذهبی آن به عنوان یکی از مکتبهای اجتماعی می‌شناسد<sup>۴</sup> و آن را مکتبی می‌داند که بر مبنای نصوص دینی معتقد است در پایان جهان نجات‌دهنده‌ای ظهور خواهد کرد و جهان بی‌رنج و اندوه و خالی از ستم و کینه را خواهد ساخت.

از آن‌جا که قدیم‌ترین جای طرح مسأله کتابهای آسمانی است تجلیات این اندیشه را در مکتبهای فلسفی و اجتماعی باید پوششهای ثانوی و مادی این تفکر دینی و الهی دانست.

دل‌بستن به جهانی روشن و نورانی و تصویر دورنمایی از آن در ادیان، نه جنبه خیالی دارد، بدان‌سان که در شهرهای آرمانی مولود ذهن فلاسفه و نویسندگان دیده می‌شود و نه جنبه فردی، چنان‌که

در نژاد عارفان و زاهدان تجلی می‌یابد، در این جا سخن از شهر محدود با دروازه‌های بسته و برجهای بلند و دیوارهای خاردار نیست بلکه گفتگو از جهانی است پهناور که همه کره زمین را دربر می‌گیرد، افقی گسترده و بی‌انتها که فقط یک گرداننده دارد، گرداننده‌ای که از خطا مبر است و از خواستها و آرزوهای بشری و ضعف و سستیهای اخلاقی دور. این جا سخن از فرد نیست که جمع است، جمعی که همه آدمیان را دربر می‌گیرد. آینده در دین کاملا روشن است، جهان جز به سود ستمدیدگان و رنج‌کشیدگان پایان نمی‌پذیرد. در ادیان این اصل مسلم و این اعتقاد محکم، حاکم است که به مصداق سخن خداوند: «حق آمدنی است و باطل رفتنی» و آدمی امیدوار و در انتظار روزی است که این وعده خدایی تحقق پذیرد.<sup>۵</sup> چنین است که این اندیشه در ادیان بعدی الهی و آسمانی دارد و ورای تفکر بشری و برتر از مقیاسهای مادی و خاکی آنهاست. در ادیان به طور کلی - یا دست‌کم در دینهای مورد بحث - از آینده‌ای امیدبخش گفتگو می‌شود، جامعه‌ای متحد به تمام معنی، جهانی که نظام الهی می‌گیرد و حاکم بر آن قانون واحد خدایی است نه نهادهای وضع‌شده به دست آدمیان، قانونی که در کلام حق و از سوی او برای نجات بشریت فرستاده شده است. در ادیان حکومت و رهبری در دست حاکم مقتدر و توانای زمینی و یا شورای منتخب مردم نیست، بلکه در دست مردی خدایی است که از هوسها و امیال پست زمینی پاک است، مردی که پیوندش با خداست و بس.

افراد این جامعه نیز هر یک در حد خود مردمی والا هستند، دور از حب و بغضهای فردی و آراسته به نیکیهای اخلاقی، مردمانی که اطاعت و فرمانبری از رهبر الهی خود را به عنوان یک عبادت پذیرایند. ادیان، حکومت آخرالزمان و حاکم مقتدر آنها در ارتباط و پیوند مستقیم با دستگاه خدایی و کبریایی می‌بیند و چنین است که ظهور موعود و تشکیل جامعه مطلوب در ادیان، تجسم اندیشه دیرپای بشری و تحقق یکی از بزرگترین آرزوهای او در طول تاریخ تلقی می‌شود و پایان رنج و درد نوع بشر را اعلام می‌کند و او را به فرارسیدن بامدادی روشن و روزی امیدبخش و جاوید مطمئن می‌سازد.

«محمد تقی راشد محصل»

## یادداشتها

- ۱- در این مجموعه هر جا از «اسلام» گفتگو می شود، اعتقاد شیعیان دوازده امامی یاد می گردد.
- ۲- مؤلف کتاب آیین شهریاری در شرق دربارهٔ زمان تدوین کتاب زند بهمن یسن و ارزش مطالب آن در شناخت جوامع شرقی تحلیلهایی کرده است که در این جا مورد نظر نبوده بدانها اشاره نشده است. (نک. شهریاری در شرق، تألیف ساموئیل. ک. ادی. ترجمه فریدون بدره‌ای، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۷).
- ۳- تصویری از یوتوپیا یا «شهر آرمانی» در نوشته‌های نویسندگان اروپایی وجود دارد مثلاً شهر مطلوب تامس مور نویسندهٔ انگلیسی دورهٔ رنسانس (۱۴۷۷ - ۱۵۳۵) جزیره‌ای است با ۲۰۰ میل درازا که در آن ۵۴ شهر با زبان، راه، دوش و نهاد یکسان ساخته شده است، به طوری که وقتی یک شهر را ببینی، گویی همه را دیده‌ای. شهرها را دیواری بلند و ستبر با برجها و باروها در میان گرفته است. سه پهلوئی هر شهر را خندقی خشک و پهناور و ژرف با دیوارهای انبوه از بوته‌های خارفرا گرفته است. اداره کنندگان شهر چهار نفر برگزیدگان مردمند که در سنا راجع به امور عمومی رایزنی می کنند. در بیرون از سنا کسی حق رایزنی ندارد، چه بیم آن است که علیه مردم توطئه شود... (برای شرح این مطالب و به طور کلی تصویر کاملی از این شهر نک. تامس مور، «آرمانشهر»).
- ۴- مسیانیسم، به معنای اصل اعتقاد جامعه به مسیح یا موعود است و جامعه‌شناسی به عنوان مسیانیسم معتقد است که هر جامعه‌ای در نهاد خویش این اعتقاد را به عنوان عکس‌العمل طبیعی و فطری ساختمان خودش در توجیه‌های مختلف دارد.
- از این اصل در انسان‌شناسی یک اصل کلی به نام فوتوریسم استنباط شده است که به معنای اصالت آینده و آینده‌گرایی است (برای آگاهی بیشتر نک. انتظار ص ۳۴).
- ۵- این اعتقاد وجه مشترک همه ادیان است که موعودی برای ساختن جهانی خالی از اندوه و

درد از جانب خداوند مامور می‌شود. در اسلام مهدی (عج) برای استقرار جهانی آراسته به همه نیکیها و عاری از همه بدیها پیکار می‌کند. فارقلیط مسیحیان (لفظاً به معنی آموزگار، شفیع و راحت‌آور است) هادی و تقویت‌دهنده نیز هست و تحقق‌بخش عدالت در جهان آینده است (نک قاموس کتاب مقدس زیر تسلی‌دهنده و روح‌القدس). در آیین زردشتی نیز سوشیانسها رسالتی مشابه دارند. از این ادیان که بگذریم در آیینهای دیگر نیز مانند همین اعتقاد درباره موعود وجود دارد مثلاً در آیین هندیان باستان «کالکی» دهمین ظهور ویشنو - که همان مفهوم مهدی موعود و اندیشه مهدویت است - سوار بر اسب سفیدی خواهد شد و شمشیر درخشان در دست خواهد گرفت و عصر طلایی را از نو آغاز خواهد کرد. (نک. ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ج ۱، ص ۲۷۴).



# گفتار نخست

نجات بخشی در دین زردشتی

## بخش نخست

### سازندگان جهان مطلوب

اندیشه رسیدن به پیروزی نهایی و وصول به جهانی که در آن مرادهای آدمی برآورده شود و بر همه خواسته‌هایش پیروز گردد در گاهان آشکارا دیده می‌شود:

درست‌اندیشان و پیروان راستین هر مزد با اعتقاد به نیروی لایزال او، پیوسته در تلاش و جستجوی نجات‌بخشی هستند که این آرزوی آنان را برآورد و پرهیزگاران را به نعمت جاودانی و کافران را به رنجی جانکاه و مداوم دچار کند:

زندگان و آنهایی که بوده‌اند و خواهند بود نجاتی خواهند جست که از سوی او می‌آید، آن که امید می‌دهد که روان پرهیزگاران در بی‌مرگی نیرومند بود و آن دروندان در رنج جاودان. این‌ها را مزدا اهورا به‌شهریاری (= نیروی) [خویش] آفرید. (یسن ۴۵ ب ۷).

از سوی دیگر هر مزد، سرور جهان هستی و پناهگاه امن گروندگان با ایمان، این امید را در دل آنان زنده نگاه می‌دارد و منتظران را به نجات دهنده‌ای، که خواهد فرستاد نوید می‌دهد:

کسی که در این راه با دیوان و مردمان، که به نوبه خود با او (= زردشت) مخالفت می‌کنند، ستیز کرده است - یعنی

از آن مردمی است که به او (=زردشت) وفا دارند -  
چنین کسی با دینش (=وجدانش) تو را دوست، برادر یا  
پدر است، اهورامزدا سرورخانه ما را نجات خواهد داد.  
(یسن ۴۵ ب ۱۱).

نجات بخشی که هر مزد به مردمان نیک وعده داده است، وظیفه اش  
پاییدن و نگهبانی این جهان راستی است، جهانی که اندکی پیش از  
رستاخیز آراسته خواهد شد و در آن راستگو بر دروغگو چیره  
خواهد شد، جهانی که در آن حق غالب است و باطل و دروغ مغلوب.  
نجات بخش یا نجات بخشی که نوگری هستی را انجام می دهند،  
در اوستا با واژه‌ای<sup>۲</sup> مشخص می شوند که اصلاً «آن» که پیش خواهد  
برد، آن که پیشرفت خواهد داد» معنی می دهد. تفسیرهای اوستا  
کاربردهای مفرد این واژه اوستایی را «سودمند» و کاربردهای جمع  
آن را «سودمندان» ترجمه و به «فرشگرد کردار» تفسیر کرده اند  
ترجمه های فارسی میانه و تفسیرهای اوستا را فروردین یشت نیز تأیید  
می کند:

... از این جهت سوشیانس [نامیده خواهد شد] (یعنی:  
استوت ارت) زیرا که سراسر جهان مادی را سود خواهد  
داد. (بخشی از بند ۱۲۹ فروردین یشت).

به هر صورت هر چند «سود رسانندگی» معنی دقیق واژه نیست، اما  
یکی از جنبه های توانایی نجات بخش یا نجات بخشان هست. واژه در  
فارسی میانه «سوشیانس» و در فارسی نو «سوشیانس/سوشیانت» و در  
فارسی زردشتی، ساوشیوس، سوشیوس، سیاوشانس و... نیز ضبط شده  
است.

واژه به صورت مفرد و جمع در اوستای گاهانی<sup>۳</sup> و اوستای جدید  
به کار رفته است و در هر یک از صورتهای خود معنی ویژه ای دارد.

## ۱- اوستای گاهانی:

الف - به صورت مفرد کاربردهای واژه در اوستای گاهانی محدود است و در همه موارد، شخص زردشت را معرفی می کند که در يك جا خود به عنوان يك گرونده راست و مؤمن پاك، از هر مزد آگاهی و خرد تقاضا می کند تا به مدد این آگاهی پاداش و مزدی که او را خواهد بود، دریابد:

کی خواهم دانست ای مزدا! اگر تو به وسیله راستی<sup>۴</sup> بر کسی که زیانش مرا می ترساند، توانایی، بگذار سخنان راست اندیشه<sup>۵</sup> نیک به من گفته شود [زیرا] سوشیانس باید بداند که پاداشش چگونه خواهد بود؟ (یسن ۴۸ ب ۹).

و در جای دیگر سوشیانس (= زردشت) آفریده‌ای است که با وجدان پاك و بی آرایش خویش، که عطیه هر مزدی است، راه درست و راست را می پیماید و پیروان با ایمان و راستکارش نیز به پیروی از راه او تشویق می شوند.

بگذار کی گشتاسب، پسر زردشت سپیتمان و فر شوستر پیوسته شناختشان را همراهی کنند و نیز نیازشان را، با گفتارها و کردارهای هماهنگ با چنین اندیشه [نیکی] برای فرء او، ای مزدا! برای خدمت در راههای مستقیم [راستی] و آن دینی (= وجدانی) که اهورا به سوشیانس خود بخشید (یسن ۵۳ ب ۲).

ب- واژه سوشیانس در کاربردهای جمع خود در اوستای گاهانی زمانی معرف یاران وفادار و دوستان صدیق پیامبر است که او را در پیشرفت کار کشورها یاری می کنند و حریف سرسخت دیو خشم‌اند، و کوتاه سخن رهروان راه راست و همراهان جدا نشدنی اش و اندیشه نیک هستند:

آنها سوشیانسه‌های کشورها خواهند بود، آنان که شناخت خود را از آموزش تو به وسیله کردارهای هماهنگ با اشته، همراه اندیشه نیک پیروی می‌کنند، ای مزدا! شما هستید همستار (=حریف) آفریده شده برای خشم. (یسن ۴۸ ب ۱۲)

و زمانی دیگر واژه، سالکانی را دربر می‌گیرد که برای دست یافتن و دریافت مزدی که مزدا برای آفریدگان نیک خود مقرر کرده است، می‌کوشند و بنا بر فرمان وجدان آگاه خود گام برمی‌دارند:

راهی که تو به من گفته‌ای ای مزدا! که راه اندیشه نیک است، بر روی آن دینهای (=وجدانهای) خوب ساخته شده سوشیانسه‌ها، همراه با اشته پیش می‌روند به سوی مزدهایی که تو برای آن آفریده‌های نیک مقرر کرده‌ای ای مزدا! (یسن ۳۴ ب ۱۳)

و بالاخره سوشیانسه‌ها راست‌اندیشانی هستند که هدفهای آنان با آنچه هر مزد می‌اندیشد هماهنگ است و برای استقرار جهان راستی می‌کوشند و فقط آموزشهای هر مزد را برمی‌گزینند و فرموده‌های او را کار می‌بندند:

ای مزدا، چه هنگام گاوهای آسمان<sup>۶</sup> برای برقراری جهان راستی طلوع خواهند کرد؟ هدفهای سوشیانسه‌ها با آموزشهای کامل تو هماهنگ است. به سوی که برای یاری دادن اندیشه نیک باید رفت؟ به سوی من. (یسن ۴۶ ب ۳)

## ۴- اوستای جدید:

الف - واژه سوشیانس به صورت مفرد:

- نامی است برای آخرین آفریده هر مزدی، آفریده‌ای از تبار

نیکان و پرهیزگاران که فروهرش<sup>۷</sup> ستودنی است:

فروهر نيك توانای پاك پرهیزگاران را از کیومرث تا سوشیانس پیروزگر می‌ستاییم. (فروردین یشت ب ۱۴۵).  
 - نام یا صفتی است برای استوت ارت که سوشیانس (=نجات بخش) خونیزه<sup>۸</sup> است.

فروهر پاك استوت ارت را، که سوشیانس سرزمین خونیزه<sup>۸</sup> است، می‌ستاییم. (فروردین یشت ب ۱۲۸)<sup>۹</sup>.  
 آراینده جهان آینده است، جهانی که در متنهای میانه از آن به فرشگرد<sup>۱۰</sup> تعبیر می‌شود:

... در آن هنگام که مردگان باز برخیزند [و] زندگان را بی‌مرگی آید او (=سوشیانس) بیاید و جهان را به‌خواست خویش نو کند. (اردیشت ب ۱۱)

- نعتی است برای آخرین آفریده هر مزدی که پیک نجات و رهایی است و این پیک همان استوت ارت است که سوشیانس نیز هست: آن که سوشیانس پیروزگر نام خواهد داشت و استوت ارت نیز نامیده خواهد شد. (بخشی از ب ۱۲۹ فروردین یشت)<sup>۱۱</sup>.  
 بر مبنای مطالب بیان شده در بند ۱۲۸ فروردین یشت استوت ارت کسی است که در پایان جهان ظهور خواهد کرد و در بخش مرکزی زمین یعنی خونیزه سوشیانس خواهد بود. شش تن از یاران او هر یک بر یکی از شش کشور دیگر زمین سوشیانس، و همگی در فرمان استوت ارت هستند. بدین ترتیب هفت تن سوشیانس با همکاری یکدیگر امور کشورها را نظم خواهند داد<sup>۱۲</sup>.

ب - به صورت جمع: کاربردهای واژه «سوشیانس» در صورت‌های جمع خود در اوستای جدید بیانگر نقش سوشیانسها در بازسازی جهان آینده است. این کاربردها را می‌توان به ترتیب زیر طبقه‌بندی کرد:  
 - سوشیانسها نجات‌بخشان آینده هستند و همان وظیفه‌ای را به عهده دارند، که زردشت برای به انجام رسانیدن آن برانگیخته شد و او

خود نیز یکی از همین سوشیانسهاست. از گفتگوی اینزدهوم<sup>۱۳</sup> با زردشت این معنی به روشنی استنباط می شود:

آن گاه به من (= زردشت) این هوم اشوی (= پرهیزگار) دوردارنده مرگ پاسخ داد، من هوم اشوی دور دارنده مرگم ای زردشت سپیتمان! مرا بگیر برای خود، مرا بفشار برای آشامیدن، مرا بستای برای ستودن، آن چنان که سوشیانسهای دیگر خواهند ستود. (یسن ۹ ب ۲)

– سوشیانسهها جهان مطلوب آینده و به تعبیری شهرستان نیکویی<sup>۱۴</sup> را می سازند و اینان همان هفت تنی هستند که با همکاری یکدیگر تحقق بخش آرزوهای معتقدان خواهند بود و جهان پایانی را بر الگوی جهان آغازین خواهند ساخت<sup>۱۵</sup>.

اینک آنها را به سوشیانسهای نو کننده نیاز کنیم. (ویسپرد ۱۱ ب ۷)  
– سوشیانسهها از فرکیانی<sup>۱۶</sup> مزدا آفریده برخوردارند و آفریدگانی هستند، پرهیزگار، خردمند، چیره دست و این فرکیانی بدانان نیرویی می بخشد که به کمک آن بر همه کس و همه چیز پیروز می شوند:

فرکیانی مزدا آفریده نیرومند، ابر کار، پرهیزگار، ارجمند، ماهر [و] برتر از دیگر آفریدگان را می ستاییم [فری] که از آن سوشیانس و یاران دیگرش خواهد بود. (زامیاد یشت ب ۸۸)<sup>۱۷</sup>

– سوشیانسهها نیروهای پاک و بی آلاچی هستند که در استواری دین زردشتی می کوشند و در کنار امشاسپندان<sup>۱۸</sup>، یعنی هفت نیروی مینوی مقدس، از آنان سخن به میان می آید:

بزرگترین آگاهی در دین مزدیسنی که آذربان می گویم و آموزگارانشان را رد<sup>۱۹</sup> می گویم، آن امشاسپندان و سوشیانسهها را که داناترین و راست گفتارترین و مددگارترین و خردمندترین هستند. (یسن ۱۳ ب ۳)<sup>۲۰</sup>

گاه ستایشگران دین را بطور اعم سوشیانسها می نامند:

می خواهم ستاینده شما باشم ای امشاسپندان... ستایش و نیایش به امشاسپندان که شما هستید و زندگی خوب و تندرستی برای سوشیانسها که ما هستیم. (یسن ۱۴ ب ۱) <sup>۲۱</sup>

در پایان می توان نتیجه گرفت که واژه «سوشیانس» در کاربردهای جمع خود در اوستای جدید ستاینندگان زردشت و دین او، نوسازان و آراینندگان جهان پایانی را مشخص می کند و ویژگیهای آنها عبارت است از:

- ۱- خردمندترین مردمان هستند و دانش آنان با ایزد «اشی» <sup>۲۲</sup> قابل قیاس است یعنی از خرد ذاتی و فطری <sup>۲۳</sup> برخوردارند <sup>۲۴</sup>.
- ۲- اشو هستند و در این نعت همه صفتهای نیک مانند خردمندی، مددگاری و سازواری نهفته است <sup>۲۵</sup>.
- ۳- فرکیانی دارند.
- ۴- همیشه پیروزند <sup>۲۶</sup>.
- ۵- پیرو اندیشه نیک و از یاوران اشد هستند.
- ۶- نابودکنندگان دیو خشم اند.
- ۷- از نژاد زردشت پیامبر و از نطفه اویند <sup>۲۷</sup>.

## بخش دوم

### جهان مطلوب مزدیسنان

کیومرث، که زندگی و مرگش در لفافه‌ای از اسطوره پیچیده شده است، نخستین آفریده هر مزد است. او در جهانی آفریده می شود که در آن مرگ نیست. این «زنده میرا» <sup>۲۸</sup> سی سال با آسایش آرامش زیست می کند تا این که اهریمن بدنهاد کمز بر نابودی او می بندد و با چاره‌ای کاری طومار زندگی را درمی نوردد <sup>۲۹</sup> و بدین ترتیب دوره بی رنجی



پایان می پذیرد و سرنوشت آدمی با غم پیوند می خورد. زندگی از این پس آمیزه‌ای است از شادیها و دردها، پیروزیها و شکستها، مرادها و نامرادیها و براین روال تا ظهور سوشیانس، آخرین آفریده هر مزدی<sup>۳۰</sup> ادامه می یابد. در دوره زندگی سوشیانس بار دیگر جهان به کام نیکان و پرهیزگاران است، جهانی است که میش و گرگ در کنار هم می خسبند و کسی را با کسی کاری نیست. ریا، دورویی، دشمنی و... همه و همه از جهان رخت برمی بندند و نیکبختی و یکرنگی و درستی جای آن را می گیرد و این زندگی آرمانی تا دامن رستاخیز و تن پسین کشیده می شود<sup>۳۱</sup>.

از خلال اشارات مبهم و کنایه آمیز اوستا می توان دریافت که مزدیسنان پیوسته برای رسیدن به جهانی دوست داشتنی در کوشش اند و منتظر روزی هستند که در آن همه آرزوهای مشروع برآورده شود و از دشمنیها و نادرستیها، فریبهها و نیرنگها اثری نباشد. زردشت خود برای رسیدن به چنین خواستی می کوشد و از هر مزد یاری می طلبد و از او برای نابودی بدان و ناراستان کمک می خواهد<sup>۳۲</sup>.

سوشیانسها که پیروان راستین و برحق اویند، نیز چنین هدفی دارند و می خواهند دنیایی بسازند که فساد و تباهی در آن نباشد و نظامهای پوسیده و افکار پوچ و واهی، باورهای نادرست و کج و همه ضعفها و زبونیهای بشری از میان برود و جامعه‌ای بر پایه روابط مطلوب و خواستهای مشروع و نیروها و تواناییهای معنوی پی ریزی شود. در جهانی که آنان می خواهند نه به مظاهر مادی و زیباییهای صوری توجه است و نه از دروغ و کژاندیشی نشانه و اثر. آنان می خواهند تا جهان پر از زرق وریا را خراب کنند و بر ویرانه‌های آن کاخی نو برافرازند. آنان معماران پاکدین و پرهیزگاری هستند که به مدد پاران پاکی چون خود، جهانی خواستنی و عشق ورزیدنی می سازند. ویژگیهای این جهان را گاه از اشارات و نشانه‌های روشنی که در اوستا برای آن آمده است، می توان دریافت و زمانی از روی صفات و اختصاصات سوشیانسها، یعنی

سازندگان و آرایندگان این نظام، می‌توان استنباط نمود.

۱- سوشیانسها خردمندترین مردم هستند و جهانی که پایه‌های آن را اینان می‌ریزند، نیز از این ویژگی برخوردار است. سوشیانسها با آگاهی و خردی که از دانش هر مزدی مایه می‌گیرد و به مدد عشق و ایمان خدا داده خویش از میان نادانیها جهانی می‌سازند که همه خواستهای نیکان در آن تبلور یافته است و این دانش در آنان به حدی است که با امشاسپندان در يك ردیف نام برده می‌شوند:

... رو به امشاسپندان و سوشیانسها آوریم که داناترین، راست‌گفتارترین، یاری‌کننده‌ترین، به‌جنبش‌درآورنده‌ترین [و] بزرگترین هستند. (ویسپرد ۳ ب ۵).

سوشیانسها جهان را از زاویه خرد می‌نگرند و هدفشان ساختن مردمی است با اندیشه‌های بلند انسانی و برای رسیدن به این منظور حتی بدان را به نظر بخشایش و رحمت و رأفت می‌نگرند:

او (= استوت ارت) از چشمان خرد بنگرد، همه‌آفریدگان را ببیند [حتی] آن که دژچهر است، او همه جهان مادی را با چشم نیکبختی (= رحم، شفقت) ببیند. (بخشی از ب ۹۴ زامیادیشت) <sup>۳۳</sup>.

و برای همین است که شوق آدمیان ره‌یافته و آرزومند در قالب عبارات زیر بیان می‌شود:

... می‌خواهیم که سوشیانسها شویم، می‌خواهیم که پیروزمند شویم. (بخشی از ب ۴ یسن ۷۰).

۲- حاکم بر جامعه مطلوب، تنها راستی و پاکی است و ناراستی و دروغ مطرود است چه سوشیانسها خود به تقوا آراسته‌اند، آفریدگانی نیک‌اندیش، نیک‌گفتار و نیک‌کردارند که هیچ‌گاه به ناراست زبان نمی‌گشایند و در دینشان خللی راه ندارد.

یاران استوت ارت پیروزمند فرازآیند، نیک‌اندیش، نیک

گفتار، نیک کردار و نیک دین. هیچ گاه سخن نادرست بر زبان آنان نرود. (بخشی از ب ۹۵ زامیادیشت).

و این آرزوی هر هدایت یافته است که بتواند چونان امشاسپندان بر دروغ چیره شود:

چسان دروغ را از خود دور کنیم؟ مانند سوشیانسها دروغ را از خود دور خواهیم کرد. (بخشی از ب ۵ یسن ۶۱).

۳- جامعه هدفی والا دارد و به سوی کمال سیر می کند:

بنیان گذاران جامعه مطلوب به کمک فر هر مزد داده بر همه کس و همه چیز فرمانروایی معنوی دارند و هدف زندگی را در نابودی ناراستی و دروغ و پیروزی نیروهای هر مزدی می دانند و کوشش آنان بر تأمین رفاه و آسایش برای پرهیزگاران و رنج جاودان برای گناهکاران<sup>۳۴</sup> مصروف می شود. آنان برای رسیدن به این هدف از سود خویش می گذرند و غالباً از سلاحهای معنوی برای پیشبرد خواستهای خود مدد می گیرند. سلاح معنوی آنان در برابر نابکاران و دیوان، راست اندیشی، راست گفتاری و راست کرداری است. برترین صفت سوشیانسها یعنی پیروزگری، مبین این نکته است که آنها برای ساختن جهان نو علیه همه مظالم قیام می کنند و همه نیروهای منبعث از زور اهریمنی را نابود می کنند. سوشیانس کسی است که: آزار همه دیوان و مردمان را دور می کند (بند ۱۴۲ فروردین یشت). او ستیزنده ای مقاوم و نستوه است که در جای خود از سلاح مادی نیز کمک می گیرد و به نبردی آشکار، رودررو و سرنوشت ساز بابدی و عوامل آن برمی خیزد و دروغ را با گرز از گیتی بیرون می کند<sup>۳۵</sup>.

۴- حق پیروز است و باطل خوار:

جهانی که سوشیانسها می سازند، جهانی است که در برابر هر یک از نیروهای اهریمنی، نیرویی هر مزدی قرار دارد و سرانجام این نیروهای هر مزدی بر رقبای نابکار خود پیروز می شوند؛ دروغ، تاریکی، منش بد، سخن نادرست، تشنگی و گرسنگی و دیگر مظاهر پلید

اهریمنی مغلوب و معدوم می‌شوند:

یاران استوت ارت پیروزمند فراز آیند... خشم خونین سلاح  
دژفره از پیششان بگریزد، اشه (= راستی)، دروغ بد دژچهر  
(= بد ذات) در خور تاریکی را چیره خواهد شد، نیز منش  
بد شکست خورد [و] منش نیک او را چیره شود. خرداد و  
امرداد گرسنگی و تشنگی زشت را چیره شود، اهریمن  
ناتوان و بدکار بگریزد. (بخشی از بندهای ۹۵ و ۹۶  
زامیادیشت).

و بالاخره دروغ رانده شده، از صحنه جهان بیرون می‌شود و  
راستی و حق برای همیشه پیروز می‌گردد:

باز دروغ بدان جا رانده خواهد شد که از آن جا برای مرگ  
پیروان راستی و نژاد و هستی آنان آمده بود. (بخشی از ب  
۱۲ زامیادیشت)<sup>۳۶</sup>

۵- بر جهان اتحاد اندیشه حکومت می‌کند:

جهان پایانی که تا رستاخیز ادامه می‌یابد جامعه نوی است که  
مردم آن با صداقت و وفا زیست می‌کنند، زنگ غم جلای صفحه دلشان  
را تیره نمی‌سازد و غبار اندوه چهره‌شان را نمی‌پوشاند، درونها تیره  
و تار نیست و اندیشه‌ها فاسد و تباه نه، در اثر تلاش سوشیانسها دیوان  
کثراندیش دیگر جولانگاه نمی‌یابند و جهان بی‌مرگ، بدون پیری،  
نابود نشدنی و فاسد نشدنی رشد کرده و بالیده است. مراد آدمیان تلاشگر  
و آرزومند حاصل شده و درخت آمال به کام دل بارور شده است.  
جهانی است روشن و نورانی، دنیایی که وحدت دلها و اندیشه‌هاست و  
پراکندگی و تیرگی ندارد:

پس باشد که، از آنانی باشیم که جهان را نورانی کنیم ای مرزا!  
و شما ای اهوره‌های دیگر، که حمایت و راستی را بیاوریم، وقتی  
که اندیشه‌ها آنجا یکی شوند. (ب ۹ یسن ۳۰)<sup>۳۷</sup>.

۶- جاویدان است:

به همت سوشیانسه‌های پاکدل و در سایه کوششهای آنان، گیتی سیمای دوست داشتنی خود را باز می‌یابد، جهانی که نمی‌گردد و نمی‌پوسد، جهانی آباد و خرم که در آن نهال آرزوها به بار آمده و شادیه‌ها بر دوام است:

و اینها (=امشاسپندان) آنان‌اند که به خواست [شان] گیتی را نو سازند، [گیتی] بی‌پیری، بدون مرگ، نپوسیدنی و نگندیدنی، جاودان زنده، سود دهنده، پرخوشبختی، آن‌گاه که مردگان دوباره برخیزند و فرارسد زندگان را آسودگی از مرگ، آن‌گاه [سوشیانس] به خواست [خود] جهان را تازه کند. (ب ۱۹ زامیاد یشت) <sup>۳۸</sup>.

این است ویژگیهای جهانی که دین نویدش را می‌دهد و چشمان منتظر مزدیسنان به دیدارش نگران است.

### بخش سوم

#### موعود در متنهای فارسی میانه

هوشیدر، هوشیدر ماه و سوشیانس، فرزندان زردشت، سه تن از فرشگردسازان دین بهی هستند که هر یک در سر هزاره‌ای <sup>۳۹</sup> پای به جهان می‌گذارند تا ادامه دهنده راه زردشت، زداینده کیش او از پیرایه‌ها و سرانجام نجات بخش مردمان و سازندگان رستاخیز باشند:

در این سه هزاره هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس که جدا جدا در سر هر هزاره از ایشان یکی آید و همه کارهای جهان را باز آراید و پیمان‌شکنان و بت‌پرستان را در کشور بزند (=بکشد). (مینوی خرد، پرسش اب ۹۵).

هوشیدر نخستین موعود، در سر هزاره پنجم؛ هوشیدر ماه، در

سر هزاره ششم و سوشیانس، آخرین موعود، در سر هزاره هفتم ظهور می کند. چگونگی زادن آنان بدین گونه است که: زردشت در مدت سه ماه سه بار به زن خود «هوو» نزدیک می شود و هر بار پس از نزدیکی، این زن در آب دریاچه «کیانسه»<sup>۴۰</sup> شستشو می کند و نطفه او با آب دریاچه می آمیزد<sup>۴۱</sup>، ایزد نریوسنگ<sup>۴۲</sup> هر بار زور و روشنی را از این نطفه برمی گیرد و به ایزد ناهید<sup>۴۳</sup> می سپارد تا به هنگام خویش آن را بانطفه مادر پیامیزد. نگهبانی این سه نطفه با ۹۹۹۹۹ فروهر پرهیزگار است که به پاسداری آنها گماشته شده اند، و این سه نطفه چون سه چراغ در بن دریا می درخشد:

این سه پسر زردشت هوشیدر، هوشیدر ماه و سوشیانس را گوید که: پیش [از آن] که زردشت جفتی یابد آن گاه ایشان (= ایزدان) فره زردشت را اندر دریاچه کیانسه برای نگهداری به آبان فره، که ایزد ناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که [سه] چراغ اندر بن دریاچه همی درخشد [و] به شب بینند و یک یک هنگامی که ایشان را زمانه خود رسد ایدون بود که کنیزی (= دوشیزدای) برای شستن سر به آب کیانسه شود و فره اندر تن [او] آمیزد [و] آبستن شود ایشان یک یک همانند (= شیهه یکدیگر) به زمان خویش ایدون زاینند. (بندهش ص ۱۸۹)<sup>۴۴</sup>.

سی سال به پایان هزاره چهارم، یعنی هزاره زردشت پیامبر، دختری «نامی پد»<sup>۴۵</sup> نام در آب شستشو می کند و به هوشیدر آبستن می شود. سی سال پیش از پایان هزاره پنجم دختری «وه پد»<sup>۴۶</sup> نام در آب شستشو می کند و هوشیدر ماه از او زاده می شود. و بالاخره سی سال به پایان هزاره ششم دختری «گواگ پد»<sup>۴۷</sup> نام در آب دریاچه شستشو می کند و به سوشیانس آخرین موعود زردشتی آبستن می شود این سه دختر پانزده سال کامل دارند که باردار می شوند و پیش و پس از آبستنی تا هنگام تولد فرزندشان نیز با کسی همبستر نشده اند در زمان بارداری برخلاف

دیگر زنان دشتان (=ناپاکی زنانه) می‌شوند اما مادرانشان از بارداری آنان آگاهند:

چون هزاره زراتشت اسفنتمان بر آید جایی و کوهی است که آن جای کوه خدا<sup>۴۸</sup> خوانند و قومی بسیار از جمله بهدینان آنجا نشسته‌اند و هر سال روز نوروز و چون مهر جان آید، آن مردمان دختران خانه را بفرستند تا در آن آب نشینند، چه زراتشت اسفنتمان آن حال بدیشان گفته است که اوشیدر و اوشیدرماه و سیاوشانس از دختران شما پدیدار خواهد آمدن و پس چون دختران در آب نشینند و سر بشویند، چون آن دختران بیایند پدران و مادران ایشان را نگاه می‌دارند تا آن گاه که وقت دشتان و بی‌نمازی ایشان باشد، پس چون گاه اوشیدر و اوشیدر ماه پدیدار آمدن باشد دختران بر قاعده هر سال بروند و اندر آن آب نشینند و دختری باشد که او را «نامی بد» باشد و آن دختر از آن آب آبستن شود و چون دشتان باشد نیز دشتان شود... و چون هزاره او به سر آید و سی سال مانده باشد دیگر باره دختران در آب نشینند دختری باشد که او را نام «وه‌بد» باشد از آن رود آبستن شود. چون نه ماه بر آید اوشیدر ماه از وی بزاید... و چون روزگار اوشیدر ماه به سر شود دیگر باره دختران بروند بر آب کانفسه نشینند دختری باشد که نام او «ارد‌دبد»<sup>۴۹</sup> باشد از آن آب آبستن شود و چون نه ماه بر آید سیاوشانس از وی بزاید... (صد در بندهش درسی و پنجم<sup>۵۰</sup>).

## بخش چهارم

## زمینه‌سازان

ظهور هوشیدر همزمان با آغاز هزارهٔ پنجم است، اندکی پیش از این قیام، دو نجات‌بخش دیگر که هر يك نقشی ویژه و رسالتی خاص برعهده دارند، قیام می‌کنند، از متون موجود استنباط می‌شود که این دو تن زمینه را برای آمدن «هوشیدر» آماده می‌کنند و نابسامانیها و آشوبهایی که آرامش و آسایش مزدیسنان را برهم زده است، فرو می‌نشانند. بررسی موعود در دین زردشتی بدون گفتگو پیرامون این دو کامل نخواهد بود.

۱- بهرام ورجاوند<sup>۵۱</sup>

درباره بهرام ورجاوند، تولد، رشد و قیام او اشارات نسبتاً کافی در متون و روایات زردشتی داریم. مطالب بندهش، زند بهمن یسن، زراتشت‌نامه او را ستیزنده‌ای سخت‌کوش و حق‌جو نشان می‌دهد که با چند نبرد نتیجه‌بخش، خاک ایران را ازستمگران پاک می‌کند و آرامش از میان رفته را بار دیگر باز می‌گرداند و همت او بیشتر بر فرونشاندن آشوبهای داخلی است. رسالهٔ زیبا و شاعرانهٔ «اندر آمدن بهرام ورجاوند»<sup>۵۲</sup> اشتیاق و آرزوی فزایندهٔ مزدیسنان را بر قیام او نشان می‌دهد.

خروج بهرام، مژدهٔ پایان شب سیاه دین و طلوع سپیدهٔ امید گروندگان راستکار و درست پیمانی است که سالها سرزنش بی‌دینان را تحمل کرده‌اند، همان بی‌اعتقادانی که زن و بوستان و خواستهٔ شیرینشان را ربنده‌اند. او خواهد آمد تا دین زردشت را سامان دهد و آرزو و نیاز و خشم و کین و کفر را ریشه‌کن کند و اهریمن و دیوان بد نژاد را سست و زبون گرداند. با آمدن او بار دیگر زندگی بر چهرهٔ نیکان



لبخند خواهد زد:

... آن هنگام از سوی کابلستان یکی آید که فره بدوست [و] از همان دودهٔ بغان (منظور از بغان، کیانیان است) و [اورا] کی بهرام خوانند و همه مردم با او باز شوند (=به او بگردند) و نیز به هندوستان و روم و ترکستان و همه سوی پادشاهی کند و همه وارونه گروشان (= بد اعتقادان) را بردارند (=نابود کنند) [و] دین زردشت را سامان دهد و کس به هیچ گروشی به پیدایی نتواند آمدن. (بندهش ص ۱۸۱)

... آن بهرام ورجاوند را پیدا است که به پرفرهی فراز رسد و دیهیم فراز بندد بر گاه و بدان موبدی و گاه پاک و راست دین گمارده شود و باز ویراید این سرزمینهای ایرانی من هر مزد آفریده را و آز و نیاز و کین و خشم و شهوت و رشک و دروندی (= کفر، گناه) از جهان بکاهد، گرگ زمان بشود و میش زمان اندر آید و آذر فرنبغ و آذر گشنسب و آذر برزین مهر<sup>۵۳</sup> باز به جای خویش نشیند و هیزم و بوی به داد (= به اندازه) ندهند و سست و بی هوش شود، اهریمن دروند با دیوان بد تخمه (= بدثراد). (زند بهمن یسن فصل هشتم).

مجموعه آثار فارسی میانه اورا شاهزاده‌ای کیانی و دیندار معرفی می کند که در هندوستان یا کابلستان در روز ششم ماه فروردین متولد می شود.

ماه فروردین روز خرداد<sup>۵۴</sup> بهرام ورجاوند از هندوان به پیدایی آید. (ماه فروردین روز خرداد ب ۲۸).

بهرام و به قولی شاپور ملقب به اماوند<sup>۵۵</sup> در کودکی از سرپرستی پدر محروم می شود و کنیزان پدرش او را می پرورند تا آن گاه که ستارهٔ بخت ایرانیان می درخشد و نجات و رهایی آنان از ستم مهاجمان

نزدیک می‌شود. بهرام در سه جنگ، بی‌شمار از تازیان و مهاجمان می‌کشد و با برخورداری از فره ایزدی بی‌دینان را برمی‌اندازد و زمینۀ استواری و پیروزی آیین مزدایی را فراهم می‌کند:

...زاده شود کیی، آن گاه پدر آن کی، از تخمه (=ثراد) کیان به یاری هوشیدر به هندوستان شود، به یکصد سالگی او را کام به زنان باشد از او کی دیندار زاده شود که بهرام ورجاوند نام خوانده شود، بود که شاپور گفت، آن شب که آن کی زاده شود نشان به جهان رسد، ستاره‌ای از آسمان بارد، هنگامی که آن کی زاده شود ستاره نشان نمودار کند، پس دادار هرمزد گفت که آبان ماه و باد روز (روز بیست و دوم) پدر آن کی را فرجام باشد (=درگذرد) [او را] کنیزان شاه پرورند. ای سپتیمان زردشت هنگامی که ستاره هرمزد [به] بالست (=اوج) فراز رسد (و) اناهید را فرو افگند پادشاهی به آن کی رسد، پس بی‌شمار سپاه مسلح آراسته درفش‌اند... و از آن ناحیه جوانی به پیدایی آید بس درفش آراسته و سپاه بی‌شمار پدشخوارگر<sup>۵۶</sup> از ایرانشهر کنند... به کنارۀ اروند سه کارزار کند یکی به سپیدبیشه و یکی در دشت پیشانسه (؟) پس کسی گفت که در دریاچه سه تخمه و کسی گفت در مروشیدان. و کسی گفت در پارس... و بی‌شمار سپاه خراسانی... تا به بیغولۀ دیوان چنان بکشند که هزار زن چون [جای] پای مردی بینند ببینند. هنگامی که زمان سررسد ای سپتیمان زردشت آن دشمنان چنان نابود گردند که تنه‌درختی به یک شب سرد زمستان [چون] بر رسد به یکبار برگ بیفگند، باز ویرایند این سرزمینهای ایرانی هرمزد آفریده را، اهریمن با دیوان و بدتخمگان و خشم خونین سلاح به تازش بتازد (=فرار کند) (زند بهمن پسین فصل هفتم)<sup>۵۷</sup>.

برای ظهور او نشانهایی یاد شده است که بیشتر آنها رویدادهای آسمانی و برخی دیگر رخدادهایی است که کم و بیش همانند آنها در پایان هر يك از هزاره‌ها روی می‌دهد:

پرسید زردشت از حکیم جاماسب که وباه گران چندبار باشد... جواب داد حکیم جاماسب که انوشه باش و دیرزی که وباه گران چهار بار باشد... و سیوم در پادشاهی بهرام هماوند یعنی هزاره هشیدر. (جاماسب‌نامه فارسی ص ۸۶).  
 ... آن‌چه در باب آن پرسیدی که نشان و علامت و شمار فرزندان و رجاوند هماوند چه باشد يك علامت خروج رومیان که مختصر گفتم دیگر علامتها چون از دین پیدا است که يك يك یاد کنم: (ا) که اول آن که شب روشنتر باشد (ب) دیگر بنات‌النش یعنی هفتورنگ به میان آسمان آید و جایگاه خویشتن رها کند و سر سوی خراسان کند (ج) - سدیگر نیکمردان و دستوران به سختی و بیچارگی رسند و خیرات بر دست ایشان کمتر رود (د) آن که بدان بر نیکان افسوس کنند و خیرات و مزد نکنند (ه) آن که مردم با یکدیگر کین و عداوت و حسد برند (و) آن که گرگان و ددان گناه بیشتر کنند و آن که نشانهای آسمان پدیدار آید یعنی ستارگان گناهکار از بندرسته شوند و علامت دیگر. (ز) آن که مرد جوانان بیماریها و نکبتها و آفتها هرچه آفریده است ایزد عزاسمه بیشتر بدرسد (چنین است متن و ظاهراً منظور این است که آفتها و نکبتها برای جوانان بیشتر بدی به همراه دارد) (ح) آن که بدگوهران چابکتر و کامگارتر باشند (ط) آن که بدان بانیکان هیچ نیکی نکنند و هم بدان نفرمایند تا آن که مال و خواسته ایران (=آزادگان) و آن‌چه در زمین نهان کرده باشند پیدا شود به دست بدان و گنهکاران رسند<sup>۵۸</sup>. (جاماسب‌نامه

فارسی ص ۸۸)

### پشیوتن / پشوتن<sup>۵۹</sup>

پشیوتن یا چهر و میان فرزند گشتاسب و یکی از بیمرگان<sup>۶۰</sup> و نجات بخش دیگری است که برای ترویج و استحکام دین مزدیسنی از کنگدژ<sup>۶۱</sup> ظهور می کند:

چنان که گوید که پشیوتن گشتاسپان که او را چهر و میان نیز خوانند در کنگدژ بامی (= درخشان) است. (بندهش ص ۱۶۸). در همان زمان (= در زمان هوشیدر) پشیوتن گشتاسپان از سوی کنگدژ آید با یکصد و پنجاه مرد پرهیزگار، آن بتکده که رازگاه ایشان (= دیوان) بود بکند (= خراب کند) و به جای آن آتش بهرام<sup>۶۲</sup> نشاند، دین را [به] همه درست بگوید و سامان دهد. پس هزاره پنجم، هزاره هوشیدر، آغاز شود. (بندهش ص ۱۸۷).

قیام پشیوتن آخرین قیام نیکمردانه‌ای است که اندکی پیش از هزاره هوشیدر رخ می دهد و هدف او بازسازی دین و برپاداشتن آئینهای دینی و گسترش آموزشهای آن است:

... تا بعد از آن خدای تعالی رحمت کند و زمان دهد تا پشوتن از کنگدژ بیاید به یاری ایرانشهر و بدی و گمراهی از جهان برخیزد و دین راستی روا شود و در مدت کم و بیش يك سال اوشیدر بامی بیاید و دین روا بکند (جاماسب نامه فارسی ص ۸۹ - ۸۸).

بنابر برخی مآخذ در هزاره هوشیدر و حتی هوشیدر ماه اودستور و رد جهان است:

چون نزدیک پایان هزاره باشد پشیوتن گشتاسپان به پیدایی آید، فره کیان پیروزگر به او رسد و آن دشمن که دروج

را برنشانید مانند ترك و تازی و رومی و مردمان بدتر ایرانی به [راه] چیرگی و ستمگری و به دشمنی پادشاهی [کردن] روند و آتش را نابود کنند و دین را تزار کنند و نیرومندی و پیروزگری از آن ببرند و آن داد و دین را همی نابود کنند تا هنگامی که پایان هزاره باشد و پس هزاره هوشیدر ماه آید و به زمان هوشیدر ماه آفرینش گسترده تر و به نیرو باشد و [او] دروج مارچهر (=دیوی که از نسل مار است) را نابود کند، پشیوتن گشتاسپان همچنان دستور و رد جهان باشد. (زند بهمن یسن ف ۹، بند ۹ تا ۱۲).

آن گاه که کار دین به بی سامانی کشیده می شود هر مزد دانا از فراز چکاد دائیتی<sup>۶۳</sup> امشاسپندان را به یاری پشیوتن فرا می خواند، مهر<sup>۶۴</sup> سروش، رشن، بهرام، اشتاد<sup>۶۵</sup> و فره دین مزدیسنان به همیاری و همکوشی یکدیگر، برای یآوری به سوی او می آیند. پشیوتن و یکصد و پنجاه شاگرد گزیده اش، مردان پرهیزگاری که جامه سمور سیاه پوشیده دارند، از کنگدژ بیرون می آیند و ستایش دینی به جای می آورند و به یاری آذر فرنبغ، گشنسپ و برزین مهر جایگاه دیوان را ویران می کنند و آتش بهرام را به جای آن می نشانند و دین راست را برپا می دارند و دیوان را به ژرف ترین دوزخ می رانند و نابود می کنند:

... من، دادار هر مزد، فرستم نریوسنگ ایزد و سروش پرهیزگار را به کنگدژ، که سیاوش باشکوه ساخت، به سوی چهر و میان گشتاسپان ویراستاردین راست و دارنده فره کیان، که ای پشیوتن باشکوه! فراز رو به این سرزمینهای من هر مزد آفریده و آتش آبها<sup>۶۶</sup> و هادخت<sup>۶۷</sup> و دوازده هماست<sup>۶۸</sup>، به آتش آبها فرازستای، آن را که در آتش آبها پیدا است، و ایزد نریوسنگ و سروش پرهیزگار از چکاد نیک دائیتی به سوی کنگدژ باشکوه، ساخته سیاوش روند. بانک کند (ظ. کنند) که فراز روای پشیوتن باشکوه!

ای چهره میان گشتاسپان ای ویراستار دین راست و ای دارنده فره کیان! فراز رو به سوی این سرزمینهای ایرانی من هر مزد آفریده، باز ویرای (= پیراسته کن) گاه پادشاهی و دین را، آنان به مینویی (= به صورت غیرمادی) فراز روند، ایشان دوازده هماست را بستانید بازوهر<sup>۶۹</sup> و فراز رود پشیوتن باشکوه با یکصد و پنجاه مرد پرهیزگار که پیرو پشیوتن هستند و جامهٔ سمور سیاه چون سپری نیک دارند و فراز روند [با] اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و آتش آبها فراز ستایند [با] هادخت و بغان یسن<sup>۷۰</sup> فراز ستایند من هر مزد را؛ با امشاسپندان و پس از آن یک سوم [نیروی] پتیاره (= اهریمن) بشکند، فراز رود پشیوتن با شکوه با یکصد و پنجاه مرد که [جامهٔ] سمور سیاه دارند و آذر فرمند روشن پیکر که به دادگاه<sup>۷۱</sup> نشانده است آن که آذر فرنبغ پیروزگر است، خوانند، و او را به همزوتی<sup>۷۲</sup> [آیین] یزش (= ستایش) فرار سازند و برسم<sup>۷۳</sup> فراز گسترند و ستایند خرداد و امرداد یسن را بانیرنگ نیرنگستان<sup>۷۴</sup> دینی و شکند یک سوم پتیاره و فراز رود پشیوتن گشتاسپان به همیاری آذر فرنبغ و آذر گشنسب و آذر برزین مهر به بتکدهٔ بزرگ، جایگاه اهریمن. رود، خشم خونین سلاح و همه دیوان و دروغ‌نژادان و جادوان به آن ژرفترین دوزخ رسند، بکنند (= خراب کنند) آن بتکده را به هم نبردی پشیوتن باشکوه و من دادار هر مزد به کوه هوگر<sup>۷۵</sup> آیم و فرمایم امشاسپندان را که گویند به همه ایزدان مینوی که به یاری پشیوتن باشکوه رسید، مهر فراخ چراگاه و سروش چابک ورشن راست و بهرام نیرومند و اشتاد پیروزگر، فره دین مزدیسنان، نیروی فرمانروایی آراینده جهان، به فرمان [من دادار هر مزد به پشتیبانی رسند]. من دادار به

پشتیبانی رسم به یاری پشیوتن با شکوه نابود کنند دیوان تا تخمه را. (زند بهمن یسن ف ۷ بند ۱۹ تا ۳۱) <sup>۷۶</sup>.

بر مبنای روایات زردشتی روز قیام پشیوتن روز ششم فروردین ماه است <sup>۷۷</sup>.

ماه فرودین روز خرداد پشیوتن گشتاسپان از کنگدژ به ایرانشهر (=کشور ایران) آید و دین مزدیسنان روا کند. (ماه فروردین روز خرداد ب ۲۹) <sup>۷۸</sup>.

### بخش پنجم

#### «هوشیدر» <sup>۷۹</sup>

سی سال <sup>۸۰</sup> به پایان سده دهم از هزاره چهارم یعنی هزاره زردشت، دوشیزه‌ای پانزده ساله «نامی‌پد» نام در آب کیانسه می‌نشیند و از آن می‌خورد و بارور می‌شود و کودکی را که در دین هوشیدر گفته شده است، به جهان می‌آورد و این همان نطفه زردشت است که سومین بار از آخرین بار در «هوو» <sup>۸۱</sup> نهاده شده بود:

آن گاه سی زمستان (=سال) [از] آن دهمین سده سپری نشده - یعنی سی زمستان باقی مانده - دوشیزه‌ای که [نامش] «نامی‌پد» است، یعنی مادر آن هوشیدر نامی - از دوده ایست و استر <sup>۸۲</sup>، پسر زردشت - به آن آب رود و اندر آن آب نشیند و [از آن] خورد و آن نطفه ایشان به بالا تابد [همان نطفه‌ای که] زردشت سدیگر بار از پایان (=سوم از آخر) به بن «هوو» فراز هشت و آن پسر در آن داده شد که او را نام بالنده پرهیزگاری <sup>۸۳</sup> است اگرچه آن کنیز (دوشیزه) پانزده ساله است نه پیش از آن با مردان خواهید و نه پس از آن تا [آن] هنگام که آبستن بود (=شد) تا آن

که او (= آن فرزند = هوشیدر) بزاد. (دینکرد مدن ص ۶۶؛ سنجانا ج. ۷ ف ۷ ب ۵۶).

زادن او با آشوبهایی همراه است. بازادن او مردی سیاه درفش در خراسان پیدا می‌شود و پدشخواریان را بیرون می‌راند و کشور ایران را به پریشانی و بی‌سامانی می‌کشد و سالی چند پادشاهی می‌کند و پس او هیون و ترك به ایران می‌تازند و خانه‌ها را ویران می‌کنند و سالی حکومت می‌رانند تا این‌که بهرام ورجاوند از سوی کابلستان یا هندوستان برمی‌خیزد و آشوبها را آرام می‌کند.

در دین گوید پادشاهی بدایشان (=تازیان) سر خواهد شد، گروهی آیند سرخ و خشین (=کبود) درفش و پارس و روستاهای ایرانشهر را تا بابل گیرند و ایشان تازیان را نزار کنند پس یکی مرد بد از کسته (=مرز) خراسان آید پدشخواریان را بسپوزد (=بیرون کند) سالی چند پادشاهی بد کند، به هنگام سرداری او درپارس مردم تباہ شوند مگر اندکی به کناره‌های دریای کازرون، تا بنماند (=بمیرد)، از آن پس هیون [و] ترك به شمار بسیار و درفش بسیار اندر ایرانشهر تازند. این ایرانشهر آباد خوشبوی را [ویران کنند] و زشتی و مستی به مردم ایرانشهر کنند، بسیار خانه را کنند (=ویران کنند) ... هنگامی که رومیان آیند يك سال حکومت رانند و آن هنگام از سوی کابلستان یکی آید که بدو فره است [و] از همان دوده (=خانواده) بغان (=پادشاهان) است و [او را] کی بهرام خوانند (بندش ص ۱۸۶) <sup>۸۴</sup>.

پس از بهرام، و به قولی يك سال پیش از او، پشیوتن گشتاسپان از کنگذر قیام می‌کند و دین راست را اعلام می‌نماید و استوار می‌دارد <sup>۸۵</sup>. در این اوان هوشیدر به سی‌سالگی می‌رسد و هزاره پنجم که به نام او



«هزاره هوشیدر» نامیده می شود، آغاز می گردد. خورشید ده روز در میان آسمان می ایستد<sup>۸۶</sup> و بر همگان روشن می شود که امری شگفت و پدیده ای غیرمنتظره واقع شده است<sup>۸۷</sup>:

ده شبانه روز خورشید به بالست (=اوج) آسمان ایستد.  
(بندهش ص ۱۸۷).

همان روز (=روزی که هوشیدر با هر مزد دیدار می کند)، ایزدمهر و خورشید به نیمروز بایستد و ده شبانه روز به بالست آسمان ایستد. (روایت پهلوی ف، ۴۸ ب ۲).  
خورشید ده شبانه روز در بالست آسمان ایستد، همان جا که در آغاز آفرینش بود. (دینکرد سنجانا. ج ۷ ف ۷ ب ۵۸).

روز ششم ماه فروردین در هندوستان یا چینستان با هر مزد و امشاسپندان دیدار می کند و فردای این دیدار روزی بارانی است:

وقتی که مرد سی ساله<sup>۸۸</sup> شود، به همپرسی (=دیدار) امشاسپندان، که فرمانروایان خوب و آفریدگان خوب هستند، رود. فردا در روز روشن آشکار شود که جهان بدون ستم، بی کوی و بی کرین است<sup>۸۹</sup> - یعنی که [مردم] نسبت به اموری که به ایزدان مربوط است کور و کر نیستند، بدون جدایی... و پر از زندگی - یعنی که باران بوده است - و آب (دینکرد سنجانا ج ۷ ف ۷ ب ۶۰).

ماه فروردین روز خرداد (=روز ششم فروردین)، هوشیدر زردشتان به دیدار و همپرسی اورمزد خدای رسد و دین مزدیسنان را از اورمزد به یکبار بچاشد (=بیاموزد) و برم کند (=یاد گیرد، از حفظ کند) و خورشید را به میان آسمان بر نیمروز ده شبانه روز باز گیرد و مردمان را به دین مزدیسنان بی گمان بکند و هزاره هوشیدران به سر بود (=آغاز شود). (ماه فروردین روز خرداد ب ۳۰)

... [هوشیدر] به سی سالگی به همپرسگی من هر مزد رسد  
ای سپیتمان زردشت! کسی بود که به ناحیه چینستان گفت،  
کسی بود که اندر هندوگان گفت. (زند بهمن یسن ف ۷ ب ۳).

پس از دیدار، هوشیدر پیامبر دین مزدیسنی و به انجام  
رساننده همان وظیفه‌ای است که پیش از او به پدرش زردشت واگذار  
شده بود:

پس هزاره پنجم هوشیدران بن بود (= آغاز شود) هوشیدر  
زردشتان نمودار [دین] و پیامبر راستاز [سوی] هر مزد  
آید چنان که زردشت [دین] آورد او نیز دین آورد و  
رواج دهد. (بند هس ص ۱۸۷).

او پاک‌سازی دین را برعهده می‌گیرد و برای رسیدن به این هدف  
بر مبنای هاتمانسری کار می‌راند:

[هوشیدر] دین را پاک کند، هاتمانسری را در کار گیرد و  
کار از هاتمانسر<sup>۹۰</sup> کند. (روایت پهلوی ف ۴۸ ب ۴).

او مزنان دیوزاده کترخو را می‌کشد، افراط و تفریط دیو آفریده  
را نابود می‌کند و پیمان (= تعادل) را جایگزین آن می‌سازد:

شگفتی [زمان] هوشیدر... نزار شدن افراط و تفریط و  
زورمند شدن پیمان (= تعادل)... و نابود کردن مزنهاست<sup>۹۱</sup>  
(دینکرد مدن ص ۶۶۸؛ سنجانا ج ۷ ف ۸ ب ۱).

اوست که جهان را از زشتیها پاک می‌کند و بدفعالان و بدتخمگان  
را نابود می‌سازد و آفرینش هر مزد را می‌گستراند، آشتی، بی‌کینی را  
در جهان روا می‌سازد و خشکی و تنگی را می‌کاهد، دزدان و راهداران  
را ناپدید می‌کند و نیکی را می‌افزاید و بدی را کاهش می‌دهد. مردم  
در پرتو مهر او در ایمنی و آسایش روزگار می‌گذرانند و آدمیان به  
کارهای نیک رو می‌آورند.

کودکان تیزفهم‌تر و زیرک‌تر از گذشته به دنیا می‌آیند و دیگر باره

ایران زمین به نور دین روشن می شود و دروندی (=شرك) جای خالی می کند.<sup>۹۲</sup> گیاهان سه سال سرسبز و خرم اند و آبها فراوان، بنان حد که رودخانه «دائیتی»<sup>۹۳</sup> به بلندی اسبی جریان دارد و چشمه های دریای کیانسه باز جریان یابد:

[اندر روزگار هوشیدر] سه سال گیاه هر آن چه نباید پس نخشکد.<sup>۹۴</sup> (روایت پهلوی ف ۴۸ ب ۳).

... ورود دائیتی به بلندی اسبی بتازد (=جریان یابد) و چشمه های دریای کیانسه باز تازد. (بند هش ص ۱۸۷).

سیصد سال پس از آغاز هزاره، دد و دام وحشی هلاک می شوند و گرگ سردگان (=انواع گرگ) نابود می شوند:

چون تیرست سال از روزگار اوشیدر بگذرد، همه دد و دام هلاک و نیست شوند. (صد در بند هش، در سی و پنجم ب ۱۶).

گرگ سردگان همه نابود شوند. (بند هش ۱۸۷).

گرگ سرده در ایام او (=هوشیدر) نیست. (جاماسب نامه فارسی ص ۸۹).

انواع گرگها نابود می شوند و از اجتماع انواع مختلف، گرگی پدید می آید به درازای چهارصد و سی و سه گام و پهنای چهارصد و پانزده گام. مردم به دستور هوشیدر سپاه می آریند و به کارزار آن گرگ می روند تا به گفته هوشیدر او را بایزش (=دعا) نابود کنند. دعا سودمند نمی افتد و بدین سبب به اشاره هوشیدر با شلاق و کارد، گرز، شمشیر، نیزه، تیر و تیزترین تیغها آن نابکار را می کشند و از زهر آن دیو تا شعاع يك فرسنگ همه گیاه زمین می سوزد و از آن دیو زنی بدکار به پیکر ابر یا مگس سیاه بیرون می جهد و در مار جایگزین می شود و بدین سبب گزندش کاهش می یابد:

... گرگ سرده همه به يك جای شوند و دريك جای آمیزند و گرگی که پهنایش چهارصد و پانزده گام و درازایش

چهارصد و سی و سه گام است پدیدار شود. [مردم] به دستوری هوشیدر سپاه آرایند و به کارزار آن گرگ روند. نخست پزش (=دعا) کنند، ایشان [آن گرگ را] به پزش بازداشتن نتوانند. آن گاه هوشیدر گوید که با آن تیزترین پهن ترین تیغ آن دروج (=دروغ، دیو) پرنیرو را چاره سازید و آن گاه مردمان با اشتر، کارد، گرز، شمشیر، نیزه، تیر و دیگر سلاحها آن دروج را بکشند. يك فرسنگ پیرامون زمین و گیاه از زهری که از آن دروج آید بسوزد: از آن دروج جه (=زن بدکار) به شکل مگس<sup>۹۵</sup> سیاه فراز دود و به دروج مارشود و او را مسکن در او باشد. و بدین روی ستمگرتر نبود<sup>۹۶</sup>. (روایت پهلوی ف ۴۸ ب ۵ تا ۱۰).  
از این پس چند نوع از ماران دین مزدیسن را می ستایند<sup>۹۷</sup>.

از رویدادهای زمان هوشیدر، رسیدن دیو ملکوس خطرناک جادوگر چهار یا هفت ساله است<sup>۹۸</sup> که از تژاد «توربرادرش»، کشنده زردشت<sup>۹۹</sup>، است. او ویرانگری سهمگین است که در سده سوم، چهارم، پنجم و یا به قولی در پایان هزاره هوشیدر ظهور می کند<sup>۱۰۰</sup> و به جادویی باران و سرما ایجاد می کند. آن گاه که زمان فرا رسیدن باران است، دینداران، گروندگان را به کاستن و انبار کردن توشه سفارش می کنند و اینان نیز آن را انبار می کنند، اما آن سال باران نمی آید سالیای دوم و سوم نیز بدین گونه می گذرد، با مشاهده این وضع، گروندگان سست ایمان گفته دینداران را گزافه می شمارند و می گویند: امسال (=سال چهارم) نیز چنان چه در سالهای گذشته گفتند و نشد خواهد گنشت و اندوخته توشه ما تا ده سال از میان نرود و آن سال نکارند و انبار نسازند. اما باران بیارد. سال نخست سه بار در تابستان و سه بار در زمستان، سال دوم دوبار در تابستان و دوبار در زمستان، سال سوم يك بار در تابستان و يك بار در زمستان باران بیارد. سال چهارم روز شانزدهم ماه خرداد باریدن برف آغاز شود و تا روز شانزدهم ماه دی پیوسته بیارد:

... چون زمان آن باران بود نخستین سال دین برداران به مردمان گویند که، انبار سازید زیرا باران بود. مردمان انبار سازند. آن سال باران نبود. سال دیگر همان گونه گویند و انبار سازند؛ آن سال باران نبود. و سال دیگر همان گونه گویند و انبار سازند؛ آن سال باران نبود. [تا] سال چهارم همان گونه گویند و مردمان بی اعتقاد گویند، که: «آن چه مزدیسان گویند، نشود زیرا پیشتر نیز این را گفتند و نشد. آن انبارها که ما ساختیم به ده زمستان از میان نرود» و انبار نسازند و آن سال باران بود. سال نخست سه بار به تابستان، سه بار به زمستان باز ایستد. سال دوم دوبار به زمستان و دوبار به تابستان باز ایستد. سال سوم یک بار به زمستان و یک بار به تابستان باز ایستد. سال چهارم ماه خرداد روز دی به مهر، برف اندر ایستد (= آغاز شود) تا ماه دی، روز دی به مهر هیچ باز نایستد (روایت پهلوی، ف ۴۸ ب ۱۱ تا ۱۶).

سرانجام این دیو به نفرین بهدینان و یا به وسیله دهمان آفرین<sup>۱۰۱</sup> می میرد:

پس مزدیسان نفرین کنند و به نفرین مزدیسان بمیرد. (روایات ف ۴۸ ب ۱۶).

در اثر وقایع چهارساله، بیشتر مردمان و چهارپایان می میرند و گوسفند (= چهارپایان کوچک سودمند) چنان کمیاب می شود که اگر کسی جای پای گوسفندی را ببیند شگفت زده می شود:

و چون آن زمستان بشد (= تمام شد) گوسفند ایدون تنک بشود که چون جای پای گوسفندان بینند، آن گاه به نظرشان شگفت آید<sup>۱۰۲</sup>. (روایت، ف. ۴۸ ب ۱۸).

آن گاه از ورجمکرد<sup>۱۰۳</sup>، دژی که جمشید برای نگهداری مردمان

و چهارپایان از سرما ساخته است، گوسفند و مردم می آورند و در جایهای گوناگون جایگزین می سازند، نسل گوسفندان افزون می شود و شیرشان فراوان می گردد مردم و گوسفندان از نظر جسمی بهتر و شایسته تر می شوند و نیکو کارتر از گذاشته اند. دد کوهی و دشتی ایمن می شوند و چنین می پندارند که آدمیان آنان را به سان فرزند خویش می شمارند و بدین سبب به آنان روی می آورند ایزد اردیبهشت، نگهبان چهارپایان، بر مردم بانگ می زند که: «گوسفندان را چونان گذشته مکشید زیرا نژادشان رو به کاهش است دد کوهی و دشتی چون به سن پیری و ناتوانی رسند، نزد آدمیان آیند و به رغبت تن به کشتن دهند تا از شر مار گزنده<sup>۱۰۴</sup> (یا مار خرنده) و طعمه او شدن، در امان باشند:

پس اندر آن زمان مردم و گوسفند از ورجمکرد آورند و جای جای مانند (=مقیم کنند، بگذارند)، و ایشان به تن مه و شایسته تر و نیکو کردارند زیرا آن دروج نیرومند ایشان را در کارزار کشتن نتواند... دد کوهی و دشتی نزد مردمان آیند و ایدون اندیشند که مردمان ما را ایدون چون فرزند خویش دارند، پس اردیبهشت از بالا بانگ کند و ایدون گوید که پس گوسفندان را مکشید چنان که تا کنون می کشتید... و مزدیسان همان گونه کنند و دد کوهی و دشتی چون تن و سنشان چنان بر آورده شد که از آن فراز (=از آن پس) به کاهش باز ایستند نزد مردمان آیند و گویند که مرا بخورید، پیش از آن که مرا مار خرنده بجود و مزدیسان همان گونه کنند. (روایت، ف ۴۸ ب ۱۷ تا ۲۲).

پس از سده پنجم هزاره هوشیدر، دوسوم مردم پرهیزگار و یک سوم بدکاراند:

این را نیز گوید که هنگامی که پنج سده بگذرد... دوسوم

ایران شهر پرهیز گارند و يك سوم دروند و هم ایدون  
(=هم چنین) توران [و] آن پیرامون ایران. (دینکرد  
سنجانا ج. ۷ ف ۸. ب ۱۳).

هوشیدر یکصد و پنجاه سال در زمین می ماند و هزاره او از بلاهای  
آسمانی نیز خالی نیست قحط و نیاز سهمگین برف سیاه و تگرگ سرخ،  
بلاهای جانکاهی هستند که در طول هزاره او روی می دهند:

اوشیدر بامی صد و پنجاه سال بماند و هزاره او پانصد  
سال<sup>۱۰۰</sup> باشد (جاماسب نامه فارسی ص ۸۹).  
پرسید گشتاسپ از حکیم جاماسب که... قحط و نیاز گران  
چندبار باشد... و برف سیاه چندبار باشد و تگرگ سرخ  
چندبار؟ جواب داد حکیم جاماسب که... قحط و نیاز گران  
سه بار... يك بار در هزاره اوشیدر... و برف سیاه و تگرگ  
سرخ چهار بار... یکی در هزاره اوشیدر. (جاماسب نامه  
فارسی ص ۸۶).

### بخش ششم

#### هوشیدر ماه ۱۰۶

سی سال به پایان هزاره هوشیدر، بار دیگر دختری پانزده ساله  
«وهپد» نام در آب دریاچه کیانسه می نشیند و از آن می خورد و بارور  
می شود و نه ماه بعد فرزندی به دنیا می آورد که در دین «هوشیدر ماه»  
نامیده شده است.

آن گاه سی زمستان از آن دهمین سده سپری نشده کنیز [ی]  
که [نام او] وهپد است، به آب رود، که او [مادر] هوشیدر  
ماه است - و از دوده «ایست و استر»، پسر زردشت، ...  
آن گاه اندر آن آب نشیند [و از آن] بخورد و آن نطفه به

بالا رود که زردشت پرهیزگار پیش از آخرین بار در بن «هوو» هشت و آن پسر از آن آفریده شود که او را نام «بالنده نیایش»<sup>۱۰۷</sup> است، - زیرا که رادی را می‌افزاید - اگرچه آن کنیز پانزده ساله است نه پیش از آن با مردان خوابیده است و نه پس از آن که آستن بود تا آن که آن [فرزند] بزاد. (دینکرد مدن ص ۶۷۴ سنجانا ج. ۷ ف ۸ ب ۱۸-۲۰).

هوشیدر ماه در سی سالگی با امشاسپندان و هرمزد دیدار می‌کند و به نشانه این دیدار بیست شبانه روز خورشید در اوج آسمان می‌ایستد و گروندگان راستین می‌فهمند که هزاره هوشیدر ماه آغاز شده است و ناپاوران نیز دگرگونی‌هایی را در آسمان مشاهده می‌کنند:

به پایان هزاره [هوشیدر]، هوشیدر ماه به سی سالگی به همپرسگی هرمزد رسد. خورشید از آن روز بیست شبانه‌روز به بالنت [آسمان] ایستد. (روایت ف ۴۸ ب ۲۲ و ۲۳). هنگامی که آن مرد سی ساله شود همپرسی کند با امشاسپندان [که] فرمانروایان خوب [و] آفریدگان نیک [هستند] فردا در روز روشن آشکار شود که جهان بی‌مست و بی‌کوی و بی‌کرب است یعنی به چیز ایزدان (= امور مربوط به ایزدان) کور و کر نیستند... و پر جان داده شده است یعنی که باران بوده است... (دینکرد سنجانا ج. ۷ ف ۸ ب ۲۳).

از این پس شش سال تمام گیاهان سرسبز و خرم‌اند:

شش سال به گیاهان زرگونی باشد. (بندهش ص ۱۸۸). شش سال گیاه آن چه نباید نخشکد. (روایت ف ۴۸ ب ۲۴). ... و دارو درخت که در جهان بوده باشد، باز دیدار آید و دیگر هیچ بنخوشد و به زیان نشود و تا رستاخیز برجای باشد. (صدر بندهش در سی و پنجم).



او که دین آور مزدیسنی است، مانند زردشت منشأ نیکی و فراوانی است و در زمان او آفرینش هر مزدی به نیروتر و گسترده تر است:

بدان هزاره (= هزاره هوشیدر ماه)، هوشیدر ماه زردشت به پیامبری از [سوی] هر مزد آید، چونان که زردشت دین آورد و اندر جهان روا کرد. (بند هش، ص ۱۸۸).

هوشیدر ماه «دادی» را به کار می گیرد و کار از داد کند: او دادی به کار گیرد و کار از داد کند. (روایت. ف ۴۸ ب ۲۵).

او دروغ مارتخمه را نابود می کند یعنی در زمان او مار و دیگر خرفستران (= جانوران موذی) نابود می شوند و مردم از گزند آنان ایمن اند.

او (= هوشیدر) دروغ مارتخمه<sup>۱۰۸</sup> را نابود کند. (بند هش ص ۱۱۸).

... و مار سرده جمله هلاک شوند... و جهان از خرفستران و جمندگان پاکیزه [و] پاک شود و مردم از بلاها ایمن شوند (صد در بند هش در سی و پنجم).

در زمان او دیو گرسنگی و تشنگی نزار می شود و هر نفر به یک وعده غذا سه شبانه روز سیر است:

شگفتی هوشیدر ماه... نزاری [دیو] گرسنگی و تشنگی است چنان که گوید که از یک غذا سه شبانه روز سیر باشند. (دینکرد سنجانا. ج. ۷ ف ۹ ب ۱).

پیری و خشم و کین و آز و نیاز و شهوت کاهش می پذیرد و آشتی، دوستی، رادی و رامش افزایش می یابد:

... کمی پیری و افزونی زندگی، رشد آزادگی و آشتی و

بهترین رادی ورامش. (دینکرد سنجانا ج ۷ ف ۹ ب ۲ و ۳).  
همه کیشها جز کیش مزدیسنی باطل می شود و همه مردم بدان  
می گروند:

... و همه مردم دین به مزدیسنان دارند به پیغامبری زردشت  
اسفنتمان انوشروان باد را، اوشیدر، اوشیدرماه اقرار آورند.  
دین به مزدیسنان بستایند و بپذیرند و کیشهای دیگر همه  
باطل شود و خشم و کین و آز و نیاز و شهوت کم شوند،  
مردم اندر راحتی و آسانی باشند. (صدر بندهش درسی و  
پنجم ب ۳۸).

نیاز مردم به خوراک و پوشاک کاستی می گیرد و دوستی با  
گوسفندان فزونی، و آنان را نان و آب به کار نیاید. پنجاه و سه سال  
به پایان هزاره شیر و چربی فزونی یابد و مردم از گوشتخواری روی  
بگردانند و به شیرخواری و گیاهخواری پردازند و سه سال به پایان  
هزاره تنها آب و گیاه خورند:

هنگامی که از آن هزاره (= هزاره هوشیدر ماه) پنجاه و  
سه سال مانده، شیرینی و چربی [که] اندر شیر و گیاه است  
ایدون کامل شود که به سبب بی نیازی از گوشت، مردم  
گوشت خوردن را رها کنند و خورش ایشان شیر و گیاه  
بود. هنگامی که سه سال مانده است، شیر خوردن را نیز  
رها کنند و آشامیدنی و خوردنی ایشان آب و گیاه بود.  
(دینکرد سنجانا، ج ۷. ف ۹ ب ۸ و ۹).

بهره گوسفندان بیشتر شود و شیرشان نیز فزونی گیرد، چندان  
که شیر گاوی جوان خوراک هزار مرد را کافی باشد:

شیر گوسفندان به حداکثر افزونی رسد چنان که گوید که  
یک گاو سه ساله<sup>۱۰۹</sup> دوشند برای یک هزار مرد یعنی شیر آن  
اندازه دهد که یک هزار مرد را [کافی باشد]. (دینکرد

سنجانا ج. ۷ ف ۹ ب ۱).

پزشکی در زمان هوشیدر ماه رونق می گیرد و هزار نوع گیاه درمان بخش که به درمان هزار بیماری بر گماشته شده اند به دو نوع و سپس به يك نوع تبدیل می شوند، با رواج پزشکی پیری کمتر می شود و مرگ رو به نقصان می گذارد و آدمیان جز با کشتن یا بر اثر سستی ناشی از پیری نمی میرند:

این نیز که در آن هنگام (= هنگام هوشیدر ماه) درمان بخشی که اندر یک هزار سرده (= نوع) گیاه که به همستاری (= رقابت، دشمنی) یک هزار سرده بیماری گمارده شده است به دو سرده [و سپس] به يك سرده [بر] زمین رسد و کس به بیماری نمیرد، مگر بر اثر پیری یا [آن که] بکشند.. (بندهش ص ۱۸۸).

... و نیز اندر آن هزاره هوشیدر ماه مردم به پزشکی چنان استاد باشند، دارو و درمان به کار آورند و برند که جز به مرگ دادستانی نمیرند (= مرگی که به موجب حکم داور باشد) آن گاه به شمشیر و کارد زنند و کشند. (زند بهمن یسن. ف ۹ ب ۱۲).

در زمان اوست که انواع مار در يك جای گرد می آیند و با یکدیگر در آمیخته به نوع واحدی تبدیل می شوند و از این آمیختگی ماری که ۸۳۳ گام پهنای و ۱۶۵۶ گام درازا دارد، پدید می آید. مزدیسنان به دستور هوشیدر ماه سپاه می آریند و به جنگ این مار می روند تا با یزش (= دعا) نابودش کنند. بر اثر یزش بهدینان مار می گدازد (= ذوب می شود) و به شعاع يك فرسنگ پیرامون او، گیاه و زمین از زهرش می سوزد.

پس جهی (= زن بدکاری) سیاه، به شکل مگس یا ابر<sup>۱۱۰</sup> از مار بیرون می آید و در دروجی (= دیوی) که از نژاد دوپایان (= آدمیان)

است درمی آمیزد و بدین سبب آزارش کمتر می شود:

مار سرده همه به يك جای فراز شوند و در يك جا آمیزند و ماری که ۸۳۳ گام پهنا و ۱۶۵۶ گام درازا [دارد]، پدیدار شود و مزدیسنان به دستوری هوشیدر ماه سپاه آرایند و به کارزار آن مار روند، چون رسند هوشیدر ماه گوید که یزش کنید! و [ایشان] یزش کنند و آن دروج بگدازد<sup>۱۱۱</sup>.  
يك فرسنگ پیرامون، زمین و گیاه از زهری که از آن دروج آید، بسوزد. از آن دروج جعفر از دود مگس شکل سیاه و به دروج دوپای تخمه (= آدمی) ساکن شود. آن (=جه) بدین روی ستمگرتر نبود. (روایت، ف ۶۸ ب ۲۶ تا ۳۰).

در پایان هزارهٔ او ضحاک<sup>۱۱۲</sup>، که در کوه دماوند به بند کشیده شده است، رها می شود و سبب این رهایی آن است که آشموغی (= ملحدی، بدعت گذاری)، که هدیه‌ای از مردمان خواسته امامرادش بر آورده نشده است، کینهٔ مردم را به دل می گیرد و بر بیوراسپ (= ضحاک) بانگ می زند که: «اکنون نه هزار<sup>۱۱۳</sup> سال است که فریدون زنده نیست از چهر و بند را نمی گسلی و بر نمی خیزی و این جهان را از وجود مردمان پاک نمی کنی». پس آن بددین، بند و چوب را می گسلد و بدین سبب زور ضحاک فزونی می گیرد و برمی خیزد و نخست آن آشموغ را فرو می بلعد و فرمانروایی بر دیوان و مردمان را از سر می گیرد:

پس آشموغی از بهر هدیه‌ای آیینی خواهد، به سبب بدتری و آشموغی [بدو] ندهند و آشموغ از آن کین دهان گشاید و بر آن کوه دماوند به سوی بیوراسپ دراید (= گوید) که: «اکنون نه هزار سال است فریدون زنده نیست از چهر و است که تو این بند نگسلی و بر نخیزی که

این جهان پر از مردم است که شان از ورجمکرد برآورده اند». پس آن آشموغ ایدون هم چنین دراید از آن جا که ضحاک از بیم آن دیس<sup>۱۱۴</sup> (=شکل، پیکر) فریدون - چون پیکر فریدون [در] پیش بر ایستاده - آن [بند را] نخست نگسلد تا آن آشموغ آن بند و چوب از بن بگسلد پس ضحاک زور افزاید، بند را از بن بگسلد [ضحاک] به تازش ایستد و درجا آن آشموغ را باز اوبارد. (زند بهمن یسن ف ۹ب ۱۳ تا ۱۶).

ضحاک به مردمان گوید که: هر که آب و آتش و گیاه را نیازاره بخورم:

د ر آن هزاره (=هزاره هوشیدر)، ضحاک از بند برهد و خدایی (=فرمانروایی) بر دیوان و مردمان را فراز گیرد. ایدون گوید که: هر که آب و آتش و گیاه را نیازارد پس بیاوریدش تا او را بجوم (=بخورم). (روایت ف ۸ب ۳).

پس آب و آتش و گیاه از بدی مردم، پیش هر مزد گله کنند و گویند که: «فریدون را برانگیزان، تا ضحاک را بکشد؛ چه اگر چنین نکنی ما در روی زمین نباشیم». هر مزد به همراه امشاسپندان به سوی روان فریدون رود و او را گوید که: «برخیز و ضحاک را بکش!» روان فریدون گوید که: «من نمی توانم نزد گرشاسپ<sup>۱۱۵</sup> روید!» او رمزد همراه امشاسپندان پیش روان گرشاسپ رود تا او را برخیزاند، هر مزد به سرش و نریوسنگ ایزد فرمان دهد که: «تن گرشاسپ را بجنبانید تا برخیزد»، سه بار بانگ کنند و برنخیزد اما چهارم بار برخیزد و به جنگ ضحاک رود و گرز پیروزگر بر سرش کوبد و او را بکشد<sup>۱۱۶</sup> و این پیروزی در روز ششم ماه فروردین باشد:

ماه فروردین روز خرداد، سام نریمان ازدهاک را بیوژد (=بکشد). و خود به خدای هفت کشور بنشیند. (روایات

داراب هر مزدیاری ج ۲ ص ۴۹) ۱۱۷.

ضحاک چندان باقی ماند که يك چهارم یا يك سوم گوسفندان (= چهار پایان اهلی كوچك) را بخورد و آب و آتش را نابود کند؛ اما با مرگ او بار دیگر پریشانی و آشوب از جهان رخت بر بندد:

[ضحاک] از مردم و گاو و گوسفند و دیگر آفرینش هر مزد [به اندازه] يك سوم باز او بارد (= بخورد ببلعد). (زند بهمن یسن ف. ۹ ب ۱۶).

ضحاک آن اندازه زمان کند (= فرصت یابد) که [از] گوسفندان در ایرانشهر يك چهارم را بجود (= بخورد). (روایت ف ۴۸ ب ۳۶).

### «بخش هفتم»

### «سوشیانس ۱۱۸»

سی سال به پایان هزاره هوشیدر ماه دختری پانزده ساله به نام «گواگ پد» ۱۱۹، که از نسل زردشت است، به دریاچه کیانسه می رود و در آب آن می نشیند و نطفه زردشت در او قرار می گیرد و بدان بارور می شود و فرزندی از او به جهان می آید که در دین «سوشیانس» نامیده شده است:

و آن گاه سی زمستان از آن دهمین سده سپری نشده، کنیز [ی] به آب نشیند که [نامش] «گواگ پد» است که مادر آن گواگ سوشیانس است که [او] نمودار بردن پتیاره اهریمن است و از دوده ایست و استر است... آن گاه اندر آن آب نشیند که پانزده ساله است... [آن کنیز] نه پیش از آن بامردان خوابید و نه پس از آن گاه که آستن شد تا زمانی که آن (=سوشیانس) بزاد (دینکرد سنجانا،

## ج ۷. ف ۹ ب ۱۵ تا ۱۹)

سوشیانس آخرین آفریدهٔ هر مردی در زمین است:  
 آخرین کسی که به زمین می آید سوشیانس است که جهان را پاک  
 کند.<sup>۱۲۰</sup> (پتیت ایرانی ب ۲۲).

با ظهور سوشیانس، دین مزدیسنی کمال می پذیرد و استقرار می یابد،  
 او در سی سالگی با هر مزد دیدار می کند و به نشانه این دیدار خورشید  
 سی روز در اوج آسمان می ایستد، درست همان گونه که در آغاز  
 آفرینش بود، و مردمان می فهمند که بار دیگر شگفتی پدید خواهد آمد:

چون سی ساله شود، به همپرسه (= دیدار) او ر مزد افزونی  
 رسد و سی شبانه روز خورشید در میان آسمان بایستد، فرو  
 نشود و مردمان بدانند که دیگر باره شگفتی پدیدار خواهد  
 آمدن. (صد در بندهش، در ۳۵ ب ۴۲ تا ۴۵).

در بازگشت از همپرسی، کیخسرو<sup>۱۲۱</sup> سوار بر «وای درنگ خدای»<sup>۱۲۲</sup>  
 که به پیکر شتر درآمده است، سوشیانس را پذیره می شود. سوشیانس  
 از او می پرسد که کیستی؟ پاسخ می شنود: «کیخسرو» سوشیانس سی گوید:  
 «همان کسی که با هوش دیریاب و دانش خود بتکده ای را که در ساحل  
 چیچست<sup>۱۲۳</sup> بود، ویران کرد». کیخسرو پاسخ می دهد: «آری!»  
 سوشیانس او را می ستاید، چه با این کارش فرشگرد کرداری<sup>۱۲۴</sup> را  
 امکان پذیر ساخت. سوشیانس بار دیگر می پرسد که: «تو همان کسی  
 هستی که افراسیاب<sup>۱۲۵</sup> تبهار را کشتی؟» و کیخسرو جواب مثبت  
 می دهد. سوشیانس از کیخسرو می خواهد، که دین را بستاید و سپس در  
 طول هزاره سوشیانس کیخسرو فرمانروای هفت کشور است و سوشیانس  
 موبدان موبد:

و سوشیانس چون از همپرسگی باز آید، آن گاه کیخسرو،  
 که بر وای درنگ خدای نشسته است، به پذیره او آید،  
 سوشیانس می پرسد که تو کدام مردی که بر وای درنگ

خدای، که به پیکر اشتر برتوفراز گشت، می‌روی؟ کیخسرو پاسخ گوید که من کیخسرو هستم و سوشیانس گوید که تو [همان] کیخسرو [هستی] که با هوش دوریاب، با دانایی، بدیدی زمانی که بتکده‌ای را به ساحل چیچست بکندی؟ کیخسرو گوید که من [هم] ان کیخسروام. سوشیانس گوید که ایدون نیکو کرداری ورزیدی، چه اگر نکرده بودی، همه آن گردانش (=تغییر، تحول)، که فرشگرد سازی نیک است، دشوار بودی. دیگر پرسد که تو افراسیاب تورانی تبه‌کار را کشتی؟ گوید که من کستم، سوشیانس گوید که ایدون نیکو کرداری ورزیدی چه اگر نکرده بودی، همه آن گردانش (=تغییر، تحول)، که فرشگرد سازی نیک است، دشوار بودی. دیگر پرسد که تو افراسیاب تورانی تبه‌کار را کشتی؟ گوید که من کستم، سوشیانس گوید که ایدون نیکو کرداری ورزیدی چه اگر افراسیاب تورانی تبه‌کار را نکشته بودی همه آن گردانش، که فرشگرد سازی نیک است، دشوار می‌بود؛ سوشیانس گوید که ای کی‌برو و دین بستای! کیخسرو دین بستاید. پس در آن پنجاه و هفت سال، کیخسرو پادشاه هفت کشور بود [و] سوشیانس موبدان موبد بود. آن گاه گرشاسپ با آن گرز نیک گردنده رود و توس پیش او ایستد و تیر در کمان نهد و به گرشاسپ گوید که دین بستای [یعنی] به گاهانی یشت کن (=دعا کن) و گرز بیفکن چه اگر دین نستایی، و گرزنیفکنی آن گاه این تیر را بر تو بیفکنم. گرشاسپ از بیم تیرتوس دین بستاید و گرز بیفگند. (روایت ف ۶۸ ب ۳۹ تا ۵۲).

هزاره سوشیانس پنجاه و هفت سال است و بر مبنای گاهان کارها جریان می‌یابد<sup>۱۲۶</sup>. او برگزیده‌ای است همانند زردشت و مأمور است تا



آنچه را که با زردشت آغاز شده است به انجام برساند.

پنجاه و هفت سال به فرشگرد کرداری باز، زاده شود سوشیانس برای به انجام رسانیدن آنچه که با زردشت آفریده شد. (گزیده‌های زادسپرم، ف ۳۴ ب ۴۶).

او سودمند است، زیرا همه جهان مادی را سود می‌بخشد و تن کردار است یعنی همه مردمان تن‌دار و جان‌دار جهان مادی را بی‌رنجی می‌خواهد:

... که هزارهٔ او (=سوشیانس) تن‌کردار [و] پنجاه و هفت سال است. (بندهش ص ۱۸۹).

... ایدون سودمند که همه جهان مادی را سود دهد و ایدون تن‌کردار که همه مردمان تن‌دار و جان‌دار را بی‌رنجی بخشد. (دینکرد سنجانا، ج ۷ ف ۹ ب ۱۷).

او خورشید پیکر است یعنی تنی همانند خورشید روشن دارد و خوراک او مینوی است، فره کیانی<sup>۱۲۷</sup>، یعنی همان فره کیخسرو و کی گشتاسپ، را دارد و با شش چشم<sup>۱۲۸</sup> همه زمین را می‌پاید و رنج و درد ناشی از دروغ را چاره می‌کند:

این نیز [گفته شده است] که با او فره کیان بود... (دینکرد سنجانا ج ۷ ف ۹ ب ۲).

این نیز [گفته شده است] که او نگرد با شش چشم، از هر سوی ببیند و آن درد ناشی از دروغ را چاره سازد (دینکرد سنجانا ج ۷ ف ۹ ب ۷).

گفته شده است که در زمان او سال ۳۶۵ روز کامل است و دیگر کیبسه ندارد:

در روزگار سوشیوس «ل» روز (= ۳۰ روز) خورشید در میان آسمان ایستد و این دفعه خورشید به جایگاه خویش شود و بعد از آن سال ۳۶۵ روز راست شود و آفتاب از سر

حمل تا سر حمل رسند چنان که اکنون چهار يك شبان روز باز پس افتد، آن زمان نباشد، کبیسه نکند (جاماسب نامه فارسی ص ۱۸۹).

هم در زمان اوست، که توس بی مرگ زنده شده به سوی گر شاسپ می رود و به او می گوید به گاهانی یشت کن و گرز بیفکن چه اگر چنین نکنی تو را بکشم و گر شاسپ از بیم توس دین را بستاید و گرز را بیفکند.<sup>۱۲۹</sup>

اندکی پیش از آن که مردگان را زنده کند و رستاخیز را بپاراید به دستور او مردم سپاه می آرایند و به جنگ دیو شرك و بدعت (= دروج آشموغی) می روند، سوشیانس با این دیو گفتگویی دارد که خلاصه آن این است:

سوشیانس به آشموغ می گوید که: «تو را چیزی است که آن چیز در اعتقاد مزدیسنان گناه است و تو آن را انجام می دهی آیا در برابر آن پوزشی داری؟» دیو پاسخ می دهد که: «من فرزند اهریمنم که او را هیچ پوزشی نیست و مرا نیز نیست». پس سوشیانس یشتی (= دعایی) می خواند و آن دیو به بالا و پایین زمین می دود ناله و شکوه زمین بلند می شود که: این دیو مرا می درد هم چنان که گرگ گوسفند را، و از مزدیسنان برای دفع او مدد می خواهد. آن دیو گوزهر<sup>۱۳۰</sup> دروج را می گیرد و به همراه او به سوراخی در زمین فرو می رود، شهر یور امشاسپند، که پاسدار فلزات در جهان مادی است، بر آن سوراخ فلز گذاخته می ریزد و آن دو دیو از آن جای به دوزخ فرو می افتند و چنان که سنگی به ته آب افتد به ژرفای آن فرو می روند. پس از کیفر گناهکاران، سوشیانس پنج بار یشت می کند و هر بار يك پنجم دیوان را نابود می نماید، بدین ترتیب همه دیوان از میان می روند، و تنها اهریمن<sup>۱۳۱</sup> و آز باقی می ماند. ایزد سروش به نابودی دیو آز<sup>۱۳۲</sup> بر می خیزد و هر مزد<sup>۱۳۳</sup>، اهریمن را با تمام مظاهر پلیدش، یعنی تاریکی و بدی، از طریق همان سوراخی که در آغاز آفرینش از آن جا آمده

بود، از آسمان بیرون می‌کند و برای همیشه از کار می‌افکند و از آن پس از اهریمن و آفریدگان او نشان نمی‌ماند<sup>۱۳۴</sup>. ازین پس همه مردم مطیع فرمانهای دینی هستند و بایکدیگر دوست و مهربان می‌شوند و در خوشی و شادمانی زیست می‌کنند. ظلم و بدعت و آزار و بدی نیست، بیماری، پیری، درد و همه زشتی و دروغ دیو آفریده از میان می‌رود. گیاهان همیشه در رویش‌اند و سبز و خرم. از پنجاه و هفت سال هزاره او، هفده سال خوراک مردم گیاه است، سی سال آب می‌خورند و در ده سال پایانی خوراک مادی ندارند:

و این نیز [گفته شده است] که اندر پنجاه و هفت سال او (= سوشیانس)، نابودی دروغ دو پای تخمه است و [نابودی] بیماری، پیری مرگ، درد و همه بدی و ستم و کفر. گیاه همیشه زریون بود و همه آفرینش به شادی باشند، هفده سال خوراک گیاه، سی سال خوراک آب، و ده سال خوراک مینوی باشد. (دینکرد سنجانا ج ۷ ف ۱۰ ب ۳).

### «بخش هشتم»

#### جهان در پایان هر يك از هزاره‌ها

جهان در پایان هر يك از هزاره‌ها جهانی است آکنده از همه تباهیها و پریشانیها، جهان خرابی که در آن همه کس و همه چیز راه نابودی می‌پیمایند، بی‌سامانی، سیه‌روزی، نابرابری و نامردمی و... گلوی همگان را می‌فشارد. دنیایی که تجسم آن حتی در گمان آدمی نگنجد، چشم دوختن به ظهور نجات بخشانی، که آمدنشان در دین وعده داده شده است و این همه درهمی و گسیختگی از نشانه‌های ظهور آنان است، دردهای حاصله از آن را تسکین می‌دهد و به امید رستگاری و رهایی آن سری است که می‌توان بر رنجهایش بردبار و شکیب بود:

آنان که از سدهٔ دهم آگاه نیستند آن گاه ایشان گویند تا به امید تن پسین و رستگاری روان خویش، رنج و زشتی و دشمنی این جدادینان و دیوپرستان را برگیرند و بردباری کنند. (زند بهمن یسن ف ۴).

آنچه در زیر می‌آید بیانگر روشنی است از جامعه‌ای نابود شده و درهم ریخته که به راه آوردن آن جز به مدد نیروی غیبی و قدرت خدایی امکان ندارد:

### الف - در زمینه‌های فردی و اجتماعی

در جامعه گسیخته و پریشان پایان هزاره‌ها مردمی می‌زیند که صد يك آنان از خرد بهره ندارند و از اندیشه‌ای استوار و پایا برخوردار نیستند و به سبب بی‌بهرگی از دانش نه گفته‌شان سزاوار ارج و ارز است و نه پیمان‌شان درخور اعتماد:

ز مردم در آن روز گاران بد      ز صد يك نبینی که دارد خرد  
نبینی در آن قوم رای و مراد      نباشد به گفتارشان اعتماد

(زراتشت‌نامه ص ۹۱ و ۸۸ بیت ۱۴۰۰ و ۱۳۵۲)

دیو آز بر همگان چیره شده و آنان را به سختی و تنگی افکنده است، خواسته جهان می‌اندوزند و در زیر زمین نهان می‌کنند نه خود می‌خورند و نه دیگران را از آن بهره می‌دهند، چه چشم دنیا دوست آزمند جز با خاک گور پر نمی‌شود:

ز سختی و تنگی و رنج و نیاز      شود چیره بر مردمان ننگ و آز

(زراتشت‌نامه ص ۹۲ بیت ۱۴۰۵)

... و چشم آز ایشان از خواسته پر نشود و خواسته جهان گرد کنند و زیر زمین نهان کنند. (زند بهمن یسن ف ۴ بند ۶۲).

و اندر آن سده دهم که هزارهٔ تو به سر رسد ای سپیتمان

زردشت، همه مردم آزپرست<sup>۱۳۵</sup> و بددین باشند (زند بهمن  
یسن ف ۴ ب ۴۱).

نيك مردان از میان رفته‌اند و زبونان و حقیران جای آنان را  
گرفته‌اند:

و مردم خرد ناپیدا (= حقیر) به پیدائی (= بزرگی) رسد  
(جاماسب‌نامه پهلوی ف ۱ ب ۴)<sup>۱۳۶</sup>.

آزادگان از شهر و دیار آواره شده‌اند و دهقانان دربدر و خانه  
به دوش:

بسی نامداران و آزادگان      که آوازه گردند از خان و مان  
(زراتشت‌نامه ص ۹۱ بیت ۱۳۹۷).

و آزادان و بزرگان [ان] و دهقان نيك از ده و جای خویش  
به دربدری از بن جای و دوده خویش بروند. (زند بهمن  
یسن ف ۴ ب ۵۴)<sup>۱۳۷</sup>.

نیاز و تنگدستی گریبانگیر مردم است و راهی جز جلای وطن  
ندارند، بر اثر این تنگدستی از پدشخوارگر آباد، جز اندکی نمانده  
است:

ز درویشی و رنج و از نام و ننگ      بود تنگدل مردم و دست تنگ  
(زراتشت‌نامه ص ۹۱ بیت ۱۳۹۸)

... چنان به تازش بوند (= باشند) در این سرزمینهای ایرانی  
هرمزد آفریده من از خشم تخمگان، ای سپیتمان زردشت!  
که این مردم در پدشخوارگر و پارس، سوراخ‌زی و دریازی،  
آن‌گاه اندک بماند. (زند بهمن یسن ف ۶ ب ۱۰).

بیشتر مردم نيك ورزی و ثوابکاری را رها کرده، فریبکار، مکار  
و بیدادگر شده‌اند:

و ایشان (فرمانروایان کشور ایران) دیوان گشاده‌موی<sup>۱۳۸</sup>

فریبکارند، یعنی آنچه گویند نکنند، و بدتر دین هستند،  
یعنی آنچه را که نگویند، کنند... اندر آن زمان ای  
سپیتمان زردشت! همه مردم فریفتار باشند، یعنی که برای  
یکدیگر بدی خواهند... و کار و کرفه از دستشان (= از  
دست مردم) کم رود. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۱۰، ۱۳ و ۲۱).  
خشونت و قساوت بر قلبها چیره شده و آنها را از سنگ و آهن  
سختتر کرده است:

... و مردم در آن زمانه بد از آهن و روی سختتر بوند  
اگرچه [از] خون و گوشت بوند (= باشند) اما از سنگ  
سختتر بودند. (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۸).

طبیعی است اگر در چنین واویلائی نیک مردان خلق و خوی  
خوش رها کنند و خوی بدان گیرند؛ چه ارزش نیکان در جامعه کاهش  
یافته و حتی از میان رفته است:

... و نیکان خوی بدان گیرند. (جاماسب نامه فارسی ص ۸۳).

نه با دین پرستان بود زور و تاب      نه با نیکمردان بود قدر و آب  
(زراتشت نامه ص ۸۸ بیت ۱۳۵۳)

هر کس بدتر است، کارش بهتر و به سامان تر باشد:  
بدان گه هر آن کس که باشد بتر      بود هر زمان کار او خوبتر  
(زراتشت نامه ص ۹۰ بیت ۱۳۷۹)

راستی از میان رفته و دروغ شیوه رایج زمان است:

پس مردمانی که در آن هنگام باشند... با یکدیگر کین و  
رشک و دروغ کنند... و مردم به وارونگی و دروغ گروند.  
(جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۲).

بنیاد خانوادهها فروریخته و روسبی بارگی فزونی گرفته است:  
و ایشان را (مردم پیش از ظهور هوشیدر را) مهر و محبت

به جهی<sup>۱۳۹</sup> بود. (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۶).  
 فساد چنان دامن گسترده، که زندگی برای آزادگان بی مزه و غیر  
 قابل تحمل شده است و مرگ آنان را چنان خوشایند است که فرزند  
 جوان، پدر و مادر را:

و آزادگان و بزرگان به زندگی بی مزه رسند، و ایشان را  
 مرگ ایدون خوش به نظر رسد که پدر و مادر را فرزند  
 جوان. (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۴).

... و همه بددین باشند و خواسته بسیار گرد کنند و ثمره  
 [آن] نخورند و همه به دست سرداران بی سود رسد... و  
 سختی و بدی آنان از اینان برسد و زندگی بی مزه و مرگ  
 پناه دارند. (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۹)<sup>۱۴۰</sup>.

مرگ نابهنگام فزونی گرفته است و پیری زودرس مردم را  
 می آزارد:

... و مردم برنا زود پیر شوند. (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۶).  
 ... و مرگ بی زمانه (= نابهنگام) بسیار بود. (جاماسب نامه  
 پهلوی ف ۱ ب ۷).

(زمان (= اجل) [آنان] (= مردمان و گوسفندان) بهشتاب  
 رسد (ام. او ۲۹ ص ۱۰۸).

در زمینه های اجتماعی خرابیها بیش از آن است که بتوان توصیفش  
 کرد. جور و ستم در تاروپود اجتماع دمیده است و کار جز برمبنای  
 زور نیست:

به بیداد کوشند یکبارگی      نرانند جز بر جفا بارگی  
 (زراتشت نامه ص ۹۰ بیت ۱۳۷۶)

مردم بی فرمانده و سالارند و کینه افزایش یافته است:

نه تیمار داری نه انده خوری      نه پیدا مر آن بی سران را سری  
 (زراتشت نامه ص ۸۹ بیت ۱۳۶۸)

نیایی در آن مردمان يك هنر مگر کینه و فتنه و شور و شر  
(زراتشت نامه ص ۸۸ بیت ۱۳۴۹)

... و مردم را زندگانی دشوارتر و شر و فساد و دزدی و  
دروغ بیشتر بود و شرم و راستی از جهان برداشته شود.  
(جاماسب نامه فارسی ص ۸۳ - ۸۲).

کشتن مردم نيك و پرهیزگار با کشتن مگس برابر شده است:  
ایشان (= غیر ایرانیها) ایدون به فرمانروایی بد باشند  
(= بد فرمانروائی کنند) که اگر مرد پرهیزگار نيك را  
کشند [و] مگسی را به چشم ایشان هردو یکی باشد. (زند  
بهمن یسن ف ۴ ب ۶۰).

این پریشانیها بدان حد افزایش یافته است که هوس بازی و شوخی  
را حتی از نوجوانان و کودکان گرفته است:

و جوانان و برنایان اندوهگین باشند و ایشان را آرزوی  
بازی و رامش از دل بر نیاید (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۵۰).

گمنامان به ارزش و اعتبار رسیده‌اند و ارزشمندان و معتبران  
گمنام شده‌اند:

سوار پیاده و پیاده سوار بود. (جاماسب نامه فارسی ص ۸۴).

مردم به وظایف خود آشنا نیستند و با مشاغل خویش سخت  
بیگانه‌اند بدان سان که دبیر از نوشتن بیزار است:

... و دبیر را از نوشتن بد آید. (جاماسب نامه فارسی ص ۸۴).

نسل تباه شده است؛ چه آزادگان و ناآزادان با یکدیگر  
در آمیخته‌اند و فرق آزادگی و ناآزادگی از میان برخاسته: <sup>۱۴۱</sup>.

خردان دخت آزادان، بزرگان و مغ مردان به زنی گیرند،  
آزادان و بزرگان و مغ مردان به بینوایی [و] بندگی



رسند. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۳۵ و ۳۶).  
 و ایران (=آزادگان، ایرانیان) و انیران (= غیر ایرانیان،  
 ناآزادان) آمیزند ایدون که آزادی از ناآزادی پیدا  
 نبود و آن آزاده با ناآزاده ایستد (=پیوندد). (جاماسب نامه  
 پهلوی ف ۱ ب ۳).

اعتماد به گفتار موبدان و بزرگان از میان رفته و مهر و فتوای  
 داور راست ارزشی ندارد و حال آن که گفتار خردان و شیران،  
 گناهکاران و فسوسگران و داوریهای ناراست با ارزش است تا بدان جا  
 که بدان سوگند می خورند و گواهی نادرست و نسبتهای ناروا در حق  
 دیگران، حتی هر مزد، رواج دارد:

... و گفتار دین برداران و مهر و فتوای داور است، گفته  
 راستان و نیز پرهیز گاران را، انگیزش پندارند (= ناراست  
 شمرند) گفتار خردان، شیران، گناهکاران و فسوسگران  
 و داوریهای نادرست را باور دارند و بدان سوگند دروغ  
 خورند و گواهی دروغ بدان دهند و [سخن] ناراست و  
 زور (=بد) درباره من هر مزد گویند. (زند بهمن یسن ف  
 ۴ ب ۳۷ و ۳۸) <sup>۱۴۲</sup>.

تنها مردم کشور تباه نیستند بلکه مملکت نیز دستخوش ویرانی و  
 آشوب است، چه آبادانیها کاهش یافته، بیگانگان بر آرزوهای دیرینه  
 خود کامروا گشته و خانه خدا و دهخدا شده اند و دارنده سپاه و مرز  
 و کشور و رعیت و درفش:

و کاخ و خویدی (=تازگی)، و آبادی و ده و دوده و  
 خواسته و دستگرد و کاریز و رود و چشمه بهدینان آزاده  
 به این انیران (=بیگانگان) رسد و سپاه و مرز و درفش به  
 ایشان رسد. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۶۱).

فرآورده های جانوری و گیاهی نقصان پذیرفته، آب چشمه ها خشک

و تخم دانه‌ها کاسته شده، شیر و پشم گوسفندان اندک و مرگ و نابودی چهارپایان افزون گشته است. نیروی ستوران کم شده است، قحط و نیاز آدمیان را به ستوه آورده و به تمام معنی شادی و خرمی از جهان رخت بر بسته است:

پس چون سر (= پایان) هزاره بود بسیاری آب و چشمه‌ها خشک شود و بسیاری کمتر شود و زمین بر کمتر دهد و تخم و حیوانها از ده، هشت بکاهد و دو بیفزاید و بر درختان آفتهای هوا خلل کند و شکوفه‌ها که بیرون آید، از صد نود بکاهد و آن ده که بماند خرم [نیست] و مزه و چاشنی ندارد... و ستوران کمتر زایند و خردتر شوند و شیر و پشم و گوشت کمتر دارند و مرغان خایه کمتر کنند و گاو برزا نیرو کمتر دارند و اسب کارزاری بار کم کشد. (جاماسب‌نامه فارسی ص ۸۵) <sup>۱۴۳</sup>.

اسفندارمذ <sup>۱۴۴</sup>، ایزد زمین، دهان گشوده و دفینه‌های پنهان در درون خویش را بیرون ریخته است <sup>۱۴۵</sup>.

سپندارمذ، [یعنی] زمین، دهان باز گشاید، هر گوهر و فلز به پیدایی رسد، چون زر و سیم و روی و رزبز و سرب. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۵۷).

و اندر آن زمان سفندارمذ دهان باز کند و بسیار گوهر و فلز به پیدایی آورد. (جاماسب‌نامه پهلوی ف ۱ ب ۱۶). جنگ و کارزار ده به ده و شهر به شهر درگیر است. ... و شهر شهر، ده ده و روستا روستا با یکدیگر جنگ و کارزار کنند و از یکدیگر چیزی به غارت ستانند. (جاماسب‌نامه پهلوی ف ۱ ب ۷).

دیوان در جامه خرفستر (= جانور موزی)، گرگ و چهارپای از گردنه ارزور <sup>۱۴۶</sup> به کشور ایران هجوم آورده‌اند:

... خرفستر و گرگ و چهارپای یعنی [آن] دد که از سوی  
گریوه ارزور در ویس و زنده وده (= قبیله، آبادی و ده)  
بیاید. (ام. او. ۲۹ ص ۱۰۹).

مردار پهنه زمین را پوشیده است:

در آن پست‌ترین زمان مردار و کثافت بسیار باشد که  
هر کس گام بر گام نهد به مردار رود. (زند بهمن یسن ف  
۴ ب ۲۸).

گرفته همه روی گیتی نسا      ندارندش از خوردنیها جدا  
در آمیخته جمله با یکدگر      وزین کار کس را نباشد خبر  
به ناکام هر جا که پی بر نهد      چو باشد نسا و چگونه جهد  
(زراتشت‌نامه ص ۸۹ بیت ۱۳۵۷ تا ۵۹).

در جهانی چنین پوسیده و ویران شده زمین، آب و آتش و گیاه  
به فغان آمده به هر مزد می‌نالند و برای نابودی ستمکاران از او یاری  
می‌جویند، چه در چنین گرداب مهیب و جهان پر آسیمی خویشتن را  
سخت ناتوان و درمانده می‌یابند:

پس آب و آتش و گیاه پیش هر مزد خدای بنالند، ایستند  
و این گله کنند که: فریدون را باز زنده کن تا اژدهاک  
بکشد چه اگر تو؛ هر مزد، این نکنی ما به گیتی نشاییم  
بودن، آتش گوید که ندرخشم، و آب گوید که: نتازم.  
(زند بهمن یسن ف ۹ ب ۱۷ تا ۲۰).

پس فرشته زمین بنالد و گوید که برتوانم (ظ. نتابم) این  
سختی و دشواری. (جاماسب‌نامه فارسی ص ۸۵).

## ب - در زمینه‌های تاریخی و اسطوره‌ای

وقایع تاریخی و اسطوره‌ای مذکور در پایان هزاره‌ها نیز مانند  
دیگر جنبه‌ها بر رویهم جامعه فاسد و بی‌اندامی را نشان می‌دهد که

روزنه‌های امید در آن از همه‌سو بسته است و افق زندگی کاملاً تیره و تار و همه کوششها و تلاشها بی‌نتیجه به‌نظر می‌رسد. اشاره متون گاه آشکار به وقایع مشخص تاریخی است مانند تسلط ترك و روم و عرب:

همیدون بیایند قوم عرب      برانگیخته شر و شور و شغب  
تلی کشته گردد ز هر دو گروه      ز کشته به هر مرز بر، کوه کوه  
(زراتشت‌نامه ص ۹۵ بیت ۵۹-۱۴۵۸)

تازیان با رومیان [و] ترکان اندر آمیزند و کشور بیاشوبند و پس اسفندارمذ به اورمزد بانگ کند که من این بدی و زشتی را برنتابم. (جاماسب‌نامه پهلوی ف ۱ ب ۱۵).

یا هجوم ترکان و هیونها:

از آن پس هیون و ترك به بس‌شمار و بس درفش اندر  
ایران‌شهر تازند. (بندهش ص ۱۸۶).

و یا با وضوح بیشتر، ترکان بی‌رحم، تنگ چشم، یا ترکان پیکند و ختلان و چین، که هدف از همه این تعبیرات به‌طور کلی باید ترکان آسیای مرکزی باشد:

چو آید به گیتی نشان سیاه      دگرگون شود ساز و آیین و راه  
بر آید همه کامه دیو خشم      از آن ترك بی‌رحمت تنگ چشم  
(زراتشت‌نامه ص ۹۴ بیت ۵۷-۱۴۵۶)

ز ترکان پیکند و ختلان و چین      بر آید سپاهی به ایران زمین  
(زراتشت‌نامه ص ۹۱ بیت ۱۴۰۱)

و خداوندی و پادشاهی به‌بندگان ایران رسد چون هیونان، ترك، ختل، تبتی که در میان کوه‌پاران و چینی و کابلی و سغدی و رومی و هیون سپید [و] سرخ جامه، به دههای ایرانی من فرمانروا باشند (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۵۸) <sup>۴۷</sup>.

گذشته از این اشارات، از ناحیه روم و مرز غربی و شمال غربی،

زیر نام «سپاه روم»، «ترکان چرمین کمر شیدسپی»، «رومی و کرسیاکی» یاد شده است:

ترکان چرمین کمر رومی، شیدسپی و کرسیاکی<sup>۱۴۸</sup> با هم فراز رسند و به هم نبردی به سه جای جنگ بزرگ سه بار بود. (زند بهمن یسن ف ۶ ب ۷ و ۶).

بدان گه بیاید سپاهی ز روم بداندیش و بدفعل و ناپاکوشوم

(زراتشت نامه ص ۹۴ بیت ۱۴۴۸)

برانند بایکدگر ترک و روم در افتند در هم چو باد سموم

(زراتشت نامه ص ۹۴ بیت ۱۴۵۷)

به عصیانها و قیامهای سرزمین خراسان بیشتر از مناطق دیگر اشاره شده است، از خراسان مردی غیر ایرانی بر کشور ایران حاکم می شود که از او به مردی «خرد و ناپیدا نام»؛ «مردی کوتاه و بد»، «مردی سیاه نشان» و یا به صورت جمع «مردمانی از دیوان خشم تخمه» نام برده می شود:

پس برخیزد اندر زمین خراسان مردی خرد و ناپیدا نام که

بسیار مردم، اسب، سرنیزه تیز دارد و شهر را [به] چیرگی

به پادشاهی خویش کرده باشد. (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۱۰).

از حد خراسان کوتاه مردی با لشکری بسیار در ایرانشهر

دوارد (هجوم آورد، بتازد) (جاماسب نامه فارسی ص ۸۵).

پس یکی بدمرد از کسته (= مرز) خراسان آید... (بندهش

ص ۱۸۶).

در آن پست ترین زمان رسد، یکصد گونه، یک هزار گونه [و]

ده هزار گونه دیوان گشاده موی خشم تخمه، از سوی

خراسان، آن پست ترین تخمه، به ایرانشهر تازند و موی

گشاده به پشت دارند. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۴)<sup>۱۴۹</sup>.

علاوه بر اینها از حمله گروهی سرخ نشان و سرخ درفش که ظاهراً

از روم می آیند و فرمانروایی تازیان را برمی چینند و خود بر کشور فرمانروا می شوند، نیز سخن به میان می آید:

گروهی آیند سرخ نشان (؟) و سرخ درفش و پارس و روستاهای ایرانشهر تا بابل بگیرند و ایشان تازیان را تزار کنند. (بندهش، ص ۱۸۶).

بدان گه بیاید سپاهی ز روم      بداندیش و بد فعل و ناپاک و شوم  
ابا جامه سرخ و با سرخ زین      یکایک به کردار دیو لعین  
(زراتشت نامه ص ۹۴ بیت ۴۹-۱۴۴۸)

پس از نشانه سیاه، پادشاهی از آن خشم تخمگان سرزمین سلم و [از آن] دروغ شیدسبی و کرسیاکی [باشد]. ماه و نداد گفته است: «که رومی باشند»؛ روشن<sup>۱۵۰</sup> گفته است: «که سرخ کلاه و سرخ سلاح و سرخ درفش باشند». (زند بهمن یسن ف ۶ ب ۳).

گروهی درفش برافراشته، نیز بر کشور ایران مسلط می شوند که بهرام ورجاوند نابودشان می کند<sup>۱۵۱</sup>. این نابسامانیها بدان حد می رسد که درفش اشغالگران به پدشخوارگر و پارس یعنی مقدس ترین مناطق کشور می رسد و آشوبها به اوج خویش نزدیک می شود:

چون هزاره تو به سر رسد (= به پایان رسد) ای سپیتمان زردشت! همه سرزمینهای ایران به سم اسب ایشان کنده شود و درفش ایشان به پدشخوارگر رسد. (زند بهمن یسن ف ۵ ب ۸).

درست در این لحظات که دیگر درهای امید بر مردمان بسته می شود و بیم آن است که بردباریشان تمام و دیگ صبرشان لبریز گردد، سپیده امید در افق می درخشد و مردی از سوی نیمروز قیام می کند:

پس خیزد از کسته نیمروز مردی که خدایی خواهد و سپاه

و گند آراسته دارد و شهرها به چیری گیرد و بسیار خونریزی کند، او را کار به کامه خویش باشد و پس [در] پایان از دست دشمنان گریزد و به زابلستان و آن کست شود و از آن جا سپاه آراید و باز گردد و از آن پس مردم ایرانشهر به ناامیدی گران رسند و مه و که [به] چاره خواستاری رسند و حمایت جان خویش گیرند. (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۱۷).

او با ایزد مهر دیدار می کند و برای نجات ایران سپاهی می آراید:

و پس از آن پدشخوار گر مردی، در نزدیکی دریابار مهر ایزد را ببیند و مهر ایزد بس راز نهان به آن مرد گوید به پیغام به سوی پدشخوار گر شاه آید که: «این خدایی کر و کور چرا داری؟ و تو نیز خدایی ایدون کن چنان که پدران و نیاکان شما کرد.» او [به] آن مرد گوید که: «من این خدایی چگونه شایم کرد؟ که مرا آن گند و سپاه و گنج و سپاهدار نیست چنان که پدران و نیاکان مرا بود.» آن پیامبر گوید که: «بیا تا تو را گنج و خواسته پدران و نیاکان تو بسپارم.» (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۱۸).

او همان بهرام ورجاوند است که یکی از دو زمینه ساز قیام هوشیدر، نخستین نجات بخش از سه نجات بخش دین زردشتی است، بهرام چشمان منتظر گروندگان راستین را روشن می کند و قلب بیمارشان را بهبود می بخشد و ظهور او در اوج پریشان روز گاریها و تنگدلیهاست.

### ج - واژگونی اصول

در جامعه مورد بحث نه تنها شیرازه امور فردی و اجتماعی گسیخته است، بلکه پدیده های مختلف نیز واژگونه شده و جریان طبیعی خود

را از دست داده است. ابر که همیشه منشأ برف و باران است، خاصیت ذاتی خویش را ندارد، بر فراز آسمان ظاهر می‌شود. اما نمی‌بارد:

و ابر کامکار و باد پرهیزگار به هنگام و زمان خویش  
باران کردن نشاید. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۴۲)

بر آید بسی ابر بر آسمان      که باران نبارد به هنگام آن

(زراتشت‌نامه ص ۹۰ بیت ۱۳۸۳).

بادهای سرد و گرم فراوان می‌وزند و گرما و سرمای سخت و بی‌موقع فرا می‌رسد، فصول سال منظم نیستند و جای زمستان و تابستان عوض می‌شود و بر اثر بی‌بارانی، آب چشمه‌ها خشک می‌شود و بر اثر بی‌نظمی فصول دانه‌ها به بر نمی‌رسد:

و هوا آشفته [شود] و سرد باد و گرم بادوزد. (جاماسب‌نامه  
پهلوی ف ۱ ب ۵).

آن باد گرم و باد سرد رسد، برو تخم همه دانه‌ها را ببرد و  
آب رودها و چشمه‌ها کم شود<sup>۱۵۲</sup> (زند بهمن یسن ف ۴ ب  
۴۴-۴۵).

این دگرگونیها به چهارپایان و آدمیان نیز دامن گسترده است. گاو و گوسفند و اسب و دیگر چهارپایان ناتوان و کوچکتر می‌شوند و کمتر می‌زایند، و کمتر شیر می‌دهند، موی و پوستشان نازکتر و کم‌پشت‌تر است، اسب کارزاری نیرو کم دارد و بار کم می‌کشد و بی‌هنر است:

وستور و گاو گوسفند کودک‌تر (= کوچکتر) زاینده و بدهنرتر  
زاینده و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست نازکتر (متن :  
تنگ‌تر) [دارند] و شیر نیفزایند و چربی کم دارند (متن :  
دارد) و گاو ورزا را نیرو کم و اسب اروند (= تندرو) را  
هنر کم [بود] و تک (= دو، تاخت) کم برد. (زند بهمن  
یسن ف ۴ ب ۴۷ تا ۴۹).



بسی کم شود گاو با گوسفند  
 شود خردتر جمله کالبد  
 بکاهد تک اسب و زورسوار  
 بود جملگی کارها را گزند  
 شود قوت مردمان سست و بد  
 نماند هنر در تن گاو کار  
 (زرانشته نامه ص ۹۱، ۸۹-۱۳۸۷)

مردم نیز کوچکتر شده‌اند و هنرشان نقصان پذیرفته است، زنان کمتر باردار می‌شوند و نسل آدمی روبه کاهش است:

و مردم کودک‌تر (= کوچکتر) زایند و ایشان را هنر و نیرو کم [باشد]. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۲۰).  
 و مردم بی‌هنرتر باشند و حامله بر زمین کمتر شوند ... که مردم ایرانشهر از ده بهره‌بهری نمانند. (جاماسب‌نامه فارسی ص ۸۵).

تخم گیاهان در زمین نمی‌روید و آن چه می‌روید خوب نیست، میوه کم می‌دهد و آن چه می‌دهد بد است:

... و تخم میوه ندهد و میوه دانه‌ها بدهد [دانه] هشت [دانه] بکاهد و دو بیفزاید و آن که بیفزاید سفید نباشد، و گیاهان و دار و درخت بکاهد چون یکی یکصد بستاند نود بکاهد و ده بیفزاید و آن را که بیفزاید شادابی و مزه نباشد. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۱۸) <sup>۱۵۳</sup>.

راهها کم است و زمین تنگ:

وسپندارمذ، یعنی زمین، تنگتر و راه اندک‌تر. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۱۷).

زمانی این دگرگونیها، در شکستن سدهای اجتماعی و بنیادهای سنتی جامعه است، حکومت، که به اعتقاد ایرانیان باستان خاص آزادگان است، به دست نااهلان می‌افتد:

ز ایران زمین و ز نام آوران  
 فتد پادشاهی به بد گوهران

به بیداد کوشند یکبارگی      نرانند جز بر جفا بارگی  
(زراتشت نامه ص ۹۰ بیت ۷۶-۱۳۷۵).

... این که مردم بدتر و بدکارتر و دژ آگاه تر و بیدادتر در  
جهان پادشاه بشود و فرمانروای گیتی باشد (ام. او. ۲۹ ص  
۱۱۰).

پسران آزادگان زیر دست بدان قرار گیرند و زنان آزاده همسر  
مردان بدتراد شوند:

بود جفت آن قوم بی اصل و بن      بسی دخت پاکیزه و پاکتن<sup>۱۵۴</sup>  
همان پور آزادگان و ردان      بمانده غریوان به دست بدان  
به خدمت شب و روز بسته کمر      به پیش چنان قوم بیدادگر  
(زراتشت نامه ص ۹۰ بیت ۷۳-۱۳۷۱)

بدترادان بر کشور ایران فرمانروا شوند و بی ار جان و کم ارزان  
گرامی گردند:

اندر آن شگفت زمان ای سپیتمان زردشت پادشاهی خشم  
خونین سلاح و دیو گشاده موی و خشم تخمه است. آن  
پست ترین بند [گان] به خدایی سرزمینهای ایران فراز  
روند. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۲۶).  
و خدایی و پادشاهی به بندگان انیران (= غیر ایرانی) رسد.  
(زند بهمن یسن ف ۴ ب ۵۸).

کسی را بود نزدشان قدر و جاه      که جز سوی کثری نباشدش راه  
(زراتشت نامه ص ۹۰ بیت ۱۳۷۸)

موازین اخلاقی نیز وارونه شده است، پیمانداری، برترین خصلت  
ایرانیان باستان، فراموش شده و پیمان شکنی شیوه رایج زمان شده است.

پس مردمانی که در آن هنگام (پایان هزاره) باشند همه به  
مهر دروجی (= پیمان شکنی) ایستند. (جاماسب نامه پهلوی  
ف ۱ ب ۱).

چهارم این که مردم نیک و دیگر آزادگان در آن زمان  
مهر دروجی بیش کند. (ام. او. ۲۹ ص ۱۱۰-۱۰۹) ۱۵۵.

گفتار راستان به زرق و ریا تعبیر می شود اما سخن ناراستان  
پذیرفته است:

چو باشد کسی بی بد و راستگوی همه زرق دارند گفتار اوی  
(زراتشت نامه ص ۹۰ بیت ۱۳۷۷) ۱۵۶

آزرم و عشق و روان دوستی (= برای رستگاری و نجات روان  
کار کردن) از میان رفته است، کسی حق نان و نمک را نگذارد، شب با  
یکدیگر به نان خوردن نشیند. و دوست باشند اما فردایش بد یکدیگر  
گویند و در خون هم کوشند:

و آزرم و عشق و روان درستی از جهان بشود (= برود).  
(زند بهمن یسن ف ۴ ب ۱۴).

و مردم... سپاس و آزرم نان و نمک ندارند. (مأخذ پیش  
ب ۲۰) ۱۵۷.

شب با یکدیگر گوشت و می خورند و به [راه] دوستی  
روند و دیگر روز به جان یکدیگر چاره سازند و بدی  
اندیشند. (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۴).

گواهی دروغ همه جا رایج است:

بدان گه هر آن کس که باشد بتر بود هر زمان کار او خوبتر  
گواهی دهندش همه بر دروغ که تاز آن دروغش فزاید فروغ  
(زراتشت نامه ص ۹۰ بیت ۸۰-۱۳۷۹)

مردمان را به خواسته دل بستگی نیست، نادرستی و شهوترانی روش  
ستوده زمان است، بدین سبب است که آن که در این زمان بدمتولد می شود،  
نابکار، حيله گر و فریبکار است، عمرش دراز است و به پیری نیز  
می رسد:

وایشان (= مردم) عشق به خواسته ندارند. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۲۰) <sup>۱۵۸</sup>.

چهاردهم این که هر که در آن هنگام و زمانه زاید چون بدتر و گناهکارتر [باشد] بدان سبب مرگ [او] در [زمان] پیرتر [بودن او] رسد (ام. او ۲۹ ص ۱۱۰ <sup>۱۵۹</sup>).

### د - وضع خانواده‌ها

خانواده و نظامها و ضوابط حاکم بر آن نیز دگرگون است و هماهنگی لازم را ندارد، پدر، مادر و فرزندان که نزدیکترین یاوران و تیمارداران یکدیگرند تنها در اندیشه خویشند و یکی را سرهمدمی و یاری آن دیگری نیست شوهر تکیه گاه زن و فرزند نیست حتی اندیشه آسایش آنان را در دل نمی گذرانند:

مهر پدر از [دل] پسر [و] برادر از [دل] برادر برود.  
(زند بهمن یسن ف ۴ ب ۱۵).

چه هنگامی که شوهر خود را بتواند رهانیدن آن گاه او را زن و فرزند و خواسته یاد نباشد (زند بهمن یسن ف ۶ ب ۱۱).

زن نیز در اندیشه شوهر نیست، از دیدارش ناشاد است و به مرگش خوشنود، و حتی در آن می کوشد تا نابودش کند:

و زن شوی خویش را به مرگ ارزان (اعدام) بدهد.  
(جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۴).

روابط فرزندان خانواده نیز از چنین ویژگی برخوردار است. برای خواسته جهانی بریکدیگر ستم می کنند. و یکی دیگری را می زند:

و برادر کوچک، برادر بزرگ را زند و برای خواسته زور و ستم بر گوید. (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۴).

مادر از جگر گوشه اش جدایی می گزیند و دخترش را به کابین می فروشد:

و مادر از دختر جدا و جدا گامه باشد (متن: ببوند). (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۱۵).  
مادر به کابین دختر بود و دختر که از او زاید به بها بفروشد.  
(جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۴).

پدر سر نوازش فرزند ندارد و فرزند نیز پدر و مادر را ناسزا گوید و داماد و پدرزن چونان دو بیگانه از یکدیگر دورند و جدا خواسته:

سیزدهم این که دوستی در مردمان نسبت به پسر خویش کمتر باشد. (ام. او ۲۹ ص ۱۱۰).  
و پسر پدر و مادر را زند و ایشان را اندر زندگی از کدخدایی جدا کند. (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۴).  
و داماد از خسر (= پدرزن) جدا خواسته<sup>۱۶۰</sup> باشد. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۱۵).

## ۵- آفات

مهمترین و اساسی ترین وقایعی که رخ می دهد یا به عبارتی ترس آورترین آنها، وقایع آسمانی و زمینی گوناگونی است که زندگی آدمیان و همه موجودات زمینی را دستخوش دگرگونی و نابودی می سازد. این رویدادها زمانی زمین لرزه های نابهنگام و مرگ آور است: و زمین لرزه بسیار بود و بسیاری ویرانی بکند (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۵).

... و زمین لرزه بسیار باشد. (زند بهمن یسن ف ۶ ب ۴).  
و زمانی تگرگ سرخ، برف سیاه، و با، قحط و نیاز و به طور کلی اتفاقاتی که وقوع آنها سبب ویرانی و تباهی زندگی زمینی است<sup>۱۶۱</sup>.  
باران رحمت خداوندی نمی بارد و اگر هم بیارد نابهنگام یا بارانی است از حشرات موذی و جانداران زیانکار که جهان خاکی را نابود و

ویران می‌کنند:

و باران بی‌هنگام بارد و آن‌چه بارد، بی‌سود و بد باشد. (جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۵).

و باران به‌هنگام خویش نیاید و آن‌چه [بارد] خرفستر و حشرات آورد. (جاماسب‌نامه فارسی ص ۸۵).

زمین از مه‌غلیظ و بادهای سخت، تیره و تار می‌شود، بویژه سرزمین خراسان بر اثر وزش باد، در ظلمت فرو می‌رود. آب روشن، تیره می‌گردد و خورشید و ماه رنگ می‌بازند و تار می‌شوند:

زمین خراسان زخم و بخار شود چون شب‌داج تاریک و تار  
شود عالم از باد تاریک فام همان آب روشن بود تیره فام

(زراتشت‌نامه ص ۹۵ بیت ۵۲-۱۴۵۱)

آبها طغیان می‌کنند و سرزمینها را ویران می‌نمایند؛ از آن جمله بر اثر ازدیاد آب دو دریاچه شهرستان سیستان را آب می‌برد:

شانزدهم این که هشت دریاچه است که از ایشان دو به سیستان شود و با آنها زمین شهرستان را آب ببرد و همه سیستان پر آب شود ای زردشت! (ام. او ۲۹، ص ۱۱۰).

به‌طور کلی شهرهای بزرگ، کوچک می‌شوند و شهرهای کوچک کوچکتر و همه به ویرانی می‌گرایند:

و آن بزرگ روستا شهری، و آن بزرگ شهردهی و آن بزرگ ده دوده‌ای (= خانواده‌ای) و آن [بزرگ] دوده استخوانی (?) (= شاید به معنی یک فرد، یک نفر؟) بشود. ای زردشت! این دههای ایرانی که من هر مزد آفریدم به زشت‌کامگی و حکومت و فرمانروایی بیدادگرانه برکنند. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۸).

بسی اوفتد در زمین بوم و برز  
... شود مرز ایران سراسر تباه  
که ویرانی آرد به حد و به مرز  
زترک و زتازی و رومی سپاه

(زراتشت نامه ص ۹۴-۹۵ بیت ۱۴۶۱ - ۱۴۵۴)  
تغییراتی در آسمان و جهان خاکی نیز روی می دهد که مآلا سبب دگرگونیهای اساسی زندگی و فروپاشیدگی نظم زمینی می شود. ستارگان گناهکار (= سیارات هفتگانه) از بند رها می شوند و بارها شدن آنها، آشوب و ویرانی افزایش می یابد. تقدیر ستارگان سرنوشت ساز نیز وارونه می گردد و تیر و هرمزد آرایشگر امور بدان می شوند:

... نشانهای آسمان پدیدار آید یعنی ستارگان گناهکار از بند رسته شوند. (جاماسب نامه فارسی ص ۸۸).  
و [ستاره های] تیر و هرمزد برای بدتران پادشاهی ترتیب دهند. (زند بهمن یسن ف ۶ ب ۴).

خورشید از اندازه معمولی خود کوچکتر می شود و سال و ماه نیز کوتاهتر می گردند:

ای زردشت سپیتمان! چون دهمین صد سال تو سر بود، خورشید راست تر و کوچکتر و سال و ماه و روز کمتر باشد... در آن شگفت زمان شب روشنتر [باشد] و سال و ماه و روز سه يك بکاهد (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۶۴-۶۱).

## و - چگونگی دین

اساسی ترین تغییرات و دردآورترین آنها ناهماهنگی و هرج و مرجی است که در امور دینی، روحانیان و تشکیلات دین حاصل می شود، آن گاه که از مذهب تنها نامی باقی ماند و معنویت و صفایی که باید بر آن حکمفرما باشد، از میان برود. دیگر شیرازه امور جامعه گسیخته است و نابودی مطلق همه ارکان اجتماعی را تهدید می کند. وضع مذهب در پایان هر يك از هزاره ها بازگویی آشکاری از دیگر اوضاع اجتماعی است. روحانیان که اساسی ترین رکن دین اند و نگهدارنده قوانین مذهبی هستند، گناهکارترین مردم اند، به طوری که از پنج گناه، سه گناه

از آنان سر می‌زند، هیربدان (=آموزگاران) و هاوشتان (=شاگردان) در حق یکدیگر بدگویی می‌کنند و از انجام دادن آیینهایی که بر آنان است، سر باز می‌زنند و چون اینان به فساد کشانیده شوند اطمینان مردم از آنان سلب می‌گردد و بر قول و فعلشان اعتماد ندارند و فتواشان را باور نمی‌کنند و به چیزی نمی‌انگارند:

آنان که به هیربدی و هاوشتی نامورند بد یکدیگر خواهند و آهو (=عیب) [یکدیگر] گویند و عیب [یکدیگر] بنگرند، ایشان را اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده‌اند و از گناه که مردمان کنند از پنج گناه سه گناه هیربدان [و] هاوشتان کنند... و یرشی (=عبادت) که پذیرند نکنند و بیم از دوزخ ندارند. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۳۹ تا ۴۱).

دینداران را ارجی نیست و گروندگان راستین را خوار دارند و بهدین را دیو پندارند:

... و مردم فرزانه و بهدین به دیو دارند. (جاماسب‌نامه پهلوی ف ۱ ب ۷).

و آن که اوستا وزند داند مسخره کنند:

دهم این که مرد نثر آگاه، دین دستوران را که با آگاهی از دین، اوستا و زند بداند او را افسوسگر و ریشخند بیش کنند. (ام. او. ۲۹ ص ۱۰۹).

دینداران زور و نیرو ندارند و بدان و بی‌دینان بازار تیز و کار نیک دارند. و دینوران را می‌آزارند:

مرآن را که باشد دلش دین پژوه  
ز دین دشمنان جانش آید ستوه  
... نه بادین پرستان بود زور و تاب  
نه با نیک مردان بود قدر و آب  
... کسی، کوبد آیین بود بی‌گمان  
دروغ و محالش بود بر زبان  
همه کار او نیک و بازار تیز  
جهانی در افکنده در رستخیز

(زرانشته‌نامه بیت ۵۷-۵۶-۱۳۵۴-۱۳۵۰)



و به طور کلی دین نزار و ناتوان است:

و آتش را نابود کنند (یعنی بیگانگان) و دین را نزار  
کنند و نیرومندی و پیروزگری از آن ببرند. (زند بهمن  
پسن ف ۹ ب ۱۰) ۱۶۲.

بهدینان آرزوی مرگ کنند تا از دیدار این بی‌رسمیها و بی‌دینی‌ها  
آسوده گردند:

ای سپیتمان زردشت! مردم که در آن زمان کستی بر کمردارند،  
از بدخواهی فرمانروایان بد و داوری بسیار دروغ که  
برایشان آمده است، زندگی بر آنان شایسته نیست و مرگ به  
آیفت (= به آرزو) خواهند (زند بهمن پسن ف ۴  
ب ۴۹).

کسی را که کستی بود بر میان      بود با نهیب و گریزد نهران  
زبس رنج و سختی که آید بروی      تن او کند مرگ را آرزوی  
(زراتشت‌نامه ص ۹۲ بیت ۹۱ - ۱۳۹۰)  
مردم به تدریج از ستایش و نیایش غفلت می‌کنند و احیاناً پشیمان  
می‌شوند:

کسی کو کند خود یزشتی بسیج      نیابد از او یزشتی مرد هیچ  
ز بهر روان هر که فرمود یشت      پشیمان شد، از گفت خود باز گشت  
(زراتشت‌نامه ص ۹۲ بیت ۹۵ - ۱۳۹۴)

مراسم دینی یابه دست فراموشی سپرده شده است و یارونه  
گشته: و دینداران که ایویانگهن (= کستی کمربند دینی)  
بر میان دارند، آن گاه پادیاوی (= تطهیر، وضو) داشتن را  
نتوانند. (زند بهمن پسن ف ۴ ب ۲۷).

دفن مرده در همه جا رایج می‌شود ۱۶۳:

و [در] همه جهان دفن مرده و پوشیدن مرده (= کفن کردن

مرده) بباشد (=رایج باشد) و مدفون کردن مرده و مرده شستن و مرده سوختن، به آب و آتش بریدن و مردار خوردن به داد دارند (=جایز شمرند) و نپرهیزند. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۲۳).

آیینها و جشنهای دینی چون نوروز و مهرگان برگزار نمی‌شود مگر در برخی نقاط:

جشن ونهاده (= سنت) پیشینیان و اوسفرید (= نذر و نیاز) ایزدان و پشت ویزش و گاهنبار و فروردیگان جای جای کنند و آن چه کنند به بی‌گمانی (= اطمینان) [بدان] نگرند. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۵۱).

آتشکده‌ها که مرکز تبلیغات دینی و انجمن گروندگان است، کاهش یافته و از صد یکی بیشتر برجای نمانده است و برای آن چه بازمانده است هیزم و بوی خوش به اندازه کافی نیست:

بود پرخلل کار آتشکده صد آتش به یک جای باز آمده  
نیابند هیزم نیابند بوی زردین دشمنانشان رسد گفت و گوی  
(زراتشت نامه بیت ۶۷-۱۳۶۶)

آتش بهرام به نیستی و نزاری رسد از یکهزار یکی را نگهدارند آن را نیز هیزم و بوی به داد (=مطابق شرع) ندهند. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۱۶۴۳۱).

آتش بهرام ارزش خود را از دست داده، آذرگشسپ در چیچست مستقر شده و آتشها همه را از جای برگرفته‌اند و به پدشخوارگر آورده‌اند:

همه آذران زی پدشخوارگر به دشواری از جایگه برگرد  
ببرند آذرگشسب گزین پیارند آذرگشسب گزین  
برند اندر آن روزگار بتر مر آن را پدشخوارگر آورند  
به چیچست گرماب مردان دین (زراتشت نامه بیت ۶۳ تا ۱۴۶۱)

بی رونقی کار دین، بدان جای می رسد که از هزار تن بیش از یک تن به کارهای دینی گرایش ندارند:

در آن پست‌ترین زمان یزش به دو مرد جایز است انجام دادن، تا این دین به نیستی و تزاری نرسد [چه] اندر یک صد، اندر یک هزار، اندر بیور (= ده هزار) یکی بود که به این دین بگروید، و نیز آن که بگروید کار بدان نکند (= بر طبق آن عمل نکنند). (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۳۱).

در چنین وانفسایی، بهترین افراد کسانی هستند که کستی بر میان می بندند و برسم<sup>۱۶۵</sup> می گسترند، حتی اگر دینداری تنها به نیت خیر آتش افروزد، راستکار است و در خور ستایش:

... یا آن که اگر مردی یشت کرده است اما نیرنگستان نداند [تنها] با اندیشه نیک (= نیت خیر) [آتش] بیفروزد جایز است. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۳۱).

هر مزد زردشت سپیتمان را گفت که: «بهترین مردان آن باشد که اندر آن شگفت زمان، کستی به میان (= کمر) دارد و دین با برسم ستایش کند. (زند بهمن یسن ف ۵ ب ۱۶۲).

تصویری که از وضع آشفته مذهب و دیگر پدیده‌های اجتماعی ارائه شد نمایانگر این نکته است که جهان پایان هزاره‌ها (= جهان پیش از ظهور هریک از نجات‌بخشان) در آیین مزدیسنی غرق در همه تباهیها و ناسازیهاست و پراز بالای آسمانی و زمینی و مملو از خیانت و دروغ و فریب، و تنها قدرت فوق بشری است که می تواند چنین جامعه پر آشوبی را به سامان آورد و مردم را به زندگی امیدوار سازد.

«بخش نهم»

جهان پایانی

جهانی که پس از ظهور آخرین نجات بخش یعنی سوشیانس، ساخته

می‌شود، با جهان آغازین، یعنی آن گاه که از اهریمن و یارانش خبر نبود، همانند است، در این جهان همه چیز بر مبنای دین است و در زیر قدرت کامل هر مزد و بر وفق دستور او اداره می‌شود. این جهان به مدد تلاشها و کوششهای نیکمردان آراسته شده و از خونریزی نیز خالی نبوده است. حق در سایه تیغ تیز، کارد و شمشیر استوار شده است و مظاهر زشتی و پلیدی و آشوب که احتمالاً به پیکر نماذین گرگ، خرفستر و یا در لباس رانده‌شدگانی چون ضحاک توصیف شده‌اند، به مدد نیروی ستایشهای دینی و یاریهای هرزودی یا به کمک تیغ برنده دلیرانی چون گرشاسپ یل، نابود شده‌اند و یا فسادشان کاهش یافته و به تدریج از میان رفته است. نیروی اهریمن سستی گرفته و او بدان درجه از خواری رسیده است که همدستان خود را از گرسنگی خورده و در پایان به سوراخی فرو شده که مفری جز دوزخ ندارد و برای همیشه در آن جا زندانی شده است و با ناپدید شدن او، ناخوبیها و عصیانها از پهنه گیتی رخت بر بسته است.

در پیروزی حق بر باطل اگرچه شهادت دلیران بی‌تأثیر نبوده است، اما بی‌تأیید هر مزد بر این شجاعتها اثری بار نیست به خواست او گردش زمان و تقدیر ستارگان سرنوشت‌ساز با کوشش نیکمردان در آمیخته جهان مطلوب را ساخته است.<sup>۱۶۷</sup>

در جامعه مطلوب رادی، راستی، آشتی و بی‌کینی رواج کامل یافته است. مردم به رستگاری روان، بیش از تن گرایش دارند، تابدان جا که تن رها کرده‌اند و تنها شادی روان را می‌جویند و بس. از نیرنگها و حيله‌ها اثر نیست و صافی، سلامت و صداقت جای ناپاکیها را گرفته است و به تعبیر برخی، گرگ زمان سپری شده میش زمان در رسیده است.<sup>۱۶۸</sup> غم در دل کسی راه ندارد. آدمیان به شادی و خوشی می‌زیند، زمانه بی‌اندوه است، روانها شاد و دلها مالا مال از مهربانی.

و دروغ و خیانت و معیونی از جهان برخیزد و غم و اندوه از دل مردم دور شود و نشاط و خرمی و عیش جای گیرد.

(جاماسب نامه فارسی ص ۸۹).

حکومت اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک به تحقق پیوسته است<sup>۱۱۹</sup>. دستورهای دینی، بدان گونه که در کتاب اوستا بیان شده، رواج پذیرفته است و این استقرار ظاهراً تدریجی بوده است چه هوشیدر قوانین «هاتمانسری» را به کار گرفته و پس از او، هوشیدر ماه «دادی» را بر آن افزوده و بالاخره سوشیانس قوانین «گاهانی» را استوار ساخته و بدین ترتیب حاکمیت کتاب دینی یعنی اوستا، گام به گام استوار شده است، به نوعی که در پنجاه و هفت سال پایانی که موبدان موبدی با سوشیانس است قانونی جز قانون، هرزیدی وجود ندارد.

اوضاع طبیعی نیز به مراد و خواست مردم است، تنگی و خشکسالی از میان رفته است، رودها پر آب، زمینها بارور، گیاهان سرسبز و درختان پر بارند.

توجه به دین بیشتر شده است، مردم با رغبت وظیفه های دینی را انجام می دهند، آتشکده ها روشن است و پر از بوی خوش و موقوفات آن فراوان و هیزم برای روشن نگهداشتن آن در دسترس. آیینهای دینی با آداب مربوط به آن همه جا رواج دارد. و این همان جهان آرمانی هر راست دینی است. تدبیر کارهای خونیره در دست سوشیانس است و فرمانروایی، شش کشور دیگر زمین با شش تن یار نزدیک اوست که هماهنگ با یکدیگر کارهای هفت کشور زمین را پیش می برند و بدین ترتیب حکومت واحد جهانی تحقق یافته است. جهان و جهانیان هم چنان سیر تکاملی خود را می پیمایند تا بدان جا که کلا از علایق مادی رهایی می یابند و شایسته باریابی در گاه هرزرد می شوند. زنان و مردمان، زمان سوشیانس با یکدیگر می آرامند اما فرزندان ندارند. جهان از گناهکار خالی است و مردم نمی میرند، مگر این که پیر شوند یا به شمشیر کشته شوند. پزشکی چنان پیش رفته است که مرگ را درمان کرده اند. مردم جاویدند و آنان را غم خوراک نیست. از شیر یک گاو هزار مرد سیر می شوند و آدمی بایک وعده غذا سه روز می زیبد و بایک نان ده تن

تغذیه می‌شوند<sup>۱۷۰</sup>. در راه رسیدن به مطلوب، آدمیان نخست گوشتخواری را رها می‌کنند و گیاهخوار می‌شوند و سپس گیاهخواری را نیز رها می‌کنند و آب می‌خورند. در ده سال پایان جهان، آب نیز نمی‌خورند، بلکه خوراک معنوی دارند و در این مرحله است که جهانیان با مینویان همانندند و اندیشه و گفتار و کردارشان همسان و واحد است، وحدتی کامل و بی‌نقص دارند. و این رمز جاودانی بودن و بی‌مرگی آنان است:

اگر شما که مردم [هسیند] هم اندیشه، هم گفتار، هم کردار  
باشید آن گاه شما راست پیر نشدن، بیمار نشدن نابسودن و  
ناپوسیدن ایدون ما که مشاسپندیم. (گزیده‌های زادسپرم  
ف ۳۵ ب ۲).

بدین ترتیب جهان آرمانی شکل می‌گیرد و آدمی شایسته باریابی پیشگاه هرمزد می‌شود و آن گاه است که عمر جهان به سر می‌رسد و عظیم‌ترین نیروی هرمزدی آشکار می‌شود و وعده بزرگ و روز موعود چهره می‌نماید و انتظار دیرین مردم، پایان می‌پذیرد و رستاخیز و تن‌پسین آراسته می‌شود.

## یادداشتهای گفتار نخست

۱- برپا کردن جهان مطلوب، با نوگری هستی انجام می‌گیرد. زردشت از هر مزد نشانی برای این جهان می‌خواهد (یسن ۳۴ ب ۶) و هر مزد نشانهایی برای این زایش جدید می‌گوید: زمانی که حق بر دروغ پیروز شود (یسن ۴۸ ب ۱)، آن گاه که راستگو بر دروغگو چیره شود (یسن ۴۸ ب ۲).

۲- این واژه در اوستا -saosyant- ضبط شده است که بار تلمه و دوشن گین: «نجات دهنده»؛ لومل: «یاری دهنده»؛ هومباخ: «نیرو دهنده»؛ کلنز: «پیش برنده» معنی می‌کنند. واژه اصولاً صفت آینده کنرا از ریشه -su «پیش بردن، پیشرفت دادن» است. معادل ودایی آن sū: «رشد یافتن» معنی می‌دهد. ریشه اوستایی su با ریشه‌های -frād: «پیشرفت دادن»؛ -varad: «رشد یافتن» از نظر معنی بسیار نزدیک است نک: studia Iranica, 3, 1974 دکتر مقدم ریشه su را «رستگار کردن» و «رهانیدن» ترجمه می‌کند (جستار درباره مهر و ناهید ص ۱۲)؛ پور داوود «منفعت» و «بهره» را در برابر آن می‌گذارد. (سوشیانت، موعود مزدیسنا ص ۸ و ۹).

۳- منظور از اوستای گاهانی هفده یسن از ۷۲ یسن اوستاست (یسنهای ۲۸ تا ۳۴؛ ۴۳ تا ۵۱ و یسن ۵۳) که اختصاصاً «گاهان» نامیده می‌شود. اصطلاح گاهان صورت تحول یافته اوستایی: -gāēa؛ فارسی میانه: gāh؛ فارسی نو: «گاه» به معنی «سرود و نغمه» است. گاهان قدیمترین بخش اوستا و مجموعه‌ای است به شعر که ویژگیهای صرفی، نحوی و واژگانی آن تغییر و تبدیل نیافته است و سخنانی است که بر زبان زردشت رانده شده و سینه به سینه نقل شده است. قدمت گاهان با زمان زندگی زردشت ارتباط دارد بنابراین از قرن ۱۸ پیش از میلاد قدیمتر و از شش پیش از میلاد جدیدتر نیست. بخشهای دیگر اوستا یعنی بازمانده یسنها، همه یشتها، وندیداد (تصحیف شده «ویدیوداد») و سپهر و قطعات پراکنده اوستایی، هرچند ویژگیهای صرفی و نحوی گاه متفاوتی دارند و در دوره‌های مختلف تحریر شده‌اند، تحت عنوان «اوستای جدید» نامگذاری شده‌اند. هفت یسن از ۷۲ یسن اوستا را، که «یسن هفت‌ها» نامیده می‌شود، نیز اوستاشناسان از نظر زبانی هم‌عرض گاهان به‌شمار می‌آورند.

۴- واژه‌ای که «راستی» ترجمه شده است در اوستایی: -aša، فارسی باستان:

arta- است که غالباً با صفت: -vahišta می آید. این اسم و دفت در فارسی میانه به صورت‌های: ardwhišt و ašwahišt و در فارسی نو به صورت اردیبهشت بازمانده است.

«اشه» در اوستای گاهانی به معنی «راستی» و در اوستای جدید دومین امشاسپند است. که هرمزد به نیروی خود او را می آفریند (یسن ۳۱ ب ۷) و به عنوان زیباترین، روشن‌ترین و خوبترین امشاسپند ستایش می‌شود (یسن ۵ ب ۴). او هرمزد را در کار آفرینش گیاه یاری می‌کند (یسن ۴۸ ب ۶). ایزد نگهبان مرغزارهاست (یسن ۳۳۳ ب ۳) و آنچه را هرمزد به وسیله بهمن آفریده است، به یاری اردیبهشت می‌افزاید (ویسپرد ۱۱ ب ۴). او دشمن سرسخت دیو خشم است (یشت ۱۹ ب ۴۶). در متون میانه به سبب پرهیزگاری، برترین امشاسپند گفته شده و وظیفه‌اش این است که به دیوان اجازه ندهد بدکاران را بیش از حد در دوزخ عذاب کنند. او بر دیگر امشاسپندان مزیتی دارد و آن این که نخستین بار به آفرینندگی هرمزد اقرار کرده است و بدین سبب نابود کننده دیوان و به رنج اندازنده آنان است. او از آفریدگان مادی با آتش پیوند دارد. (برای مطالب اخیر نك. بندهش ص ۱۴۱).

۵- اندیشه نیک برگردان اوستایی: -vohu. manah؛ فارسی میانه: wahman فارسی نو: بهمن است. واژه اوستایی در گاهان به معنی «اندیشه نیک» و در اوستای جدید نام برترین و نخستین امشاسپند است. او تجلی اندیشه هرمزد است و فرزند او نیز تصور شده است (یسن ۳۱ ب ۸) در متون میانه، بهمن ایزدی است نیرومند آشتی‌بخش، که پرهیزگاران را به بهشت راهنمایی می‌کند و سپاه آزادگان را که خواستار آشتی و صلح هستند می‌افزاید؛ رای‌زنی و مشاوره هرمزد با اوست و نخستین آفریده است که خرد غریزی و اکتسابی بر او عرضه شده است. از جهان مادی گوسفند بدو پیوند دارد و بهمن حافظ و نگهبان آنهاست. (نك بندهش ص ۱۳۸ - ۱۳۷).

۶- گاوهای آسمان ترجمه: -uxšānō.asnəm است واژه -uxšānō حالت فاعلی جمع مذکر از -uxšan: "گاو" است و واژه -asnəm حالت اضافه جمع خنثی از -azan/asri، معنی ترکیب بنا بر نظر بارتلمه «گاوهای روز» است که ظاهراً هومباخ نیز آن را پذیرفته است. اما اینسپر واژه -asnəm را حالت اضافه جمع از -asan «آسمان» می‌داند و گاوهای آسمان را استعاره‌ای برای هرمزد و نیروهای بی‌مرگش می‌شمارد. در این ترجمه نظر اینسپر انتخاب شده است. (برای آگاهی نك: بارتلمه ص ۳۸۳، گاهان هومباخ جلد اول ترجمه بند مورد نظر و جلد دوم ص ۶۸ یادداشتهای بند ۳ یسن ۴۶ و Acta Iranica, 8, p. 264)

۷- فروهر یا فرموشی، اوستایی: -fravaštī، فارسی باستان -fravartī فارسی میانه: frawahr فارسی زردشتی: «فروهر». واژه «فروردین» در فارسی نو بازمانده حالت اضافه جمع آن در فارسی باستان است. فروهر یکی از پنج نیروی موجود در آدمی است که پیش از همه چیز یعنی در روز اول به وسیله هرمزد آفریده شد. فروهرهای افراد دارای یک درجه از توانایی نیستند فروهر هرمزد از همه کس و همه چیز نیرومندتر



و از آن پس فروهر نخستین آموزگاران و سوشیانسها از دیگران قویترند. جانوران، دارای فروهر نیستند (فروردین یشت ب ۷۴) اما آفریدگان ششگانه یعنی آتش، آسمان، آب، زمین و گیاه و چهارپای نخستین (= گاو اولیه، نماد چهارپا) دارای فروهرند (بند ۸۵-۶ فروردین یشت) فروهرها بزرگ، قوی، نیرومند، پیروزمند و درمان بخش‌اند (فروردین یشت بند ۶۴). چون خیال تیزپروازند و به دنبال خواهش خواستاران از آسمان برای یاری فرود می‌آیند (فروردین یشت بند ۴۲). آشکارترین نقش آنها، یاری و حمایت از فرماندهان راستکار و پرهیزگار است (فروردین یشت بند ۶۳). آنان آفرینش هرمزد را می‌پایند تا بدین وسیله نیروی او افزونی گیرد و جهانش از نابودی حفظ شود. به آبهای راكد فرمان حرکت می‌دهند و مسیر ماه و خورشید و ستارگان را تعیین می‌کنند (فروردین یشت بندهای ۵۳ و ۵۷) و...

در یسن ۲۶ بند ۴ از پنج نیرو اسم برده شده است که به ترتیب -ahū (فارسی میانه: axw : «نیروی حیات»): -daēnā (فارسی میانه: dēn، فارسی نو: دین (= وجدان، دریافت)، -baodā (فارسی میانه: bōy فارسی نو: بوی (= درك، آگاهی) -urvan (فارسی میانه: ruwān فارسی نو: روان، نیروی گریننده و دریافت کننده پاداش یا پادافراه) و بالاخره -fravaštī (فارسی میانه: frawahr فارسی زردشتی: فروهر) برای آگاهی بیشتر نك مقاله نگارنده در مجله چیستا سال ۲ شماره ۲: اندر ساخت (ترکیب) مردمان\*.

۸- متون دینی زردشتی سطح زمین را به هفت بخش تقسیم می‌کند و هر بخش را يك اقلیم یا کشور می‌شمارد این هفت کشور عبارتند از: ارزه arzah (در سمت خاور) سوه sawah (در سمت باختر) فرددفش fradadafš ویددفش widadafš (در سمت جنوب) و روبرش worubarš و وروجرش worujarš (در سمت شمال) و خونیره xwanirah (در مرکز).

خونیره یعنی بخش مرکزی کره زمین، به تنهایی برابر شش کشور دیگر است و ابرانویج (مرکز قوم آریا) نیز در آنجا قرار دارد، سوشیانس در خونیره آفریده می‌شود و دین مزدیسنان نیز در آنجا آشکار می‌گردد. سوشیانس در خونیره اهریمن را می‌کشد و رستاخیز و تن پسین را برپای می‌دارد (نك بندهش ص ۶۱-۶۲؛ مقاله بهار در نشریه بنیاد فرهنگ ایران جلد اول شماره ۱؛ تعلیقات تفضلی بر مینوی خرد ص ۱۱۲).

۹- در این بند از فروردین یشت فروهر نه تن از پاکان و پرهیزگاران ستوده می‌شود که هر نه تن آنان هر يك به نوعی در کار بازسازی و نوسازی جهان آینده دخالت دارند. شش تن آنها از همکاران و یاران سوشیانس در شش کشور جهان‌اند و دوتن دیگر آنان سوشیانسهای هستند که پیش از آخرین سوشیانس یعنی همین استوت‌ارت هر کدام در رأس هزاره‌ای آشکار خواهند شد و در همین دفتر به تفصیل درباره هر يك از این نجات‌بخشان گفتگو خواهد شد.

۱۰- واژه اوستایی: frašō.karati (فارسی میانه: frašagird فارسی زردشتی: فرشگرد)، اصطلاحی است که برای جهان پایانی، یعنی جهانی که با ظهور هوشیدر، هوشیدرماه و

سوشیانس تشکیل می‌شود، به کار می‌رود این واژه اصلاً به معنی «نوسازی یا نو کردن هستی و یا اختصاصاً آدمی» است. آن را به معنی رستاخیز کردن نیز گرفته‌اند (جستار درباره مهر و ناهید ص ۱۲). واژه اوستایی: *frašō.čarətar-* (فارسی میانه: *frašagird-kardār* برای سوشیانسها به کار می‌رود چه آنان فرشگرد را می‌سازند و در کار نوسازی و تکوین جهان مطلوب می‌کوشند.

۱۱- فروهر استوت ارت در بخشهای دیگر اوستا نیز ستایش شده است (مثلاً بندهای ۱۱۰ و ۱۱۷ فروردین‌یشت) و از رسالت او و یارانش و نقشی که در نوسازی جهان آینده دارند در بندهای ۹۴ و ۹۵ زامیادیشت سخن رفته است.

۱۲- فروهر گرونده پاک *raočas.čaēšman-* (فارسی میانه *rōšn-čašm*) را می‌ستاییم؛ فروهر گرونده پاک *hvarə.čāēsman-* (فارسی میانه: *xwar-čaša*) را می‌ستاییم؛ فروهر گرونده پاک *frādat xvarənah-* (فارسی میانه:

*frādat.xwarrah* را می‌ستاییم؛ و فروهر گرونده پاک *vidaṭ.xvarənah* (فارسی میانه *widat/waredat xwarrah*) را می‌ستاییم؛ فروهر گرونده پاک *vouru.nəmah-* (فارسی میانه *wourunēm* یا *kāmag-niyāyišn*) را می‌ستاییم؛ فروهر گرونده پاک

*vouru.savah-* (فارسی میانه *wouru-sūd* یا *kāmag-sūd*) را می‌ستاییم؛ فروهر گرونده پاک

*uxšyaṭ.ərəta-* (فارسی میانه: *hōšīdar* یا *waxsēnīdār ahlāyīh*) را می‌ستاییم؛ و فرو گرونده پاک *uxšyaṭ.nəmah-* (فارسی میانه *hōšīdarmāh* یا *waxsēnīdār*) را می‌ستاییم؛ فروهر گرونده پاک *astvat.ərəta-* (فارسی میانه:

*sōšyāns/sōšāns* را می‌ستاییم (فروردین‌یشت بند ۱۲۸)؛ نیز نک دادستان دنی پرسش ۳۴ ب ۶، گریده‌های زادسپرم فصل ۳۵ ب ۱۴، دینکرد، کتاب هفتم فصل هفتم، هشتم و نهم و مطالب مربوط به هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس در همین دفتر.

شش تن آغازین یاد شده در بند ۱۲۸ فروردین‌یشت یعنی، روشن چشم، خورچشم، فرادت فره، ویدت فره، ورونیم، و «وروسود» به ترتیب در «ارزه»، «سوه» «فرددفش» «ویددفش»، «وروبرشت» و «وروجرشت» رد (= سرور؛ رئیس) خواهند بود و یاران سوشیانس در بازسازی جهان آینده. استوت ارت در خونیره مقام ریاست و سرداری این گروه را به عهده خواهد داشت. هوشیدر و هوشیدر ماه دو نجات‌بخشی هستند که مقدم بر سوشیانس ظهور خواهند کرد.

۱۳- هوم، اوستایی: *haoma-* فارسی میانه: *hōm* فارسی نو: هوم. نام گیاهی است که از شیرۀ آن آشامیدنی مقدس تهیه می‌شود و در آیینهای دینی و جشنها آن را می‌آشامند.

در اوستای جدید، هوم نام ایزدی است که هر مزد او را به عنوان زوت (= پیشوا) برمی‌گزیند، تا آیین یسن را با آواز بلند برآید و با طنین خوش آن را به هفت کشور زمین برساند (مهریشت ب، ۸۹). هوم ایزد درواسپ را نیاز می‌برد تا به او توانائی عطا کند که بتواند برافراسیاب چیره شود و او را دست بسته نزد کیخسرو برد که انتقام خون سیاوش را از اوستاند (درواسپ یشت ب ۱۷ و ۱۸). هوم به صفت اشوی دور دارنده

مرگ توصیف می‌شود (یسن ۹ ب ۲). زردشت او را درود می‌گوید و زیباترین همه جهان مادی می‌شمارد (یسن ۹ ب ۱). نخستین کسی که اقدام به فشردن گیاه هوم و گرفتن شیره آن کرد ویونگهان، پدر جم، بود که در برابر این خدمت به او پسری مانند جم عطا شد که در زمان او سرما، گرما، مرگ و حسد نبود و در طول شهریاری او همه مردم جوان (= پانزده ساله) به نظر می‌رسیدند (یسن ۹ ب ۴ و ۵). دلیران دیگری چون آبتین، سریت، پوروشسپ و... نیز آن را فشرده هریکی از او پاداشی دریافت داشتند (یسن ۹ بندهای ۶ تا ۱۴). زردشت، هوم را به عنوان هوم خوب، هوم نیک آفریده شده، هوم راست آفریده شده، هوم درمانگر، نیک پیکر، نیک‌ورز، پیروزگر، زیریون، دارای شاخه نرم و بهترین خوراک برای خوردن، می‌ستاید (یسن ۱۹ ب ۱۶) و نیز از او تقاضا می‌کند که بدو زندگی درخشان آسوده، سلامت، و طول عمر و نیروی پیروزی بردشمنان و دروغگویان را عطا کند (یسن ۹ ب ۱۹ و ۲۰). هوم به جنگاوران، نیروی جنگی؛ به زنان باردار، نیروی زادن فرزندان نیک؛ و به دوشیزگان، شوهر نیکو و به آنان که در خانه می‌نشینند و دعا می‌خوانند فرزاندگی و دانش عطا می‌کند (یسن ۹ ب ۲۲ و ۲۳).

۱۴- اصطلاح شهرستان نیکویی را دکتر مقدم برای هستی نویی که در پایان جهان برپا می‌شود (= فرشگرد) به کار برده است. (جستار درباره مهر و ناهید ص ۱۱ و ۱۲).

۱۵- علاوه بر شواهد متن نك. زامیادیشث ب ۱۹؛ اردیشث ب ۱۱؛ یسن ۲۶ ب ۶

و نیز مقاله کلنز در *studies Iranica*, 3, 1974

۱۶- فره، اوستایی: *xvarənah* (فارسی میانه: *xwarrah* فارسی نو، فره،

خوره)، نیرویی هرمزد آفریده و آسمانی است که به دارنده خود قدرتی خارق‌العاده می‌بخشد و او را بر کارهای بزرگ توانا می‌سازد. بر اساس مطالب زامیادیشث هرمزد، امشاسپندان و ایزدان از فر برخوردارند (زامیادیشث بندهای ۹ تا ۲۴) و از پادشاهان هوشنگ، تهمورس جمشید و... از این فر برخوردار بودمانند. جمشید از فر کیانی برخوردار بود اما این فر سه‌بار و هربار به پیکر مرغ-*vārəna* از او جدا می‌شود و به ترتیب مهر و فریدون و گرشاسپ آن را برمی‌گیرند و هریک از آنان به کمک این فر برگرفته از جمشید، برانجام دادن کارهایی قادر می‌شوند. (زامیادیشث ب ۴۴-۳۵) درباره فر و اقسام آن در بندهش مطلب زیر را می‌خوانیم:

هرمزد آفرینش خود را نگهبانی کند به آمرزیداری و رایومندی و فرمندی، آمرزیداری او پرورش آفریدگان است، و رایومندی، رادی بر آفریدگان و فرمندی این که فره آفریده هرمزد است. چنان گوید که فره سودی هرمزد آفریده؛ و کیان فره هرمزد آفریده؛ و ایران فره هرمزد آفریده و نیز آن فره ناگرفتنی هرمزد آفریده. کیان فره آن است که به هوشنگ و جم و کاووس و خدایان (= پادشاهان) داده شده بود... (بندهش ص ۱۳۶، نیز نك، اساطیر ایران ص ۶۰ یادداشت شماره ۳).

۱۷- مطالب بندهای ۱۱، ۱۲ و ۸۹ زامیادیشث نیز در این زمینه است و از تعلق

فر کیانی به سوشیانسهایی که زاده‌اند و یا آنان که هنوز نژادیده‌اند و در آینده خواهند آمد گفتگو می‌کند، به طور کلی زامیادیشث منبع بیشتر آگاهی‌هایی است که در اوستای

جدید درباره سوشیانها آمده است و مطالب متون فارسی میانه بیشتر از این یشت و فروردین یشت مایه می گیرد و با پندارهای سنتی می آمیزد و مسأله موعود را در متون میانه از مباحث اصلی و اساسی قرار می دهد.

۱۸- امشاسپندان، اوستایی- *amaša.spanta* بی مرگان مقدس: شش ایزد بالا و والای دین زردشتی که به همراه هرمزد هفت آفریده پاک و منزّه او هستند. در اوستای گاهانی از امشاسپندان نامی در میان نیست بلکه واژه هایی که بعدها برای ایزدان اطلاق شده است معرف یکی از جنبه های هرمزد هستند مثلاً آنجا- *vohu.manah* نام ایزد مقرب زردشتی یعنی بهمن نیست بلکه به معنی «اندیشه نیک» است که خود یکی از صفات هرمزد است و همچنین است نسبت به بقیه ایزدان».

در اوستای جدید، امشاسپندان نخستین آفریدگان هرمزدند که پیش از خلق آسمان و زمین و آب و گیاه آفریده شده اند (ویسپرد ۷ ب ۴). ترتیب امشاسپندان نیز در اوستای جدید مشخص است. بهمن، (اندیشه نیک)، اردیبهشت (= بهترین راستی) شهریور (پادشاهی برگزیده)، سپندارمذ (= فروتنی مقدس)، خرداد (= کمال) و امرداد (= تندرستی، بی مرگی). این شش آفریده پاک، هم اندیشه هم گفتار و هم کردار و به همه نیکیها آراسته اند (فروردین یشت ب ۸۲ تا ۸۴). از این شش امشاسپند؛ بهمن، اردیبهشت و شهریور مذکر و سپندارمذ و خرداد و امرداد، ایزدان مؤنث اند. در متون میانه، سروش نیز در ردیف امشاسپندان قرار داده شده است و ترتیب قرار گرفتن آنان در پیشگاه هرمزد تابع نظمی خاص است. سه ایزد مذکر در سمت راست و سه ایزد مؤنث در سمت چپ و سروش در پیش روی او می ایستد (بندهش ص ۱۳۷). این امشاسپندان هر کدام در جهان مینوی نمایندگی یکی از صفات هرمزد و در جهان مادی نگهبان یکی از آفریدگان اویند.

۱۹- رد، اوستایی: *ratu-* (فارسی میانه: *rad* فارسی زردشتی: «رد»)، به معنی سرور و رئیس است. زردشتیان برای هر یک از آفریدگان، سردار و سروری دارند که او را «رد» می نامند مثلاً شتر سفیدموی، ریشتران؛ گندم، رد دانه ها؛ هوم، رد گیاهان و... است واژه *ratu-* در اوستا مترادف دیگری نیز دارد که *ahū-* است و آن نیز به معنی «آقا و سرور» است. واژه *ratu-* به معنی «داور و قاضی» نیز هست. در اوستا زردشت به صفت *ratu-* ستوده شده است چهاو داور و رهبر ایزدی است. (نیز نک. ویسپرد گزارش پورداود ص ۱۷ تا ۲۵).

۲۰- سوشیانها را در جای دیگر نیز رد خطاب کرده اند و امشاسپندان و سوشیانها نیز در بسیاری جاها کنار یکدیگر قرار گرفته و به همدیگر مانند شده اند. در بند ۱۷ فصل سی و پنجم گزیده های زادسپرم: ... و هفت امشاسپند به اندیشه هفت فرشگرد کردار جای گیرند... هرمزد با سوشیانس؛ بهمن... با روشن چشم؛ اردیبهشت... با خور چشم؛ شهریور... با فرادت خوره؛ سپندارمذ... با ویدت خوره، خرداد... با ورونیم، امرداد... با وروسود...

سوشیانها جامع صفات نیک هستند. آنان گروندگان پاک و حقورزی هستند (یسن ۱۲ ب ۷) که راستی می بخشند (یسن ۲۰ ب ۳) و دروغ را می رانند (یسن ۶۱ ب ۵) و

برای سود مردم کوشش می‌کنند و پیروز می‌شوند (یسن ۷۰ بند ۴).

۲۱- در این جا ستایش امشاسپندان به عنوان مظاهر هرزیدی توصیه شده است چه هریک از امشاسپندان معرف یکی از جنبه‌های هر مزد هستند و منظور از سوشیانها می‌تواند همه گروندگان حق باشد و ظاهراً آن جا که در بند ۷۴ فروردین‌یشت نیز دین سوشیانها (= وجدان) ستوده می‌شود هدف وجدان همه گروندگان نیک است و وجدان یکی از پنج نیروی آفریده شده در تن آدمی است. (در یادداشتهای مربوط به فروهر به این پنج نیرو اشاره شده است).

۲۲- اشی، اوستایی - *ašivaouhī* : «اشی نیک» (فارسی میانه *aršišwang* فارسی نو، ارد و، اشی)، این واژه در گاهان به معنی پاداش و نعمت آمده است و در اوستای جدید نیز این معنی را حفظ کرده است (مثلاً نك یسن ۹ بندهای ۳، ۷، ۱۲ و...) اما این جا نام ایزدی نیز هست که آسایش و راحتی به خواهندگان می‌بخشد و به عنوان دختر هر مزد معرفی می‌شود (اردیشت، ب ۱۶) و پیروزی می‌بخشد (زامیادیشث ب ۵۴)، خرد و خواسته می‌بخشد (اردیشت ب ۲ و ۶). ایزد اشی همراه با ایزد سروش پاداش و پادافرا آفریدگان را نیز معین می‌کند (یسن ۴۳ ب ۱۲).

۲۳- در اوستا و فارسی میانه از دو نوع خرد سخن به میان می‌آید یکی *āsna* (فارسی میانه: *āsn-xrad* «خرد غریزی، فطری» و دیگر *gaošδ.srūtu(xratu)* (فارسی میانه: *gōšān-srūd*) «خرد اکتسابی». خرد غریزی خردی است والا که هر مزد و امشاسپندان و دیگر ایزدان و برگزیدگان دینی از آن برخوردارند. هر مزد در نتیجه برخورداری از این خرد است که می‌تواند بیافریند. در متن فارسی میانه مینوی خرد آمده است: و مینو را هم به نیروی خرد می‌توان از آن خود کرد این نیز پیداست که اورمزد این آفریدگان در گیتی را، به خرد غریزی آفریده است (مینوی خرد ص ۴) و در جای دیگر مینوی خرد همراهی ازلی خود و هر مزد را بیان می‌کند: از نخست من که خرد غریزی هستم از مینوها و گیتی‌ها با اورمزد بودم (مینوی خرد ص ۷۲). خرد اکتسابی خردی است که به وسیله آموزش حاصل می‌شود و در قیاس با خرد غریزی، ارج کمتری دارد و از تقدس کمتری برخوردار است.

۲۴- به خرد و دانش سوشیانها در این بخش اشاره‌های فراوانی شده است. به طور کلی مطالب زامیادیشث و بند ۳ یسن ۱۳، و بند ۵ ویسپرد ۳ به وضوح به این نکته اشاره می‌کند اما دانش سوشیانها و قیاس آن با خرد «اشی» بر مبنای بند ۲ اردیشت است: دختر هر مزد (= ارد، اشی) خواهر امشاسپندان، کسی که با خرد سوشیانها فراز آید و آن که او آرزویش را بر آورد خرد فطری بخشد.

۲۵- واژه اوستایی: *ašavan-* (فارسی میانه: *ahlaw* فارسی زردشتی: اشو) برای بیان مفهوم تقوا و پرهیزگاری برای همه آفریدگان نیک به کار می‌رود و این صفت بارها در اوستا برای سوشیانها آمده است مثلاً بندهای ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۸ فروردین‌یشت و بند ۱۰ یسن ۲۶. همان‌طور که در متن اشاره شد کسی که دارای این صفت است به همه نیکیها آراسته و از همه بدیها پاک است.



بیشتر نك. نمونه‌های نخستین شهریار و نخستین انسان ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی انتشارات نشر نو تهران (۱۳۶۵).

۳۰- اشارات فراوانی در اوستا و متون میانه وجود دارد که تأیید می‌کند سوشیانس آخرین آفریده هرز دیست. فره‌وشی آدمیان از کیومرث تا سوشیانس پیروزگر بارها ستوده می‌شود و پیداست که کیومرث آغاز آفرینش بشری و سوشیانس پایان آن را مشخص می‌کند و در حقیقت منظور از جمله: فره‌وشی پاکان نیک توانا را می‌ستاییم از کیومرث تا سوشیانس پیروزگر (فروردین‌یشت ب ۱۴۵) به معنی ستودن فروهر پاکان از آغاز آفرینش مادی تا پایان آن است.

۳۱- تن پسین اصطلاحی است که همراه رستاخیز و مترادف با آن به کار می‌رود. به تصریح بندهش، سوشیانس رستاخیز و تن پسین را می‌آراید: سوشیانس اندر خونیره زاید که گنامینو را نابود کند و رستاخیز و تن پسین کند. (بندهش ص ۶۲).

۳۲- سرتاسر اوستا ستایش پاکان و نیکان و نکوهش بدان و دروغگویان است. راستان و پاکان فروهری بسیار توانا دارند و این نیرو را هرز د به زردشت نیز یادآوری می‌کند (هرز دیشت ب ۱) در حقیقت فروردین‌یشت چیزی جز ستایش فر و شکوه نیکان و پرهیزگاران نیست. گشتاسب، فرشوشتر، جاماسپ و یاران دیگر زردشت به سبب نیکی ستوده می‌شوند و افراسیاب به سبب بدی سرزنش می‌گردد. کوتاه سخن، اوستا تمجید راستان و پاکان و سرزنش بیزاران از بدان و دژگرداران است.

۳۳- از خرد سوشیانسها در بخش نخست همین گفتار سخن رفته است. در این جا باید اضافه کرد که در متون میانه نیز بر تأثیر خرد در ساختن جهان پایانی و آراستن رستاخیز تأکید شده است از آن جمله: ... و آفریدگار اورمزد ایزدان آفریده در مینو و گیتی و دیگر آفریدگان را به نیرو و قدرت و دانایی و کاردانی آسن خرد (= خرد غریزی) آفرید و خلق کرد و نگاه می‌دارد و اداره می‌کند و در سر فرشگرد اهریمن و فرزندان او را به نیروی خرد بیشتر می‌توان نابود کرد و از میان برد و سوشیانس با کیخسرو و آنان که رستاخیز و تن پسین کنند به سبب نیرو و یاری خرد (این کار را) بهتر می‌توانند انجام دهند. (مینوی خرد پرسش ۵۶ بندهای ۵، ۶ و ۷).

۳۴- نگاه کنید به یسن ۴۵ بند ۷.

۳۵- درباره فره کیانی و تعلق آن به سوشیانسها در بخش نخست همین گفتار سخن رفته است. درباره جنگ سوشیانس با نیروهای اهریمنی و نابودی آنان اشاره‌هایی می‌توان یافت. استوت ارت (= سوشیانس)، که غالباً به صفت پیروزمند ستوده شده است، دارنده گریزی است که فریدون دلیر داشت و به وسیله آن برضحاك پیروز شد (زامیادیش ب ۹۲) و در حقیقت با همین گرز است که به نبرد با دروغ و کثری و مظاهر آن برمی‌خیزد و ناراستی را از جهان می‌راند. این می‌تواند نشان دهنده این نکته باشد که سوشیانس تنها با سلاح معنوی و به کمک آفریده‌های مینوی بر دشمن پیروز نمی‌شود و حق را استقرار نمی‌بخشد، بلکه مقاومت‌های دشمنان را با نبردی رویاروی نیز درهم می‌شکند.

۳۶- بندهای ۱۱، ۱۲ و ۸۸ تا ۹۶ زامیادیش در مجموع، تصویری روشن و

ملموس از جهان پایانی ارائه می‌دهد. دورنمایی که از این جهان در نظر مجسم می‌شود جهانی است بی‌رنج و به تمام معنی آزاد از علایق و گرایشهای ناپسند و خالی از درد و اندوه، جهانی که بد در آن وجود ندارد و همه نیروهای اهریمنی نابود شده‌اند و آنچه در آن حکومت می‌کند خواست هر مزد است و بس. سوشیانس مدیر و مدبر این جهان است که به همه مردم از هر تژاد و تیره‌ای لطف و رحمت دارد (ب ۹۴ زامیادیشت) و به کمک یاران پاک و صدیقی که دارد جهان دلخواه را می‌سازد، جهانی که سراسر روشنی و فروغ و پاکی و پاکدینی و تقواست.

۳۷- بر اتحاد و وحدت اندیشه و رفتار و گفتار بویژه در جهان پایانی در اوستا تأکید بسیاری می‌شود. هفت امشاسپند گرچه هر کدام نماینده یکی از جنبه‌های هر مزدند همه دارای اندیشه، گفتار و کردار واحدی هستند (ب ۱۶ زامیادیشت) و همین وحدت است که سبب جاودانگی آنهاست. منتهای میانه نیز بر این وحدت تکیه می‌کنند: چنان نموده شود در دین که هفت [امشاسپند] هستیم، هم اندیشه، هم گفتار، هم کردار که از آن هم اندیشی، هم گفتاری [و] هم کرداری بی‌پیری و بدون مرگ و تباہ نشدن و پوسیده نشدن هستیم. اگر شما که مردم [هستید] هم اندیشه، هم گفتار [و] هم کردار باشید آن گاه شماراست بی‌مرگی، پیر نشدن، بیمار نشدن، تباہ نشدن [و] پوسیده نشدن هم چنان که ما امشاسپندان هستیم. (ب ۱ و ۲ فصل ۳۵ گزیده‌های زادسپرم). پیداست که به زعم آنان وحدت در همه مظاهر مادی و معنوی رمز اصلی بقای جامعه‌ای است که در آن حیات جاوید میسر است.

۳۸- توصیفی که در اوستا از جهان ساخته سوشیانس ارائه می‌شود با وصفی که از جهان معنوی می‌شود در بسیاری جهات همانند است. در جهان پایانی زندگان بیمارگ می‌شوند (ب ۸۹ زامیادیشت) و جهان نیز همانند آدمیان جاوید است و تباہی و فساد در آن راه ندارد و مقدمات رستاخیز از هر جهت آماده شده است راستان و پاکان در نعمت‌اند و فریبکاران و ناراستان مطرود (ب ۸۹ و ۹۵ زامیادیشت) و جهان از هر جهت به آغاز خود همانند شده است و اندیشه نیک و گفتار و کردار نیک استقرار یافته است (ب ۱۱، ۱۲ و ۹۵ زامیادیشت).

۳۹- بر مبنای متون فارسی میانه، عمر جهان دوازده هزار سال است که آن را به چهار دوره سه‌هزار ساله بخش می‌کنند. از این چهار دوره، دوره اول (سه‌هزار سال اول) آفرینش مینوی است یعنی امشاسپندان، ایزدان، فرورها آفریده می‌شوند. در دوره دوم (سه هزار سال دوم) این آفرینش مینوی صورت مادی به خود می‌گیرد اما حرکت و جنبش در این آفریده‌ها وجود ندارد. دوره سوم (سه هزار سال سوم) که با هفتمین هزاره از آغاز آفرینش شروع می‌شود، دوره آمیختگی خوبی و بدی، روشنی و تاریکی و به طور کلی آمیزش اراده هر مزد و اهریمن است. در آغاز این دوره است که اهریمن از تاریکی به مرز روشنی می‌آید و آفریدگان روشن هر مزد را می‌بیند و به فکر مبارزه با هر مزد و نابودی آفریدگان او می‌افتد و به دنبال این اندیشه به آفریدگان او حمله می‌کند و با هر یک از آنان به نوعی نبرد می‌کند و جهان مادی را می‌آلاید. در این دوره، که در متون فارسی میانه از آن به *gumēzišn* : ۱۳۰۶۲ ،



«آمیزش» تعبیر می‌شود، گاه کامه هر مزد رواست و زمانی کامه اهریمن. آخرین دوره (یعنی سه هزار سال چهارم) با ظهور زردشت آغاز می‌شود، این هزاره دهمین هزاره از آغاز آفرینش و چهارمین هزاره از آغاز آفرینش مادی متحرك یا هفتمین هزاره پس از آفرینش مادی غیر متحرك است. در هزاره چهارم و به تعبیری هفتم و به تعبیر دیگر دهم دین‌بهی در زمین رواج می‌یابد و زردشت گستراننده این آیین از حمایت گشتاسپ نیز برخوردار است. سه پسر زردشت، هوشیدر، هوشیدر ماه و سوشیانس هر کدام در آغاز هزاره‌های بعدی به ترتیب ظاهر می‌شوند. و هزاره آخرین آنها (سوشیانس) فقط پنجاه و هفت سال به درازا می‌کشد و از آن‌پس جهان را برای رستاخیز وتن پسین آماده می‌سازد.

۴۰- این نام در اوستایی: *kašaoya* (فارسی میانه: *kānse* فارسی کانس، کیانسه؛ فارسی زردشتی: کانسه) نام دریاچه «هامون» است که در سیستان قرار دارد. در اوستا از این دریاچه در سه‌جا نام برده شده است و در همه این موارد تصریح شده است که سوشیانس یا استوت ارت از این‌جا ظهور خواهد کرد. در بند ۶۶ زامیادیشتم آمده است که: «فر توانایی را می‌ستاییم که در آینده از آن کسی خواهد بود که شهریاری وی از آن‌جا شکوفا می‌شود که رود هیرمند دریاچه کیانسه را می‌سازد، و کوه اوشیدرن در کنار آن واقع است». و در بند ۹۲ همین یشتم نیز از ظهور استوت ارت در کنار دریاچه کیانسه سخن می‌رود. در وندیداد ۱۹ بند ۵ نیز به ظهور سوشیانس از آب کیانسه در سمت شرق اشاره شده است.

در متون فارسی میانه نیز دریاچه کیانسه را در سیستان دانسته‌اند و بنا بر تصریح بندهش، نخست در آن حیوان زیان‌رسان و مار و وزغ نبوده و آبش شیرین بوده است. افراسیاب هزار چشمه آب کوچک و بزرگ از جمله رود هیرمند و وادئنی و شش رودخانه قابل کشتیرانی را که به این دریاچه می‌ریخت، نابود کرد و مردم را در آن‌جا استقرار بخشید (نک بندهش ص ۷۳) به همین مطلب در بند ۴۴ پرسش ۲۶ مینوی خرد نیز اشاره شده است.

از مجموع روایات و مطالب یاد شده در اوستا و متون فارسی میانه می‌توان نتیجه گرفت که دریاچه کانس/کیانسه همان دریاچه هامون امروزی، و کوه اوشیدرن/اوشی‌دام فارسی میانه: *usēn-dām* همان است که در روایات دینی از آن با عنوان «کوه خدا» نام برده شده است. (برای آگاهی بیشتر نک جستار درباره مهر و ناهید ص ۲۵ تا ۲۹، سوشیانت ص ۱۹ تا ۲۵).

۴۱- بر مبنای مطالب بندهش این نطفه با آب دریاچه نمی‌آمیزد بلکه به زمین فرو می‌رود: ... آن‌گاه [درباره] سه پسر زردشت، یعنی هوشیدر، هوشیدر ماه و سوشیانس، [که] از هوو بودند، چنین گوید: که زردشت سه بار به تردیکی آن زن، هوو همی شد، هر بار آن تخم به زمین شد ایزد نریوسنگ روشنی و زور آن تخم پذیرفت، برای نگهداری به ایزد ناهید سپرد [آن تخمها] به هنگام [خویش] به مادر آمیزند و ۹۹۹۹۹ فرور پرهیزگازان برای نگهداری گمارده است (بندهش ص ۲۰۳).

۴۲- نریوسنگ اوستایی: *nairyō.sanha* (فارسی میانه: *nēryōsang*)

فارسی نو: نرسی، نرسه، فارسی زردشتی: نریوسنگ) ایزد پیام آور هرمزد و یاری دهنده یلان و کیان است. او حافظ تخمه کیومرث است. در ویسپرد ۷ بند ۱ و ویسپرد ۱۱ بند ۱۶ از او در کنار ایزد سروش و اشی نام برده می شود. (برای آگاهی بیشتر نک. اساطیر ایران ص ۷۴ یادداشت شماره ۵۳).

۴۳- ناهید، اوستایی *arədvī.surā.anāhitā* (فارسی میانه *ardwīsūranāhīd*)

و در فارسی نو به تخفیف «ناهید» و «ناهیتا»، ایزد ناهید از مهمترین ایزدان دین زردشتی به شمار است که ویژگیها و صفات او در یشت پنجم (آبان یشت) به تفصیل آمده است. او را په شکل دوشیزه ای جوان، بسیار زیبا، برومند، خوش اندام، کمر بر میان بسته، راست بالا، آزاده، (آبان یشت ب ۱۲۶) برسم به دست، با گوشواره چهار گوشه زرین و طوقی به دور گردن (آبان یشت ب ۱۲۷) ترسیم می کنند. جامه ای از پوست ببر (= سگ آبی) در بر دارد تاجی مزین به صد ستاره بر سر (آبان یشت بندهای ۱۲۸ و ۱۲۹) و همه نیکان، شاهان و پهلوانان او را نیاز می آورند و از او نعمت می خواهند و او خواسته آنان را برمی آورد مگر ضحاک و افراسیاب که از نعمت او محروم می شوند و خواستشان برآورده نمی گردد. در متون میانه نیز درباره او زیاد سخن رفته است و ارتباط او با آب نیز در همه جا روشن است. (برای آگاهی بیشتر نک. جستار درباره مهر و ناهید، بخش دوم ص ۱۵ تا ۵۵).

۴۴- روایت صد در بندهش در این جا با بندهش اختلاف دارد: اکنون بیاید دانستن آن گاه که زراتشت اسفنتمان - انوشروان باد - دین در جهان روا بگرد و آشکاره و دیگر به هفت کشور زمین برسید و مردمان بر دین استوان و بی گمان شدند، زراتشت اسفنتمان - انوشروان باد - برخاست که به ایرانویج شود، در مدت سه ماه با زن خویش نزدیکی کرد و هر بار که از آن زن برخاستی و برفتی چشمه آب هست از آن قهستان و آن را کانسفخنوانند، و در آن آب نشستی و سرو تن بشستی و منی در آن آب بگمیختی دادار اورمزد نه بیور و نه هزار ونهصد و نود و نه فروهر اشوان بر آن منی موکل کرده است تا آن منی نگاه می دارند (صد در بندهش، در سی و پنجم ب ۳ تا ۵).

۴۵- اوستایی: *srūtat.fədrī-* «آن که پدر مشهوری دارد» فارسی میانه:

*nāmīg-pid* واژه فارسی میانه ترجمه واژه اوستایی است.

۴۶- اوستایی: *vanhu.fədrī-* «کسی که دارای پدر خوب است». فارسی

میانه: *weh-pid*

۴۷- اوستا: *arədaṭ.fədrī-* «کسی که دارای پدر افزاینده است (?)» فارسی

میانه: *gōwāg-pid*

۴۸- دکتر مقدم، اشاره تاریخ سیستان را درباره کوهی که خماین دارد، با مطلب

کتاب بندهش درباره کوه *usēn-dām* مقایسه کرده نتیجه می گیرد که: کوهی که در اوستا: *usī-dam* (= سرای سپیده دم) (فارسی میانه: *usēndām*) نامیده شده است همان است که مؤلف تاریخ سیستان به عنوان منبع خماین می شناسد و در روایات زردشتی «کوه خدا» نامیده شده است و امروز به کوه «خواجه» مشهور است و مردم سیستان آن را زیر

نام «سرای ابراهیم» گرامی می‌دارند و در دو هفته اول نوروز به زیارت آن می‌روند. (نک. جستار درباره مهر و ناهید ص ۲۶ تا ۲۸).

۴۹- نام مادر سوشیانس در متون فارسی میانه همچنان که یاد شد *gōwāg-pid* نقل شده است اما در متون سنتی «اریدد» (صد در بندهش) و اراردد (روایات داراب هرمزدیار ج ۲ ص ۴۸). هر سه صورت واژه، از اوستایی: *-arədat. fədrī* منشأ گرفته است. صورت فارسی میانه، ترجمه واژه اوستایی و صورتهای نقل شده در روایات زردشتی تحریر فارسی واژه اوستایی است.

۵۰- این روایت با اختلافاتی در متون فارسی میانه مانند دینکرد و بندهش نیز آمده است. نوشته صد در بندهش مفصل‌تر است و تحول شفاهی روایت و تغییرات تازه آن را نیز نشان می‌دهد.

۵۱- از بهرام ورجاوند در اوستا نامی به میان نیامده است. واژه بهرام در اوستا به صورت اسم و صفت به کار رفته. صورت صفتی آن *-varəerāgan/yn* «پیروز» و فاتح» و صورت اسمی آن *-varəerayna* اسم خنثی و به معنی «پیروزی و فتح» است. همین واژه است که در فارسی میانه، *wahrām* و در فارسی نو، «بهرام» شده و اسم خاص است.

واژه «ورجاوند» که صفت بهرام است در اوستایی *-varəčahvant* (فارسی میانه، *warzāwand* فارسی زردشتی ورجاوند) صفتی است ساخته شده از اسم خنثی *varəčah-* «نیرو»، و به عنوان صفت برای ماه (یشت ۷ ب ۵)، تشر (یشت ۸ ب ۴۹)، فرکیانی (یشت ۱۹ ب ۹، ۴۵)، کیانیان (یشت ۱۹ ب ۷۲) و کلام مقدس (یشت ۱۲ ب ۱) به کار رفته است. واژه «ورج» فارسی نو تحول یافته صورت اوستایی است.

۵۲- «اندر آمدن بهرام ورجاوند» قطعه شعر لطیف و کوتاهی است که شکوه مزدیسنان را از ستمهایی که بر آنان رفته است بیان می‌کند. این متن در مجموعه متنهای پهلوی (صفحه ۱۶۰) به چاپ رسیده است و با این ابیات آغاز می‌شود.

کی باشد که پیکی آید از هندوگان  
که [گوید]: آمد آن شه بهرام از دوده کیان  
که [او را] پیل هست هزار، بر فراز سرانشان هست نیلبان؛ که آراسته درفش دارد  
به آیین خسروان...

(برای آگاهی از ترجمه فارسی این متن نک. اساطیر ایران صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴ و مقاله «کین سیاوشان» در پژوهشنامه شماره ۳).

۵۳- آذر فرنیغ، گشنسپ و برزین مهر، نام سه آتشکده بزرگ زردشتی است: الف - آذر فرنیغ، *farrōbaγ* آتشکده‌ای بوده است خاص موبدان که در دوره‌های کهن ظاهراً جای آن در خوارزم بوده اما در دوره ساسانیان به فارس انتقال یافته است این آتش در متون میانه به صفت «ورجاوند» توصیف شده است.

ب - آذر گشنسپ: *gušnasp* در آذربایجان جای داشته و خاص جنگاوران بوده و به صفت «تکاور» ستوده شده است.

ح - برزین مهر: *burzēn-mihr* در خراسان جای داشته و خاص کشاورزان

بوده است با وصف «پرسود» یاد می‌شود.

در متنهای میانه درباره این سه آتش اشاره‌هایی دیده می‌شود که از آن جمله است:  
او (=هرمزد) در آغاز آفرینش، همه زمین را برای پاسبانی به آذر فرنیغ  
ورجاوند، آذر گشنسپ تکاور و آذر برزین مهر پرسود سپرد که همانند آسرون (= موبد)  
و ارتشتار (= سپاهی) و واستریوش (= کشاورز) هستند.

آذر فرنیغ در «فرمند کوه» بر خوارزم جای گرفت و آذر گشنسپ به «اسنوند کوه»  
که در آذربایجان است، و آذر برزین مهر بر گریوه «ریوند» که برپشته [گشتاسپان] است.  
پیدایی و هستی آنها اندر جهان، بیشتر در خدایی (= حکومت) هوشنگ بود، که  
مردم به وسیله گاو سریشوگ به کشورهای [دیگر] همی شدند شبی در نیمه راه آتشیایه  
برپشت گاو، که آتش در آن بود، و به یک جای داشته شده [بود] به باد شکفت به دریا  
افتاد و به جای آن یک آتش بزرگ، که پیدا بود، سه بخش شد و به سه آتشیایه بنشستند و  
خود آن سه فره بود که جایشان بر آذر فرنیغ، گشنسپ [و] آذر برزین مهر است.  
(گزیده‌های زادسپرم، ف ۳ ب ۸۴ تا ۸۶).

بندهش نیز داستان پیدایی این سه آتش را به همین مضمون بیان می‌کند و در  
پایان می‌افزاید:

جم اندر خدایی [خود] همه کار را به یاری این هر سه آتش بیشتر همی کرد، و  
آذر فرنیغ در دادگاه به «خرمند» کوه در خوارزم نشاست (= نشانید). هنگامی که جم  
را بیریدند فره جم از دست ضحاک [به وسیله] آذر فرنیغ رهایی یافت و به پیدایی ازدین،  
اندر خدایی گشتاسپ شاه از خوارزم به «روشن کوه» به «ده کاریان» نشاستند (= نشانیدند)  
چنان که اکنون نیز آنجا باید. آذر گشنسپ تا به خدایی کیخسرو بدان گونه نگهداری  
جهان همی کرد تا کیخسرو بتکه را همی کند (= اشاره به کندن بتکه ساحل دریاچه  
چیچست که در پرسش ۱ بند ۹۵ مینوی خرد بدان اشاره شده است) و بر یال اسب نشانید  
و تیرگی وتاریکی را بکند و روشن کرد (= تیرگی و تاریکی را نابود کرد و روشنی  
آورد) چون بتکه را خراب کرد به همان جای در «اسنوند» آتشگاهی فراز نشانید و  
بدان سبب گشنسپ خوانند که بر یال اسب نشانید شد (گشنسپ = اسب‌نر). آذر برزین  
مهر در خدایی (= حکومت) گشتاسپ شاه همین گونه در جهان همی وزید و نگهبانی همی  
کرد تا زردشت انوشه‌روان دین آورد برای رواج دادن دین و بی‌گمان کردن گشتاسپ و  
فرزندان او، تا به دین ایزدان ایستند (= ایمان آورند)، بسیار چیز پدیدار نمود و کرد  
گشتاسپ شاه [آن را] به کوه ریوند که پشته گشتاسپان خوانند به دادگاه نشانید. (بندهش  
ص ۱۰۲ و ۱۰۳).

۵۴- ایرانیان قدیم هریک از روزهای ماه را به نام ایزدی می‌خوانده‌اند، روز ششم  
هر ماه به نام ایزد خرداد «خرداد روز» نامیده شده است.

۵۵- اماوند در اوستا: amavant- : «نیرومند، قوی» صفتی است که از  
اسم مذکر - ama : «نیرو»، ساخته شده است این واژه در فارسی میانه: amāwand  
و در فارسی زردشتی به صورتهای «اماوند و هماوند» آمده است.

۵۶- پدشخوارگر ظاهراً سرزمین مازندران است و از جاهایی است که در متون فارسی میانه بازگرفتن آن را از تورانیان و بازگرداندن آن را به تملک ایرانیان از خدمات منوچهر می‌شمارند:

و از منوچهر این سوندها بود، که سلم و تور را به کین ایرج، که نیایش (= جدش) بود، [بکشت] و از آسیب رسانیدن به جهان بازداشت و از زمین پدشخوارگرتا بن گوزگ، که افراسیاب گرفته بود، به پیمان از افراسیاب بازستد و به ملکیت ایرانشهر آورد (نک مینوی خرد پرسش ۲۶ بندهای ۴۱ تا ۴۴).

در بندهش تصریح شده است که: افراسیاب منوچهر را با فرزندان و ایرانیان به پدشخوارگر راند و در آنجا آنان را به مرگ و بیماری مبتلا ساخت. (بندهش ص ۱۸۱). در اوستا از پدشخوارگر نامی به میان نیامده است اما در تفسیرهای پهلوی، واژه اوستایی -varāna که ظاهراً نام منطقه‌ای در گیلان امروزی است به پدشخوارگر تفسیر شده است.

۵۷- این بند ظاهراً از نظر مکانی آشفته است چه متن تصریح می‌کند که در کنار اروند سه کارزار کند و حال آنکه هر کدام از این سه نقطه‌ای که نام برده است در گوشه‌ای از ایران قرار دارند و نه در کنار اروند.

الف - سپید رزور: نام سپید رزور در بندهش به صورت اروس رزور آمده و رد جنگلها شمرده شده است.

اروس (= سپید) رزور رد جنگلهاست. (بندهش ص ۱۰۰). در رساله کوتاه یادگار زیران نیز ظاهراً از این جنگل نامی به میان آمده است. آنجا که از جنگ گشتاسپ و ارجاسب سخن می‌گوید گفتگو از پیشه هوتس است نخستین بار ظاهراً گایگر حدس زده است که هوتس در این رساله اشتباه و همان «اروس» صحیح آن است و بنابراین همان است که در بندهش نیز آمده است.

ب - دشت پیشانسه. واژه متن: **𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩𐭥** و در برخی از دستنویسها **𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩𐭥** است. انکلساریا آن را *nihāwandag* خوانده است (نک. زندیهمن یسن ص ۵۸). واژه متن را *nišānag* نیز می‌توان خواند که باز هم بی‌معنی است. اینجا با توجه به اهمیتی که دشت پیشانسه در روایات زردشتی دارد و شهرتی که از آن در میان مزدیسنان وجود دارد این تصحیح پیشنهاد شده است اما بهر حال قرأت مشکوک است و حقیقت این است که هیچکدام از پیشنهادها دقیق و قطعی نیست. برمبنای متون فارسی میانه گرشاسپ در دشت پیشانسه به خواب فرو رفته و بر او برف نشسته است (بندهش ص ۱۶۸) و فریدون با مزندرها در دشت پیشانسه برخورد کرد (مینوی خرد ص ۱۲۷).

ج - منظور از دریاچه سه تخمه همان دریاچه هامون است که در متون فارسی میانه کانسه یا کانسه خوانده شده است سبب آن که آن را دریاچه سه تخمه گفته‌اند ظاهراً آن است که نطفه زردشت که سه پسر آینده او یعنی هوشیدر، هوشیدر ماه و سوشیانس از آن خواهند بود، در این دریاچه نگهداری می‌شود.

اشعاری که در زراتشت‌نامه در ارتباط با ظهور بهرام ورجاوند آمده است هر چند در کلیات با متون دیگر اختلافی ندارد اما یادکرد آن در اینجا برای تکمیل آگاهیها سودمند به نظر می‌رسد:

یکی شاه باشد به هند و به چین  
مر او را یکی پور شایسته کام  
هماوند باشد مر او را لقب  
گروهیش شاپور خوانند نام  
نشان آن که چون آید اندر جهان  
زمانه دهد باب او را به باد  
چو بیست و یکی ساله گردد پسر  
ز هر سو به عالم شود تازیان  
کشد سوی بلخ و بخارا سپاه  
بسی لشکر آرد ز هند و ز چین  
درفشان بسیار چینی پرند  
و از آن پس چو هر مزه بالاگرد  
بدان گاه بینی که بنده کمر  
ز پارس و خراسان و از سیستان  
سه‌گونه درفش درفشان بود  
شود لشکر دیو ناپایدار  
ز کستی دوال و ز روم و فرنگ  
به ایران بیاشد سه جنگ تمام  
همه پارس و شیراز پر غم شود  
بیاید پس آنکه شه سرفراز  
چو دانسته باشد ز کار فلک  
به نیروی دادار پیروزکار  
چنان گردد احوال آن روزگار  
بگردند هر سو به بازار و کوی  
هر آن گه که بینند مردی به راه

ز تخم کیان اندر آن وقت کین  
نهبانه بر آن پور بهرام نام  
ز شاهان گیتی به اصل و نسب  
بیابد ز گیتی بسی نام و کام  
ستاره فرو بارد از آسمان  
به هنگام آبان مه و روز باد  
ابا لشکر گشن بسیار مر  
بیابد مراد دل از دشمنان  
کند روی کشور ز هر سو نگاه  
شه نامور سوی ایران زمین  
شود شاد از دیدش مستمند  
و ناهید را زیر خویش آورد  
یکی مرد دین در پدشخوارگر  
یکی لشکر آرد عجب بی‌کران  
و از آن جا به یاری ایران شود  
بسی خسته و کشته در کارزار  
ز دیو سیه‌پوش و گرگ دولنگ  
بسی کشته گردند مردان نام  
به جای طرب رنج و ماتم شود  
ابا خصم ایدون شود کینه‌ساز  
بر آردش دشمن ز قعر سمک  
بر آرد از آن بد فعالان دمار  
کجا زن بیاید ز خانه هزار  
ز بی‌مردی ایشان شده مردجوی  
تعجب بمانند در وی نگاه  
(زراتشت‌نامه بیت ۱۴۷۷ تا ۱۵۰۱)

۵۸- لازم به یادآوری است که نثر جاماسب‌نامه پر از اشتباهات انشایی وضعفهای عبارتی است این‌جا متن بی‌هیچگونه تغییری آورده شده است و نارساییهایی که مشاهده می‌شود از متن است.

نشانه‌هایی که یاد شد، غالباً در ضمن وقایع هزاره‌ها نیز می‌آید و پیداست که معتقدان در ذکر این وقایع و علامات دقتی نداشته‌اند و شاید هم مأخذ دقیق و روشنی در دست آنان نبوده است مثلاً نشانه‌هایی که زیر شماره الف و ب آمده است در مجموعه ام. او

۲۹ از نشانه‌های ظهور هوشیدر است... چون هنگام پیدائی زمان هوشیدر شود پیش از آن این آیین (اینگونه) نشان دیده شود برای مردمان آن را نیز گویم: نخست این که شب روشن‌تر شود [و] در تاریکی سیاه - روشنی دیده شود - دو دیگر این که ستاره هفتورنگ از جای خویش کج شود (= منحرف شود) و به سوی خراسان بگردد (= متمایل شود). (ام. او ۲۹ ص ۱۰۹).

۵۹- این نام در اوستا: *pašō.tanū-* فارسی میانه: *pēs̄yōtan* فارسی نو: پشوتن است. اوستا او را پسر گشتاسپ و برادر اسفندیار می‌شمارد. در متون میانه نیز هم‌جا پسر گشتاسپ خوانده شده و یکی از بیمرگان است. بر مبنای گفته سراینده زراتشت نامه، به یاری زردشت بود که برادرش اسفندیار رویین‌تنی و پشوتن زندگی جاودانه یافت. نقش اسفندیار و پشوتن نیز در آیین زردشتی مشابه یکدیگر است. اسفندیار برای استواری تین، زردشت را یاری و کمک می‌کند و پشوتن هوشیدر فرزند زردشت را.

۶۰- نام جاودانان زردشتی در متون فارسی میانه با یکدیگر یکسان نیست و همه بیمرگان باشیوه واحدی زنده نمی‌شوند روایت پهلوی بیمرگان را به سه گروه تقسیم می‌کند. گروه اول گروه بی‌مرگ و بی‌نوشند یعنی هم تن دارند و هم جان و اینان ونجد بیش *wan ī jud bēš*، گوید شاه *gōbadšā(h)* پشوتن *pēs̄yōtan* هستند.

گروه دوم بیمرگانی هستند که فقط جان دارند و از این گروه فقط «یوشت‌فریان» نام برده شده است.

گروه سوم بیمرگانی که تن دارند اما جان ندارند و اینان: توس، گرشاسب و گیو هستند (روایت پهلوی، ف ۵۴).

بندهش نیز آنها را بدو گروه تقسیم می‌کند گروه اول که بی‌مرگ نیستند یعنی پشوتن پسر گشتاسپ در کنگدژ اغریث پسر پشنگ در سیستان که گوید نیز نامیده شده است، فردخست خمبیگان *fradaxšt ī xumbīgān* دشت پیشانسه، اشم یهمایی

اوست *ašam yahmāi ušt* در رود ناورو، ونجد بیش *wan ī jud bēš* در ایرانویج، و اروتنر *urwatatnar* پسر زردشت در ورجمکرد. گروه دوم

گروهی هستند که بی‌هوش می‌باشند و اینان عبارتند از نرسی پسر ویونگهان، توس پسر نوزر، گیو پسر گودرز، بیرزد *bairazad* و اشوزد *ašawazd* پسر پورودخست که اینان همه یاوران سوشیانس در فرشگرد هستند و دیگر سام نابود کننده ضحاک (نک بندهش ص ۱۶۸). در دینکرد نهم فصل شانزدهم جایگاه «ونجد بیش» ایرانویج؛ گوید شاه انیران؛ پشوتن، کنگدژ، فرهنگ خمبیگان، آبهای کاریزها؛ اشوزد، دشت پیشانسه گفته شده است. (برای آگاهی بیشتر در مورد بیمرگان نک. «بی‌مرگان و فرشگرداران» در مجله فروهر شماره ۵ و ۶، امرداد و شهریور ۶۴).

۶۱- کنگدژ - دژی است که به دست سیاوش پسر کاووس در سیاوشگرد ساخته شده است درباره این دژ در بندهش (ص ۱۸۰) و از آنجا مفصل‌تر در فصل ۴۹ روایت پهلوی چنین سخن به میان آمده است.

سیاوش کاووسان را پیدا است که او را ورجاوندی ایدون بود که به وسیله فره کیان و با دست خویش و نیروی هرمزد و امشاسپندان کنگثر را بر سر دیوان ساخت... و نا آن گاه که کیخسرو آمد، متحرك بود. پس کیخسرو به مینوی کنگ گفت که خواهر من هستی و من برادر تو هستم زیرا تو را سیاوش با دست ساخت و مرا از گند (= نطفه) کرد. به سوی من بازگرد و کنگ همین گونه کرد. به زمین آمد و در توران درجایی که سیاوشگرد است بایستاد... و پس از آن نرفت (= به حرکت درنیامد)... و کیخسرو مردم ایران را آنجا مستقر کرد [آن را هفت فرسپ (= دیوار) است] دیوار اول سنگین (بندهش: زرین)؛ آن دومی پولادین (بندهش: سیمین)؛ آن سومی آبگینه‌ای (= شیشه‌ای) (بندهش: پولادین)؛ آن چهارمی سیمین (بندهش: برنجین)؛ آن پنجمی زرین (بندهش: آهنین)؛ آن ششمین کهربایی (بندهش: شیشه‌ای)؛ و آن هفتمین یاقوتی (بندهش: لاجوردی) است. آنرا کوشك سیمین و دندان زرين است... او را پنجاه دروازه است (بندهش: پاترده) که هر يك بیش از بلندی پنجاه مرد است... از دروازه‌ای تا دروازه‌ای هفتصد فرسنگ است (بندهش: از دری تا در دیگر با اسب گردونه در روز بهار به پاترده روز شاید شدن) پشیوتن گشتاسپان با یکهزار شاگرد، که قبای سمور سیاه دارند، در آن است... زمانی که پشیوتن آید، آن گاه یکصد و پنجاه مرد با او باشند و دشمن از ایرانشهر بازدارند و خداوند دین را به تخت بازنشاند و دین را برتر کند و آن گاه به کنگثر باز رود و هر که دهبندی دین را باز باید آراستن؛ بیاید، پشیوتن بیاراید به کنگثر باز رود و تا زمان فرشگرد آنجا باشد. [برای] پیروزی هرمزد و امشاسپندان و زش و نابودی و تباهی اهریمن و دیوان و فرزندان [آنان].

۶۲- آتش بهرام، ایزد بهرام از ایزدان توانا و بزرگ دین زردشتی به شمار می‌رود و آتش بهرام نیز به نام اوست. این آتش از ترکیب شاترده آتش مختلف ساخته می‌شود که هر يك از آنها خود نیز طی مراسم مفصلی از آتشیهای دیگر فراهم می‌شوند و در مجموع، این آتش از فراهم چیدن هزار و یک آتش گرد می‌آید. آتش معمولی (= خانگی) مستقیماً برای تهیه آتش بهرام به کار نمی‌رود. آتش معمولی نخست به آتش آذران (آتشی که از ترکیب چهار آتش فراهم می‌آید) برده می‌شود و سپس به آتش بهرام انتقال می‌یابد هر چند امروز در هند آن را مستقیماً نیز به آتش بهرام می‌برند. نام شاترده آتشی که آتش بهرام از آن فراهم می‌شود در کتب با یکدیگر اختلاف دارد. وقتی که این شاترده آتش طی آیینی خاص تهیه شدند، در نخستین روز از پنج روز آخر سال آتشیها را در يك آتشدان می‌گذارند و موبدان صفی می‌آرایند و گرزها و شمشیرها را، که نشانه ایزد بهرام است، در دست می‌گیرند و آتش را با احترام در اتاقك داخل آتشکده می‌گذارند و شمشیری و گریزی بر دیوار آن می‌آویزند و در هر گوشه‌ای زنگی برنجین نصب می‌کنند و در هر يك از پنج گاه روز که باید سرودی بر آتش خواند آن را به صدا درمی‌آورند. آتش بهرام را باید، بامداد، نیمروز و عصر ستایش کرد و زیان رساندن به آن از گرانترین گناهان است.

۶۳- قله داییتی، قله‌ای است به بلندی هزار مرد در میان جهان که شاهین ترازوی ایزد رشن بر روی آن تکیه دارد:



در دین گوید که چگادی است یکهزار مرد بالای [آن] و میان جهان است که چگاد داییتی خوانند و یوغ (=بازوی، شانه) ترازوی رشن است. (بندهش ص ۱۷۰).

۶۴- مهر، اوستایی: *miera-* (فارسی میانه: *mihra* و فارسی نو: مهر)، نام یکی از ایزدان توانای دین زردشتی است، در گاهان بیشتر به معنی پیمان، و در اوستای جدید نام ایزدی است که از ویژگیهای او راستی و شجاعت و پیمانداری است. و صفی که برای او در مهریشت، می آید، اهمیت او را می رساند. پیوستگی و ارتباط او با خورشید نیز از خلال مطالب مهریشت به خوبی احساس می شود و شاید همین نزدیکی سبب شده است که مهر به معنی خورشید نیز به کار رفته است. مهر و خورشید غالباً در کنار هم حرکت می کنند (پرسش ۵۲ مینوی خرد) مهر، رشن و سروش سه ایزد دین مزدیستی هستند، که در کنار هم اعمال آدمیان را پس از مرگ می سنجند. (مینوی خرد پرسش ۱ بند ۱۱۹ - ۱۱۸) در اوستای جدید مهر به صفت *vouru.gaoyaoiti* فارسی میانه *frāx-gōyōd* «دارنده دشتهای فراخ» ستوده شده است.

تجلیلی که در مهریشت از ایزد مهر می شود اهمیت و تأثیر عمیق آیین او را در دین زردشتی می رساند:

هر مزد به زردشت می گوید که من مهر دارنده دشتهای فراخ را در سزاوار ستایش و نیایش بودن، همانند خویش آفریدم (مهریشت ب ۱) کسی که به مهر دروغ نگوید به او اسبهای تیزرو عطا می کند (مهریشت ب ۳) مهر به ممالک آریایی، سازش و امنیت و خانمان نیکو می بخشد (مهریشت ب ۴) مهر دارنده هزار گوش است و هزار چشم و در بالا ایستاده و بیدار است و پاسبان هستی (مهریشت ب ۷). او از قله کوه البرز همه سرزمینهای آریایی را می پاید (مهریشت ب ۱۳). و در هر هفت کشور آریایی پناهگاه ستوران و نگران آنان است (مهریشت ب ۱۵). او خانه، ده، شهر و سرزمینی که بزرگانش به او دروغ بگویند ویران می سازد (مهریشت ب ۱۸) با پیمان شکنان دشمنی دیرینه دارد (مهریشت ب ۱۹) و بر تنهای آنان ترس را مستولی می سازد و از چشم آنان بینایی و از گوششان شنوایی را می گیرد (مهریشت ب ۲۳). او کسی است که ده هزار دیده بان توانا و فریفته نشدنی دارد (مهریشت ب ۲۴). او یل دلیری است که سر کوبگر دیوان و خشم گیرنده بر پیمان شکنان و دروغگویان است (مهریشت ب ۲۶ و ۲۷). او هوشمندی ماهر و فریفته نشدنی است، باراننده بارانها و رویاننده گیاهان است (مهریشت ب ۶۱).

او دارای گردونه ای است بلند که آن را ارد نیک می گرداند و اسبهای گردونه اش در فضا می پرند، و او چونان فروغی سفید بدون سایه در این گردونه دروغ پرستان را به هراس می اندازد (مهریشت ب ۶۷ و ۶۸) ایزد بهرام به پیکر گرازی از پیش او می راند و دشمن سخت سر را می کشد و استخوانهایش را از یکدیگر فرو می ریزد (مهریشت ب ۷۱ و ۷۲) سلاح او گریزی است با صد گره و صد تیغه که از زر زرد ساخته شده و از فلز زرد ریخته و محکم ترین سلاح است (مهریشت ب ۹۶). از سمت راست او سروش و از سمت چپش رشن و گرداگردش را ایزدان آب و گیاه و فروهرهای پاکان گرفته اند (مهریشت ب ۱۰۰) در متون میانه نیز او داور جهان را در جهان دیگر به عهده دارد و دارنده

چراگاهها و حافظ آنهاست و او را ده هزار گوش و ده هزار چشم است. او دهد همه کشورهاست و در میان ماه و خورشید جای دارد. در مورد ده هزار چشمی و ده هزار گوشی او در بندهش تعبیری دیده می شود که ذکر آن خالی از فایده نیست.

او را هزار گوشی این که او را پانصد مینو (ظ. پنج هزار مینو، موجود غیر مادی) کار گوش می کنند او را بیورچشمی این که او را پنج هزار مینو کار چشمی می کنند که گویند: ای مهر این را نیز نیوش، آن را نیز نیوش، این را نیز بین آنرا نیز بین! (بندهش ص ۱۴۵).

۶۵- سروش، رشن، بهرام و اشتاد نام چهار تن از ایزدان دین زردشتی است. سروش، اوستایی: *sraoša* (فارسی میانه: *srōš*، فارسی نو: سروش)، نماینده اطاعت و فرمانبرداری است. وظیفه اصلی سروش نظارت بر جهان مادی و نظم بخشیدن بدان است. او مردم را به ویژه در شب پاسبانی می کند و آنان را از شر دیوان نکه می دارد. دیوان از ترس او به دوزخ می گریزند؛ او به صفات، دلیر، فرمانبردار، نیرومند، جنگاور، خوب رسته، پیروزمند، پیشرفت دهنده جهان و سرور جهان توصیف می شود (یشت ۱۱ ب ۱۹ و ۱). او پناه بیچارگان و کسی است که بهتر از همه، دیوان را نابود می کند (یشت ۱۱ ب ۳) در تقوا از همه برتر است (یشت ۱۱ ب ۹) و شب و روز با دیوان بزرگ در جنگ است (یشت ۱۱ ب ۱۲)؛ او آموزگار دین است، دینی که مزدای پاك خود به او آموخته (یشت ۱۱ ب ۱۴). سروش به همراه مهرورشن اعمال آدمیان را پس از مرگ نیز می سنجد. (مینوی خرد پرسش ۱ بند ۱۱۸ و ۱۱۹). او نخستین بار شاخه های سه تایی، پنج تایی، و هفت تایی و نه تایی برسم را بگسترده (یسن ۵۷ ب ۵ و ۵) و گاهان را خواند (یسن ۵۷ ب ۶ و ۷).

رشن، اوستایی: *rašnu-* (فارسی میانه: *rašn*)، نام ایزدی است که به همراه مهر و سروش پس از مرگ کارهای بندگان را می سنجد. رشن به صفات: راست ترین، بلند، توانا، پاك، ستوده می شود (یشت ۱۲ ب ۶ و ۷). او به فریاد رسنده گله داران و براندازنده دزدان است (یشت ۱۲ ب ۷). بر مبتای متون میانه، رشن مینوی راستی است و آمارگر ثواب و گناه آدمیان است و رشن آنجا که قاضی، داوری نادرست کند جای نگیرد. (بندهش ص ۱۵۲).

بهرام، اوستایی: *varəərəna-* (فارسی میانه *wahrām* فارسی نو: بهرام)، به معنای پیروزی است. او یکی از مهمترین ایزدان دین زردشتی است. او را به شکل میش نر دشتی زیبا با شاخهای پیچ در پیچ، بز نر دشتی با شاخهای تیز، مرد زیبای مزدا آفریده، کارد زرکوب، باد تند زیبای مزدا آفریده، گاو نر زیبا با شاخهای زرین، اسب سفید زیبا با گوشهای زرد، و... تصویر می کنند (بهرام یشت، ب ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲، ۵، ۷، ۹) او مسلح ترین ایزدان است (بهرام یشت ب ۱) در هم شکننده ستیزگی دشمنان (بهرام یشت ب ۳) و نیک ترین نیکان و پیروزمندترین پیروزمندان است (بهرام یشت ب ۳)، هر مزد او را زور بازو و تندرستی و بینایی بخشید (بهرام یشت ب ۳۱) بهرام به همراهی مهرورشن در میان نبرد و به صفوف دشمن وارد می شود و آن را که به مهر دروغ گوید

و از رشن روی بگرداند نابود می‌کند (بهرام‌یشت ب ۴۷).

بهرام رزم‌آوران را یاوری نیرومند است. اوصفهای رزم را ازهم می‌پاشد و درهم می‌شکند (بهرام‌یشت ب ۶۲) و دروغگویان را به بند می‌کشد و چشمهایشان را کور و گوشهایشان را کر می‌کند (بهرام‌یشت ب ۶۳). ویژگیها و صفات ایزد بهرام در یشت ۱۴ که به نام او بهرام‌یشت گفته شده، به تفصیل آمده است. آتش بهرام که مهمترین آتش آیین زردشتی است منسوب به اوست. (پرش ۵۲ مینوی خرد). در متون میانه، ایزد بهرام به صفت پیروزگری ستوده شده است: ایزد بهرام درفش‌دار ایزدان مینوی است و کس از او پیروزگرت‌تر نیست که همواره درفش به پیروزی ایزدان دارد. (بندش ص ۱۴۳).

اشتاد، اوستایی: -arštāt (فارسی میانه: aštād)، در اوستا ایزدی مؤنث است و به معنی راستی و درستی و ایزد راستی و درستی است. او در کنار ایزد سروش ستوده می‌شود (یسن ۵۷ ب ۳۲) و ستایش و تعظیم او به عنوان خزاینده و بالنده جهان واجب است (یشت ۱۰ ب ۱۳۹ یسن ۲ ب ۷) و از او یاری و مدد خواسته می‌شود (یشت ۱۳ ب ۱۸). در متون فارسی میانه و بویژه در بندش آنجا که از ایزدان مهم دین زردشتی و خویشکاری (= وظیفه) آنان سخن به میان می‌آید، درباره اشتاد آمده است: اشتاد نیز راه نمودار مینو و گیتی است... چنان که گوید که سفره به چینودپل برآیند تا رشن روان را آمار کند (حساب روان را بشمارد) اشتاد و زامیاد روان را به ترازو گذارند. (بندش ص ۱۵۲).

۶۶- متن در اینجا آشفته است منظور از «آتش آبها» روشن نیست و شاید هدف آتش موجود در ابر و باران باشد - یعنی آتش وازشت (?) می‌توان پنداشت که منظور از آب و آتش در این عبارت ستایش و نیایش دوازده هماغت و هادخت نك از طریق آب و آتش است (?).

۶۷- هادخت نك یکی از نسکهای اوستاست. به موجب نوشته کتاب دینکرد این کتاب، کتاب بیستم (=نك بیستم) از اوستای بزرگ عهد ساسانی بوده است اما امروز جز اندکی از آن برجای نمانده است. از آن جمله است یشت یازدهم اوستا که به نام ایزد سروش است و این یشت را به عنوان «سروش یشت هادخت» نیز خوانده‌اند. از هادخت نك چند بند پراکنده نیز وجود دارد که در شمار نوشته‌های اوستایی اصیل نیست، چه دارای اشتباهات دستوری زیاد است و پیداست که در دوره‌های متأخر نوشته شده. بر مبنای مطالب گزیده‌های زاسپرم، هادخت نك رد (=سرو) نسکهاست. (گزیده‌های زاسپرم فصل ۲۸ ب ۵).

۶۸- هماغت، شامل مراسم یسنا و وندیداد است و برای زندگان یا مردگان برپا می‌شود. در نیرنگستان به چهار نوع هماغت اشاره می‌شود يك هماغت، دو هماغت، سه هماغت و دوازده هماغت.

دوازده هماغت خواندن یسنا و وندیدادی است که ۲۶۴ روز به احترام ۲۲ ایزد خواند می‌شود این ۲۲ ایزد عبارتند از: هرمزد، تیشتر خورشید، ماه، آبان، آذر، خرداد، مرداد اسفندارمذ، باد، سروش، فروهر اشوان، بهمن، اردیبهشت، شهریور، مهر، بهرام

رام دین، رشن، گوش و اشتاد.

۶۹- زوهر، اوستایی: -Zaoθrā (فارسی میانه: zōhr واری زردشتی، «زوهر»)،  
تثاری است برای آتش یا آب. در آیین زردشتی دو نوع زوهر شناخته شده است (برای  
توضیح بیشتر نک، مینوی خرد ص ۱۰۵ - ۱۰۳).

۷۰- بغان، یسن، کتاب چهاردهم اوستای عهد ساسانی (=نک چهاردهم) ظاهراً  
بغان یشت نام داشته است و از اشاره دینکرد استنباط می شود که همد اوستای موجود بخشی  
از بغان یشت است چه در آنجا می گوید: بغان یشت نخست در ستایش هرمزد است که در  
میان بغان بزرگترین است و پس از آن در نیایش ایزدان و سایر موجودات مرئی و غیر  
مرئی زمین است و از آن ایزدانی که روزهای ماه به اسامی آنان نامزد است همچنین در  
شهرت و قدرت پیروزی و معجزات آنان است و نیز در ذکر بسا از فرشتگانی است که  
اسامی آنان در وقت نیایش برده می شود و از احترامات و اطاعتی است که باید نسبت  
به آنان منظور داشت (یشتها ج ۱ ص ۴).

۷۱- آذر فرمند، همان آذر فرنبغ است که به تصریح بندهش در «دادگاه»  
نشانه شده است (نک یادداشتهای همین گفتار شماره ۵۳). آتش دادگاه به معنی نوعی از  
آتش نیز هست و آن آتشی است که از آتشخانهها فراهم می آید. در اینجا منظور از  
دادگاه همان محل آتش فرنبغ است.

۷۲- منظور از «هم زوتی» ستایش دسته جمعی است یعنی پشیوتن و صدوپنجاه تن  
از شاگردان او باهم آذر فرنبغ را بستایند. زوت (اوستایی: -Zaotar فارسی میانه: zōt  
فارسی زردشتی: زوت)، بزرگترین پیشوای دین مزدیسنی است. او سرکرده هفت موبد  
دین زردشتی است که به همراه یکدیگر مراسم دینی به جای می آورده اند و در هنگام نبودن  
هفت موبد، زوت به تنهایی مجاز بوده است که وظیفه هر هفت تن را به جای آورد. امروز  
در هنگام اجرای مراسم، نام زوت به موبدی اطلاق می شود که روی چهارپایه سنگی می نشیند  
و مراسم یسنه و ویسپرد را می سراید. در متنها به خود زردشت نیز «زوت» گفته اند.

۷۳- برسم، اوستایی: -barsman (فارسی میانه: barsom) شاخه های باهم  
دسته شده درخت که موبد در هنگام اجرای آیینهای دینی آنها را به دست می گیرد امروز به جای  
شاخه های درخت از میله های فلزی استفاده می شود. درباره این که شاخه های برسم از چه درختی تهیه  
می شود متنها اطلاع درستی به دست نمی دهند. تعداد شاخه های برسم از ۳ تا ۳۳ شاخه یاد  
شده اند. در یسن ۵۷ بند ۶ شماره شاخه ها ۳، ۵، ۷ و ۹ آمده اند.

۷۴- نیرنگستان، نیرنگ به معنی دعاست و به این معنی منتره (= کلام مقدس)  
خود نوعی دعاست و گاهان نیز خود نیرنگی دینی است بندهش تصریح می کند که در  
فرجامین روز، اهریمن و آز با نیرنگ گاهانی شکسته و از کار افتاده شوند (بندهش  
ص ۱۹۵). نیرنگستان کتابی است که در قرون متأخر نوشته شده و مجموعه دعاهای دین  
زردشتی را دربر دارد. منظور متن از (نیرنگ نیرنگستان دینی) ظاهراً همان دعاهایی  
است که برای ایزدان و یا در مراسم خاص دینی خوانده می شود.

۷۵- هوگر، (اوستایی: hukairyā)، بلندترین قله کوه هرئیتی (= البرز) است که برفراز آن ایزدهوم برای مهر قربانی آورد (مهریشت ب ۸۸) و از همین قله است که رودخانه اردویسور جاری می‌شود (رشن یشت ب ۲۴ یسن ۶۵ ب ۳۰) و برفراز همین قله است که جمشید برای تاهید قربانی می‌کند (آبان‌یشت ب ۲۵).

۷۶- مطالب جاماسب‌نامه فارسی در این مورد چنین است:

... و پس سروش و نریوسنگ و پشیوتن پسر شما از فرمان دادار هرمزد از کنگدز کیان بینگیزاند و برودپشیوین، پسر شما، با یکصد و پنجاه هاوشت (= شاگرد) که شان جامه سپید و سیاه سمور به‌درفش تا به پارس بدان‌جا که آتش آبان (= آتش آبها) نشیند، ایستند، آن‌جایشت کند، هنگامی که یشت سربود (= تمام شود) زوهر به آب ریزد و آن آتش زوهر دهد و به دروند و دیویسنان (=دیوپرستان و کفار) ایدون نابود کند که به زهستان سرد برگ درختان بخشکد و زمان گرگ بشود و زمان میش اندر آید و هوشیدر زردشتان به دین نموداری به پیدایی آید (جاماسب‌نامه فارسی ص ۸۷).

۷۷- باید توجه داشت که روز خرداد (=روز ششم هرماه) در ماه فروردین از روزهای بسیار مهم و مقدس آیین زردشتی است. بر مبنای روایات زردشتی بسیاری از رویدادهای دینی در این روز انجام می‌گیرد. رساله کوتاه فارسی میانه «ماه فروردین روز خرداد» بیان همه وقایعی است که در طول تاریخ در این روز اتفاق افتاده و یا روی خواهد داد.

۷۸- مطالب زراتشت‌نامه هرچند در کلیات با دیگر متن‌ها هماهنگ است، اما اختلاف مختصری با دیگر متون دارد که یادکرد آن در این‌جا خالی از فایده نیست:

به نزد پشوتن سروش بهی  
پس آن‌گه بیاید به ایران زمین  
جهان را بشوید ز بدگوی من  
پس آن‌گه کند یشت یزدان تمام  
ابا نره دیوان پرخاشخیر  
بیایند نزد پشوتن دمان  
از آن موبدان و ردان بشنوند  
سراسیمه گردند مانده حزین  
که بهرام خواند ورا خاص و عام  
جهان را رهاند از آن گمرهان  
به پیش اندرش بخردان و ردان  
برو برسی وقف ساز آورند  
شود گرگ درنده مانند میش  
بر آن ملک و هم رعیت و شهریار  
چو یابد همه کام و فرمان خویش  
(زراتشت نامه بیت ۱۵۰۵ تا ۱۵۲۰)

فرستم سوی کنگدز آگهی  
کمر بندد از بهر شاهی و دین  
پشوتن بیاید به نیروی من  
اباوی سه پنجاه مرد همام  
شود اهرمن جنگ را چاره‌گر  
از اهریمنان لشکر بی‌کران  
چو آواز هادخت و وستا وزند  
توارند دیوان ز ایران زمین  
بیاید پس آن شاه فرخنده نام  
بگیرد سر تخت و تاج شهان  
نشیند ابا موبد موبدان  
همه آذران زود باز آورند  
نشانند چون شاه بر گاه خویش  
پشوتن کند آفرین بی‌شمار  
شود سوی شاهی و ایوان خویش

۷۹- راجع به صورت اوستایی و فارسی میانه این نام *نک*. یادداشت شماره ۱۲ همین گفتار. به طوری که در متن دیده می شود نسب هوشیدر و به طور کلی هر یک از سوشیانها از سوی مادر نیز به زردشت می رسد. سوشیانها شباهتهای زیادی از نظر ویژگیهای زمانی، چگونگی قیام، و شرح کارها با زردشت دارند.

۸۰- زردشت نیز در سی سالگی به پیامبری برگزیده می شود:

درباره زردشت چنان پیداست، که به سی سالگی به همپرسی [= ملاقات] هرمزد آمد، دین پذیرفت و [آیین] ایزدی را رواج داد. (گزیده های زادسپرم فصل ۳۴ ب ۴۷).

۸۱- اوستایی: *hvōvī-* صورت مونث از: *hvōva-* از خانواده *hvōgva-* «دارنده گاونیک» و نام سومین زن زردشت، دختر فروشتر است. در سنت سه نجات بخش آینده از نسل او هستند. زردشت از او در یک جا به عنوان گوهری عزیز یاد می کند که فروشتر به او داده است (یسن ۵۱ ب ۱۷) و در جای دیگر فروهر او به عنوان یکی از زنان پرهیزگار ستوده می شود. (یشت ۱۳ ب ۱۳۹).

۸۲- ایست وستر، اوستایی *isaṭvāstra-* «خواهنده چراگاه، جوینده مرتع»؛ نام بزرگترین پسر زردشت از نخستین زن اوست. زردشت از این زن سه فرزند دارد که به عنوان سه تن پرهیزگار ستوده می شوند (یشت ۱۳ ب ۹۸) و این سه، ایست وستر، اربوتتنر *urwatatnar* و خورشیدچهر هستند که در سنت، نخستین به عنوان پیشوای دینی و دومی کشاورز و سومی جنگاور است. از ایست وستر در یسن ۲۶ بند ۵ و یسن ۲۳ بند ۲ نیز به عنوان یک تن پرهیزگار ستودنی نام برده می شود. در ا بندهش از ایست وستر به عنوان نخستین پسر زردشت سخن به میان می آید:

ایست وستر آسرون (= روحانی) و موبدان موبد بود به یک هزار سالگی دین بگذرد. (بندهش ص ۲۰۲).

۸۳- بالنده پرهیزگاری در ترجمه *waxšēnīdār ahlāyīh* که خود ترجمه صورت اوستایی نام هوشیدر است.

۸۴- مرد سیاه در فشی که پیدایی او از خراسان است ظاهراً همان ابومسلم خراسانی است. مطالبی که در زمینه ظهور سوشیانها یاد می شود غالباً حوادث و وقایع تاریخی است که در کتابهای دینی زردشتیان وارد شده است و این بسیار طبیعی است چه متنی مانند بندهش. که در قرن سوم و چهارم هجری تدوین می شود همه وقایع تاریخی و اتفاقات ناگواری که برای زردشتیان در طول این سه قرن روی داده است به نام پیشگوئیهای دینی وارد متن می کند.

اشاره به درفشهای سیاه از سوی خراسان، در کتابهای دیگر نیز دیده می شود:

بر آید نشان از خراسان سیاه

که گردد هشیدر ز مادر جدا

چو آید بود وقت و هنگام و گام

بدین وقت اندر که گفتم تو را

(زراتشت نامه بیت ۵-۱۴۷۴)

(و نیز *نک*. زنده بهمن یسن ف ۷ ب ۶ به بعد).

۸۵- *نک* بخش چهارم همین گفتار. شماره ۲: پشیوتن.

۸۶- درباره سبب ایستادن خورشید مآخذ اشارات گوناگونی دارند به يك روايت وقتی اهریمن زمان خویش را رو به پایان می‌بیند، می‌کوشد تا خورشید را، که برشمارنده روزها و سالهاست، باز دارد تا واپسین روز دیرتر فرا رسد؛ زمانی که بردرنگ (=دورهٔ نه هزار ساله) است روانه کردن خورشید است از بالا آهنگی (=طلوع) [تا] به گران فرود آمدن (=غروب) دروج ناپاک کوشش به‌دیرگذری این سه درنگ و بازآهختن خورشید از روش (=حرکت) بازافگند شگفته‌تر به آغاز آفرینش نود شبانه‌روز کوشیدن (=جنگیدن) و به فرجام نیروی دایدار اندر این کوشش شکست یافتن. و خورشید از همان جای باز به روش و سپری کردن آن درنگ آمدن. از آن پس نزدیک به فرجام هزاره اوشیدر [دروج] باز به کوشش آمدن و شگفت‌کوشیدن نیز بدان روی است. بیست شبانه‌روز درنگ به فرجام هزارهٔ اوشیدر و آغاز فرا رسیدن اوشیدر ماه به‌همپرسگی هرمزد و ایستادن خورشید از بالا آهنگی به نیروی دایدار. [دروج] اندر کوشش نیز شکست یافتن و خورشید از همان جای باز به روش و سپری کردن آن درنگ آمدن. (دینکرد مدن ص ۳۹۱ به نقل از اساطیر ایران ص ۱۱۰) زند بهمن یسن سبب توقف خورشید را دستور وندای هوشیدر می‌داند:

[هوشیدر] در سی سالگی به همپرسگی من هرمزد رسد و دین پذیرد. چون از همپرسگی بیاید، به خورشید تیز اسب بانگ کند که: بایست! بایستد خورشید تیز اسب ده شبانه‌روز. چون این باشد (= چون این اتفاق افتد) همه مردم جهان به دین به مزدیسنان بگروند. مهر فراخ چراگاه بانگ کند به هوشیدر زردشتان که ای هوشیدر دین راست ویراستار (=به سامان آورندهٔ دین راست) بانگ کن به خورشید تیز اسب که بروا چه تاریک است کشور ارزه... و یانگ کند هوشیدر زردشتان به خورشید تیز اسب که: بروا برود خورشید تیز اسب ورجاوند و همه مردم به دین به مزدیسنان بگروند. (زند بهمن یسن ف ۹ ب ۱ تا ۸).

جاماسب‌نامه این نکته را از معجزات هوشیدر دانسته است: جماعتی از او (=هوشیدر) معجزه خواهند و او دعا کند و آفتاب ده روز در میان آسمان بایستد سر به بالا کند چون مردم جهان آن معجز بینند در دین حق بی‌گمان شوند. پس خورشید برود و طراق عظیم آید، آن‌جا که آفتاب است، و هر کس که دلش با خدای تعالی راست نباشد زهرهٔ او بترقد و جهان از گناهکاران صافی شوند. (جاماسب‌نامه فارسی ص ۸۹).

۸۷- ایستادن خورشید در میان آسمان در آغاز آفرینش نیز وجود نداشته است و متن دینکرد نیز آن را تأیید می‌کند. در ظهور هوشیدر ماه و سوشیانس نیز ایستادن خورشید یکی از علائم بارز است. درباره سبب این توقف تحلیل‌های مختلفی در متون دیده می‌شود (نک. یادداشتهای همین فصل شماره ۸۶).

۸۸- دیدار سوشیانسها با هرمزد به تصریح همه مآخذ در سی‌سالگی است، چه زردشت خود نیز در سی‌سالگی با هرمزد دیدار کرد.

۸۹- کوی، اوستایی: - kavay و نام دیگر usig-؛ کرین، اوستایی karpan

هر دو روحانیان و پیشوایان دینی پیش از زردشت بوده‌اند، چه می‌دانیم که زردشت با آوردن آیین خودپرستی بسیاری از ایزدان پیش از خود را زد کرد و یا ایزدان آنان را در ردیف دیوان به شمار آورد. پیروان این دینها از دشمنان سرسخت دین زردشتی بودند و روحانیان آنها بارها در نابودی زردشت کوشیدند اما توفیق نیافتند از کوبها و کرپنها در متنهای میانه نیز سخن به میان آمده است.

زردشت خود بارها در گاهان از آنان به عنوان گمراه کنندگان سخن گفته است کوبها و کرپنها غالباً در گاهان باهم به کار رفته‌اند در متون میانه از آنان به عنوان «کر» و «کور» نام برده‌اند (کوی = کر؛ کرپن = کور) در فارسی میانه نژاد و نسب آنان نیز بیان می‌شود: کرپان و اوسیخشان (= اوستایی: usig-) برادر و پسر [از خانواده] فره کاستاران بودند. فره کاستاران از [خاندان] کوچزید، کوچزید ازخشم [و] منوشک- که خواهر منوچهر است - زادند. (گزیده‌های زادسپرم ف ۹ ب ۱). برای آگاهی بیشتر نک. یادداشتهای گاتها ص ۳۸۴ تا ۳۸۷.

۹۰- بنابر تقسیم‌بندیهای سنتی زردشتی، کتاب اوستا سه بخش جداگانه دارد ۱- بخش گاهانی که بیشتر دربردارنده قوانین و دستورات مربوط به زندگی آن جهانی است. ۲- دادی بیشتر قوانین جهان مادی را دربر دارد ۳- هاتمانسری که آمیخته‌ای از دستورات و قوانین مربوط به دو جهان است. بر مبنای مطالب یاد شده در کتاب روایت پهلوی، هوشیدر کارها را بر وفق دستورات اوستا و قوانین هاتمانسری نظم خواهد داد و هوشیدر ماه قوانین دادی را به کار خواهد گرفت و بالاخره سوشیانس قوانین گاهانی یعنی همان قوانین اصیل که زردشت خود نیز عامل آن بوده است، رعایت خواهد کرد و بدین ترتیب حکومت دین استقرار خواهد یافت. نک. widengeren, g: pahlavi and new persian, unvala memorial valum bombay 1964, pp. 66-75

۹۱- دیوان بزرگ و قوی را مزندر یا مزن گفته‌اند. بر مبنای توصیفی که در دینکرد از آنان به دست داده شده است بلندی آنان بدان حد است که دریای فراخکرد تا میان رانیا نافشان است و ژرف‌ترین جای آن تادهانشان باشد. (نک. دینکرد مدن ص ۸۱۳-۸۱۲).

۹۲- این مطالب از جاماسب‌نامه فارسی و صدر بندهش (در سی و پنجم) گرفته شده است.

۹۳- دائیتی، اوستایی: *dāityā* نام رودی افسانه‌ای است، که در ایرانویج (مرکز قوم آریایی) جریان داشته است و در ادبیات ساسانی بر رود سند اطلاق شده است (اساطیر ایران ص ۱۸). در کنار همین رود است که زردشت هر مزد را دیدار می‌کند و به دین‌آوری برگزیده می‌شود: ماه اردیبهشت روز دی به مهر (= روز شاتزدهم) بامداد، زردشت برای کوبیدن هوم به ساحل آب دائیتی فراز شد که به سبب همپرسی زردشت با او رد آبهاست. زردشت بر [آن] گنشت، آب نخست تا ساق پای او بود و دیگر بار تا زانو و سومبار تا محل جدا شدن دو ران و چهارم [بار] تا گردن. این نمودار بود که دین او به چهار بار به اوج رسد که تجلی آن به زردشت و هوشیدر و هوشیدر ماه و



سوشیانس است. هنگامی که از آب برآمد جامه پوشید. آن گاه بهمن امشاسپند را دید... (گریده‌های زادسپرم ف ۲۱ ب ۱ تا ۴).

۹۴- این مطلب در مآخذ مختلف با عبارتهای گوناگون بیان شده است اما روشن است که چون گفتگو از جهان مطلوب و آرزو شدنی است منظور سرسبزی گیاهان سونمند است. در دینکرد آمده است که: سه زمستان فراوانی برای گیاهان (سنجانا ج ۷ ف ۸- ب ۱). ترجمه تفضلی: برای گیاهان سه سال همیشه بهار خواهد بود. (تعلیقات بر مینوی خرد ص ۸۹- ۸۸).

بندش: سه سال گیاهان را زرگونی/زریونی دهد. (بندش ص ۱۸۷).

۹۵- واژه‌ای که مگس ترجمه شده است در همین فصل روایت دوبار به کار رفته است مورد اول همین مورد (ب ۹) به صورت **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀** و مورد دوم (ب ۲۹) به صورت **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀** به کار رفته است تفضلی (تعلیقات مینوی خرد ص ۸۹-۸۸) و بهار (اساطیر ایران ص ۱۹۶) آن را «ابر» ترجمه می‌کنند و ظاهراً **miznē** «میخ، ابر» می‌خوانند. نوبرگ مورد اول را **mačā** به معنی مگس (با تردید) و مورد دوم را **mačāh** (= مگس) می‌خوانند. (نک. نوبرگ. manual II).

۹۶- مطلب در دیگر مآخذ به این تفصیل نیامده است، مگر در صد در بندش (در سی و پنجم) که آن هم می‌تواند گرفته شده از همین فصل روایت باشد.

۹۷- استنباط برپایه عبارتتی است از دینکرد (مدن: ص ۶۶۸. سنجانا ج ۷، ف ۸ ب ۱):

**ud stayīdan ī čand sardag marēn (?)**

واژه **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀** را تفضلی «ماران» ترجمه کرده است (تعلیقات مینوی خرد

ص ۸۹- ۸۸).

۹۸- دینکرد مدن: «جادوگر هفت ساله و سنجانا: «چهار ساله»: در آن سده پنجم از همان هزاره (هوشیدر) پیدایش جادوگر چهار ساله (مدن: هفت ساله) و بیامدن او به هر هفت کشور و رسیدن زمستان ملکوسان و تباهی همه مردم و گوسفند اندر سه زمستان. (دینکرد مدن ص ۶۶۸ سنجانا ج ۷، ف ۸ ب ۲).

۹۹- به تصریح بندش: پس هنگامی که هزاره هوشیدر سر بود (=پایان یابد) ملکوس خطرناک (**sēj čihr**) که از تخمه تور برادرش که مرگ زردشت [به دست] او بود، به پیدایی آید. (بندش ص ۱۸۷).

۱۰۰- آشکار شدن دیو ملکوس در مآخذ یکسان نیست: دینکرد، آن برادر سده پنجم از هزاره هوشیدر، روایت سده چهارم (ف ۴۸ ب ۱۰) بندش، پایان هزاره (نک. یادداشت ۹۹) و صد در بندش سده سوم (در سی و پنجم) می‌داند. صدر از در خواست این دیو برای سلطنت نیز سخن می‌گوید: چون تیرست سال از روزگار اوشیدر بگذرد دیوی پدیدار آید که آن را دیو ملکوس خوانند و مردمان را گوید پادشاهی عالم به من دهید و مردمان گویند دین پذیر تا پادشاهی تو را دهیم او نپذیرد و قبول نکند (در سی و پنجم).

۱۰۱- دهمان آفرین یعنی آفرین و نیایش و دعای پرهیزگاران و آن بر دو نوع است نیایش فکری و نیایش ذکری، نیایش ذکری نیرومندتر است. نیز نام فرشته‌ای است

که دعا را به اجابت می‌رساند.

دهما آفریتی فرشته‌ایست نماینده آفرین و درودیک پارسا. در بندهش بزرگ، دهمان آفرین فرشته‌ای تعریف شده که دعا را به هدف اجابت می‌رساند. آفرینگان دهمان به معنای دعای پاکان و نیکان است که از یسن ۶۰ پاره‌های ۲ تا ۸ برداشته شده. این دعا در روز چهارم و دهم و سیام و در سر سال پس از وفات کسی خوانده می‌شود برخی از دانشمندان پارسی این یسنا را تندرستی نامیده‌اند. (خرده اوستا، ص ۲۲۹).

۱۰۲- نابودی دیو ملکوس را دینکرد بر اثر «دهمان آفرین» می‌داند (نک دینکرد سنجانا ج ۷ ف ۸ ب ۳) برای دهمان آفرین نک. یادداشتهای همین بخش شماره ۱۰۱. درصد در بندهش به نابودی این دیو اشاره شده است، اما وسیله این نابودی یاد نشده است: چون سه سال برآید، آن دیو (= ملکوس) بمیرد و برف و باران باز ایستد. (در سی و پنجم). ۱۰۳- ورجمکرد، نژی است که جمشید ساخته و در آن بهترین تخمه انواع آفریده‌ها را نهاده است. جای این‌ور را ایرانویج دانسته‌اند: پرسید دانا از مینوی خرد که... ورجمکرد کجا ساخته شده است... مینوی خرد پاسخ داد... ورجمکرد در ایرانویج، زیر زمین ساخته شده است. (مینوی خرد پرسش ۶۱ ب ۱، ۳، ۱۲ و ۱۵).

هدف از ساختن این‌ور به تصریح مینوی خرد این است که در هنگام باران ملکوسان، که آفریدگان هرمزدی همه نابود می‌شوند، بار دیگر نسل آفریده‌ها از آن‌جا در زمین رواج گیرد:

و از جمشید خوب رمه پسر ویونگهان این سودها بود... که ورجمکرد را بساخت که چون آن باران ملکوسان آید چنان که در دین پیداست، که مردم و آفریدگان دیگر اورمزد خدا بیشتر نابود شوند آن‌گاه در آن ورجمکرد گشاده شود و مردمان و گوسفندان و آفریدگان دیگر اورمزد از آن‌ور (= قلعه) بیرون آیند و جهان را باز آریند. (مینوی خرد پرسش ۲۶ ب ۲۴، ۲۷ تا ۳۱) متن بندهش با مینوی خرد در این مورد یکی است (نک بندهش ص ۱۸۸-۱۸۷).

۱۰۴- آنچه به مار خزننده ترجمه شده است در روایت به صورت: **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀** (ف ۴۸ ب ۲۱)، و دینکرد سنجانا **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀** (ج ۷ ف ۸ ب ۱۰) آمده است. بخش اول واژه **az** (= اژدها، مار) است و صورت **gaz** نیز به معنی «گرنده» یا «مار» می‌تواند باشد. **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀** را می‌توان **ōgarā** = بلعنده (از **avavgar** «باعیدن») دانست یا آن را **udrāy** خواند و با اوستایی **udara-** : «مار»، در ارتباط دانست به هر صورت به نظر می‌رسد معنی ترکیب می‌تواند: «مار گرنده» یا «مار بلعنده»، باشد. نوبرگ واژه را **ud(a)rāi** می‌خواند و با اوستایی: **udarō.ērāsa-** در ارتباط می‌داند و به معنی «خزننده» می‌گیرد.

۱۰۵- اگر هزاره هوشیدر پانصد سال باشد لازم می‌آید که هوشیدر در چهارصد و هفتاد و هفتاد سال از هزاره خود به دنیا بیاید و این مطلب با آنچه در دینکرد و بندهش آمده است اختلاف دارد. بر مبنای بند ۱ فصل ۴۸ روایت نیز زمانی که هوشیدر به سی سالگی می‌رسد، از هزاره زردشت هزار و پانصد سال سپری شده است و این نیز با مطلب جاماسب‌نامه

منطبق و با دینکرد و بندهش در تناقض است:

«پس از آن هنگام که زردشت به همپرسی هر مزد آمد و یکهزار و پانصد سال از هزاره دینی زردشت، [که] هوشیدر به سی سالگی به همپرسی هر مزد رسید.»  
زند بهمن یسن نیز در این مورد اشاره‌ای مبهم دارد: «هوشیدر را پیداست که به یکهزار و هشتصد سال بزاید و در سی سالگی به همپرسی من هر مزد رسد. (فصل نهم ب ۱).  
یعنی هوشیدر در هشتصدمین سال هزاره خود به دنیا می‌آید(؟) این نیز تناقضی آشکار با بقیه مطالب دارد. بنابر متن وست، ۱۶۰۰ سال که آن نیز نادرست به نظر می‌رسد (نک. زند و هومن یسن ص ۶۷ زیرنویس ۱).

۱۰۶- برای آگاهی از صورت اوستایی و فارسی میانه نک. یادداشت شماره ۱۲.  
۱۰۷- فارسی میانه *waxšēntīdār-niyāyišn* که ترجمه صورت اوستایی است.  
۱۰۸- واژه‌ای که مار ترجمه شده است در متن: *az* است که آنرا *az*: «اژدها، مار» خوانده‌ام. بهار آن را *āz* «تياز، آز» می‌خواند و جمله را «دروغ از تخمه ترجمه می‌کند (نک. اساطیر ایران ص ۱۰۸)» دلیلی که براین قرائت می‌توان ارائه داد این که به تصریح متون در زمان هوشیدر ماه، انواع مار از میان می‌روند: در زمان هوشیدر ماه دام گسترده‌تر و به نیروتر باشد و نیز دروغ مارسرشت را نابود کند (زند بهمن یسن ف ۹ ب ۱۱). گواه دیگر متن صدر بندهش است که در متن نقل شده است.  
۱۰۹- واژه‌ای که «سه ساله» ترجمه شده است در متن *sd* است صورت اوستایی این واژه: *azi-* به معنی «گاو» یا «مادیان آستن» است (نک. بارتلمه ص ۲۹۸). این واژه در یسنهای ۲۹ ب ۵، ۳۴ ب ۱۴، ۴۴ ب ۶، ۴۶ ب ۱۹ و ونیدناد ۹ ب ۳۷ به کار رفته است. هومباخ واژه را به معنی «گاو شیرده» می‌گیرد. در تفسیر سنسکریت گاهان برابر واژه *trivārišika-* آمده است «گاوی که سه سال دارد». (نک. یسنا و ویسپرد (پهلوی، واژه‌نامه ص ۱۹).

۱۱۰- در این مورد نک. یادداشت شماره ۹۵.

۱۱۱. نابودی این اژدها بر مبنای صدر بندهش بر اثر دعای هوشیدر ماه و مقابله و جنگ مردمان با مار است:

... مار سرده جمله هلاک شوند و اژدهایی پدیدار آید سخت بزرگ، مردمان به رنج شوند، بیایند و معلوم کنند و اوشیدر ماه یزشن امشاسفندان بکند و مردمان را فرماید: «شما سلاح برگزید و به کارزار شوید» و مردمان به حرب او روند و او را بکشند. (صد در بندهش، در سی و پنجم ب ۳۱ تا ۳۵).

۱۱۲- ضحاک، اوستایی: *azi.dahāka-* (فارسی میانه *azdahāg* فارسی نو: اژدهاک، ضحاک)، این نام در اوستایی مرکب است از *azi-*: «مار، اژدها»، و غالباً در اوستا جداگانه به کار می‌رود. و *dahāka-* که بر ضحاک اطلاق می‌شود و نام اشغالگری است که هزار سال تمام به ستم بر ایران حکومت می‌راند. بر مبنای مطالب یادشده در اوستا، او برای ایزد ناهید قربانی می‌کند برای این که او را بر هفت کشور مسلط سازد و نیرو دهد تا آنها را از آدمی تهی کند (یشت ۵ ب ۲۹، ۳۰) اما ایزد ناهید

خواست او را بر نمی آورد (ب ۳۱). سپس با قربانی کردن برای ایزد وای، نیز همین درخواست را می کند اما کامیاب نمی شود (یشت ۱۵ ب ۱۹ تا ۲۱) او بدترین دروغ و ناپاک ترین نیرویی است که اهریمن برای نابودی جهان راستی و پاکی آفریده و سه پوزه و سه سر و شش چشم و هزار تر دستی و نیرنگ دارد (یسن ۸ ب ۸) و هم اوست که برای به دست آوردن فره کیانی مزدا آفریده، با ایزد آذر به ستیز بر می خیزد چه ایزد آذر به همراه منش نیک و بهترین راستی به عنوان پیک مزدا؛ و منش زشت و خشم و ضحاک و سپیتور (اره کننده جم) به عنوان پیک اهریمن، بر سر گرفتن این فر می کوشند (زامیاد یشت ب ۴۶ به بعد) بر مبنای متون فارسی میانه، ضحاک در هزاره دوم فرمانروایی می کند (بندهش ص ۱۸۱) و این فرمانروایی را اهریمن بدو می بخشد، چه اهریمن زردشت را نیز خطاب می کند که اگر از دین مزدیسنان بازایستی من تو را همانند ضحاک هزار سال بر جهان فرمانروایی دهم (مینوی خرد، پرسش ۵۶ ب ۲۴ تا ۲۶). افراسیاب پس از مرگ جم بسیار کوشید که فره را به دست آورد اما آذر فرنیغ آن را از دست ضحاک بگرفت (بندهش ص ۱۰۲). فریدون ضحاک را نتوانست بکشد بنابراین او را به بند کشید و در کوه دهاوند زندانی کرد (بندهش ص ۱۹۷) و این یکی از سوده های بزرگی بود که از فریدون به مردم رسید (مینوی خرد، پرسش ۲۶ بند ۳۸ و ۳۹) بالاخره در هزاره هوشیدر ماه که ضحاک از بند می رهد، به دست گرشاسپ نابود می گردد (روایت ص ۷۱).

۱۱۳- فریدون در هزاره سوم به جهان می آید (بندهش ص ۱۸۱) و بنابراین در هزاره هوشیدر (= هزاره ششم) از مرگ او نمی تواند نه هزار سال گذشته باشد. مطلب متن ظاهراً اشکال دارد.

فریدون - *eraētaona* (فارسی میانه *frēdōn* فارسی نو: «فریدون») فرزند ائرت اوستایی: *āewya* (فارسی میانه: *asfyān*) دومین کسی است که گیاه هوم را فشرده و در مقابل این کار نیک، به او پسری عطا شده است فریدون نام، نجیب و توانا که شکست دهنده اژدهاک است (یسن ۹ ب ۶ تا ۸).

در اوستا فریدون به عنوان یکی از شاهان کیانی و قهرمانی نامدار ستوده می شود و ایزدان نیرومندی چون بهرام و ناهید را قربانی می برد و از آنان حاجت می خواهد و نیازهای او بر آورده می شود. از او در متنهای فارسی نو نیز بسیار سخن رفته است. (برای آگاهی بیشتر نیک. یشتها ج ۱ ص ۱۹۱ تا ۱۹۵).

۱۱۴- واژمای که دیس (= پیکر، شکل) ترجمه شده است در متن *سوسو*

است. انکلساریا آن را *v(ā)siik* خوانده است یعنی متن را به *سوسو* تصحیح کرده است و از آن معنی ویس (= قبیله) گرفته است. هدایت «کالبد مینویی» ترجمه می کند. ظاهراً عبارت متن درست است و *dēsag*، معنی «مانند، پیکر، شکل» می دهد و بامتن بی تناسب نیست.

۱۱۵- گرشاسپ، اوستا: *karasāspa* فارسی میانه *karšāsp* فارسی نو: گرشاسپ)، یکی از پهلوانان و ناموران ایرانی است که بارها در اوستا و متون میانه از او و دلاوریهایش سخن به میان آمده است. اوفزند *erita* (فارسی میانه: *srīt* فارسی

نو: اثرت) است و سومین مردی است که هوم را فشرده و در ازای این کار نیک، دوپسر به او عطا شده است به نام اورواخشید و گرشاسپ. گرشاسپ به صفت فرمنش و مجعدهموی ستوده شده است (یسن ۹ ب ۱۰ به بعد) نام دیگری که برای او آمده است «سام» است و این سام با سامی که در اساطیر ایرانی جد رستم است تفاوت دارد. گرشاسپ یکی از جاویدانان است. (نک. یادداشتهای همین گفتار شماره ۶۰ و نیز یشتهای ج ۱ ص ۱۹۵ تا ۲۰۷)

۱۱۶- مطلب تلفیقی است از نوشته‌های دینکرد، روایت و زند بهمن یسن. در بندهش مرده گرشاسپ را سوشیانس برمی‌انگیزاند: پس نزدیک به پایان هزاره هوشیدرماه دهاک از بندرها شود، بیوراسپ، بس آفریده را به دیو کاملی تباہ کند (= بیوراسپ آفریدگان بسیاری را به سبب طبع شیطانی خود هلاک کند) اندر آن هنگام سوشیانس زردشت به پیدایی رسد... نخست از جهان مرده گرشاسپ سامان (گرشاسپ سام) را برانگیزاند [او] بیوراسپ را به گرز زند [و] آن را بکشد و از آفریدگان باز دارد [آن‌گاه] هزاره سوشیانس آغاز شود. (بندهش ص ۱۸۸). در جاماسب‌نامه مطلب ظاهراً با داستان دیگری که بنظر می‌رسد پذیرفتن دین مزدیسنی به وسیله توس از ترس گرشاسپ است آمیخته شده و رنگ سنتی خود را از دست داده است: ... و ایدون گویند که ضحاک از بند رسته شود و روزی ونیم بسیار بدی و ویرانی در جهان بکند. پس به فرمان خدای عزوجل سام نریمان از خاک برخیزد و از سیاوشیوس دین قبول کند و در پیش دجال آید، یعنی ضحاک، و اندرز گوید: بیا تا یار شویم و جهان بگیریم سام گوید اگر دین می‌پذیری نیک و گرنه سرت با این گرز نرم کنم و ضحاک از ترس او دین قبول کند و بدفعلی و خیانت و ناراستی از جهان برخیزد (جاماسب‌نامه فارسی ص ۸۹-۸۸ ب ۳۱)

۱۱۷- ماه فروردین روز خرداد سام نریمانان از دهاک را بکشد و خود به خدایی (= حکومت) هفت کشور بنشیند چندان که کیخسرو پدیدار آید و سام پادشاهی به کیخسرو سپارد. (ماه فروردین روز خرداد ب ۳۱).

۱۱۸- برای آگاهی از اشتقاق لفظی سوشیانس و معنی واژه در گاهان، اوستای جدید و متون میانه و برداشت مزدیسنان نک. بخش اول و دوم همین گفتار.

۱۱۹- بر مبنای متون اوستایی برای مادر سوشیانس دو نام وجود دارد *vispa-* *taurvairī-* که در متون میانه به *harwisp-tarwēnīdār* برگردانیده شده است (دینکرد سنجانا ج ۷ ف ۹ ب ۱۶)؛ *arədat.fədrī-* فارسی میانه *gōwāg-pid* (برای این موارد نک. به یادداشت شماره ۲۶).

۱۲۰- در این مورد نک، یادداشت شماره ۳۰.

۱۲۱- کیخسرو، اوستایی: *haosravanha-* (فارسی میانه: *husraw* فارسی نو خسرو)، به مناسبت این‌که به سلسله کیانیان انتساب دارد در فارسی نو واژه «کی»، (شاه) نیز به آغاز نام او افزوده شده است همچنان‌که در اول نام دیگر پادشاهان کیانی مانند کاووس و قباد... بر مبنای متون اوستایی و فارسی، او پسر سیاوش و نوه کاووس است و یکی از جاویدانان دین زردشتی است (نک. یادداشت شماره ۶۰) آن‌چه از متون اوستایی درباره

کیخسرو می‌توان یاد کرد این که او به عنوان استوار سازنده کشور و دلیر مرد ممالک آریایی، ایزد ناهید را در کنار دریاچه پهن و ژرف چیچست (نک. یادداشت شماره ۲۳) نثار می‌آورد و می‌خواهد تا او را شهریار همه سرزمینها کند و بر جادوان و پریان و جباران پیروز گرداند و ایزد ناهید این خواست او را برمی‌آورد (یشت ۵ بند ۴۹ تا ۵۲) و نیز درواسپ (= ایزد نگهبان چهارپایان) را در کنار همان دریاچه نیاز می‌آورد و می‌خواهد تا توانایش سازد که او را بر افراسیاب تورانی پیروز گرداند و درواسپ این توانایی را بدو می‌دهد (یشت ۹ بند ۲۰ تا ۲۳) در متون میانه کیخسرو و کشنده افراسیاب تورانی و نابود کننده بتکده‌ای است که در ساحل دریا چیچست است و نیز یاور سوشیانس در برپا ساختن رستاخیز و تن پسین است. (مینوی خرد پرسش ۲۶ ب ۵۹ تا ۶۴ و پرسش ۵۶ ب ۷؛ دینکرد سنجانا ف ۹ب ۱۰) و هم او کسی است که آتشکده آذرگشنسپ را در آذربایجان استقرار بخشید (نک. یادداشت شماره ۵۳).

۱۲۲ - وای درنگ خدای، اوستایی: *vayu-* به معنای «فضا و باد» و از ایزدان نیرومند دین زردشتی است و پاتردهمین یشت اوستا به نام اوست. او ایزدی است که هرمزد او را ستایش می‌کند (یشت ۱۵ ب ۲) و دلیران و کشوردارانی چون، هوشنگ و تهمورس، فریدون و گرشاسپ و... به او نیاز می‌آورند (یشت ۱۵ ب ۷ به بعد). در متون از دو وای نام برده شده است یکی «وای وه» (وای خوب)، هرمزدی، و دیگری «وای بد»، اهریمنی است. وای وه در متون میانه به نام «وای درنگ خدای» نیز نامیده و با ایزد رام (اوستایی: *rāman-*) نیز یکی شده است. بر مبنای متون میانه وای در فضای خالی میان هرمزد و اهریمن قرار دارد. بخش زیرین که در روشنی هرمزد قرار دارد «وای به» و از ایزدان به‌شمارست بخش زیرین که در تاریکی اهریمن است «وای بد» و از دیوان به‌شمار است. وای بد در متون میانه با دیو استویهاد، که گیرنده جان آدمی است، یکی شده است. وای خوب ایزد بادهای باران‌زا و وای بد ایزد بارانهای سیل‌آساست.

۱۲۳ - چیچست، اوستایی: *čaēčasta-* (فارسی میانه: *čēčast* فارسی نو، چیچست و به صورت تصحیف: خنجست)، دریایی است افسانه‌ای که با دریاچه ارومیه تطبیق داده شده است. در ساحل همین دریاست که کیخسرو ایزد ناهید و درواسپ را نثار می‌کند و از آنان می‌خواهد تا او را توانا سازند که بتکده ساحل دریاچه را ویران کند (نک. یادداشت شماره ۱۲۱). چیچست دریایی است ژرف، نمک‌دار و بدون جنبش و زندگی و در ساحلش آذرگشنسپ پیروزگر قرار دارد. (گزیده‌های زادسپرم ف ۳ ب ۲۲).

۱۲۴ - نک یادداشت شماره ۱۰.

۱۲۵ - افراسیاب، اوستایی: *frānrasyan-* (فارسی میانه: *frāsyāg* فارسی نو؛ افراسیاب) دلیر انیرانی (= غیر ایرانی) پسر پشنگ (بر مبنای شاهنامه فردوسی)، که پس از مرگ منوچهر به ایرانشهر (= کشور ایران) تاخت و آن را گرفت اما فریدون سرزمین گرفته شده را از او پس گرفت و به ملکیت ایران درآورد (مینوی خرد، پرسش ۳۶ ب ۴۱ تا ۴۴ الف) افراسیاب به دست کیخسرو به قتل رسید (نک. یادداشت شماره ۱۲۱).

۱۲۶- کارراندن برمبنای گاهان را دینکرد تصریح می‌کند: «اندر آن طول هزاره بند کردن دهاک و برانگیختن گرشاسپ برای زدن دهاک و رسیدن کیخسرو و یاران به کمک سوشیانس برای فرسگرد کرداری و آراستن بیشتر مردم به داد و خوی گاهانی است». (دینکرد سنجاتا ج ۷ ف ۹ب ۱۰). در خطابی که توس به گرشاسپ می‌کند و در متن نقل شد نیز اشاره‌ای ضمنی به این مسأله شده است. به هر حال برمبنای متن روایت، روشن است که هوشیدر برمبنای هاتمانسر، هوشیدر ماه برمبنای داد و سوشیانس برپایه گاهان یعنی لب و چکیده اوستا کار می‌کند و بدین طریق با وجود او حکومت کامل قوانین دینی تحقق می‌یابد.

۱۲۷- درباره فره کیانی و تعلق آن به سوشیانسها نك. بخش نخست و یادداشتهای مربوط به فره در شماره ۱۶.

۱۲۸- این که او با شش چشم همه زمین را می‌پاید ممکن است اشاره به شش تنی باشد که به‌عنوان یاور سوشیانس هر کدام در یکی از شش کشور زمین حکومت می‌کنند: از آفریدگان هرمزدی خرسه‌پا به شکل جانوری داستانی توصیف می‌شود او نیز دارای شش چشم است که با آن خطر را نابود می‌کند. نك. تعلیقات تفضلی بر پرسش ۶۱ ب ۲۶ مینوی‌خرد.

۱۲۹- این نکته فقط در روایت آمده است (ف ۸ب ۵۰ و ۵۱) که شاهد مثال آن پیش از این نقل شد.

۱۳۰- گوزهر، گوچهر، گوچهر مار، هرسه يك نام برای یکی از سیارات (=اباختران) است که به‌همراهی «موش پری‌دهدار» دشمن خورشید و ماه و ستارگان است و در پایان زمان از زیر ماه به زمین افتد. و بر اثر این سقوط زمین به‌رنج درآید و چنان درد کشد که گرگی پشم‌میش را بکند و بالاخره به سوراخی که اهریمن از آن برآمده است بیفتد و در فلز گداخته بسوزد (نك). ترجمه بخشهایی از بندهش در صفحات ۸۴، ۲۰۷، ۲۰۹ و ۲۲۰ اساطیر ایران).

۱۳۱- اهریمن اوستایی: *angra.maiinyu* (فارسی میانه *ganāg-mēnōg* فارسی نو، اهریمن)، در اوستا آلاینده جهان هرمزدی و نیرویی ضد اوست به صفت *angra* (= بد) توصیف شده است اما در متون فارسی میانه از این دیو به نامهای: *zadār-mēnōg* و *ganāg-mēnōg* و *ahreman* هرسه اسم برده شده است. به هر حال آنچه روشن است این که این نیرو منشأ همه بدیها و ناپاکیها و نابودکننده جهان هرمزدی و آفریدگان نیک اوست و تا پایان به مقابله با آنها ادامه می‌دهد و در این مبارزه دستیارانی نیز دارد اما در واپسین روز بالاخره به‌دست هرمزد نابود می‌گردد و شر او از جهان پاک دفع می‌شود.

۱۳۲- دیوآز، اوستایی: *ažay*، «حرص، آز» از همکاران و آفریدگان اهریمن است که تا واپسین روز در آلودن جهان هرمزدی اهریمن را یاری می‌کند. برای نابودی او باید شیر و چربی نثار کرد. آب روان و درخت بالنده در برابر دیو آز و پیشرفت او سد می‌شوند و ستایش آنان نابودی آز را سبب می‌گردد (پسن ۶۸ب ۸) اهریمن

و آز در آخرین روز، بادعای گاهانی زیون می‌شوند و به تاریکی می‌افتند.

۱۳۳- هرمزد، اوستایی: - ahura.mazdā(h) - mazdā.ahura-

(فارسی میانه: ohrmazd فارسی نو «هرمزد») به وجود آورنده همه آفریدگان نیک و به طور کلی جلوه‌های خوب آفرینش است. او نیرویی است که جز پاکی و نیکی نمی‌آفریند و جایگاه او در روشنی بیکران است. از «دانش همه‌آگاه» برخوردار است و یاوران و دوستانی دارد که به منزله یاران او در امر آفرینش هستند. برترین جلوه او سپند مینوست که در متون فارسی میانه با او برابر شده است. او صفات و اسمهای خود را به زریشت می‌آموزد و خویشتن را دانش کامل، بخشنده گله و رمه، توانای مطلق، بهترین راستی، خردمند، دانا، پاک، زورمند، پیروزمند و... توصیف می‌کند (هرمزديشت ب ۶ تا ۱۷). هرمزد یاور همه نیکان و پارسایان است و در واپسین روز نیروی اهریمن را درهم می‌شکند و نابودش می‌کند و جهان پاک و بی‌آلایش خویش را می‌سازد.

۱۳۴- برای آگاهی بیشتر نک. روایت ف ۴۸ بند ۷۳ تا ۹۷.

۱۳۵- متن: ānāst-dēn واژه ānāst به معنی تباه شده و خراب شده است و گاه معادل dru.ج به کار رفته است و صفت متن به معنی: «دارنده دین تباه شده، دارای دین بی‌ارزش و بد» و... است.

۱۳۶- نیز نک. زند بهمن یسن، ف ۴ ب ۳۶.

۱۳۷- نیز نک. جاماسب نامه پهلوی ف ۱ ب ۵.

۱۳۸- گشاده‌موی ترجمه ترکیب: **واکسارم الو** (بند ۱۰ و ۲۶ ف ۴ زند بهمن یسن)

**واکسارم الو** (بند ۳ همان فصل و همان کتاب) است. در بند چهارم همین

فصل، تفسیری از این ترکیب ارائه شده است. wars wizārd ō pušt dārēnd

این ترکیب صفت دیو یا دیو تخمه‌هاست و در دینکرد نیز به عبارت wizārd wars dēw

(دینکرد مدن ص ۳۳۵) آمده است. ترکیب را مترجمان متنهای پهلوی غالباً «ژولیده موی،

پربشان موی» ترجمه کرده‌اند (نک ترجمه انکلساریا از همین فصل زند بهمن یسن، ترجمه

دومناش از این ترکیب در دینکرد، کتاب سوم ص ۳۱۸؛ مکتزی: «موی دوتا، فرق‌دار»).

پیداست که اشکال در بخش اول این ترکیب یعنی wizārdag + wizārd است که

صفت مفعولی از wizārdan است. این مصدر پهلوی از پیشوند vi- و ریشه اوستایی car

مشتق می‌شود که به معنی «جدا کردن، گسترش دادن، نشان دادن» و... است

(نک. واژه‌نامه یسنا ویسپرد ص ۱۷۶) به نظر می‌رسد که در این مورد، صفت

مفعولی wizārdag معنی «گشاده و گسترده شده» می‌دهد نه

«دوتا» یا ژولیده» و این گمان را کاربردی از مصدر wizārdan در روایت پهلوی

تأیید می‌کند و آن در موردی است که آتش از رنجهایی که بر او می‌آید، شکایت می‌کند

و چهارمین رنجی که به او می‌رسد، این است که زنان بدکار در کنار آتش موی باز

می‌کنند، (پهلوی: wizāreṇd) و جمع کنند. (پهلوی gēs harrōbēnd).

čahāram ān ka-š jeh <ī> jādūg pad ādišt andar hilēnd ud

wars wizāreṇd ud gēs harrōbēnd. (روایت پهلوی ص ۶۰).



۱۳۹- اوستایی: *jahīkā-* فارسی میانه: *jeh* فارسی زردشتی: جهی به معنی روسپی و به طور کلی زن بدکاره و پست و از آفریدگان اهریمن و دختر اوست.

۱۴۰- نیز نک. زند بهمن یسن ف ۴ ب ۴۹.

۱۴۱- مسأله را باید در چهارچوب اندیشه‌های ایرانیان قدیم بررسی کرد. اینان به سبب اعتقاد به نظام طبقاتی هیچگاه خروج فرد را از طبقه‌ای اجتماعی به طبقه دیگر جایز نمی‌شمردند و ازدواج را نیز تنها در درون طبقات روا می‌داشتند پس طبیعی است که اگر کسی از این محدوده خارج شود سبب گسیختگی قوانین اجتماعی گردد و به گمان آنان این امر نشانه‌ای از هرج و مرج اجتماعی باشد.

۱۴۲- مفهوم مطالب متن همان است که آمده است اما به هر حال چند واژه مشکوک دارد که برای آن قرائتی قابل قبول نمی‌توان ارائه داد، این‌جا متن به پیروی از انکلساریا ترجمه شده است. واژه‌ای که «مهر» ترجمه شده است در متن *𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀* و آنچه فتوا (=وَجْر) ترجمه شده است *𐬀𐬎𐬎𐬀* و آنچه انگیزش ترجمه شده است *𐬀𐬎𐬎𐬀* است.

۱۴۳- نیز نک. زند بهمن یسن ف ۴ ب ۴۷ و ۴۸؛ ام. او. ۲۹ ص ۱۰۹، نیز نک بخش پنجم گفتار نخست.

۱۴۴- اسفندارمذ، اوستایی: *ārmaitī-* به معنی فروتنی و غالباً باصفت *spanta-* مقدس همراه است در فارسی میانه این صفت و موصوف یک ترکیب ساخته‌اند و به صورت *spandarmad* درآمده‌اند. در فارسی نو گونه‌های سپندارمذ، سفندارمذ، اسفندارمذ و... از آن بازمانده است. این واژه نام پنجمین امشاسپند دین زردشتی و ایزدی مؤنث است که غالباً از او به‌زمین تعبیر می‌شود. در گاهان پرورش دهنده آفریدگان (یسن ۴۶ ب ۴) و دختر هرمزد (یسن ۴۵ ب ۴) است. سپندمینو او را برای توسعه رمه‌ها و مرغزارها می‌آفریند (یسن ۴۷ ب ۳). او هم چنین یاری می‌کند تا دشمنی دیوان درهم شکسته شود و هم اوست که هزار و ده هزار درمان می‌دهد (یسن ۲۷) بنابراین آن چه درباره او در متون میانه آمده است، او وظیفه پرورش آفریدگان و کامل کردن همه چیز را دارد و او را به مینوی نیکوی کمال اندیش، دورین هرمزد آفریده پرهیزگار، توصیف می‌کنند نیکویی او در این است که فروتن و گله اوبار است چون هر بدی که به زمین می‌رسد فرو می‌خورد؛ کمال اندیش است زیرا همه بدیها را به خرسندی می‌پذیرد؛ راد است زیرا همه آفریدگان از او می‌زیند (نک. بندش ص ۱۴۶).

۱۴۵- باید توجه داشت که بیرون آوردن فلز از دل زمین یا بیرون ریختن آنها به پندار بهدینان گناه است چه اسفندارمذ که ایزد نگهدار زمین است از این کار آشفته و آزرده می‌شود. بیرون آوردن فلز از دل زمین درست همانند آن است که اندرون آدمی را بشکافند و امعاء او را درآورند.

۱۴۶- ارزور، اوستایی: *arəzura-* اسم مذکر. نام دیوی است که به همراه *kamərəda-* «سر» و یا به همراه *grīvā-* «گردنه» آمده است که در صورت اخیر نام کوهی است که بر مبنای مطالب متون فارسی میانه، از جمله بندش، جای آن در دوزخ

- دانسته شده است. از این گردنه در فرگرد سوم بند ۷ و ندیداد نام برده شده است. (نک بارتلمه ص ۲۰۳ - ۲۰۲ و مینوی خرد ص ۱۱۶-۱۱۵.
- ۱۴۷- نیز نک. جاماسب نامه فارسی ص ۸۵.
- ۱۴۸- کرسیاک *karsyāg* ظاهراً صورت آوانویسی شده واژه اوستایی *karasāni* است. بنابر مطالب بند ۲۴ یسن ۹ نام شهر یاری است که اجازه نمی دهد که در کشور او آموزشهای دین زرتشتی گسترش یابد. برای آگاهی بیشتر در مورد این واژه نک یسنا، ج ۱ ص ۱۶۷ - ۱۶۶.
- ۱۴۹- نیز نک. زراتشت نامه ص ۹۴.
- ۱۵۰- «ماه و نداد» و «روشن» نام دو تن از مفسران متنهای پهلوی است. نویسنده در این جا قول هر دو مفسر را از عبارت خشم تخمگان... یاد کرده است.
- ۱۵۱- نک. بخش چهارم همین گفتار.
- ۱۵۲- نیز نک. ام. او. ۲۹ ص ۱۰۹؛ زراتشت نامه ص ۹۱.
- ۱۵۳- نیز نک یادداشت شماره ۱۴۳.
- ۱۵۴- نیز نک. یادداشت شماره ۱۴۱.
- ۱۵۵- متون فارسی میانه و متنهای روایتی زرتشتی پر است از این شواهد. برای مثال نک. جاماسب نامه پهلوی فصل اول؛ زراتشت نامه ص ۹۰؛ زند بهمن یسن فصل ۴ و تأکید بر این نکته بدین سبب است که به پندار ایرانیان باستان این شیوه ناستوده از بارزترین عوامل خانه کن می باشد.
- ۱۵۶- نیز نک. یادداشت شماره ۱۴۲.
- ۱۵۷- نیز نک. زراتشت نامه ص ۹۰.
- ۱۵۸- این عبارت واژهای مبهم دارد. متن پهلوی را انکلسار یا چنین آوانویسی کرده است.  
*usān dušāram pursagīh nē darend.*  
و صادق هدایت بر مبنای این قرائت عبارت را چنین ترجمه کرده است:  
و ایشان در بند پرسش از یکدیگر نباشند. واژه ای که انکلسار به *pursagīh* تصحیح کرده است *پرس* و است. در این ترجمه آن را *pad xwāstag* خوانده ام. می توان چنین پنداشت که چون ایرانیان باستان توجه به جهان و مظاهر آن را ناپسند نمی داشتند وقتی بی اعتنائی به جهان و مال جهانی را مشاهده کنند اندوه به دل راه دهند و آن را مذموم بشمارند (?)
- ۱۵۹- نیز نک. زند بهمن یسن ف ۴ ب ۶۳.
- ۱۶۰- واژه ای که خواسته ترجمه شده است در متن: *پور* است که به *پور* *xwāstag* تصحیح شده است (?).
- ۱۶۱- نک بخش پنجم همین گفتار.
- ۱۶۲- این دین ویژه (= پاک) مزدیسنان و آتش بهرام، که به دادگاه نشانده شده بود، به نیستی رسید. (زند بهمن یسن ف ۴ ب ۷).
- ۱۶۳- باید توجه داشت که به پندار بهدینان شستن مرده، سوختن او در آتش و

یا دفن در خاک سبب آلودگی این عناصر هرزدی می‌شود. آنان مرده را در دخمه می‌گذارند تا گوشت او خوراك كرس و لاشخوار گردد و سپس استخوانهای او را در «استونان» (= جایی که استخوانهای مرده نگهداری می‌شود) می‌ریزند.

۱۶۴- نیز نك. جاماسب‌نامه پهلوی ف ۳ ب ۹.

۱۶۵- نك. یادداشت شماره ۷۳ همین گفتار.

۱۶۶- نیز نك. زراتشت‌نامه ص ۹۳-۹۲.

۱۶۷- نك. بخش دوم همین گفتار و زند بهمن یسن ف ۷.

۱۶۸- ... و زمان گرگ بشود و زمان میش اندر آید. (جاماسب‌نامه فارسی ص ۸۸

نیز نك. زند بهمن یسن ف ۷).

۱۶۹- نك. زند بهمن یسن ف ۷.

۱۷۰- شواهد مربوط به این بخش در بخشهای یکم تا هفتم آمده است.

## **گفتار دوم**

**نجات بخشی در دین یهودی و مسیحی ( عهدین )**

## بخش نخست

### «نجات دهنده»

امید بستن به جهانی روشن و نورانی که در آن آدمی بر همه خواسته‌های خود کامیاب شود و از گناهان پاک، و از همه بستگی‌های مادی و جلوه‌های ناخوب آن رهایی یابد، و ایمان به وجود نجات دهنده‌ای که برآورنده این آرزوها و نیازها باشد در کتاب عهدین آشکارا دیده می‌شود. جهان مطلوبی که همه خواستار آن هستند و برای رسیدن به آن در تلاشند با همت و کوشش والای نجات‌بخشان راستین نظام می‌گیرد و تحقق می‌پذیرد.

نجات دهنده واقعی خدای مقتدر و دانا و آگاه بر همه چیز است که به بندگان خود نیروی نجات روحانی می‌بخشد و جز او نجات‌بخشی نیست:

زیرا من یهوه، خدای تو و قدوس اسرائیل نجات دهنده تو هستم. (اشعیا، ۴۳، ۳۰).

من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده نیست. (اشعیا، باب ۴۳ آیه ۱۲).

و تنها اوست که می‌تواند امید آدمیان را برآورده سازد و آنان را از گناه برهاند و در سختی یاری کند:

و الآن ای خداوند برای چه منتظر باشم امید من بر تو

می باشد مرا از همه گناهانم برهان. (مزامیر، ۳۹، ۸).  
 ای خدای نجات دهنده ما به خاطر جلال نام خود ما رایاری  
 فرما. (مزامیر، ۷۹، ۹).

هر چند نجات دهنده واقعی خداست و بس، اما آنان که او برکشد  
 و به درجه ای از نیرو و قدرت برساند که کامیابی و نجات قومشان را  
 سبب شوند، نیز نجات دهنده اند مانند یوشع بن نون.<sup>۲</sup>  
 اما در عهد جدید نجات دهندگی به عیسی (ع) نسبت داده شده  
 است زیرا او مأمور شده است که امت خویش را از گناه نجات بخشد:  
 او پسری خواهد زایید، و نام او را عیسی خواهد نهاد زیرا  
 که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید. (ا. متی  
 ۱، ۲۱).

زیرا در حقیقت شنیده ایم که او (= مسیح) در حقیقت  
 مسیح و نجات دهنده عالم است. (ا. یوحنا ۴، ۴۲).

مسیح نجات دهنده آخرین نیز هست، مسیحی که به اعتقاد پیروان  
 خویش به صلیب کشیده شد.

خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزاند که شما به صلیب  
 کشیده، کشتید. او را خدا بر دست راست خود بالا برده  
 سرور و نجات دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش  
 گناهان بدهد. (اعمال رسولان ۵، ۳۱).<sup>۳</sup>

### نجات دهنده کیست:

نجات دهنده پایانی، بر مبنای معتقدات یهودیان، مسیح<sup>۴</sup> (= ماشیح)  
 است که جهان درخشان و باشکوه آینده را می سازد. و اعتقاد بیشتر  
 دانشمندان یهود بر این است که ظهور مسیح و فعالیت او برای بهبود  
 وضع جهان و تأمین خراستها و نیازهای مردمان بخشی از نقشه های  
 خداوند در آغاز آفرینش بوده است و لزوم وجود نجات بخشی که کسی

جز مسیح نیست پیش از آفرینش کائنات به ذهن خداوند خطور کرده است.<sup>۵</sup>

مسیح به اعتقاد مسیحیان نیز آخرین نجات‌بخش است و در مورد آفرینش او به چنین اندیشه‌ای برخورد می‌کنیم آن‌جا که عیسی (ع) با یهودیان گفتگو می‌کند ظاهراً به وجود خویش در آغاز آفرینش اشاره می‌کند:

یهودیان بدو (=عیسی) گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟ عیسی بدیشان گفت: آمین، آمین به‌شما می‌گویم که پیش از آن که ابراهیم پیدا شود من هستم». (۱. یوحنا، ۸، ۵۶ و ۵۷).

به اعتقاد همه یهودیان نجات‌دهنده انسانی است همانند دیگران<sup>۶</sup>، اما برخوردار از جلوه و جبروت خدایی است و جهان را با نور خویش، که جلوه‌ای از نور خداست، روشن خواهد کرد:

و بار دیگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود و ماه با درخشندگی برای تو نخواهد تابید زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبایی تو خواهد بود. (اشعیا، ۶۰، ۱۹).

برخی، این ماسیح، یعنی نجات‌دهنده آخرین، را همان داوود می‌شمارند:

... و بعد از آن بنی اسرائیل باز گشت‌نموده یهوه‌خدای خویش و پادشاه خود داوود را خواهند طلبید.<sup>۷</sup> (هوشع، ۳، ۵).  
و پاره‌ای دیگر او را از خانواده داوود می‌شمارند:

... لهذا ای خداوند تو را در میان امتها حمد خواهم گفت و به نام تو سرود خواهم خواند که نجات عظیمی به پادشاه خود داده و به مسیح خویش رحمت نموده است، یعنی به داوود و به ذریت او تا ابدالآباد<sup>۸</sup> (مزامیر، ۱۸، ۴۹-۵۰).

و باز برخی دیگر می گویند که خداوند در پایان جهان داوود دیگری را برای نجات مردم می فرستد:  
و ایشان خدای خود یهوه و پادشاه خویش داوود را که برای ایشان برمی انگیزانم خدمت خواهند کرد. (ارمیا، ۳۰، ۹)<sup>۹</sup>.

گرچه در این زمینه آراء متفاوتی اظهار شده است که گاه یکدیگر را نقض می کند اما آنچه روشن است این که مسیح از خاندان داوود است که در پایان جهان برای نوساختن جهان و نجات آن ظهور خواهد کرد.<sup>۱۰</sup>

به اعتقاد مسیحیان و به اشاره های آشکار مطالب عهد جدید نجات بخش پایانی همان عیسی مسیح است که بار دیگر زنده خواهد شد و جهان را از نابسامانی خواهد رهانید.

... و به شما می گویم که مرا دیگر نخواهید دید، تا وقتی آید که گوئید مبارک است که به نام خداوند می آید. (ا. لوقا، ۱۳، ۳۵) درباره قیامت مسیح پیش دیده گفت: که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبیند، پس همان عیسی را خدا بر خیزاند و همه ما شاهد بر آن هستیم. (اعمال رسولان، ۲، ۳۱).

هم چنین مسیح نیز چون يك بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه برای کسانی که منتظر او می باشند، ظاهر خواهد شد به جهت نجات. (رساله به عبرانیان، ۹، ۲۸).

## بخش دوم

### «زمان مسیح»

برای ظهور مسیح و قیام او تاریخ مشخصی وجود ندارد، اشارات



ماخذ مختلف گاه کلی است و زمانی به سالهای غیر دقیق و نامشخص اشاره می‌کند.

برخی می‌پندارند که مسیح، فرزند داوود، زمانی ظهور می‌کند که مردم یا مجرم‌اند یا بی‌گناه، گروه نخست به آیه‌ای در کتاب اشعیا نبی استناد می‌کنند که می‌گوید:

و او دید که کسی نبود و تعجب نمود که شفاعت کننده وجود نداشت و از این جهت بازوی وی را برای او نجات آورد و عدالت او وی را دستگیری نمود. (اشعیا، ۵۹، ۱۶).

و یا در جای دیگر که می‌گوید:

به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود این را می‌کنم زیرا که اسم من چرا باید بی‌حرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد. (اشعیا، ۴۸، ۱۱).

و این بدان معنی است که دیگر عادل و نیکوکاری یافت نمی‌شود تا به خاطر او این کار را انجام دهد. گروه دوم به آیه زیر استناد می‌کنند:

و جمیع قوم تو عادل خواهند بود و زمین را تا به ابد متصرف خواهند شد.<sup>۱۱</sup> (اشعیا، ۶۰، ۲۱).

برای ظهور روز و ساعت مشخصی تعیین نشده است و جز خدا هیچ کس از تاریخ آن باخبر نیست:

اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس. (ا. متی، ۲۴، ۳۶).

پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید.<sup>۱۲</sup> (ا. متی، ۲۵، ۱۳).

ظهور مسیح ناگهانی و غیر منتظره است و هم چون برق در زیر آسمان می درخشد و یا چون دزد در شب می رسد:

و چون فریسیان از او (= مسیح) پرسیدند که ملکوت خدا کی می آید؟ او در جواب ایشان گفت ملکوت خدا با مراقبت نمی آید و نخواهند گفت در فلان یا فلان جاست... زیرا چون برق که از يك جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می شود پسر انسان در یوم خود هم چنین خواهد بود. (ا. لوقا، ۱۷، ۲۰ تا ۲۵).

اما ای برادران در خصوص وقتها و زمانها احتیاج ندارید که به شما بنویسم زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می آید. (رساله ۱ پولس به تسالونیکیان، ۵، ۱).

او درست در ساعتی می رسد، که گمان برده نمی شود:

لذا شما نیز حاضر باشید زیرا در ساعتی که گمان نبرید پسر انسان می آید. (ا. متی، ۲۴، ۴۴).

پس چون او ناگهان و بی خبر از راه می رسد، بر بندگان راستکار و درست کردار است که هر لحظه منتظر او باشند، چه اگر ناگهان از راه برسد آن که کار خویش نساخته است پشیمانی خواهد برد:

پس خود را حفظ کنید، مبادا دلها از پر خوری و مستی و اندیشه های دنیوی سنگین گردید و آن روز ناگهان بر شما آید، زیرا که مثل دامی بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد. پس در هر وقت دعا کرده و بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.<sup>۱۳</sup>

(ا. لوقا، ۲۱، ۳۴ تا ۳۸).

هر چند برای ظهور روز و ساعت مشخصی یاد نشده و قیام مسیح ناگهانی دانسته شده است اما نشانه‌هایی مبهم و غیر مشهود و گاه مشهود نیز در متون آمده است.<sup>۱۴</sup>

نشانه‌های عمده‌ای را که برای ظهور مسیح یاد شده است می‌توان تحت چند عنوان خلاصه کرد:

۱- ظهور مسیح باذلت قوم یهود بستگی دارد، هر وقت او آشکار شود ذلت یهود پایان می‌پذیرد.<sup>۱۵</sup>

۲- ظهور هنگام رقابت دولتها و جنگ آنان با یکدیگر خواهد بود.<sup>۱۶</sup>

۳- در عهد جدید به ظهور مسیح دروغین (=دجال) نیز اشاره شده است:

ای بچه‌ها این ساعت آخر است و چنان که شنیده‌اید که دجال می‌آید، الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده‌اند و از این می‌دانیم که ساعت آخر است... دروغگو کیست جز آن که مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پدر و پسر را انکار می‌نماید. (رساله اول یوحنا، ۲، ۱۸، ۲۲، ۲۳).

و دجال آن کسی است که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند:

و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند از خدا نیست و این است روح دجال که شنیده‌اید که او می‌آید و الآن هم در جهان است. (رساله اول یوحنا، ۴، ۳).

زنها کسی به هیچ وجه شما را بفریبند، زیرا که تا آن ارتداد اول واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد آن روز نخواهد آمد.<sup>۱۷</sup> (رساله دوم پولس به تسالونیکیان ۲، ۳).

۴- پیدا شدن نشانه‌های مشخصی در آفتاب و ماه و ستارگان، خرابی اورشلیم و بروز تنگی و حیرت برای امتها نیز از علائم ظهور

است:

لیکن وای بر آبستان و شیر دهندگان در آن ایام زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد. و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امتها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امتها خواهد شد تا زمانهای امتها به انجام رسد، و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امتها روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش دلهای مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می شود زیرا اقوات آسمان متزلزل خواهد شد. و آن گاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده باقوت و جلال عظیم می آید. (ا. لوقا، ۲۱: ۲۳ تا ۲۸).

«بخش سوم»

## جهان پیش از ظهور

جهانی که مقارن ظهور مسیح یا پیش از آن در عهدین توصیف می شود مجموعه ای است که هیچ نظمی بر آن حاکم و هیچ اصلی در آن پایدار نیست. رنجها و دردهایی که پیش از ظهور مسیح رخ می دهد، به «دردهای زایمان» تعبیر می شود:

ای خداوند، ایشان در حین تنگی تو را خواهند طلبید و چون ایشان را تأدیب نمایی دعاهای خفیه خواهند ریخت. مثل زن حامله ای که نزدیک زاییدن باشد و درد زه او را گرفته از آلام خود فریاد بکند. و هم چنین ما نیز ای خداوند در حضور تو هستیم، حامله شده درد زه ما را گرفت

و باد را زاییدیم و در زمین هیچ نجات به ظهور نیاوردیم.  
(اشعیا ۲۶، ۱۶ تا ۱۸).

... و زلزله‌ها حادث خواهد شد و قحطیها و اغتشاشها پدید  
می‌آید، اینها ابتدای دردهای زه می‌باشد. (۱. مرقس، ۱۳، ۸).

بر مبنای برخی اشارات تورات، جهان پیش از ظهور درست همان  
حالت و موقعیت را خواهد داشت که پیش از قیام ابراهیم داشت<sup>۱۸</sup>.  
بنا به برخی روایتها طی دوران هفت ساله پیش از ظهور مسیح  
جهان وضع خاصی خواهد داشت نخستین سال از هفت سال پیش از  
ظهور مفهوم «بریک شهر بارانیدم و بر شهر دیگر نبارانیدم» (عاموس،  
۷، ۴) مصداق خواهد یافت. در سال دوم، و سوم قحطی شدید حکمفرما  
خواهد شد و مردان و زنان و کودکان و پارسایان خواهند مرد و  
آموزندگان تورات آن را فراموش خواهند کرد. در سال چهارم نعمت  
خواهد آمد اما نه به طور کامل و نه چنان که مردم خرسند شوند و  
راضی باشند. در سال پنجم فراوانی خواهد بود و مردم خواهند خورد  
و خواهند نوشید و تورات به سوی آموزندگان باز خواهد گشت. در  
سال ششم نَدَاهایی از آسمان به گوش خواهد رسید و بالاخره در سال  
هفتم جنگها در خواهد گرفت و در پایان این دوره مسیح قیام خواهد  
کرد<sup>۱۹</sup>.

باب پنجاه و نهم کتاب اشعیا نبی دورنمایی روشن و واضح از این  
جهان تیره و تاریک ارائه می‌دهد، دنیایی که همه ارکانش تباه است و  
خرابی و نابودی زودرس آن را تهدید می‌کند. جهانی که دستها به خون  
و انگشتها به شرارت آلوده است (آیه ۳) زبانها به بدی گشوده و لبها  
به دروغ گویاست (آیه ۴ و ۵) احدی به عدالت دعوی نمی‌کند و هیچ  
کس به راستی دآوری نمی‌نماید (۴) به ظلم باردار شده‌اند و جز شرارت  
و بدی نمی‌زایند (۵) پایها برای بدی دوان، و به ریختن خون  
بی‌گناهان شتابان است (آیه ۷) راههای کثر و مخوف می‌پیمایند و  
طریق سلامت و عافیت را نمی‌شناسند (آیه ۸) اندیشه‌ها جز بدی ر

زشتی را نمی‌اندیشد و جز راههای کثر و نادرست را نمی‌پیماید (آیه ۸) انصاف از آدمیان دور شده و عدالت با آنان فاصله گرفته است (آیه ۹). مردمان عصر، سالکان طریق ظلمت هستند، مانند کوران دیوار را لمس می‌کنند و کور کوران راه می‌پیمایند (۹ و ۱۰) چون خرس زوزه می‌کشند و چون فاخته می‌نالند (آیه ۱۱) گناهان فزونی گرفته و خطاها بسیار شده است و علیه آنان گواهی می‌دهد (آیه ۱۲) خدای را انکار کرده و از پیروی فرمانهای او آشکارا سر باز زده‌اند (۱۲) راستی مفقود است، انصاف رانده و عدالت با آدمیان فاصله گرفته است (آیه ۱۴ و ۱۵).

در جای دیگر از بهم ریختن مبانی خانوادگی و بی‌شرمی و بی‌آزرمی مردم زمان سخن می‌رود، جوانانی که حرمت پیران را نگاه نمی‌دارند و دخترانی که با مادر خود مخالفند، محل آموزش به مکان فساد تبدیل شده است و خطا کردن شیوه پسندیده و ستوده زمان، و این است که از خدای خواسته می‌شود جهان تباه شده را برهاند:

ای محبوبه من و ای زیبایی من برخیز و بیا، زیرا اینک زمستان گذشته و باران تمام شده و رفته است،... درخت انجیر میوه خود را می‌رساند و موها گل آورده و رایحه خویش می‌دهد. (غزل غزل‌های سلیمان ۲، ۱۱ تا ۱۳) ۲۰.

مسیح پیروان خویش را بر نکاتی که پیش از ظهور مجددش رخ خواهد داد، آگاه می‌سازد. در این گفته‌ها نیز دورنمای جهان بی‌ثبات و آشوب و ناامنی و هرج و مرج را می‌توان دید:

فرا رسیدن جنگها و خبرهای مربوط به آن، نشانه آغاز ظهور است (۱. متی آیه ۶) مسیح پیروان را از حمایت مسیحهای دروغین بر حذر می‌دارد و توصیه می‌کند که به حیل‌های ناراست فریفته نشوند و از شنیدن اخبار جنگ ترس به خود راه ندهند (۱. متی ۶ و ۷) او برای روز نجات نشانه آشکاری که بر زبان دانیال نبی رفته است، یاد می‌کند و آن خرابی اورشلیم است (آیه ۱۵) و آن‌گاه است که دیگر

روز موعود فرا رسیده است و باید منتظر وقایع جدید بود. بنا بر اندرزهای او، ظهور به مانند درخشش نور از شرق به غرب است. در این روز آفتاب تاریک می‌شود و ماه نور خویش را از دست می‌دهد، و ستارگان از آسمان فرو می‌ریزند (آیه ۲۹) آن گاه است که پسر انسان در آسمان پدید می‌آید و برابرها با قوت و جلال عظیم می‌آید (آیه ۳۰) روزی که عیسی ظاهر می‌شود روزی است که به سبب گناهان فراوان، جهان به تباهی کشیده شده است، همانند روزی که نوح در کشتی نشست و نجات یافت اما امت نافرمانش نابود شدند (ا. لوقا، ۲۷، ۲۷) و همچنان که در ایام لوط بود، که همه مردم فارغ از اندیشه تباهی به کار اشتغال داشتند، اما آتش قهر خدایی گریبانشان را گرفت<sup>۲۱</sup> (آیه ۲۸) ظهور مسیح نیز بر این منوال خواهد بود و بی‌خبر فرا خواهد رسید:

... بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود. در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه، نزول نکند تا آنها را بردارد، و کسی که در صحرا باشد هم چنین برنگردد. زن لوط را بیاد آورید هر که خواهد جان خود را برهاند آن را هلاک خواهد کرد و هر که خواهد آن را هلاک خواهد کرد و هر که خواهد آن را هلاک کند، آن را زنده نگاه خواهد داشت. (ا. لوقا، ۱۷، ۳۰ تا ۳۴).

بر مبنای گواهیهای دیگر، مردم پیش از ظهور آزمند و خودپرست و بی‌مهر و بددل و دور از صفات انسانی و متنفر از نیکی و حریص بر خیانت و دروغ و بی‌دین و خوشگذران و ریاکار و دورو و ناراست و بی‌خرد خواهند بود فریب شیطان را خواهند خورد و بر راه او خواهند رفت و از راه حق و دین درست منحرف خواهند گشت. منع ازدواج و احتراز از خوردن خوراکیهای مجاز رواج خواهد یافت:

ولیکن روح صریحاً می گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته به ارواح مضل و تعالیم شیاطین اصغا خواهند نمود. به ریاکاری دروغگویان که ضمائر خود را داغ کرده اند. که از مزاجت منع می کنند و حکم می نمایند به احتراز از خوراکیهایی که خدا آفرید برای مؤمنین و عارفین حق تا آنها را بشکرگزاری بخورند. (رساله اول پولس به تیموتاؤس ۴، ۱ تا ۴).

اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد، زیرا که مردمان خودپرست خواهند بود و طماع و لافزن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک و بی الفت و کینه دل و غیبت گو و ناپرهیز و بی مروت و متنفر از نیکویی و خیانتکار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست دارند که صورت دینداری دارند لیکن قدرت آن را انکار می کنند زیرا که اینها هستند آنانی که به حيله داخل خانه ها گشته زنان کم عقل را اسیر می کنند. که بار گناهان را می کشند و به انواع شهوات ربوده می شوند و دائماً تعلیم می گیرند لکن هرگز به معرفت راستی نمی توانند رسید... (رساله دوم پولس به تیموتاؤس باب سوم).

در جهانی چنین آلوده فقط شوق انتظار و بارقه امید است که آدمیان را وادار به تحمل می کند و آرزوی رسیدن به زندگی مطلوب. آنان را زنده نگاه می دارد:

ای خداوند بر ما ترحم فرما زیرا که منتظر تو می باشیم و هر بامداد بازوی ایشان باش و در زمان تنگی نیز نجات ما شو. (اشعیاء، ۳۳، ۲).

برای انصاف انتظار می کشیم و برای نجات، و از ما دور



می‌شود. (اشعیاء، ۵۹، ۱۱).

هر که تا به انتها صبر کند، نجات یابد. (ا. متی، ۲۴، ۱۴).

زیرا که شما را صبر لازم است تا ارادهٔ خدای را به جای

آورده و وعده را بیابید زیرا که بعد از اندک زمانی آن

آینده خواهد آمد و تأخیر نخواهد نمود. (رساله به عبرانیان

۱۰، ۳۶) ۲۲.

### «بخش چهارم»

#### جهان پس از ظهور نجات بخش

جهان پس از ظهور مسیح، به کلی با جهان پیشین تفاوت دارد، دنیایی است با قانونهای نو. جهانی که در آن آسایش همگان فراهم شده و نیروی رشد و بالندگی جامعه به اوج خویشتن رسیده است. جهانی بس شگفت‌انگیز و داستانی، زنانش هر روز می‌زایند و درختانش هر روز میوه می‌دهند، گندمش دانه‌هایی دارد همانند قلوۀ گاو و دانه‌هایش در پانزده روز یا یک ماه رشد می‌کند، زمین پر از گنجینه‌های گرانبهاست و بیشه‌هایش تهی از دد و دام وحشی و درنده:

... آبها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید و سراب به برکه و مکانهای خشک به چشمه‌های آب مبدل خواهد گردید در مسکنی که شغالها می‌خوابند علف و بوریا و نی خواهد بود و در آن جا شاهراهی و طریقی خواهد بود و بطریق مقدس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهند کرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود و هر که در آن راه سالک شود اگرچه هم جاهل باشد گمراه نخواهد گردید. شیری در آن نخواهد بود و حیوان درنده‌ای بر آن برنخواهد شد و در آن جا یافت نخواهد شد بلکه ناجیان بر

آن سالک خواهند گشت. (اشعیاء، ۳۵، ۷ تا ۱۰).  
و زمین ایشان از نقره و طلا پر شده و خزائن ایشان را  
انتهایی نیست و زمین ایشان از اسبان پر است و ارابه‌های  
ایشان ر انتهایی نیست. (اشعیاء، ۲، ۷) ۲۳.

جهان، نورانی و روشن است و این روشنی و جلا جلوه همیشه  
تابان خداست ۲۴ و خورشید و ماه از نور بیشتر بهره‌ورند:  
و در روزی که خداوند شکستگی قوم خود را ببندد و  
ضرب جراحات ایشان را شفا دهد، روشنایی ماه مثل روشنایی  
آفتاب و روشنایی هفت چندان مثل روشنایی هفت روز  
خواهد بود. (اشعیاء، ۳۰، ۲۶).

درمان بیماریها با طلوع آفتاب عدالت آسان است و آبی که از  
اورشلیم جاری می‌شود داروی دردهای شفا نیافته و زنده‌گر مردگان  
است:

اما برای شما که از اسم من می‌ترسید آفتاب عدالت طلوع  
خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود (ملاکی نبی  
۴، ۲).

و واقع خواهد شد که هر ذی حیات خزانده در هر جایی که  
آن نهر داخل شود زنده خواهد گشت و ماهیان از حد  
زیاده پیدا خواهد شد زیرا چون این آبها به آن‌جا رسد،  
آن شفا خواهد یافت و هر جایی که نهر جاری می‌شود همه  
چیز زنده می‌گردد. (حزقیال، ۴۷، ۹).

نه تنها آب جاری شده از اورشلیم درمان بخش است، بلکه درختانی  
که از این آب مایه می‌گیرند نیز میوه‌ای همیشگی و تازه دارند و  
برگهایی همیشه بهار و درمانگر:

و بر کنار نهر به این طرف و آن طرف هر قسم درخت

خوراکی خواهد روید که برگهای آنها پژمرده نشود و میوه‌های آنها لاینقطع خواهد بود و هر ماه میوه‌ای تازه خواهد آورد زیرا که آتش از مقدس جاری می‌شود و میوه‌های آن برای خوراک و برگهای آنها به جهت علاج خواهد بود (حزقیال، ۴۷، ۱۲).

شهرهای ویران شده آباد خواهند شد و ویرانی و خرابی در جهان نخواهد بود:

و خواهر نت یعنی سدوم و دخترانش به حالت نخستین خود برخواهند گشت. (حزقیال، ۱۶، ۵۵).

نوسازی و تجدید بنای اورشلیم نتیجه همین آبادی عمومی خواهد بود:

ای رنجانیده و مضطرب شده که تسلی نیافته‌ای اینک من سنگهای تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زرد خواهم نهاد و مناره‌های تو را از لعل و دروازه‌هایت را از سنگهای بهرمان و تمامی حدود تو را از سنگهای گران قیمت خواهم ساخت. (اشعیاء ۵۴، ۱۱ و ۱۲).

آسایش همگانی تأمین شده است آسایشی که آدمیان و خزندگان و چرندگان و درندگان را نیز دربرمی‌گیرد:

و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر پروازی با هم؛ و طفل کوچک آنها را خواهد راند و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها باهم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده، دست خود را بر...

خانه افعی خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادى نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود. (اشعیاء ۱۱، ۷ تا ۱۱).

جنگ و خونریزی از جهان رخت بر خواهد بست و قومی بر قوم دیگر تیغ نخواهد کشید:

و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت. (اشعیاء ۲، ۴).

و در آن روز به جهت ایشان با حیوانات صحرا و مرغان هوا و حشرات زمین عهد خواهم بست، و کمان و شمشیر و جنگ را از زمین خواهم شکست و ایشان را به امنیت خواهم خوابانید. (هوشع، ۲، ۱۸).

با از میان رفتن جنگ، گریه و شیون نیز نابود خواهد شد و شادمانی و خرمی دلها را تسخیر خواهد کرد:

... زیرا اینک اورشلیم را محل وجد و قوم او را محل شادمانی خواهم آفرید و از اورشلیم وجد خواهم نمود و از قوم خود شادی خواهم کرد و آواز گریه و آواز ناله بار دیگر در او شنیده نخواهد شد. (اشعیاء، ۶۶، ۱۸ و ۱۹).

مرگ برای ابد نابود خواهد شد و اشکی در ماتم کس ریخته نخواهد شد:

و موت را تا ابدالآباد نابود خواهد ساخت و خداوند بیهوشی اشکها را از هر چهره پاک خواهد نمود. (اشعیاء، ۲۵، ۸).

و این همان دنیای مطلوب همگان است دنیایی بی اندوه و دور از درد و مردمانی با لبخند امید، بر لب:

و فدیة شدگان خداوند بازگشت نموده با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانه بر سر ایشان خواهد بود و

شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد. (اشعیاء، ۳۵، ۱۰).

هیچ کس بی جا زحمت نخواهد کشید و یکی دسترنج دیگری را نخواهد برد و برای آسایش دیگران برخویشتن رنج هموار نخواهد ساخت:

بنا نخواهند کرد تا دیگران سکونت نمایند و آن چه را که غرس می نمایند دیگران نخواهند خورد، زیرا که ایام قوم من مثل ایام درخت خواهد بود و برگزیدگان من از عمل دستهای خود تمتع خواهند برد، زحمت بی جا نخواهند کشید و اولاد به جهت اضطراب نخواهند زایید. (اشعیاء، ۶۶، ۲۲).

زبانها گشوده و گویا، چشمها بینا، پایها دوان خواهد بود: او با عقوبت الهی می آید و شما را نجات خواهد داد، آن گاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح خواهد گردید، آن گاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید. (اشعیاء، ۳۵، ۵ و ۶).

این جهان بی جنگ به نور عدالت و دادگستری منور خواهد بود و بانی آن خردمندی خواهد بود که از دانش و حکمت مایه‌ور است:

و نهالی از تنه یسی بیرون آمده، شاخه از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود. بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین، به

راستی حکم خواهد نمود، و جهان را به عصای دهان خویش زده شیران را به نفخه لبهای خود خواهد کشت و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت. (اشعیاء، ۱۱، ۱ تا ۶).

بندگان همه يك دل و يك جهت در راه معرفت خداوند و شناخت نعمتهای او گام بر خواهند داشت:

و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوهخانه خداوند بر قله کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گردید و جمیع امتها به سوی آن روان خواهند شد و قومهای بسیار عزیمت کرده خواهند گفت: بیایید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب بر آییم تا طریقهای خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم... (اشعیاء، ۲، ۲ تا ۳).

و بالاخره در زمان آخر مردم بازبان پاك و با قلب روشن خدا را خواهند ستود ستایشی واحد و یگانه:

... زیرا که در آن زمان زبان پاك به امتها باز خواهیم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به يك دل او را عبادت نمایند. (صفنیا، ۳، ۹).

در عهد جدید توصیفی که از رستاخیز می شود با آن چه پس از نزول مجدد مسیح روی می دهد، پیوسته است. در این جا مسیح با صد و چهل و چهار هزار نفر از یاران خویش بر زمین فرود می آید، اینان یاران پاکی هستند که به نور خدایی پیوسته اند و زبان به دروغ بیالوده و سایه وار فرستاده خدا را پیروی می کنند:

و دیدم که اینك بره بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم می دارند و آوازی از آسمان شنیدم

مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعد عظیم و آن آوازی که شنیدم مانند آواز بربطنوازان بود که بربطهای خود را بنوازند. و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران سرودی جدید می‌سرایند و هیچ کس نتوانست آن سرود را بیاموزد جز آن صد و چهل و چهار هزار نفر که از جهان خریده شده بودند، اینانند آنانی که با زنان آلوده نشدند زیرا که باکره هستند و آنانند که بره را هر کجا می‌رود متابعت می‌کنند و از میان مردم خریده شده‌اند تا نوبر برای خدا و بره باشند و در دهان ایشان دروغی یافت نشد زیرا که بی‌عیب هستند. (مکاشفه یوحنا، ۱۴، ۱ تا ۶).

جهان پایانی برپایه اوصاف پراکنده‌ای که از آن شده است، جهانی است بی‌مرگ، بی‌غم و رنج، بی‌درد و ماتم و جاوید. خدای بزرگ هر که را تشنه است از آب حیات سرمدی سیراب می‌سازد و همه نابکاران و دروغگویان را نابود می‌کند:

و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول در گنشت... من به هر که تشنه باشد از چشمهٔ آب حیات مفت خواهم داد و هر که غالب آید و ارث همه چیز خواهد شد و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود. (مکاشفه یوحنا، ۲۱، ۴، ۷ و ۸).

جهان پر است از آب و میوه، و آدمیان تنها خدا را می‌پرستند، همیشه روز است و حکومت با فرمانروای توانایی است که فرمانروایش بر دوام است.

و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری می‌شد. و در وسط شارع

عام آن و بر هر دو کناره نهر درخت حیات را که دوازده میوه می آورد یعنی هر ماه میوه خود را می دهد و برگهای آن درخت برای شفای امتهای می باشد و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا برایشان روشنایی می بخشد و تا ابدالآباد سلطنت خواهند کرد. (مکاشفه یوحنا، ۲۲، ۱ تا ۶).

و از رویدادهای مهم، ظهور جنگ فرشتگان با اژدهای بزرگ یعنی شیطان و راندن از بارگاه کبریایی و فرو افتادنش بر زمین و ناکار شدن اوست:

و در آسمان جنگ شد میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد و اژدهای بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را می فریبد. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می گوید: اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه روز در حضور خدای ما برایشان دعوی می کند، به زیر افکنده شد. (مکاشفه یوحنا، ۱۲، ۷ تا ۱۱).

این بند کشیدن و درماندگی ابلیس هزار سال به درازا می کشد:

و دیدم فرشتهای را که از آسمان نازل می شود و کلیدهاویه را دارد و زنجیری بزرگ بردست وی است و اژدها، یعنی مار قدیم، را که ابلیس و شیطان می باشد گرفتار کرده او



را تا مدت هزار سال در بند نهاد و او را به‌هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امتها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد. (مکاشفه یوحنا، ۲۰، ۱ تا ۳).

پس از هزار سال ابلیس رها می‌شود تا یا جوج و مأجوج را گمراه کند و از آن پس به دریاچه کبریت و آتش افکنده خواهد شد و تاابد عذاب خواهد کشید:

و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خلاصی خواهد یافت تا بیرون رود و امتهایی را که در چهار زاویه جهان اند یعنی جوج و مأجوج را گمراه کند و ایشان را به جهت جنگ فراهم آورد، که عدد ایشان چون ریگ دریاست و بر عرصه جهان برآمده لشکر گاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته ایشان را بلعید و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد جایی که وحش و نبی کاذب هستند و ایشان تا ابدالآباد شبانه‌روز عذاب خواهند کشید. (مکاشفه یوحنا، ۲۰، ۷ تا ۱۱).

دوران حکومت مجدد مسیح بر مبنای عهد جدید یا تفسیرهای آن متفاوت است و به‌طور کلی از چهل سال کمتر و هفت هزار سال بیشتر نیست برخی تفسیرها این مدت را به ابهام یاد کرده‌اند و مدت آن را برابر آفرینش جهان تا ظهور، از طوفان نوح تا ظهور و یا به اندازه عمر سه نسل دانسته‌اند و بنابر یک پندار این دوران تنها يك دوران انتقالی میان زندگی این جهانی و رستاخیز است.<sup>۲۵</sup>

عهد جدید این دوره را ظاهراً هزار سال می‌داند:

و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند، و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند. (مکاشفه یوحنا، ۲۰، ۴).

## یادداشتهای گفتار دوم

۱- آیا نه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگر نیست خدای عادل و نجات دهنده سوای من نیست. (اشعیاء ۴۵، ۲۱). و خواهی فهمید که من یهوه، نجات دهنده تو هستم. (اشعیاء ۶۰، ۱۶).

۲- نك. قاموس كتاب مقدس. زیر؛ نجات، نجات دهنده.

۳- ودر هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید نجات یابیم. (اعمال رسولان ۴، ۲۱).

۴- سازنده جهان مطلوب آینده، ماشیح (= مسیح) به معنی تدهین شده با روغن مسح مقدس است، که از جانب خداوند مأموریت خواهد داشت تا این دوران تازه و پر از شگفتی را آغاز کند. تلمود صدها بار به ماشیح و مأموریت او اشاره کرده است و ما فقط يك دانشمند را می یابیم که در این باره لحنی شكاك دارد. ربی هیلل، که یکی از دانشمندان قرن چهارم میلادی بود، اظهار داشته است: «ملت اسرائیل دیگر ماشیحی (که ظهور کند) نخواهد داشت. زیرا که در زمان حیزقیا (سلطان یهودا) بهره خود را از او بردند (سنهدرین ۹۸ ب) لکن ربی هیلل برای این سخن سخت مورد مؤاخجه قرار گرفت، ممکن است که بخشی از افراد ملت به این معتقد بوده اند، که دوران با شکوه و پرافتخار سلطنت حیزقیا، شاهد وقوع پیشگوئیهای اشعیای نبی درباره ماشیح بوده است، لکن تلمود این عقیده را صریحاً رد کرده است. «چرا در کلمه لمر به به معنی برای افزایش و ترقی (اشعیاء ۶:۹) حرف میم آخر در وسط کلمه آمده است؟ (پنج حرف ازالقبای عبری منجمله میم، وقتی که در آخر کلمه واقع شوند، شکشان تغییر می کند، در کلمه لمر به حرف میم هر چند که در آخر کلمه قرار نگرفته، معذلك به شکل میم آخر نوشته شده است. نقل از زیرنویس) چون که ذات قدوس متبارك می خواست حیزقیا را ماشیح و سنخرب (سلطان آشور) را گوگ و ماگوگ (یا جوج و مأجوج) بسازد اما عدالت به حضور او چنین عرض کرد: ای پروردگار عالم، چه شد که داود پادشاه اسرائیل را که آن همه سرود و مزمور در وصف جلال تو تصنیف کرد و مدح و ثنای تو را گفت ماشیح نساختی لکن می خواهی حیزقیا را که این همه آیات و معجزات برایش نمودی و او حتی يك سرود هم به درگاہت نخواند ماشیح سازی؟ این بود که بلافاصله راه ترقی حیزقیا مسدود شد (و به

همین سبب حرف میم در کلمه لمر به به شکل میم آخر که از همه طرف مسدود است در آمد (سنهدرین ۹۴ الف) معهدنا هنگامی که ربی یوحانان بن زکای میخواست در بستر مرگ با شاگردانش وداع کند، با این جمله مرهوز به آنها خطاب کرد و گفت: «يك كرسی برای حیزقیا پادشاه یهودا که دارد می آید آماده کنید». (براخت ۲۸ ب) این سخنان ربان یوحانان بن زکای را معمولا به عنوان پیشگویی درباره ظهور ماشیح تعبیر می کنند... (گنجینه ای از تلمود ص ۵۲ - ۳۵۱).

بیت همیقداش (= بیت المقدس) - وقتی از تجدید بنای شهر اورشلیم در جهان آینده سخن به میان می آید شامل برقراری و بازسازی مجدد معبد بیت همیقداش نیز می شود این اعتقاد و ایمان از آیهای چندی استنتاج شده است. این آیه: «محبوب خداوند نزد وی ایمن ساکن خواهد شد (سفر تثنیه، ۲۳: ۱۲)، اشاره ای به بنای اولین معبد بیت همیقداش می کند. «تمامی روز او را مستور می سازد»، درباره بنای معبد بیت همیقداش دوم گفته شده است. «و در میان کتفهایش ساکن می شود»، اشاره به بیت همیقداش سوم است که در جهان آینده تجدید بنا و تکمیل خواهد شد. (سیفره دواریم، ۳۵۲، صفحه ۱۴۵ ب). «تا آن چه را که در ایام آخر برای شما واقع خواهد شد به شما اطلاع دهم. (سفر پیدایش، ۱: ۴۹) این جمله می فهماند که یعقوب تجدید بنای بیت همیقداش سوم را به فرزندان خود نشان داد. (برشیت ربا، ۲: ۸۹) چنین گفتاری را نیز داریم: «ذات قدوس متبارک فرمود: من بودم که بیت همیقداش را در جهان کنونی به تل خرابه ای مبدل کردم، و من هستم که آن را در جهان آینده بسیار زیبا خواهم ساخت... خداوند در آینده بیت همیقداش را از نو بنا خواهد کرد و شخینای (نور جلال) خود را در آن متجلی خواهد نمود». (میدراش شیر هشریم ربا، بند ۶ مربوط به آیه ششم از فصل چهارم غزل غزلهای سلیمان).

بیت همیقداش سوم، نقش دوبیت همیقداش قبلی را در زندگی ملت اسرائیل عیناً بازی نخواهد کرد. چون که در جهان آینده دیگر گناهی نیست و از این رو احتیاجی به گذرانیدن قربانیها به منظور کفاره گناهان نخواهد بود. معذلك احساس خوشناسی و سپاسگزاری که همه قلبها را آکنده خواهد سخت. گذرانیدن يك، نوع قربانی را ایجاب خواهد نمود. (گنجینه ای از تلمود ص ۶۱ - ۳۶۰).

میدراش - کنیسه ها علاوه بر این که مجمعی برای عبادت یهودیان بوده است محلی برای آموزشهای دینی نیز به شمار می رفته و مجموعه تعالیم این مراکز به تدریج برای استفاده عموم گردآوری شده است که در بردارنده تعلیمات ربانیم (= دانشمندان یهود) و میدراشیم (= میدراش ها) خوانده می شود. مهمترین میدراشها، میدراش ربا یا میدراش بزرگ و دیگر میدراش پسیتا دراوکهنه است که نخستین در قرن چهارم میلادی گردآوری شده اما صورت فعلی آن در دورانهای بعد تدوین شده است دومی در قرن ششم میلادی تألیف شده است مؤلف نخستین ربی تنحوما دانشمند فلسطینی است. میدراشها به طور کلی معرف اندیشه قدیم یهود از قرن سوم تا قرن پنجم میلادی می باشند.

اشتقاق لغوی میدراش از ریشه عبری «دارش» به معنی طلب نمودن است و معنی

واقعی آن تفسیر کردن مطالب و استنتاج نکاتی است که مطالعه عمیق کتاب مقدس می‌تواند آن را روشن سازد. به وسیله میدراش از يك جمله کتاب مقدس، بسیار بیش از آنچه که به طور سطحی از آن استنباط می‌شود، معنی به دست می‌آید و کلمات مقدس آن به صورت کافی تمام ناشدنی در می‌آید که هرچه بیشتر در آن کاوش شود، گنجینه‌های غنی‌تری از تعالیم دینی و اخلاقی نصیب انسان می‌کند. (نقل به اختصار مفهوم از گنجینه‌ای از تلمود ص ۷ و ۲۶).

تلمود - برای شناخت تلمود بهتر است سخن را از گذشته‌ای دورتر آغاز کنیم: در میان دانشمندان یهودی که در زمان اسارت یهود در بابل بودند شخصیت معروف و شناخته‌ای وجود داشت که «عزرا» نامیده می‌شد او به عنوان يك کاتب ماهر تورات موسی مشهور است (عزرا، ۷: ۶) و او کسی بود که مجمع کبیر را تأسیس کرد. مجمع کبیر عبارت از يك شورای دینی متشکل از معلمان و دانشمندان بود. ایشان مجموعه احکام دینی را که از دوران موسی تا به روزگار ایشان باقی مانده بود، فرا گرفتند و آن را بنابه مقتضیات اوضاع و احوال زمان خود توسعه دادند و سپس به پیشروان دانشمندان تلمودی انتقال دادند... سه اندرز مهم از قول اعضای مجمع کبیر در دست است: در داوری صبور و با احتیاط باشید مریدان بسیار گردآورید و بر گرد تورات حصار بکشید (میشنا آووت، ۱: ۱)... کشیدن حصار بر گرد تورات يك نتیجه منطقی از میل به زیستن مطابق احکام تورات است اگر شخص به اجرای احکام تورات به طور سطحی اکتفا کند، ممکن است از روی عدم اطلاع، از این احکام تخطی نماید. همان‌گونه که يك کشتزار باید پرچینی پیرامونش باشد تا از تجاوزهای احتمالی محفوظ بماند، همین‌طور حیطة مقدس تورات نیز باید با اقدامات احتیاطی اضافی به نیت اجتناب از تجاوز غیر عمد محصور گردد. بنابراین نیاتی که اعضای مجمع کبیر را به فعالیت انداخت، باعث ابداع نوعی مطالعه شد که دانشمندان نسلهای بعد نیز آن را تأیید کردند کار ایشان افشاندن بذری بود که سرانجام محصول فراوان تلمود را به بار آورد.

از تلمود دو روایت برجای مانده است که از نظر زبان و محتوا با یکدیگر اختلاف دارند. تلمود فلسطینی به گویش آرمی غربی و تلمود بابلی به گویش آرامی شرقی است. (برای آگاهی بیشتر نك. گنجینه‌ای از تلمود ص ۴ تا ۲۶).

۵- پیش از آن که عالم هستی به وجود آید هفت چیز آفریده شد: تورات، توبه، باغ عدن (= بهشت)، جهنم، اورنگ جلال الهی، بیت همیقداش، و نام ماشیح (پساحیم، ۵۴ الف) در يك میدراش مؤخر چنین اظهار نظر شده است: «از آغاز خلقت عالم، پادشاه ماشیح به دنیا آمد، زیرا (لزوم وجود او) حتی پیش از آن که جهان آفریده شود به ذهن (خداوند) خطور کرده بود پسیتا رباتی، ۱۵۲ الف به نقل از گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۲).

۶- جملگی دانشمندان یهود درباره يك نکته متفق الرأی بوده‌اند و آن این است که ماشیح يك انسان خواهد بود که از طرف خداوند مأمور انجام وظیفه خاصی خواهد شد. تلمود در هیچ‌جا به این اعتقاد که ماشیح ممکن است يك ناجی و موجود فوق انسانی

باشد، اشاره نمی‌کند. (گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۲).

۷- در تفسیری که از این آیه گفته شده، آمده است:

«این پادشاه ماشیح است. اگر او جزو زندگان است، اسمش داوود است و اگر هم جزو مردگان است (که بعداً زنده خواهد شد) نامش داوود است (یروشلمی، بر اخوت، ه الف به نقل از گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۲).

۸- در این آیه نوشته نشده است «به داوود» بلکه «به داوود و به ذریت او» (ایخاربا، ۵۱:۱) اعتقاد عموم بر این است که ماشیح از نسل پادشاه داوود خواهد بود و در ادبیات، دانشمندان یهود ملقب به «فرزند داوود» است. (گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۲).

۹- راو یهودا از قول راو گفت: ذات قدوس متبارك در آینده داوود دیگری را برای ملت اسرائیل برپا خواهد ساخت چنان که مکتوب است: (آیه مذکور در متن)...

گفته نشده است برپا ساختم بلکه «برپا خواهم ساخت». (گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۳).

۱۰- عقاید در این زمینه مختلف است و هر کدام کم و بیش طرفدارانی نیز دارد حتی برخی از فراد کوشیده‌اند برای مسیح نامی مشابه نام استاد خود بجویند از نامهای متعدد می‌توان شیلو، بینون، حنینا، صمخ را یاد کرد (برای آگاهی بیشتر در این زمینه نك. گنجینه‌ای از تلمود ص ۳-۳۵۲).

در يك جا کوروش به عنوان مسیح نام برده می‌شود: ... خداوند به مسیح خویش یعنی به کوروش... (اشعیا ۴۵، ۱).

۱۱- برای توضیح و آگاهی بیشتر نك. گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۵، در برابر این نظریه عقیده دیگری نیز وجود دارد و آن این که زمان ظهور قبلاً تعیین نشده بلکه بنابر کرار مردم تغییر می‌یابد این نظر از کتاب اشعیا نبی ۶، ۲۲ استنباط شده است که می‌گوید: من خداوند در وقت خویش آن را تسریع خواهم کرد که آن را بدین طریق تفسیر کرده‌اند اگر (ملت اسرائیل) استحقاق آن را داشته باشند نجات ایشان را تسریع خواهم کرد. (سنهدرین ۹ الف به نقل گنجینه‌ای از تلمود در ص ۳۵۷).

۱۲- نیز نك. ۱. مرقس، ۱۳، ۳۲ و ۳۳. به‌طور کلی در زمینه ظهور و علائم آن در بابهای ۲۴ و ۱۵ انجیل متی، ۱۳ انجیل مرقس و ۲۱ انجیل لوقا سخن رفته است. گرچه اختلافات مختصری با یکدیگر دارند اما بر رویهم اشارات روشنی در زمینه موضوع مورد بحث در بردارند و خلاصه مطالب آنها مواعظی است از مسیح به پیروانش و اندرزهایی برای زندگی آینده آنان و پیشگوییهای برای حوادث آینده و نشانه‌هایی برای ظهور و تعیین تکلیف پیروان برای ایام انتظار.

۱۳- نیز نك. رساله به عبرانیان ۹، ۲۸. یاد شده در بخش نخست همین گفتار.

۱۴- اشارات مبهمی که می‌توان یاد کرد از این گونه است: ظهور زمانی خواهد بود که همه ارواح موجود در آسمان در بدن انسان داخل شوند (یواموت ۶۲ الف به نقل از گنجینه‌ای از تلمود ص ۹۷) اگر ملت اسرائیل فقط يك (شبانروز) شبه را به طور صحیح و کامل نگه دارد، یا فقط يك روز توبه کند فرزند داوود خواهد آمد (یروشلمی، تعنیت، ۱۲ الف). توبه کاری عظیم است زیرا که نجات را نزدیک می‌کند (یوما ۱۸۲ الف)

زمانه‌هایی که برای پایان ذلت معین شده بود سپری گشت (وماشیخ هنوز نیامده است) و ظهور او فقط بسته به توبه مردم و اعمال نیکی است که انجام می‌دهند (سنهدرین ۹۷ ب) محاسباتی نیز برای ظهور ماشیح در تلمود دیده می‌شود که اغلب حدود پایان قرن پنجم میلادی را نشان می‌دهد. و بنا بر يك نظر نجات در ماه تیشری و بنا بر نظر دیگر در ماه نیسان خواهد بود. (روش هشانا، ۱۱ الف) (برای همه این موارد و نیز شرح و توضیح بیشتر نك. گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۷، ۳۵۶). ناگفته نماند که در برابر این اظهارنظرها عقیده غالب دیگری نیز وجود دارد که بر مبنای آن محاسبهٔ پایان تاریخ جهان و ظهور مسیح به شدت نهی شده است و بر کسانی که برای پایان ذلت اسرائیل و ظهور ماشیح زمان تعیین می‌کنند لعنت فرستاده شده است (نك مأخذ پیش ص ۳۵۷).

۱۵- نك. گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۷ و مأخذی که در آن جا یاد شده است.

۱۶- ربی حانان بر تحلیفا این پیام را برای راویوسف فرستاد: «من به مردی برخورد کردم که طوماری که به خط آشوریت (حروف عبری مربع) و به زبان مقدس عبری نوشته شده بود، در دست داشت، از او پرسیدم: این را از کجا به دست آورده‌ای؟ به من گفت من يك سرباز چريك در ارتش روسیها بودم و این طومار را در بایگانی آن دولت یافتم. در آن طومار نوشته شده بود: «در سال ۴۲۹۱ از آفرینش (در سال ۵۳۱ م) جهان ویران خواهد شد. بخشی به واسطه جنگ بین نهنگهای عظیم دریایی و بخشی به واسطه جنگهای گوگ و ماگوگ و آن وقت ایام ماشیح پیش خواهد آمد و ذات قدوس متبارك جهان خود را از نو نخواهد ساخت مگر بعد از گذشت هفت هزار سال. (گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۶. نیز نك. ص ۳۵۵ همان کتاب و فصلهای ۳۸ و ۲۹ کتاب حزقیال نبی).

۱۷- دربارهٔ دجال نك. قاموس کتاب مقدس زیر: دجال.

۱۸- ویژگی بارز جهان پیش از ظهور، اختلاف و کشمکش میان دولتهاست که در تورات از آنها با عنوان جنگ یا گوگ و ماگوگ (=بأجوج و مأجوج) نام برده می‌شود. (نك. گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۵؛ سفر پیدایش باب ۱۴؛ کتاب حزقیال نبی باب ۲۹ و ۳۸).

۱۹- سنهدرین ۹۷ الف. به نقل از گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۵.

۲۰- این غزل ناظر به مطلبی دربارهٔ ایام پیش از ظهور است و آن طاعون عظیمی است که پیش از ظهور می‌آید و همه بدان را نابود می‌کند. (شیر هشریم ربا، به نقل از گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۵) در مزامیر داوود نیز پنج بار از خدای خواسته می‌شود که برخیزد و نجات دهد. نك. ۳، ۷؛ ۷، ۶؛ ۹، ۲۰؛ ۱۰، ۱۲؛ و ۱۷، ۱۳. (در این مورد نك. سنهدرین ۹۷ الف به نقل از گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۵ و نیز رساله دوم پولس به تیموتاؤس باب سوم مذکور در همین گفتار و همین بخش).

۲۱- برای آگاهی بیشتر نك. ۱. متی باب ۲۴، ۱. مرقس باب ۱۳ و ۱. لوقا باب ۲۱.

۲۲- در این مورد نك. رساله یعقوب باب اول؛ رساله به عبرانیان باب ۱۲؛ ۱. لوقا

باب ۱۷، ۲۲.

۲۳- در جهان ماشیح در سرزمین اسرائیل، گردهمایی از عالی‌ترین آرد و

پارچه‌هایی از نفیس‌ترین پشم از زمین خواهد رویید... در آینده يك دانه گندم به اندازه دو قلوه يك گاو بزرگ خواهد بود (کتوبرت، ۱۱۱ب). در جهان آینده زنان هر روز خواهند زایید و درختان هر روز میوه خواهند داد (شبات، ۳۰ب. هر دو مورد به نقل از گنجینه‌ای از تلمود ص ۳۵۷ و نیز نك دنباله مطلب در همان صفحه).

۲۴- نك. اشعیا ۶۰، ۱۹ یاد شده در بخش نخست همین گفتار.

۲۵- در این باره عقاید بسیار متفاوت و دور از هم است. ربی عقیوا گفته است (چهل سال) یعنی به اندازه مدتی که ملت اسرائیل پس از خروج از مصر در بیابان به سر برد، ربی الیعرز، یکصد سال. ربی یهودا: چهارصد سال. ربی اباهو: هفت هزار سال (تنحوماعقو، ۷) ربی الیعزر گفت: چهل سال، ربی یهونا هناسی: سه نسل (سنهدرین ۹۹ الف) ... ربی اویمی: هفت هزار سال. راویهودا: به اندازه مدتی که از آفرینش تا کنون است... (سنهدرین ۹۷ الف) (همه موارد به نقل از گنجینه‌ای از تلمود ص ۶۲-۳۶۱).

# گفتار سوم

## نجات بخشی در اسلام (شیعه دوازده امامی)



## بخش نخست

### خاندان مهدی (عج) و زندگینامه او تا غیبت

به اعتقاد شیعیان، جهان پر از ستم و کینه، قحط و تهیدستی و تبهکاری را آزادمردی سامان می‌دهد که ظهورش مسلم و قیامش قطعی است حتی اگر از عمر دنیا فقط يك روز مانده باشد:

... رسول خدا (ص) فرمود: در آخرالزمان مردی از فرزندان من ظهور می‌کند که نامش نام من است و کنبه‌اش کنبه من، و زمین را از عدل پر می‌کند، آن چنان که از جور آکنده بود و آن «مهدی» (ع) است.<sup>۱</sup>

... ابن مسعود گفت: رسول خدا (ص) گفت: «دنیا به پایان نمی‌رسد تا این که مردی از خاندان من که نامش موافق نام من است عرب را حاکم شود».<sup>۲</sup>

و خدای را تبارك و تعالی خلیفه‌ای است که در آخرالزمان ظهور می‌کند، درحالی که زمین از ستم و جور پر شده است، آن را از عدل و قسط پر می‌کند، اگرچه يك روز بیشتر از دنیا نمانده باشد.<sup>۳</sup> این موعود که «مهدی»<sup>۴</sup> نامیده می‌شود، آخرین امام از امامان دوازده‌گانه و فرزند بلافضل امام حسن عسکری (ع)، امام یازدهم شیعیان، است و از این طریق نسبش به دختر پیامبر اکرم (ص)، فاطمه زهرا (س) می‌رسد و بدین ترتیب تردیدی نمی‌ماند که مهدی (ع) از

خاندان نبوت است:

«رسول خدا (ص) فرمود: «هنگامی که عروج کردم به سوی پروردگارم جل جلاله ندایی آمد که: یا محمد! گفتم: بلی، پروردگار بزرگ، بلی: پس وحی آمد به سوی من برای چه تو را در ملأ اعلا خاص کردم؟ پس گفتم خدایا نمی دانم. پس گفت ای محمد آیا از آدمیان وزیر و برادر گرفته ای؟... ای محمد برای تو از آدمیان علی بن ابیطالب (ع) را اختیار کردم و به تو ارزانی داشتم که از پشت او یازده راهنما بیاید که همه از خاندانت باشند، از دخترت، و آخرین از آنها مردی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد و زمین را از عدل پر می کند چنان که به ستم و نابرابری آکنده است و به وسیله او نجات می یابند از هلاکت و هدایت می شوند از گمراهی و به وسیله او کور بهبود می یابد و بیمار شفا...».

مادر آن حضرت را به نامهای، نرجس، ریحانه، سوسن و به القاب ملیکه، صیقل و حکیمه یاد کرده اند و او را دختر یوشع بن قیصر و از سوی مادر از اولاد حواریون دانسته اند:

... پرسیدند از محمد بن علی (راوی حدیث) از مادرش (مادر امام دوازدهم) گفت مادرش ملیکه بود که گاهی به او سوسن گفته می شود و زمانی ریحانه، و صیقل و نرجس نیز از نامهایش بود.<sup>۶</sup>

... من ملیکه دختر یوشع بن قیصر پادشاه روم و مادرم از نژاد حواریون مسیح شمعون است.<sup>۷</sup>

مهدی (عج)، تنها فرزند امام حسن عسکری (ع)، در شب پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ (و به روایتی ۲۵۶) هجری در سامره زاده شد و از تولدش جز خاصان خاندان امامت آگاهی نداشتند و پیش از

تولد بر مادرش آثار حمل دیده نمی‌شد:

صاحب (عج) در نیمه شعبان سال ۲۵۵ زاده شد<sup>۸</sup>  
ولادت قائم (ع) در شب پانزدهم ماه شعبان سال ۲۵۵ در شهر  
سامره<sup>۹</sup> بود.

دایگی او به عهده حکیمه، عمه پدرش، بود و هنگام تولد بانور  
خویش اطراف را روشنی می‌بخشید:

مادر محمد ابوعلی گوید که من از این جاریه (کنیزك امام حسن  
عسکری) شنیدم می‌گفت: که «در زمانی که سید من متولد شد نوری  
از وی ساطع و ظاهر گردید و به افق آسمان رسید»... (بحار ص ۷).  
برای حضرتش در هنگام تولد کرامات دیگری نیز یاد کرده‌اند  
که برخی مآخذ به آنها اشاره دارند<sup>۱۰</sup>.

نامش محمد، کنیه‌اش ابوالقاسم یا بقولی ابوصالح است و برای  
او لقبهای فراوانی یاد شده است که از آن جمله مهدی، مهدی منتظر،  
منصور، قائم، قائم بامر الله، حجة الله، خلیفة الله، ولی الله، صاحب الامر،  
صاحب الزمان، موعود، بقیة الله، امام غائب، امام منتظر و... مشهورترند<sup>۱۱</sup>.

امام تا حدود پنج سالگی (سال ۲۶۰ هـ) تحت سرپرستی پدرش  
امام حسن عسکری (ع) بود و از این پس، که سال درگذشت امام  
یازدهم است، خود به مقام امامت رسید<sup>۱۲</sup>. او پس از درگذشت پدر با  
عامه مردم در ارتباط نبود و نوعی زندگی مخفی داشت. ارتباط او با  
پیروانش از طریق نوایی بود که خواستها و پرسشهای مردم را به  
پیشگاه او می‌بردند و از او جواب می‌گرفتند. این زندگی مخفی که از  
آن به «غیبت صغری» تعبیر می‌شود ۶۹ سال و چند ماه به طول  
انجامید. امام در این مدت از طریق چهار تن گرونده راست و مؤمن  
خویش به مسائل و مشکلات شیعیان پاسخ می‌فرمود و از آن پس (سال  
۳۲۹ هـ) به امر پروردگار تا روزی که هیچ کس بر تاریخ دقیق آن  
آگاهی ندارد، از انظار عموم پنهان می‌شود و بدین ترتیب غیبت کبری  
آغاز می‌گردد<sup>۱۳</sup>.

و کلا و نواب چهار گانه‌ای که توقیعات امام را دریافت کرده به شیعیان ابلاغ می‌کردند به ترتیب عبارتند از: ۱- ابو عمرو عثمان بن سعید العمری ۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری، ۳- حسین بن روح ۴- علی بن محمد سمری<sup>۱۴</sup>.

### غیبت کبری<sup>۱۵</sup>:

زندگی امام در غیبت کبری نوعی زندگی مخفی است، او مکان مشخصی ندارد و ناشناخته است، در میان آدمیان است و بر اسرار درونی آنان آگاه، پای بر بساطشان می‌گذارد و با آنان سخن می‌گوید و ارشادشان می‌کند، اما شناخته نیست. راستان و پاکدلان از هدایت‌های او بهره‌ورند و به ارشادهایش زنده<sup>۱۶</sup> به استناد احادیث متعدد امر امام غایب برای روشن بینان و مؤمنان از خورشید آشکارتر است<sup>۱۷</sup> و اعتقاد به غیبت او از ضروریات و ظهور مجدد او از محتومات<sup>۱۸</sup>.

### بخش دوم

مسائلی که در ارتباط با غیبت امام مطرح می‌شود

#### الف - فلسفه غیبت و نتیجه‌های آن:

بشر نه قادر است و نه مأذون به این که فلسفه حقیقی غیبت امام را دریابد و این رازی است که آدمی را بر آن آگاهی نیست و حکمت آن پس از ظهور امام آشکار خواهد شد:

عبیدالله بن فضل هاشمی گوید: از امام ششم شنیدم که می‌فرمود: «صاحب الامر غیبتی دارد که از آن ناچار است، هر باطل جویی در آن به شك می‌افتد. گفتم قربانت: چرا؟» فرمود: «برای علتی که ما مأذون نیستیم آن را بیان کنیم برای شما؟» گفتم: «حکمت در غیبت او چیست؟» فرمود: «سبب حکمت در غیبت او همان سبب حکمت در غیبت کسانی

از حجت‌های خداست که پیش از او بودند. به درستی که وجه حکمت در این باره منکشف نشود مگر پس از ظهورش چنان‌که وجه حکمت کارهای خضر از شکستن و کشتن پسر بیچه و برپای داشتن دیوار شکسته به موسی هویدا نشد مگر بعد از آن که از هم جدا شدند. ای پسر فضل این امر امری است از امور خدای تعالی و سری است از اسرار او و غیبی است از غیبهای او و چون دانستیم که خدای عزوجل حکیم است تصدیق داریم که همه افعال او حکیمانه است و اگرچه وجه آن برای ما منکشف نباشد»<sup>۱۹</sup>.

هر چند سبب اصلی غیبت دانسته نیست و جز با ظهور نیز دانسته نخواهد شد، اما می‌توان از مصالح و فواید این غیبت و نتیجه‌های روشنی که جزئی از حکمت نهفته در این امرند، نیز به اختصار تمام و در زیر چند عنوان کلی سخن گفت<sup>۲۰</sup>:

۱- امام غایب است، برای این که با هیچ کس بیعت نکند، اما سودش هم چنان مؤمنان را شامل است مانند خورشید که از پس ابر مردم را نور می‌بخشد:

(امیر المؤمنین ع) فرمود: به راستی قائم ما چون قیام کند برای کسی در گردن او بیعتی نباشد و از این جهت است که ولادتش پنهان و شخص او غایب است<sup>۲۱</sup>.

... رسول خدا (ص) گفت: مهدی از فرزندان من، کسی است که خدا شرق و غرب زمین را برایش گشاده می‌گرداند و او کسی است که از نظر دوستانش غایب می‌شود، غیبتی که ثابت نمی‌ماند بر امامتش مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان آگاهانیده است. پس گفتم ای رسول خدا آیا دوستانش در مدت غیبت از او سود می‌برند فرمود سوگو کنند به آن که مرا به حق به نبوت برگزیده است آنها در غیبت از نور هدایت او راهنمایی می‌شوند و از ولایتش بهره می‌برند چونان سودرسانی خورشید به مردم آن گاه که ابر

آن را بپوشد<sup>۲۲</sup>.

۲- غیبت محکی است برای بازشناسی مدعیان دروغین از مؤمنان راستین و وسیله‌ای برای آزمایش مردم، چه: «خداوند بزرگ، آفریننده زمین و آسمان، آدمیان را به عمل نیکو می‌آزماید»<sup>۲۳</sup>.

۳- امام، غایب است تا شیعیان را ادب و مجازات کند و گواه این سخن گفتار اوست که فرمود: «از شما و آنچه می‌خوانید کناره‌گیری می‌نمایم»<sup>۲۴</sup>.

۴- امام، غایب است تا در کار خود آزاد باشد و بهتر بتواند از دین حق پاسداری کند چه خداوند فرموده است:

«... مگر آن عده‌ای از مشرکین که با آنان پیمان بستید و نقصانی به شما نرساندند و علیه شما با احدی هم‌پشت نشدند، پس عهد و پیمان آنان را تمام نمایید»<sup>۲۵</sup>.

۵- وجود امام و زنده بودنش امید را در دل مؤمنان زنده نگاه می‌دارد و تأکید بر این نکته در سخنان ائمه فراوان است و انتظار فرج و امید به قیام قائم عبادتی بزرگ است: از رسول خدا (ص): انتظار فرج عبادت است.

از امیرالمؤمنین (ع) سؤال شد که «کدام یک از اعمال پیش خدا نیکوتر است» فرمود: «انتظار فرج». امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «منتظر فرج باشید و از روح و رحمت پروردگار هیچ وقت مأیوس و ناامید نشوید»<sup>۲۶</sup>.

۶- او غایب است تا ظلم و جور جهان را فراگیرد و گیتی از ناراستی مملو شود و آدمیان با همه جسم و روح خویش ناامنی را لمس کنند و برای جان‌فشانی در راه او آماده‌تر شوند. غیبت او سبب می‌شود تا ستم و زور فراگیر شود و جهان به حالت انفجار درآید و این همان حالت آمادگی است، حالتی که همه از جان و دل برای جانبازی در کنار او آماده‌اند و برای استقرار حق و عدالت نبرد می‌کنند<sup>۲۷</sup>.

در پایان باید گفت که فایده وجود حجت به تصرف ظاهری در

امور منحصر نیست بلکه بزرگتر فایده وجود او این است که: بقا و نظم و ثبات آفرینش بدو بسته است<sup>۲۸</sup> و با وجود او زمین از حجت خالی نیست چه او خود حجت خدای بر زمین است و بس.

### ب - مسأله انتظار:

فاصلهٔ میان غیبت کبری و ظهور امام دوران انتظار، خودسازی و آمادگی است، وظیفه پیروان راستین در این دوره بسیار دقیق و سنگین است. این دوره دورهٔ حکومت غیبی است و وظیفه مؤمنان با دوره‌های نبوت و امامت به کلی متفاوت است و این انتظار است که این هر سه را بیکدیگر می‌پیوندد:

انتظار به این عنوانی که در تشیع هست سه دوره را به هم وصل می‌کند دورهٔ اول نبوت دورهٔ دوم امامت و پس از آن غیبت است که در آن نه نبوت وجود دارد و نه امامت، حکومت غیبی دارد (انتظار ص ۴۴).

انتظار ظهور مهدی (ع) مزدی بزرگ دارد و فی نفسه جهادی است سازنده و قیامی است نابود کنندهٔ تباهیها و فسادها:

کسی از امام صادق (ع) پرسید: چه می‌گویید درباره کسی که دارای ولایت امامان است و انتظار حکومت حق را می‌کشد و در این حال از دنیا می‌رود؟ امام (ع) در پاسخ فرمود: او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب درخیمهٔ او (= ستاد ارتش او) بوده باشد. سپس کمی سکوت کرد و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام در مبارزاتش همراه بوده است یا - همانند شمشیرزنی در راه خدا - یا همانند کسی است که در خدمت پیامبر با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد یا - همانند کسی که در زیر پرچم قائم بوده باشد یا - همانند کسی است که پیش روی پیامبر (ص) جهاد کند و یا - همانند کسی است که با پیامبر شهید شود<sup>۲۹</sup>.

(مهدی، صص ۹۹-۱۰۰).

مؤمن و منتظر راستین پیوسته در تلاش و جستجوست، او در غیبت امام خواهان ظهور و رسیدن لحظه فرج و گشایش الهی است همانند شتری که در طلب چراگاه است.<sup>۳۰</sup>

اصولاً آدمی منتظر است منتظر آینده، آینده‌ای روشن و نورانی که در آن خواستهای او برآورده شود و بدین معنی هر کس انسان‌تر است منتظرتر است<sup>۳۱</sup> و بر همین اساس است که در همه جوامع اعتقاد به منجی و انتظار ظهور نجات بخشی که برآورنده آرزوهای آدمیان باشد، وجود دارد.

انتظار منشأ تحرك و جنبش است و آدمی منتظر بدان چه از سختی و رنج بدو می‌رسد تن در نمی‌دهد، و برای رهایی از آن دردها می‌کوشد، آدمی منتظر در میان يك حقیقت نجات بخش و يك واقعیت باطل قرار دارد، حقیقت نجات بخش همان اصول اعتقادی، که دین بر حق است و انسان را نجات می‌دهد و از بندگی زر و زور و اشرافیت و قومیت و استضعاف رها می‌کند، واقعیت باطل حاکمیت اربابان زر و زور، بهره کشیها و سودجوئیهای قدرتهای حاکم وریاها و فریبهای پوچ و دروغ خود کامگان، و به این معنی انتظار ضربه‌ای است بر پیکر واقعیت نادرست حاکم به سود حقیقت روشن رهایی بخش و بدین سبب آدمی منتظر معترض است، او به آن چه هست «نه» می‌گوید و در نفس انتظار خود اعتراض به وضع نامطلوب موجود را پنهان می‌کند حتی در این بعد انتظاری منفی که مثلاً در شعر حافظ عنوان می‌شود که «دستی از غیب برون آید و کاری بکند» خود سازنده است و فریادی است که از گلوی منتظری ناراضی برمی‌خیزد.<sup>۳۲</sup>

انتظار، این عبادت برتر<sup>۳۳</sup>، امیدواری به تحقق حکومت حق و کوشش برای وعده حقی است که کلام خدا صابران را بدان نوید داده است:

پایداری کن چه وعده خدا حق و حتمی است، ناباوران تو را از



میدان مجاهدت بیرون نبرند.<sup>۳۴</sup>

بردباری و صبری که خداوند بدان امر فرموده است در این معنی تدبیری است برای آینده و کوششی برای طرح ریزی نظام نو، ماندن به شرف و عزت و تن در ندادن به ادبار و بسدبختی، سختی و مقاومت و آبدیدگی نه سستی و درماندگی و خامی، شکیبایی در این محدوده نوعی مبارزه ایستاست، چه آدمی بردبار از پیشرفت دشمن جلوگیری می کند و در موقع لزوم سد راه اجرای هدفهای شوم و نادرست او می شود و در این جاست که منتظر شکیبا تلاشی مثبت و سازنده می کند نه کوششی منفی و بازدارنده، اگر آدمی منتظر برآزار و گزند دشمنان صبر می کند<sup>۳۵</sup> نه از خواری است که تدبیری است برای حفظ نیروهای مقاوم و استفاده از آنها برای روزی که مقدمات فراهم شود و لحظه انفجار پیش آید و بامداد روشن و نورانی<sup>۳۶</sup> رخ نماید.<sup>۳۷</sup>

با آن چه گفته شد می توان گفت: انتظار محرکی است انقلابی و آدمی منتظر معترض است، چه آن چه را هست خراب می کند، یا منتظر حادثه ای است، شرایطی دلخواه است و بالاخره منتظر معجزه ای است و ظهوری است این یک فکر منفی و بازدارنده نیست، نفی وضع موجود است، مؤمن منتظر است که در هر لحظه ای ناگهان انقلابی در سطح جهان به سود حق و عدالت رخ دهد و به پیروزی قطعی رنجدیدگان و ستم کشیدگان و نابودی جاودانی ستمگران و زورگویان منجر شود، انقلابی با پرچم و زره و شمشیر، جهادی عینی و رویاروی و خونین و من منتظر می کوشم تا هر لحظه آماده این نبرد باشم، خود را می سازم و به همه تواناییها مجهز می کنم و برای روزی که در انتظارش هستم بسیج می کنم و برای این است که در برابر نابسامانیها و ناکامیها سخت سری و مقاومت نشان می دهم و آماده روزی هستم که ضربه نهایی را بر پیکر رقیب تباه و فاسد وارد آورم و به رسیدن این روز امیدوارم و در مشکلات و حوادث به توفیق خود مطمئن و به نجات جاودانگی دلگرم.<sup>۳۸</sup>

انتظار دو بعد جاذبه و دافعه دارد، بعد دافعه آن هر گونه نظام نادرست

را نفی می کند، از جهانی که در آن بهره کشی از بینوا و ستم بر زیر دست حاکم است، بیزاری می جوید، بعد جاذبه آن خواستار وضعی بهتر و مطلوبتر برای بشر است و در تلاش است تا محیطی مناسب و مساعد برای رسیدن به هدف خود و برآمدن امیدهای بسته فراهم کند و برای پذیرش حقیقت و سلوک در راه راست آماده است.<sup>۳۹</sup>

انتظار، رزمی تدافعی است که در سایه آن خوش بینی و امید به آینده، پیروزی راستی و پرهیزگاری، آبادانی زمین و رسیدن به خرسندی کامل و بلوغ فکری و حداکثر بهره گیری از مواهب طبیعی و نفی همه فسادها و تباهیها و نابودی جنگ و نزاع و سازگاری انسان با طبیعت و بالاخره تحقق حکومت واحد جهانی امکان پذیر است.<sup>۴۰</sup>

کوتاه سخن آن که منتظر، آدم و اخورده، و افتاده ای نیست که گوشه ای بنشیند و برباد رفتن آرزوها و خواستهای خویش را منتظر باشد او اعتقاد دارد که جهان به نفع عدالتخواهان و به بهای برآمدن همه آرزوهای آنان پیش می رود و نظامهای پوشالی و استعمارگر نابود می شوند و حاکمان ستمگر در برابر اراده آهنین و کوبنده راهبان شب زنده دار و شیران ژیان روز نبرد<sup>۴۱</sup> سر تسلیم فرود می آورند. منتظری که به پیروزی نهایی خود ایمان دارد و هر لحظه انتظار وقوع انقلابی عظیم را به نفع خویش و خواستهایش می کشد هر روز مجهزتر، متحرکتر و استوارتر می شود.

به طور کلی آدم مؤمن و منتظر: خود را می سازد، دیگران را می سازد و زمینه را برای فتح نهایی آماده می کند و ابزار نبرد با بدخواهان و دشمنان را فراهم می نماید.<sup>۴۲</sup> درباره انتظار می توان سخن را بدین جا خاتمه داد و گفت:

مذهب انتظار یک فلسفه مثبت و یک جبر تاریخ، یک خوشبینی فلسفی، یک عامل فکری و روحی حرکت بخش تعهدآور و مسئولیت ساز و بالاخره فلسفه اعتراض به وضع موجود و نفی ارزشها و نظامهای حاکم در طول قرون

است. (انتظار ص ۵۲).

### ج - مسأله تقیه:

تقیه مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان در برابر مخالفان به خاطر اجتناب از زیانهای دینی و دنیایی است.<sup>۴۳</sup>

تقیه اصلی نیست که تنها در اسلام مطرح شده باشد بلکه همه مکتبهای پیشرو از این اصل به نحوی استفاده می کنند. مخفی کردن سلاحهای جنگی از دشمن، استتار جنگجویان در سنگرها، ایجاد دودهای مصنوعی در جنگها، اشکال مختلف تقیه است. آنچه گفتنی است این که اقلیتهای صالح در برابر اکثریتهای ناصالح نیاز به استفاده بیشتری از این روش داشته اند.<sup>۴۴</sup>

تقیه خویشتن داری و سکوت است و از این جهت با تسلیم و زبونی در تناقض است، چه تسلیم و زبونی کار ضعیفان و درماندگان است نه راه مبارزان و مردان راه حق. تقیه دست از تکاپو کشیدن و با بیگانه همدست شدن نیست بلکه پوشاندن تلاشها و خام کردن دشمن است.<sup>۴۵</sup>

به استناد آیه ۲۸ سوره آل عمران و به استنباط از روایات و احادیث معتبر می توان گفت که تقیه (به نحوی که از اعمال و سخنان ائمه (ع) استنباط می شود) تجویز شده است.<sup>۴۶</sup> چه به این معنی مهار و کنترل زبان است و تقیه در این بعد سکوتی شکننده و سازنده است که نابود کننده همه بی رسمیها و نادرستیهاست.

هرچند تقیه به عنوان يك اصل، پذیرفته شده و گاه توصیه نیز شده است اما باید دانست که همه جا و از هر کسی پذیرفته نیست باید موارد آن را شناخت و وجوب یا حرمت آن را به حسب مورد تعیین کرد:

قرآن در چند مورد کتمان عقیده را که یکی از جنبه های تقیه است بیان می کند مورد اول آیه ۲۸ سوره غافر است که از مردی فداکار و مجاهد سخن به میان می آید که ایمان و اعتقاد محکمی

نسبت به موسی دارد اما آن را از فرعون و فرعونیان پنهان می‌دارد.<sup>۴۷</sup> مورد دیگر درباره ابراهیم (ع) است که طرحی برای نابودی بتها می‌کشد و روزی که مردم برای انجام مراسم جشنی به خارج شهر رفته بودند بی‌آن که جسماً بیمار باشد گفت «انی سقیم» و حال آن که هدف اصلی او نابودی بتها بود.<sup>۴۸</sup>

چهره دیگری که از تقیه می‌توان ترسیم کرد این است که به عنوان يك روش كاملاً حساب شده و دقیق برای جلوگیری از استهلاك نیروها، و ذخیره کردن آنها برای ضربه نهایی از آن استفاده شود در این مورد نیز همان کتمان و نهانکاری نخستین مطرح است اما نه از روی ترس و نه به خاطر سودهای شخصی بلکه از روی عقل و برای حفظ نیروهای ارزنده و انقلابی، این تقیه نشانه‌ای از هوشیاری، بیداری و سازمان یافتگی و آشنایی به اصول صحیح مبارزه است و این همان موردی است که در آغاز بحث بدان اشاره شد و آیه ۲۸ سوره آل عمران نیز بر آن گواه است.<sup>۴۹</sup>

در روایات اسلامی نیز سیمایی که از تقیه نشان داده می‌شود با آن چه در کلام حق آمده است مشابه است و این که در روایات، تقیه گاه به سپر تشبیه شده است می‌رساند که این حرب‌های است برای مجاهدان میدان نبرد نه زبونان بی‌مسئولیت.

در حدیثی از امیرالمؤمنین نقل شده است که: تقیه از بهترین اعمال افراد با ایمان است که به کمک آن هم‌خود و هم برادران خویش را از چنگال فاجران رهایی می‌بخشد و در جای دیگر از امام باقر (ع) نقل شده است که:

«چه چیز بهتر از تقیه می‌باشد که به مؤمن دید کافی و روشن بینی می‌دهد» تقیه سپر انسان با ایمان است.

تقیه وسیله حفظ و نگهداری مؤمن در هنگام مبارزه است.<sup>۵۰</sup> بالاخره تقیه در مفهومی همان صبر و استقامت است که سبب ذخیره سازی نیروها و نگهداری يك گروه یا جمعیت و ایستادگی آنها

در برابر هجومهای دشمن است و بدین معنی نوعی وظیفه اجتماعی تلقی می‌شود و دینی است که جامعه بر گردن هر فرد نهاده است و رعایت آن بنا به مصالح اجتماعی لازم و واجب است.<sup>۵۱</sup>

با این که دربارهٔ تقیه به موقع، در کتاب و سنت شواهد زیادی وجود دارد اما بسیاری از موارد شکستن سد تقیه نه تنها جایز بلکه واجب است و از این جهت است که فقها تقیه را به حرام، واجب و جایز تقسیم کرده‌اند و باید بسیار دقیق و باریک بود و موارد حرام آن را از جایز و واجب باز شناخت. تقیه حرام است آن گاه که: حق به خطر افتد، سبب خونریزی مردم بی گناه گردد، در مسائل مسلم اسلامی نیز تقیه حرام است، در برابر، برای ذخیره نیروها، مکتوم داشتن برنامه‌ها (تقیه تاکتیکی) و برای حفظ دیگران (تقیه ایمنی بخش) تقیه واجب است.<sup>۵۲</sup> در پایان باید گفت: تقیه وسیله‌ای است سازنده و حربه‌ای مؤثر برای اشاعه و ترویج دین و گسترش حق و عدالت نه عاملی برای کتمان حقایق و واقعیتها و همه جا تأکید بر این است که: موارد وجوب تقیه از موارد منع آن باید به دقت باز شناخته شوند آن جا که سکوت سبب پایدار شدن و استواری هدفهای بلند انسانی می‌شود و نهان کاری، نیروهای انقلابی را برای هدفی بزرگ نگه می‌دارد و مصالح اجتماعی در پنهان داشتن اسرار است، تقیه واجب است، اما آن جا که با سکوت، دشمن جری‌تر می‌شود و به آرمانهای بلند انسانی آسیب می‌رسد و حق و عدل زیر پای گذاشته می‌شود و جامعه زیان می‌بیند و دین تضعیف می‌شود، تقیه حرام است و شکستن سد آن واجب.

### بخش سوم

#### دوران آمادگی و انتظار

در طول دوران انتظار و همزمان با قیام امام (عج) از جنبشها و حرکت‌هایی سخن می‌رود که نیک و بد آن زمینه‌ساز حکومت عدل و

حق است. این تلاشها و کوششها و جنبشها در دو قطب مخالف و در دو جهت کاملاً متضاد جریان دارد. رهبران برخی از این حرکتهای مردانی يك چهره و واقع‌گرا هستند که در قیام خود جز رضای حق نمی‌جویند و در دلشان چیزی جز عشق پروردگار و یاری امام موج نمی‌زند. پیشوایان گروه دیگر سنگدلانی هستند که کوشش خود را در نابودی همه مظاهر نيك بشری به کار می‌برند و در راه امام و گسترش قیام او سد می‌شوند اما این تلاش نیز مآلاً طلوع خورشید حقیقت را نزدیک می‌گرداند چه: «شدت که به نهایت رسد فرج طلوع می‌کند»<sup>۵۳</sup>.  
از قیامهای حق‌طلبانه‌ای که پیش از ظهور، از آنها نام برده شده است می‌توان قیام یمانی، خراسانی و نفس زکیه را نام برد:

### ۱- قیام یمانی:

یمانی از قیام کنندگان و جهادگران راستینی است که قیام او پیش از ظهور امام (ع) و یکی از نشانه‌های ظهور گفته شده است:

امام صادق (ع) فرمود: پیش از ظهور قائم (عج) پنج نشانه است: یمانی، سفیانی، جارچی که از آسمان جار کشد، زمین فروبردنی در بیداء، کشتن نفس زکیه<sup>۵۴</sup>.

این شخص از یمن برمی‌خیزد و پرچم او پرچم هدایت و هر مسلمانی که از فرمانش سرپیچد سزاوار آتش دوزخ است:

بیدق یمانی بیدق هدایت است و هیچ مسلمان را حلال نیست از این که از او سرپیچد، هر که این را بکند هر آینه از اهل دوزخ است. (بحار، ص ۵۱۳)<sup>۵۵</sup>.

### ۲- قیام خراسانی:

دیگر از قیام کنندگان برحقى که در روایات از او اسم برده

شده است، سیاه پرچمی است از خراسان که به روایتی، چندتن از یاران مهدی (ع) در میان لشکریان او هستند:

ناگاه بیدقها با تعجیل و سرعت تمام از سمت خراسان رو می آورند و با ایشان چند نفر از اصحاب قائم می باشند (بحار ص ۵۱۸).

این خراسانی در کنار دجله منزل می کند و برخی ظهورش را در سال قیام مهدی (ع) دانسته اند.<sup>۵۶</sup>

و لشکری از خراسان می آید و در کنار دجله منزل می کند. (بحار، ص ۵۰۵).

### ۳- نفس زکیه<sup>۵۷</sup>:

قیام دیگری که برای یاری مهدی (عج) و اندکی پیش از ظهورش شکل می گیرد، از شخصی به نام «محمد بن حسن» است که به لقب «نفس زکیه» در کتابها از او نام برده می شود. این شخص میان رکن و مقام و یا در پشت کوفه با جمعی از نیکان کشته می شود:

... و جوانی محمد بن حسن نام از آل محمد (ص) که نفس زکیه است در میان رکن و مقام کشته شود. (بحار، ص ۴۸۰).  
... و نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد هزار مرد از صلحا کشته می شود. (ارشاد شیخ مفید به نقل بحار، ص ۵۰۳).

قتل این شخص یکی از نشانه های ظهور و به تصریح برخی مآخذ، از محتومات است و به روایتی میان این قتل و ظهور بیش از پانزده روز فاصله نیست:

ابو حمزه ثمالی گوید: به امام ششم عرض کردم که ابو جعفر می فرمود خروج سفیانی امر حتمی است؟ فرمود آری. عرض کردم حتم است؟ فرمود: آری. اختلاف بنی عباس هم حتمی است، کشته شدن نفس زکیه هم حتمی است.<sup>۵۸</sup>

۴- از جنبشها و قیامهای موضعی و پراکنده‌ای نیز همزمان و یا پیش از ظهور دولت عدل سخن می‌رود که برخی مآخذ تعداد آنها را دهها قیام یاد کرده‌اند.<sup>۵۹</sup>

بنابر پاره‌ای منابع، پیش از ظهور از طامه کبری سخن به میان آمده است و طامه کبری به روایت مجلسی خروج آیتی است که در کلام حق از او به «دابة الارض» تعبیر شده است، و این دابة الارض برمبنای اشاره‌های مختلف و گاه متناقص، نشانه‌های ویژه‌ای دارد که هنگام ظهورش دیگر مؤمن و کافر از یکدیگر مشخص می‌شوند و توبه برداشته می‌شود.<sup>۶۰</sup>

اما آنچه درباره «دابة الارض» آمده و برمبنای تفاسیر از نشانه‌های قیام قائم شمرده شده است استنباطی است از تفسیرهای آیه: و اذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون (۸۲، نمل): و چون عذاب و اجبشان شود، برای آنها جانوری از زمین بیرون آوریم تا بگویندشان که این مردم آیه‌های ما را باور نمی‌کرده‌اند.

آنچه مفسران درباره مفهوم و مدلول آیه گفته‌اند و ویژگی‌هایی که برای این جنبنده و صفات او بیان کرده‌اند عجیب و غریب است و به گفته علامه طباطبایی: «به هیچ يك نمی‌توان اعتماد کرد»<sup>۶۱</sup> خلاصه این که: این جنبنده هفتاد ذرع درازا دارد و شبیه حیوانات گوناگونی است، سرش مانند گاو و دو گوشش همانند فیل و گامهایش مانند شتر است در تهامه یا در بین صفا و مروه ظهور می‌کند و بر چهره کافران علامت سیاه و برسیمای مؤمنان نشانه سفید می‌گذارد و بدین گونه مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا می‌کند، گفته می‌شود که عصای موسی و انگشتری سلیمان با اوست و مؤمنان را با عصا می‌زند و بر صورت او «مؤمن» نوشته می‌شود. و کافران را با خاتم می‌نگارد و بر صورتش «کافر» نوشته می‌شود.<sup>۶۲</sup>

برخی از تفسیرها منظور از این «دابة» را در قرآن، حضرت



امیر المؤمنین می‌دانند که به امر خدای تعالی پیش از قیامت با بهترین صورت برخورد خواهد داشت و دشمنان خویش را با وسیله‌ای که برای داغ نهادن خواهد داشت، نشان‌دار خواهد کرد.<sup>۶۳</sup>

از کثر طبعان و کوردلانی که با مهدی (عج) به ستیز برمی‌خیزند و در راه ظهورش سد ایجاد می‌کنند، از سفیانی و دجال بیشتر سخن به میان آمده است:

۱- سفیانی<sup>۶۴</sup>: یکی از دو تن فریبکار دیوخویی که به قصد پوشانیدن حقایق راستین و ستیز با خورشید حقیقت به نبرد برمی‌خیزد، شخصی است که از شام سر برمی‌آورد (منتخب ص ۴۳۵ ح ۱۵). او از آل سفیان است و به سفیانی مشهور. ظهورش را بسیاری از مآخذ از محتومات دانسته‌اند:

امام ششم فرمود خروج سفیانی حتمی است و در ماه رجب خواهد بود.<sup>۶۵</sup>

گفته‌اند که سرخ‌روست و چشمانی کبود دارد و خبیث‌ترین آفریدگان روی زمین است.

ابو عبدالله صادق فرمود: اگر تو سفیانی را بینی بدذات‌ترین مردم را دیده باشی سرخ‌رو و چشم کبود است و هی فریاد می‌زند پروردگارا خون من! خون من سپس خون من! آن اندازه خبیث است که يك ام ولد دارد و او را زنده به گور می‌کند از ترس آن که مبادا او را نشان بدهد.<sup>۶۶</sup>

فتنه او ۹ ماه طول می‌کشد و به قصد ستیز با مهدی (ع) لشکر می‌آراید اما قهر خداوندی او و پیروان باطلش را نابود می‌کند:

درباره گفته خدای تعالی (ولو تری...) از حارس از علی کرم‌الله وجهه درباره این آیه روایت است گفت قبل از قیام قائم ما حضرت مهدی (ع) سفیانی خروج می‌کند و به اندازه آبستن شدن زن که ۹ ماه است حکومت می‌کند و با لشکرش به مدینه وارد می‌شود تا آن‌گاه که

به بیداء می رسد و خدا او را به زمین فرو می برد<sup>۶۷</sup>.  
و این فرو بردن زمین از روایات و احادیثی مایه می گیرد که  
پیرامون آیه ۵۱ سوره سبأ، روایت شده و در آن اشاره و رمزی به  
سفیانی و سرگذشت اوست<sup>۶۸</sup>.

۲- دجال<sup>۶۹</sup>: فریبکار و دروغگویی که نامش در روایات و احادیث  
مرادف مکر و خدعه و شیطان صفتی و تزویر آمده است و از بارزترین  
مظاهر زرق و قلب و دروغ و ریاست. ظهور او از محتومات است و از  
روستای یهودیه اصفهان و یا سیستان برمی خیزد<sup>۷۰</sup>. نام اصلی او صائدبن  
صید<sup>۷۱</sup> است و فعلا در چاهی یا دیری در بند است، چشم راست ندارد و  
بر پیشانی او کلمه «کافر» نوشته شده است. در ایام قحطی خروج  
می کند و بر خری سوار است و در جلو رویش کوهی از دود و پشت  
سرش سفید است. بر آب نمی گذرد مگر این که آن را بخشکاند،  
خورشید همراه او سیر می کند<sup>۷۲</sup>.

فتنه دجال یا حکومت ظاهری او چهل روز یا چهل سال<sup>۷۳</sup> به  
درازا می کشد و در روز جمعه در تل افیق<sup>۷۴</sup> به دست مهدی (ع) کشته  
می شود<sup>۷۵</sup> از امیرالمؤمنین (ع) پرسیده شد دجال کیست امام فرمود:

دجال صائدبن صائد است. بدبخت کسی است که او را  
تصدیق کند و خوشبخت آن است که او را تکذیب کند، از  
شهری برآید که او را اصفهان نامند از دهی که او را  
یهودیه گویند، چشم راستش گویا ممزوج با خون است،  
میان دو چشمش نوشته است «این کافر است» هر خواننده  
و بی سواد آن را می خواند. در دریاها فرو می شود و آفتاب  
با او می گردد و جلوش کوهی از دود است و عقبش کوه  
سپیدی است که مردم تصور کنند نان است، در زمان قحطی  
سختی خروج می کند بر خر سپیدی سوار است. هر گام  
خرش يك ميل است و زمین آنگاه به آنگاه زیرپایش نور-

دیده می‌شود و بر آبی نگذرد جز آن که فرو رود تا روز قیامت. به آوازی که همه جن و انس از مشرق تا مغرب بشنوند فریاد کند: ای دوستان من نزد من آیید؛ منم آن که آفریدم و درست کردم و تقدیر کردم و رهبری نمودم منم پروردگار والای شما. دشمن خدا دروغ می‌گوید؛ او يك چشم است، غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود به راستی پروردگار شما نه يك چشم است، نه راه می‌رود و نه زوال دارد، برتر است خدا از این اوصاف برتری بزرگی. هلا بیشتر پیروانش در آن روز زنازادگانند و صاحبان پوستینه‌های سبز، خدا او را در شام بکشد بر سر گردنه‌ای که آن را افیق نامند و سه ساعت از روز جمعه گذشته باشد به دست کسی که مسیح عیسی بن مریم - بر هر دو درود باد - پشت سرش نماز بخواند هلا بعد از آن طامه کبری باشد.<sup>۷۶</sup>

### بخش چهارم

#### جهان انتظار

جهان در غیبت امام در آمیخته‌ای از خوبیها، بدیها؛ زشتیها، زیباییها؛ کامها، ناکامیها؛ مرادها، نامرادیها؛ و صلاحها و فسادهاست. اگرچه هنوز حق نابود نشده و گویندگان و جویندگان حقیقت از میان نرفته‌اند، اما سیر کلی جامعه به سوی زشتیها و نامردمیهاست. خرابیها کم کم فزونی می‌گیرد و رژیمهای حاکم و نظامهای اجتماعی فاسد همواره راه فساد می‌پیمایند تا آن گاه که سراسر زندگی را می‌آلایند و راه نجات برای نیکان و نیک‌اندیشان به کلی مسدود و محیط به شدت مسموم می‌شود و خفقان به اوج خویش می‌رسد. جامعه‌ای که به هر يك از پایه‌های آن بنگری مرگ انسانیت و نابودی اخلاق و معنویت را آشکارا می‌بینی، نظامی که در آن انسانهای شریف و راست اندیش خون

می‌خورند و در انتظار رسیدن لحظه مناسب خود را برای پیکار نهایی آماده می‌کنند، اما اکثریت مردم، بزرگ و کوچک، زن و مرد، عارف و عامی آن پر از روی و ریا و فریفته زرق و برقهای ظاهرنده، کران و کورانی که پیوند خود را با خدایشان گسسته‌اند و غم زندگیشان خوردن و خوابیدن و کوشش آنان برانباشتن انبان آزشان است و بس. پیکره کلی جامعه عصر غیبت را دو گروه کاملاً متضاد می‌سازند، سعید و شقی و هر یک در نوع خود به اوج رسیده‌اند.<sup>۷۷</sup> گروه نیکبختان که ترس و گرسنگی و دیگر شکنجه‌ها را تحمل کرده‌اند به انتظار سرآمدن این شب مظالم دیرپای بر عذابی که از سنگدلان بدانان می‌رسد، پایدارند و وجود آنان نمایانگر این نکته است که هنوز حق زنده است و امید نجات باقی و عذاب نزدیک، که گرانی و قحطی باشد، تحمل‌پذیر است چه بردباران را بشارت رسیدن مهدی (ع) است. وقایعی که در فاصله میان غیبت و ظهور امام رخ می‌دهد از یک نوع نیستند. برخی رویدادهای محتوم هستند که وقوعشان پیش از ظهور مسلم است و از میان این گروه، برخی نشانه‌ها را اندکی پیش از ظهور یاد کرده‌اند. قیام یمانی و نفس زکیه و ندای آسمانی و نیز شورش دجال، سفیانی و فرو رفتنش در بیداء مجموعه علائمی هستند که از نشانه‌های ظهور یاد شده‌اند<sup>۷۸</sup> و در بخشهای گذشته درباره برخی از آنها به تفصیل سخن رفته و تحلیلها و توجیه‌هایی که برای هر یک از آنها در نوشته‌های قدیم و جدید به نظر رسیده یاد شده است. گروه دوم از این نشانه‌ها، وقایع و رویدادهای عمومی هستند که نه برای آنها زمانی مشخص شده است و نه به عنوان مشخصه‌ای آشکار برای ظهور امام (ع) از آنها تعبیر شده، بلکه مجموعه‌ای از عوامل هستند که در طول دوران انتظار هر یک از آنها در دوره‌ای و شاید برای گروهی از جوامع بشری آشکار شوند. کوتاه سخن این که آن‌چه از فساد و تباهی در سالهای غیبت یاد می‌شوند، نابسامانیهایی هستند که در جامعه بزرگ بشری در فاصله غیبت تا ظهور روی داده‌اند و آدمیان همه آنها را لمس کرده و با

رنج‌های ناشی از آن به خوبی آشنایند. جمع این عوامل، اجتماعی را معرفی می‌کند که در همه ابعاد خود آسیب یافته است و پریشانی‌های اخلاقی، دینی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و طبیعی ارکان آن را به ورطه نابودی کشانیده است. نابسامانی‌های یاد شده در زیر برگرفته از متون مختلف و مستند به روایات و احادیث است.<sup>۸۰</sup>

### الف - پیکره و استخوان‌بندی جامعه در دوره انتظار:

در جامعه عصر انتظار هر چه و مرجح حاکم است و پراست از جفا و جور، فرمانروای قلب‌های آدمیان چیزی جز مال و پول نیست، رباخواری رایج است. ستمگر عزیز، و ستم‌دیده نابود است، قوی را بر ضعیف نه محبت است و نه ترحم. هر کس مال دیگری را می‌رباید و به جان‌ش قصد می‌کند، آتش کینه و جدال همه‌جا افروخته است و کشتارهای وحشیانه و آشکار رواج تام دارد، حق نابود و مضمحل و باطل و بدی بر آن چیره است؛ صفات نیک انسانی مرده و آدمیان غالباً دروغگویان هتاک‌کننده هستند که گواهی‌های ناراست می‌دهند و حدیثی جز دروغ و سخنی جز بدگویی بر لب ندارند و سوگندهای دروغین بر زبان می‌رانند، فقر در جامعه فزونی گرفته و نرخها گران است. کشاورزی از رونق افتاده و بارانهای بیگانه بدان گزند فراوان رسانیده است. بازرگانی به رکود گرائیده و سنتهای پسندیده زمان فراموش شده است و به جای آن، بدعت‌های سست و بی‌پایه افزایش یافته است. حدود الهی از یاد رفته است. در جامعه‌ای بدین‌سان تباہ، بد ناچار مؤمنان و نیک‌اندیشان مهر سکوت بر لب زده‌اند و از بدان و شریران تقیه می‌کنند.<sup>۸۱</sup>

### ب - در زمینه‌های فردی:

مردمان دوران انتظار بیشتر شرابخوارانی هستند که مست از خواب برمی‌خیزند و مخمور به خواب می‌روند، قمارباز، همسایه آزار و

محتکرند و از خدا باکی ندارند و برای رضای او حتی قطره اشکی نمی ریزند، به نماز ریایی می ایستند. شکم بارگان، هوی جویی هستند که فقیران را حقیر می شمارند و بر زبانشان جز ناسزا جاری نمی شود، خودپسندانی که نه فروتنی دارند و نه به عهد و پیمان خویش پای بندند، دین به دنیا فروشانی که کاخهای ستم آنان استوار است و سر به فلک کشیده؛ برای نانی خم می شوند و تملق می گویند و برای دینار و درهم سجده و تعظیم می کنند.<sup>۸۲</sup>

### ج- وضع دین:

آشفتگی در ارکان دینی جامعه انتظار نیز رخنه می کند، فقیه که مجری احکام دینی و نگهدار قرآن و بیان کننده حقایق دین است به وظایف و مسؤولیتهای خود عمل نمی کند، گرچه شمار علما به ظاهر بسیار است، اما علما و فقهای عامل اندکند. فقیه احکام دین را نه به خاطر دین می خواند و می خواهد، بلکه هدفش از فرا گرفتن آنها، نیازهای کم ارز جهان مادی است. فتاوی شرعی بر وفق دین نیست بلکه به میل و رغبت افراد است. قرآنها اگرچه به زیور ظاهری آراسته است اما عمل به احکام آن متروک شده و تحریف دستورهایی آن رایج است. قاریان به شمار بسیارند اما قاریان واقعی نادرند. تأویل آیات نه بر وفق سنت بلکه به خواست مفسران است. مساجد، استوارترین سنگرهای دینی، ظاهری آراسته دارد و بر فراز مناره های آن بانگ اذان و تکبیر بلند است اما از نماز گزاران واقعی در آن اثری نیست. دلهای مردمی که در آن گرد می آیند و فرایض دینی را ادا می کنند سیاه و تیره است و حلقه های درون آن حلقه های حب دنیا است نه جلب و کسب دانش و آگاهی. مردمانی که در آن جا گرد می آیند زبان به غیبت این و آن می گشایند و حرمت مکان قدس و تقوا را رعایت نمی کنند و دل را به نور ایمان روشنی نمی بخشند. در اعمال دینی نیز چنین وضعی حکم فرماست. آثار و ظواهر دینی مندرس شده و حقایق وارونه گشته

است. زیارت خانه خدا بیشتر برای تظاهر است. پرداخت زکوة قطع شده و زیارت قبور رایج شده است. حلال خدا حرام و حرامش حلال شده است. دین به دنیا فروخته می شود و به طور کلی از قرآن جز رسمی و از اسلام جز اسمی نمانده است. چهار روزگار عابد شمرده می شوند. علمای دین فاسدند و عالمان واقعی پست شمرده می شوند. جهل آشکار است و علم نادر، عالم ضعیف و فاسق نیرومند<sup>۸۳</sup>.

### د - زمینه های اخلاقی:

تباهی اخلاق انسانی و ضعف مبانی عاطفی و خانوادگی بیش از آن است که بتوان توصیفش کرد. خانواده به معنی واقعی در این دوره کم است. کانون گرمی که در آن پدر، مادر و فرزندان در کنار هم بنشینند و هر يك غمخوار دیگری باشد، نیست. بنیادهای اخلاقی که اعضاء خانواده را به یکدیگر پیوند می دهد، مفهوم ندارد، زمانی است که آرایشهای ظاهری مردان را به زنان و زنان را به مردان مانند کرده است. توجه به هواهای نفسانی و امیال گذران، جوانان را به سراشیب سقوط کشانیده است، فسق در جامعه فزونی گرفته، امر به معروف و نهی از منکر فراموش شده است معروف منکر و منکر معروف است؛ عجیب نیست اگر در چنین جامعه ای زن، پاکدامنی و پرهیزگاری را رها کند و فاسد و تباہ گردد. مردان نیز به زنان همانندند، مردانی هستند بد زبان، فاسد، تبهکار، هوسباز و بی بندوبار.

رفتار فرزندان با پدر و مادر نیز وارونه است به مرگ آنان خرسندند و شاد. صلہ رحم فراموش شده است و بزرگ و کوچک مرز و حد خویش را نمی دانند نه بزرگ کوچک را نوازشگر است و نه کوچک بزرگ را فرمانبردار<sup>۸۴</sup>.

### ه - در زمینه دادگستری:

دستگاه داوری در عصر انتظار تباہ و فاسد است. قاضیان رشوه

می گیرند و بر وفق میل افراد حکم می دهند از عمق دستورات الهی بی خبرند، اما بر مبنای آنها داوری می کنند. پیداست آن گاه که داور عادل باشد انتظار امانت و صحت از آن دستگاه خطاست.<sup>۸۵</sup>

### و - دگرگونی نهادها و مفهوما:

در عصر غیبت مفاهیم و نهادها نیز می تواند دگرگون شود. آدمیان برونی آراسته و درونی تباه دارند. در برابر گوسفندانی سلیم و در قفا گرگانی مردم خوارند. رویها نیکوست و خوبیها بد. حق الناس بیهوده خرج می شود و با سکوت افراد حقشان تضییع می گردد. توانگران این دوره به مال خویش بخیل اند. مفاهیم کلی، مصداقهای واقعی خود را از دست داده اند. فسق و فجور را ظرافت نام می نهند و فاجر را ظریف می گویند؛ نادان را آگاه و دانا خطاب می کنند و حيله گر و ریاکار را افتاده و فروتن می انگارند و حلیم و بردبار را مکار و محیل می شمارند. شگفت نیست اگر در چنین بافت پوسیده اجتماعی که اکثریت جامعه به تباهی کشانیده شده اند، راست اندیشان و نیک ورزان و تقوا پیشگان اندوهگین باشند و آرزوی مرگ کنند.<sup>۸۶</sup>

### ز - وضع حکومتها:

دستگاههای حاکم در این زمان، فاسدترین حکومتهايند. حکومت غالباً در دست زنان، کودکان و خواجهگان کم مایه و نا آگاه است. حکام و فرمانروایان فاسد، بدعمل و ستمکارند و به تمام معنی بی بند و بار و کم توجه به رفاه فردی و آسایشهای جمعی. وزیران دروغگو و ستمگر، امانا خیانت پیشه و ناراست، حکام نادرست و فاجر و عمال پیر و باطل اند. به طور کلی زمامداران پست اند که ریاست را یا برای تفاخر می خواهند و یا برای گردآوری مال. مؤمنان را خوار می دارند، می ترسانند و می کشند. کوتاه سخن آن که به حق حکومت دغلكاران و ناشایستگان است.<sup>۸۷</sup>



## ح - برخوردها و جنگها:

در دوران انتظار، از برخوردها و جنگهایی سخن به میان آمده است که برخی از این جنگها قیامهایی است برخاسته از بطن جامعه و در جهت دین. پاره‌ای دیگر وقایعی است فرصت طلبانه و آشوبهایی موضعی که عامل یا عاملان آن مدعیان فریبکاری هستند که در پوشش دین تمایلات و اندیشه‌های فردی خود را رواج می‌دهند، از گروه نخستین یمانی و دیگران در بخش گذشته معرفی شدند و از قیام کنندگان دیگری مانند، گیلانی، عوف سلمی، ربیعی و... نیز در کتابها نامی به میان می‌آید.

به جز دجال و سفیانی از نزدیک به شصت نفر مدعی دروغین نیز در کتابها نام برده شده است که هر یک از آنان در طول غیبت به بهانه‌ای آتش افروزی کرده و نقطه یا نقاطی را به جنگ و نزاع کشانیده‌اند.<sup>۸۸</sup>

## ط - رویدادهای غیر منتظره:

همزمان با قیام مهدی (ع) و یا اندکی پیش از آن، بر مبنای نوشته برخی از کتابها و بر بنیاد پاره‌ای از روایات، وقایعی به ظهور می‌رسد که عمده آنها عبارت است از:

۱- خسوف و کسوفهای متعدد، بویژه در ماههای رمضان و شعبان و آشکار شدن نشانه‌هایی در خورشید یا ماه و مشاهده تغییرات غیر منتظره در آسمان:

از حضرت باقر (ع) نقل شده که ظهور را دو علامت است: یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و این گونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم به زمین تا این وقت واقع نشده.<sup>۸۹</sup> (بحار ص ۴۹۲).

۲- وقوع زلزله‌ها و خرابیهایی در کشورها و شهرهای مختلف از

جمله بغداد، کوفه، بصره، مصر و...:

دارالفاسقین یعنی بغداد در آن زمان (زمان ظهور قائم ع) در لعنت خدا و غضب او بسیاری فتنه‌ها آن را خراب می‌گرداند (بحار، ص ۶۵۴) ۹۰.

۳- هجوم ملخ و وزش بادهای سهمناک و شیوع بیماریهایی مانند طاعون، جذام<sup>۹۱</sup> و ...

۴- ندهای آسمانی و غیبی متعدد در ماههای رمضان، رجب، محرم، ذی‌حجه<sup>۹۲</sup> و ...

عواملی که به اجمال در چند صفحه گذشته یاد شد، بر رویهم معرف اجتماعی تباه و نابود شده است که بدبینی و یأس بر مردمش چیره گشته است، جامعه‌ای که کس کس را نمی‌شناسد، قلمها شکسته، قدمها سست، قلبها خسته و از کار مانده‌اند. سیاهی بر دلها سایه افکنده و نجات زمین و زمینیان در گرو کوششهای «دستی است که از غیب برون آید و کاری بکند» و جهان را رنگی نو و جلوه‌ای دیگر بخشد.

### بخش پنجم

### قیام و ویژگیهای آن

در انقلاب مهدی (ع) دو مرحله جدا از هم وجود دارد:  
الف - مرحله آغاز قیام، مبارزه با فساد و تحقق انقلاب  
ب - مرحله تثبیت و استقرار حکومت حق و عدالت و قسط اسلامی.  
نخستین مرحله این قیام، زیر نام قیام مهدی (ع) و مرحله دوم آن با عنوان «دولت مهدی (ع)» بررسی می‌شود.

### قیام مهدی (ع)

قیام مهدی زمان مشخصی ندارد و آنان که برای آن وقتی تعیین

می‌کنند دروغ‌گویند<sup>۹۳</sup> چه:

«ظهور نیست مگر پس از اجازه خدای عزوجل و این پس از مدت دراز و سختی و تیرگی دلهاست<sup>۹۴</sup>».

قیام وقتی واقع می‌شود که مردم تشنه پذیرش حقیقت و خواستار قیام مصلح و منجی باشند و این عطش آن گاه به اوج خود می‌رسد، که حکومت‌های ناحق و حکام ناراست. جامعه را به ورطه نابودی کشانیده باشند، زمانی که جنگ‌های خانمانسوز ناشی از تضادهای اجتماعی مردم را به تنگ آورده باشد، زمانی که ظلم فراگیر شود و نگرانی به اوج خود برسد، آن گاه که تازیانه‌های ستم‌اندیشه‌های خفته آدمی را بیدار کند، آن گاه که مردم هشیار شوند و به خود آیند و بر اثر تجربه‌های گذشته و واخوردگی از رژیم‌های بشری آمادگی کامل برای قبول حکومت خدایی و قوانین و اصول آن را داشته باشند، آن گاه پاکدلان روشن‌بین با آغوش باز به ندای آسمانی مصلحی که تجسم خواسته‌ها و آرزوهای درونی آنها و مبشر رهایی آنها از بردگی و ستم است، پاسخ می‌دهند و او چونان شهابی ثاقب<sup>۹۵</sup> به فرمان خالق پدیدار می‌شود و زمین را از لوث بیداد گران و جفاپیشگان پاک می‌کند. همین آمادگی عمومی و پذیرش همگانی است، که به او نیرو می‌دهد تا آن‌چه که هیچ مصلحی به انجامش موفق نشده است، انجام دهد و جهانی بی‌رنج و درد و حکومتی مطلوب بیاراید.

مهدی (ع) نهضت خود را از کنار خانه خدا، آغاز می‌کند<sup>۹۶</sup>. و همزمان با ظهورش جبرئیل امین ندا برمی‌دارد که:

«اینک حجت خدای در کعبه ظهور کرده است بشتابید و از او پیروی کنید<sup>۹۷</sup>»، مؤمنان آن را می‌شنوند و به صدایی که در برابر آن از حلقوم ابلیس نابکار برمی‌خیزد، و مردم را به پیروی از دجالان فرا می‌خواند، وقعی نمی‌نهند<sup>۹۸</sup>.

این ندا، عاشقان حق و راه‌یافتگان وادی معرفت را ندایی آشنا و نغمه‌ای جان‌بخش است. فریاد آزادی از دردها و رنج‌ها و آوای

نیرو بخشی است که در آن نوید رهایی از ستم و بیداد اربابان زر و زور و خداوندان کبر و غرور نهفته است. نوای پرطنین رهایی همه رهروان راست و پاک و خروش پرصلابت نابودی ناپاکان و کجروان و بداندیشان است. اگر ندای آسمانی خفتگان را بیدار می کند و امیدهای نهفته در دلها را زنده می گرداند، آوای ملکوتی مهدی (ع) اعلام پایان همه دغلكاریها و درازدستیهاست، اعلام آغاز نهضت جهانی و قیام خدایی آخرین مرد از مردان سلاله پاک محمدی است. نخستین خطبه امام آیه زیر از کلام حق است: بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين. بقية الله منم و حجت خداوند بر شمايم<sup>۹۹</sup>.

جبرئیل نخستین کسی است که با او بیعت می کند و پس از این بیعت با ندای: «اتی امر الله فلا تستعجلوه»<sup>۱۰۰</sup> فرا رسیدن امر الهی را اعلام می کند و این سرفصل انقلاب جهانی مهدی (ع) و روز خروج و قیام است<sup>۱۰۱</sup>.

امام در نخستین خطابه خود، مردم را به پیروی از قرآن خدا و فرمانبرداری از رسول او فرا می خواند، به مسجد الحرام می آید و به مقام ابراهیم تکیه می کند و دو رکعت نماز به جا می آورد، آن گاه مردم را مخاطب قرار داده می فرماید:

«ایها الناس! من شما را یادآور آن موقعی می کنم که در مقابل خدا خواهید ایستاد در صورتی که خدای رؤوف حجت را تمام کرده پیمبران را فرستاده، کتابهایی را نازل کرده شما را امر کرده که برای خدا شریك قرار ندهید، اطاعت و فرمانبرداری خدا و رسول را محافظت نمایید، آنچه را قرآن زنده می کند شما هم آن را زنده کنید آنچه را قرآن می میراند شما هم آن را بمیرانید شما در پرهیزگاری یار و وزیر مهدی باشید زیرا فنای دنیا نزدیک است و دنیا بانگ وداع زد. من شما را به جانب خدا و رسول او دعوت می کنم تا به قرآن خدا عمل کنید باطل را برطرف نمایید، سنت پیغمبر را زنده کنید. (المهدی ص ۳) <sup>۱۰۲</sup>.

این ندای آسمانی و این نغمه امیدبخش، منتظران پاکدین و مؤمنان راستین را به وجد درمی آورد، چه آنان نیک می دانند که این فریاد فرزند پیامبر است که اینک به فرمان خداوند، برای رستگاری و نجات ستمدیدگان، ظهور کرده است و با آشکار شدن قیام او چشمان منتظر درست اندیشان پرهیزگار، فروغی دیگر گرفته است. آهنگ کلام امام هر بیداردلی را آرامش بخش است و رخسار او نشان می دهد که جز از سلاله پاک پیغمبر نیست<sup>۱۰۳</sup>. چهل ساله مردی کشیده بالا، گشاده جبین و بلندپیشانی (منتخب ص ۱۸۵، بحار، ص ۳۳، ۳۰ و ۵۲۸) شبیه ترین مردم به پیغمبر (ص) است و به همراه خویش پرچم، شمشیر، پیراهن، زره و اسباب زینت جدش رسول خدا (ص) را دارد (منتخب ص ۴۹۰ ح ۱، بحار ص ۵۲۱ و ۵۶۵) او از هر کدام از پیامبران گذشته نشانه ای دارد (ینایع ص ۴۰۱). از موسی ترسناکی و انتظار؛ از یوسف زندان؛ از عیسی این که گویند او مرده است و حال آن که نمرده است و بالاخره از محمد ص شمشیر اوست (کمال الدین ج ۱ ص ۴۴۲). او مردی است درشت پوش و ساده خوار که در رفتارش درشتی و نرمی به هم دراست (منتخب ص ۴۸۹ ح ۱ و ص ۳۰۷ ح ۲) با دشمن جز به سختی و بادوست جز به نرمی سخن نگوید (مهدویت و آینده بشر ص ۷۷، بحار، ص ۶۱، المهدی ص ۳) و در برابر فرمان حق شکیبا، بردبار و فروتن است. (المهدی ص ۹۴ و ۹۷)<sup>۱۰۴</sup>. این نشانه های عینی تردیدها را از دل می زداید و به دنبال بیعت جبرئیل امین، ۳۱۳ تن مؤمن پاک و خالص به ندای آسمانی: ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین<sup>۱۰۵</sup>، لبیک می گویند و بدو می گروند.

اینک خورشید درخشان امت طلوع کرده است تا بساط نابرابری و ناراستی را درهم چیند و نور خدایی را در زمین بگسترد، پرچم قیام را به دست می گیرد، همان پرچمی که مسلمانان در نخستین نبرد خویش با کفر در دست داشتند، پرچم جنگ بدر، و با همان عدد و شمار سپاهی جانباز یعنی ۳۱۳ تن، تانشان دهد که این آخرین نهضت عدالت با

نهضت پیامبر، که آخرین نهضت نبوت است، پیوستگی و ارتباط دارد.<sup>۱۰۶</sup> بر پرچم او نوشته است اسمعوا و اطیعوا. (بشنوید و اطاعت کنید) و به روایتی البيعة لله: (بیعت برای خداست)<sup>۱۰۷</sup> کوفه را به عنوان مرکز برمی‌گزینند، کوفه‌ای که پس از مبارزه‌ای سخت و کشتار بسی از مفسدان بدان وارد شده است و پایگاه خویش را در مسجد، که سنگر مستحکم شریعت و حصن حصین دین است، استوار می‌سازد.

اینک آغاز کار است، آغاز دولت حق، دولتی راست و درست که رهبری آن را گزیده‌خداوند، منجی بزرگ بشری به عهده دارد و نوید تشکیل و تکوین آن را علی (ع) سالها پیش به مؤمنان خویش داده است:

جنگ قد علم خواهد کرد در حالی که دندانهای خود را نشان می‌دهد، پستانهایش پر است و آماده است.

شروع کار شیرین است و عاقبت آن تلخ - همانا فردا - و فردا چیزی را ظاهر خواهد کرد که او را نمی‌شناسید و انتظارش را ندارید - آن حاکم انقلابی هر یک از عمال حکومت‌های قبلی را به سزای خویش خواهد رسانید، زمین پاره‌های جگر خود را از معادن و خیرات و برکات برای او بیرون خواهد آورد و کلیدهای خود را با تمکین به او تسلیم خواهد کرد، آن وقت به شما نشان خواهد داد که عدالت واقعی چیست و کتاب خدا و سنت پیامبر را احیاء خواهد کرد.<sup>۱۰۸</sup>

آری علی (ع) که این آینده وحشتناک و عبوس را نشان می‌دهد به روشنی امیدبخش صبحی سپید نیز نوید می‌دهد و آن صبح سپید چیزی جز همین مهدی (ع) نیست و آن که کتاب خدا و سنت پیامبر را احیا خواهد کرد، مبارزی پرتوان است که کوفه مرکز قیام اوست.

بر مبنای روایات صحیح و اشارات متعدد مفسران، برخی از آیه‌ها و

عبارت‌های قرآن کریم در شأن مهدی (ع) است و یا به جنبه‌ای از جنبه‌های این قیام الهی اشاره می‌کند و پاره‌ای دیگر از تعبیرهای قرآنی نیز وجود دارند که نکته‌ام عام و کلی را دربر می‌گیرند که در هر انقلاب خدایی می‌تواند یافت شود اما از آن جا که قیام مهدی (ع) آخرین قیام الهی است که به حاکمیت کامل الله منجر می‌شود، می‌تواند مصداق آشکاری برای این تعبیرها نیز باشد. مثلاً تعبیرهایی مانند، روز فتح، روز دین، روز خروج، وقت معلوم، ساعة، عصر<sup>۱۰۹</sup> و... به روز قیام مهدی (ع) و یا زمان حکومتش تفسیر شده است.

بر مبنای برخی دیگر از روایات کلمات و ترکیبات، حق، بقیة الله، صبح، خنس، فجر، نورالله، س و... در قرآن به مهدی (ع) اشاره دارد<sup>۱۱۰</sup>. مهدی (ع) مبشر دینی جدید نیست، بلکه زنده کننده و استوار کننده اسلام راستین و برپای دارنده سنت رسول الله (ص) است و به این تعبیر مهدی (ع) «دین قیمه»<sup>۱۱۱</sup>، را ترویج و تبلیغ می‌کند و پیروی از او پیروی از فرمان خدا و رسول (ص) و «طاعتی معروف» است<sup>۱۱۲</sup>. علاوه بر این قرآن کریم یاران قائم (ع) را «صالحان» و «امة معدودة» می‌شمارد و دخول در حلقه این یاوران را حصنی امن و نژی محکم می‌داند، و بالاخره از غیبت آن حضرت به کلمه «غیب» تعبیر می‌کند<sup>۱۱۳</sup>. دیگر تردیدی نمانده است که مهدی (ع) منجی عالم انسانی ظهور کرده است و اطاعت از او بر هر مؤمن راستین فرض است، جبرئیل با او بیعت کرده است و همه دلایل عینی<sup>۱۱۴</sup> و عقلی گواهی می‌دهد که کسی که اینک مردم را به دین حق فرا می‌خواند، قائم (ع) است و بس.

نخستین یاران مهدی ۳۱۳ تن مؤمن روشن بین و واقع گرا هستند که ندای او را لبیک گفته به مصداق: اینما تکنونوا یأت بکم الله جمیعاً<sup>۱۱۵</sup>. بسان ابرهای پراکنده پاییزی از هرسو گرد آمده به دورش حلقه زده‌اند<sup>۱۱۶</sup>. اینان از یک صنف و خیل نیستند بلکه هر کدام از گروهی و از شهری خاص می‌باشند اگر چه پارسایانی به نام و یاورانی صدیق و

خویشتن دارند اما در جای خود دلیرانی لشکر شکن و نبرد گرانی دشمن شکرند که با امام به چهل صفت از صفات نیک و بلند انسانی در میان رکن و مقام پیمان می بندند<sup>۱۱۷</sup>. از این گروه یاوران صدیق و راستکار که بگذریم در صف ارادتمندان و یاوران نخستین قائم (ع) گروه دیگری قرار دارند که هر چند تقرب دسته نخست را ندارند، اما شایستگی یآوری امام (ع) را دارند و در کنارش برای استقرار حق نبرد می کنند. اینان ده هزار نفرند که به تدریج گرد امام جمع می شوند<sup>۱۱۸</sup> و اینانند «حزب خدا»<sup>۱۱۹</sup> که در کنار قائم او شمشیر می زنند و باطل را از میان می برند.

اینان مؤمنانی هستند که نماز به پای داشته و زکوة ادا کرده اند و امر به معروف و نهی از منکر انجام داده اند و به پاداش این بندگیها و به دنبال پیوستن به آخرین امام برحق و پیکار در رکاب او در زمین تمکین یافته اند<sup>۱۲۰</sup>.

از این دو گروه یاور پاکباز و صادق که بگذریم، امام به تأییدهای خدایی و توفیقهای ربانی و امدادهای غیبی نیز مؤید و موفق است. تجلی این امدادها به گونه های مختلف است و بر رویهم سبب اشاعه و ترویج اندیشه های والا و خردمندانهاش می شود و او را در نیل به هدفهای ارزنده اش یاری می رساند<sup>۱۲۱</sup>.

مهدی (ع) به همت و اراده خدا بخشیده خویش و با اتکاء به الطاف او و به مدد ده هزار تن یاور پاکدل و از جان گذشته، به امر خداوند دعوت خود را اعلام و انقلاب خویش را آغاز می کند، چه خداوند او را فرستاده است تا آخرین انقلاب الهی را به انجام رساند و دین حق را بر همه ادیان چیره و غالب سازد و مشرکان و ناباوران را محو و نابود کند<sup>۱۲۲</sup>. و این همان مژده ای است که خداوند بزرگ در قرآن به مؤمنان و گروندگان دین خویش داده و آنان را به پیروزی و فتح نزدیک بشارت داده است<sup>۱۲۳</sup>. روز قیام مهدی و استقرار حکومت او همان روزی است که در کلام حق از آن به روز تسلط بندگان صالح



بر زمین تعبیر شده است<sup>۱۲۴</sup> حکومتی که با ظهورش حق آمده است و باطل از میان رفته<sup>۱۲۵</sup>. بزرگ نجات بخشی که با قیام او تسلط جاودانه حق تثبیت شده است و مستضعفان وارثان زمین گشته اند<sup>۱۲۶</sup>. در زیر پرچم عدل و داد او مردانی یکدل گرد آمده اند که مصداق واقعی «صابرین» و «متقین» در قول حق هستند<sup>۱۲۷</sup>.

کوتاه سخن آن که دوران پرافتخار او دوره امنیت و رفاه عمومی و تأمین آسایش برای همه موجودات خواهد بود و زمان او را رام و خورشید فرمانبردار است و عصر او عصر پیروزی حق و عدل و استواری و ثبات اصول و مبانی انسانی و نفسی و نابودی بیدادگریها و ستمگریهاست<sup>۱۲۸</sup>. برای رسیدن به این هدف والای خویش به مبارزه ای بی امان با ابلیس و ابلیسیان<sup>۱۲۹</sup> برمی خیزد، و گام به گام استوار و پیروز به پیش می رود. او ابتدا با نادرستیها و دغلیکاریها به ستیز برمی خیزد، بدعتهای رایج را نابود می کند و دروغ را ریشه کن می سازد، استعمار، استثمار، تبعیض، نادرستی و شرك را از میان می برد و بدین معنی تبهکاران را عذاب اکبر است و جفر احمر<sup>۱۳۰</sup>.

او دستورهای دینی و حدود شرعی فراموش شده را اجرا می کند. بسیاری از ناباوران سخت سر به تیغ او کشته می شوند، او می کشد تا شرك ریشه کن شود، و بدین معنی عذاب و شدت است برای همه کسانی که از راه صواب منحرف شوند. بهتر است گفته شود که: او آیت رأفت و عطوفت و مظهر نجات است برای پاکان و راستان، و آیت خشم و عذاب است برای همه ناپاکان و کجروان، و اگر گفته شده است که از تیغ مهدی (ع) خون می بارد با توجه به این جنبه از قیام او بوده است<sup>۱۳۱</sup>.

حقیقت این است که امام برای استحکام حکومت حق و گسترش نظام عدل گروهی را که با او به ستیز برمی خیزند و یا سد راه او می شوند، نابود می کند. او ویران می کند همه سنتهای نادرست و عادات زشت و قواعد ناراست و قوانین ناقص و ظالمانه ای که در طول تاریخ مردم را به وسیله آنها به بند کشیده و آزرده اند و در برابر آنها را به

اسلام درست و راست دعوت می کند<sup>۱۳۲</sup>. عیسی (ع) در فلسطین به زمین فرود می آید و به امامت بر مهدی (ع) سلام می گوید و در پشت سرش نماز می کند<sup>۱۳۳</sup>. و او را در کشتن دجال نابکار یاری می کند<sup>۱۳۴</sup> و اصحاب کهف از خواب گران برمی خیزند و با او بیعت می کنند و دیگر بار، تا رستاخیز به خواب فرو می روند<sup>۱۳۵</sup>.

به هر حال مهدی (ع) فساد را ریشه کن می کند و گیاهان هرز و مزاحم را از گلزار هستی به دور می ریزد و با از میان بردن خارهای یأس و بدبینی جوانه های عشق و امید در دل مردم شکوفه می زند و حکومت او شکل می گیرد و دولتی که سالها همه نیکان در انتظارش بودند رخ می نماید و افقی روشن و نورانی در آسمان هستی تجلی می کند.

### بخش ششم

#### دولت مهدی (استقرار حکومت عدل و قسط)

«اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة  
تغز بها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و  
اهله و تجعلنا فيها من الدعاة الى طاعتك  
و القادة الى سبيلك و ترزقنا بها كرامة  
الدنيا و الآخرة»<sup>۱۳۶</sup>.

اینک از شب سیاه ظلمانی، روز روشن و سپید زاده است، روزی که سپیدی و درخشندگی آن تا اعماق دل آدمیان نفوذ کرده و چشمان منتظر و خسته آنان را نوری دیگر گونه بخشیده است. امروز روز خداست<sup>۱۳۷</sup>، روزی که زمین مرده، حیات نویافته است<sup>۱۳۸</sup>؛ روز ساطعه عدالت و حاکمیت ارزشهای والای انسانی بر همه شؤون زندگی، روز بیزاری از همه گرایشهای نادرست و به سخن دیگر روز غلبه «ایمان

اسلامی» است<sup>۱۳۹</sup>. آری اینک مستضعفان زمین، یعنی اخلاف مردمانی که در طول تاریخ با شلاق ستم در خدمت اربابان زر و زور زیسته و با جادوی نیرنگ و فریب از نجات خود مأیوس بوده و سقوط نظامهای هولناک و مرگ حاکمان ددصفت و دیوخورا حتی در خیال خویش نمی‌پروراندند، رهبری را به دست گرفته بر آرزوهای خویش کامروا شده‌اند<sup>۱۴۰</sup>.

آری تحقق بخش این وعده الهی مهدی (ع) است که رسالتش دگرگونی همه ارزشهای مادی و مسخ شده بشری و در انداختن طرحی نو بر بنیاد ارزشهای الهی و اسلامی و انسانی است، نظامی مبتنی بر آموزشهای دقیق قرآن و منطبق بر شریعت محمدی<sup>۱۴۱</sup>. کار او به ثمر رساندن و برپا داشتن اندیشه‌های بلند انبیای گذشته و اثبات برتری اسلام بر همه ادیان است<sup>۱۴۲</sup>، و در این راه است که همه تحریفها و بدعتهای دین را به دور می‌ریزد و دین خالص و پاک را در جهان می‌گستراند در فضای آرام و امیدبخشی که ایجاد می‌کند، مجالی به رشد اندیشه‌ها می‌دهد و خرد و دانش را بر هر چیز مقدم می‌دارد<sup>۱۴۳</sup>.

حکومت قائم سه ویژگی عمده دارد ۱- جهانی است ۲- بر بنیاد عدل استوار است ۳- وحدت کامل دارد<sup>۱۴۴</sup>.

## ۱- حکومت جهانی است:

تشکیل حکومت جهانی که شیعه تحقق آن را به اداره رهبری عالیقدر - که کسی جز مهدی (ع) نیست - نوید می‌دهد نه از این جهت است که برای قائم قدرت هدایت و ارشادی پیش از دیگر ائمه قائل است، بلکه بیشتر مولود جو اجتماعی و سیاسی خاصی است که دورنمایی از آن را از روایات و احادیث بویژه از خطبه‌های نهج البلاغه می‌توان استنباط و استنتاج کرد:

الف - جهان در عصر مهدی (ع) از همبستگی و ارتباط وسیعی برخوردار است، جهانی است که ارتباط افراد آن با یکدیگر بسیار ساده

و آسان است، خداوند چنان قدرت و وسعتی به گوشها و چشمهای پیروان مهدی می بخشد که با وجود مسافتی بعید میان آنان و قائم، مهدی (ع) با آنان سخن می گوید و آنها سخن او را می شنوند و به وی می نگرند و حال آن که او در جای خویش است<sup>۱۴۵</sup>.

تصویر چنین جهانی با این ارتباط سریع و آسان اگر در گذشته دشوار بود، با پیشرفتهای علمی امروز امری عادی و معمولی است، در چنین جهانی، بویژه هنگامی که حکومتهای فریبکار و حکام ناراست آدمیان را به فغان آورند ندایی آسمانی که از حلقوم رهبری توانا برخیزد، می تواند همه ستمدیدگان را بسیج کند و علیه کفر و جور بشوراند.

ب - چنین نیست که در عصر مهدی (ع) ترکیب کلی جامعه فاسد و تباه باشد، حقیقت این است که خوبان و نیکان یکسره از میان نرفته اند و جامعه سراسر از بدی و زشتی انباشته نیست. وجود دو گروه نیک و بد به جامعه آگاهی می بخشد. خوبی که به رسالت خود مؤمن باشد آماده استقبال از رهبری است که حکومت او حکومت فرد نیست، بلکه حاکمیت خدا و کلام خداست. حدیث زیر بر این آگاهی مهر قبول می زند:

حضرت صادق فرمود: ای منصور این امر (ظهور قائم) برای شما پیش نمی آید مگر بعد از یأس، به خدا سوگند پیش نمی آید مگر پس از آن که تمیز شوید، به خدا مگر پس از آن که خالص و آماده از کار در آید، به خدا مگر آن که شقی یکسره روبه شقاوت رود و سعید روبه سعادت رود<sup>۱۴۶</sup>.

ج - مقارن ظهور مهدی (ع) قطبهای قدرت و اهرمهای زور و قلدری به سبب جنگهای داخلی و مکرر از یکدیگر گسیخته اند، حکومتها از درون به فساد گراییده و به سبب جنگهای فرسایشی از برون نیز فرسوده شده به ضعف گراییده اند، مهدی (ع) و یاران او، مسلح به نیروی آگاهی و ایمان با پشتوانه حمایت توده های مستضعف مجالی دارند تا این نابسامانیها را به سامان رسانند و به خواستهای ستمدیدگان

جامه عمل بپوشانند<sup>۱۴۷</sup>.

د - علم در عصر مهدی پیشرفت زیادی کرده است امام خود داناترین مردم است و به عنوان «معدن علم»<sup>۱۴۸</sup> خطاب می‌شود و این آگاهی و دانش را به مردم زمان نیز داده است در پرتو هدایت‌های او مردم آگاه‌تر از گذشته شده‌اند. اصولاً آمادگی ذهنی و روحی مردم برای پذیرش قیام او، دلیلی بر آگاهی و دانش عمومی است، مردانی که دور از چشم حکومت‌های وقت افکارشان با حقایق آشنا شده و عزم و اراده آنان در برخورد با وقایع مختلف تیز شده و بر اثر گذشت زمان و پندگیری از جریان‌ات و اتفاقات تاریخی آیات حکمتی آموخته‌اند، آگاه‌دلان پی به حقیقت برده‌ای هستند که دانش آنان به نسبت دیگران بیشتر و اندیشه‌شان روشن‌تر است<sup>۱۴۹</sup>.

ه - بر عوامل چهارگانه یاد شده، که هر يك در تشکیل دولت جهانی مهدی (ع) می‌توانند نقشی سازنده داشته باشند و امکان شکل‌گیری آن را افزایش دهند، باید قدرت رهبری و نیروی الهی امام را نیز افزود، کسی است که در شأن او خداوند در وحی معراج به رسولش فرمود:

زمین را به وسیله آخرین آنها (آخرین نفر از نسل رسول ص) از دشمنان خود به یقین پاك خواهم کرد و او را در تمام قسمت‌های مشرق و مغرب زمین مسلط خواهم ساخت؛ بادها را مسخر او می‌سازم و ابرهای سرکش را برای او رام می‌کنم او را در میان اسباب و وسایل روز بالا می‌برم و با سپاهیان خود یاریش می‌کنم، به وسیله فرشتگان خود پی‌درپی بدو امداد می‌رسانم تا دعوت مرا اعلام کرده خلق را به توحید من جمع گرداند. سپس ملك او را ادامه می‌دهم، تا روز قیامت، در میان اولیاء خود پیش می‌برم<sup>۱۵۰</sup>.

شیعه تشکیل يك حکومت جهانی واحد را با چنین جو اجتماعی و سیاسی و با در نظر گرفتن آمادگی و آگاهی عمومی جامعه تحت رهبری نیرویی مدد گرفته از الطاف الهی، در عصر مهدی (ع) منتظر است و

پیامدهای چنین حکومتی را آبادی زمین و آسایش و امنیت برای همه موجودات و بهره‌برداری از همه مواهب طبیعی و تشکیل جامعه‌ای بر بنیاد مساوات می‌داند.<sup>۱۵۱</sup>

## ۲- عدل و قسط:

ویژگی دیگر حکومت مهدی (ع) رعایت عدل در همه ابعاد آن است تأکید بر مسأله عدالت در عصر مهدی ترجیح‌بند همه روایات و احادیث است عبارت *یملأ الارض قسطاً و عدلاً* در اکثر روایات مربوط به ظهور می‌آید. در خطبه امام علی (ع) مضمون: *فیریکم کیف عدل السیره* نشان دهنده این است که مهدی (ع) عدل را با تمام ابعاد آن به اجرا در می‌آورد عدالتی که همه مردم منتظر آن بودند. عدالتی عملی، نه عدلی خیالی و موهوم؛ از آن‌جا که مجری این عدالت مقامی خدایی دارد امکان هیچ‌گونه انحراف و ضعفی نیز در آن نیست و قانون عدل الهی است و بس. او در مسأله قضاوت و ثروت اصولی را رعایت می‌کند که تأمین خواستها و نیازهای افراد در آن باشد و قانون حق و عدل رعایت شود، به شیوه داوود پیامبر حکم می‌کند<sup>۱۵۲</sup> و مال را به حق و عدل میان مردم تقسیم می‌کند<sup>۱۵۳</sup>. او عدالت همگانی را که بشر از آغاز در آرزوی آن به سر می‌برد، و برای رسیدن به آن خونها داد و سرها باخت، استوار و پای‌برجا می‌سازد، عدالتی پایا که حقوق معنوی و مادی حق‌شناسان را تأمین کند و آنان را خرسند سازد و این همان «عدل السیره» ای است که کلام علی (ع) بدان اشاره دارد<sup>۱۵۴</sup>.

## ۳- وحدت:

دولت مهدی (ع) دولت وحدت است، وحدت صوری و معنوی. وحدت صوری دارد، زیرا مردمی در زیر پرچم اسلام و معتقد به قانون قرآن به سوی خدای واحد راه سپرند. وحدت معنوی دارد، زیرا دولت

مؤمنان پاك است، مردمی یکدل، با هدف واحد و خواست یگانه، يك سخن و يك هدف به سوی این خدای واحد در حرکاتند، بر پهنه گیتی کلمه توحید حکومت می کند؛ حاکمان ناراست و کجرفتار نابود شده اند و دولتهای زرق و فریب جای تهی کرده اند و مصداق واقعی «اشرقت الارض بنور ربها» آشکار شده است. بدین سان دولت اسلام با بهره گیری از قانون قرآن و به کار بستن دقیق دستورهای آن به رهبری مهدی (ع) بر زمین استقرار می یابد و «کتاب و سنت مرده»<sup>۱۵۵</sup> زنده می شود، و این دولت پیروز تا آن گاه می یابد که خواست خداست<sup>۱۵۶</sup>، دیگر این ملك را زوالی نیست و این نعمتها «الی یوم القیامه»<sup>۱۵۷</sup> بر دوام است.

## یادداشت‌های گفتار سوم

۱- ... اخبرنا عبدالعزیز محمود بن البزار عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص) يخرج في آخر الزمان رجل من ولدي اسمه كاسمي وكنية ككنيتي يملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً فذلك هو المهدي. و به دنبال حدیث آمده است:

و هذا حدیث مشهور و قد اخرج ابوداود الزهري عن علي بمعناه و فيه لولم يبق من الدهر الايوم واحد لبعث الله من اهل بيتي من يملأ الارض عدلاً و ذكره في روايات كثيرة. (منتخب ص ۱۸۲ ح ۱).

۲- ... ابي مسعود قال: قال رسول الله (ص): «لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجلاً من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي». (ينابيع ص ۴۳).

۳- وان لله تبارك و تعالی خليفة يخرج في آخر الزمان و قد امتلأت الارض جوراً و ظلماً، فيملأها قسطاً و عدلاً و لولم يبق من الدنيا الايوم واحده. (ينابيع ص ۴۱۰) احادیث معتبر دیگر نیز در این مورد فراوان است برای مثال نک. ینابيع صص ۴۶۸-۴۶۷ و منتخب الاثر ص ۱۸۲.

۴- درباره وجه تسمیه آن حضرت به مهدی به ذکر آنچه در زیرنویس مقدمه کتاب منتخب الاثر آمده است بسنده می‌نماید: ... قال في النهاية: المهدي الذي قد هداه الله الى الحق و قد استعمل في الاسماء حتى صار كالاسماء الغالبة و به سمى المهدي الذي بشر به رسول الله (ص) انه يجيء في آخر الزمان. و في لسان العرب: المهدي الذي قد هداه الله الى الحق و قد استعمل في الاسماء الغالبة و به سمى المهدي الذي بشر به النبي (ص) انه يجيء في آخر الزمان و في تاج العروس: والمهدي الذي قد هداه الله الى الحق و قد استعمل في الاسماء حتى صار كالاسماء الغالبة و به سمى المهدي الذي بشر به انه يجيء في آخر الزمان جعلنا الله من انصاره (منتخب الاثر، مقدمه، زیرنویس ۱).

در نهایت گفته است: مهدی کسی است که خدا او را به سوی حق هدایت کرده است و همانا که در نامگذاریها به کار می‌رود تا جایی که از اسمهای غالب شده است و بدان سبب به مهدی نام گذاری شده است، که او کسی است که رسول خدا (ص) مژده داده است که در آخر الزمان می‌آید و در لسان العرب: مهدی او کسی است که خدا او را به سوی حق هدایت کرده است و همانا به کار رفته است در اسمهای غالب و بدان سبب به



مهدی نام گذاری شده است که پیامبر (ص) مژده داه است که در آخر الزمان می آید و در تاج العروس: مهدی کسی است که هدایت کرده است او را خدا به سوی حق و همانا در اسماء به کار می رود تا این که از اسمهای غالب شده و بدان سبب مهدی نامیده شده است که به آمدن او در آخر الزمان مژده داده شده است و خداوند ما را از یاران او گرداند.

۵- کمال الدین... قال رسول الله (ص) لم اعرج بی الی ربی جل جلاله اتانی النداء یا محمدا قلت: لیبک رب العظمة لیبک، فاوحی الله الی یا محمدا! هل اتخذت من الآدمین وزیر و اخاً... یا محمد قد اخترت لك من الآدمین علی بن ابیطالب (ع)... واعطیتك ان اخرج من صلبه احد عشر مهدیاً کلهم من ذریتك من البکر البتول و آخر رجل منهم یصلی خلفه عیسی بن مریم یملأ الارض عدلاً کما ملئت منهم ظلماً و جوراً انجی به من الهلکة و اهدی به من الضلالة و ابرء به من العمی و اشفی به المریض... (منتخب ص ۴۲۴ ح ۱).

به طور کلی روایات و احادیثی که در تعیین نسب مهدی (ع) و پدران او از طریق فریقین نقل شده است بسیار زیاد است و جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که امام مهدی ع ۱- از خاندان پیامبر اکرم (ص) است ۲- از فرزندان امام حسین (ع) است ۳- فرزند امام حسن عسکری (ع) است ۴- دوازدهمین پیشوا و راهنما پس از پیامبر اکرم است. در منتخب الاثر ۹۱ حدیث نقل شده است که در آنها تصریح شده که امامان دوازده نفرند اول آنها علی (ع) و آخرشان مهدی (ع) است ۹۴ حدیث بیان می کند که آخرین ائمه دوازده گانه مهدی (عج) است و ۳۹ حدیث صراحت دارد که ائمه دوازده نفرند و نه نفر آنان فرزند حسین بن علی (ع) هستند.

۶- مؤلف منتخب الاثر در حدیثی از النجم الثاقب در ضمن حدیثی که درباره تولد امام و زمان آن است می نویسد:

... ثم سئلوا عن محمد بن علی (راوی الحدیث) عن امه ع. قال: کانت امه ملیکة التي یقال لها بعض الایام سوسن وفي بعضها ریحانة و نرجس ایضاً من اسمائها. (منتخب ص ۳۲۰ ح ۱). مؤلف منتخب می نویسد که این پنج نام را برای مادر آن حضرت خاتون آبادی در اربعین خود از محمد بن شاذان نیز آورده است.

۷- در کمال الدین در حدیثی طولانی آورده است: انا ملیکة بن یوشع ابن قیصر ملک الروم و امی من ولد الحواریین تنسب الی وصی المسیح شمعون. (کمال الدین ج ۲ ص ۹۲). روایات و احادیث در این باره بسیار زیاد است برای مثال نک. بحار، ص ۸؛ ینابیع، ۴۱۰؛ منتخب، ۳۲۰، ۳۲۲ زیر نویس شماره ۲.

۸- ... ولد الصاحب (عج) للنصف من شعبان سنه خمس و خمیسین و مائتین، (کمال الدین به نقل از منتخب ص ۳۴۱).

۹- ... ان ولادة القائم علیه السلام کانت لیلة الخامس عشر من شعبان سنه خمس و خمیسین و مائتین فی بلدة سامرا. (ینابیع ص ۴۵۲).

ماخذ دیگر تقریباً همگی در سال و روز تولد آن حضرت باهم اختلافی ندارند برای نمونه نک. منتخب ص ۳۲۰، ح ۱ و زیر نویس شماره ۱ همان صفحه، و ص ۳۲۲ زیر نویس شماره ۲ و احادیث دیگری که در این مورد در همین صفحات نقل شده است.

در يك مورد تولد آن حضرت به جای سال ۲۵۵ سال ۲۵۶ یاد شده است: ولد (ع) بسامرا سنة ست و خمسين و مائتين. (نك منتخب ص ۳۴۴ ح ۱۹).

۱۰- سمعت محمد بن عثمان العمري قدس الله روحه يقول: لما ولد الخلف المهدي صلوات الله عليه و آله سطع نوره من فوق رأسه الى عنان السماء ثم سقط لوجهه ساجداً لربه تعالى ذكره ثم رفع رأسه وهو يقول: شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة الى آخر الآية [آیه ۱۸ سوره آل عمران] و كان مولده يوم (دستنویسها لیلۃ) جمعه، (منتخب ص ۳۴۲ ح ۸؛ کمال الدین ج ۲ ص ۱۰۷). درباره کرامات دیگر نك. کمال الدین همان جلد و همان صفحه و منتخب ص ۳۲۰ ح ۱.

۱۱- روایات بسیار وجود دارد که از حضرت پیامبر اکرم و یسائمه نقل شده است که امام دوازدهم همانام پیامبر اکرم (ص) است القاب آن حضرت نیز هر يك بر مبنای روایت یا حدیثی به آن حضرت نسبت داده شده است برای آگاهی نك. بحار ص ۵۵، ۶۴، ۵۶۷؛ المهدي ص ۱۹۷؛ منتخب. ص ۱۸۲ ح ۱ و ۳۴۴ ح ۱۹ و ۴۶۸ ح ۱؛ کمال الدین ج ۲ ص ۳۶۷.

۱۲- این که خداوند مصلحت بندگان خود را به کودکی کم سن سپارد پدیده‌ای شگفت‌آور نیست، چه این خود یکی از جلوه‌های قدرت خداوندی است و به‌علاوه در قرآن از نبوت یحیی و عیسی در سنین کودکی خبر داده شده است مؤلف کتاب المهدي در این مورد اشاره‌ای دارد که عین آن از ترجمه کتاب مذکور نقل می‌شود:

امر پیغمبری، امر امامت، امر نبوت و خلافت، به دست خداست و احدی از مردم را در این موضوع اختیاری نخواهد بود این موضوع عقلاً هم جایز است و مانعی ندارد و به‌علاوه برای این موضوع دلیل هم هست و آن این است که خدای توانا قادر است که جمیع شرایط پیغمبری و امامت را در وجود کودک ایجاد نماید، آری عقل استبعاد نمی‌کند که خدای سبحان کسی را ولی خود قرار دهد و او را در حال کودکی رسول یا پیغمبر یا امام یا وصی کند در صورتی که هنوز بالغ نشده باشد زیرا که در قدرت خدا عجزی وجود ندارد و جریان حضرت یحیی و عیسی (ع) صادق‌ترین شاهد و عادل‌ترین حاکم است. در کتاب بصائر الدرجات از علی بن اسباط روایت کرده که گفت من دیدم امام محمد باقر (ع) به سوی من خارج شد من به وقت به آن حضرت و سرو پای مبارکش نظر کردم تا همین که به‌مصر مراجعت کنم قامت آن بزرگوار را برای یاران خود نقل نمایم، ناگاه دیدم امام باقر (ع) خدا را سجده کرد و فرمود: «خدا آنچه برای نبوت استدلال کرده برای امر امامت نیز استدلال فرموده» چنان که می‌فرماید: و آتیناه الحکم جميعاً (سوره مریم آیه ۳، یعنی، حضرت یحیی را در حال کودکی حکومت دادیم مترجم) و نیز می‌فرماید: حتی اذا بلغ اشد و بلغ اربعین سنة (سوره احقاف آیه ۴ یعنی تا آن موقعی که به انتهای جوانی رسید و چهل‌ساله شد مترجم) پس جائز است به پیغمبری که کودک باشد یا مردی که چهل ساله باشد حکمت عطا بشود، (المهدی ص ۱۴۱؛ نیز نك - امام مهدی حماسه‌ای از نور ص ۶۱).

۱۳- درباره دو غیبت آن حضرت (غیبت صغری از ۲۶۰ تا ۳۲۹ هـ) و غیبت کبری

از ۳۲۹ به بعد) همه مآخذ اشارات صریح و روشن دارند. مثلاً نك. منتخب ص ۲۵۱ که ده حدیث از کتب معتبر در این مورد نقل کرده است.

آنچه درباره علت غیبت صغری یاد شده است همگی دال بر این است که رفتار غیر انسانی خلیفه معاصر امام حسن عسکری (ع) و کوششهایی که در نابودی امام داشت اقتضای چنین غیبتی را می نمود. در این جا به يك مورد از موارد متعدد اشاره می شود:

... كما اوجبت الحكمة باستقامة التدبير غيبة من ذكرنا من الحجج المتقدمة عليهم السلام بالوجود وذلك ان المعروف المتسالم بين الخاص والعام في اهل هذه الملة ان الحسن بن علي والد صاحب زماننا عليهما السلام قد كان وكل به طائفة زمانه الى وقت وفاته فلما توفي (ع) وكل بحاشيته واهله وحبست جواریه و طلب مولوده هذا اشد الطلب و كان احد الموليين عليه عمه جعفر اخو الحسن بن علي بما ادعاه بنفسه من الامامة و رجا ان يتم له ذلك بوجود ابن اخيه صاحب الزمان فجرت السنة في غيبته بما جرى من سنن غيبته من ذكرنا من الحجج المقدمه و نوم من حكمة غيبته (ع): و چنان چه حکمت الهیه در دوره های گذشته اقتضای غیبت حجت های متعددی می نمود، او را هم در پرده غیب نهان ساخت برای آن که نزد خاص و عام ملت اسلام معروف و مسلم است که خلیفه نایب و سرکش معاصر امام حسن عسکری (ع) ناظران و پاسدارانی بر آن حضرت گماشته بود که تاموقع وفات او را به دقت تحت نظر داشتند و چون حضرت وفات کرد تمام خاندان و خدمتکاران او را بازداشت نمود و زیر نظر گرفت و کنیزان آن حضرت را زندانی کرد و در دنبال فرزند نوزاد او جستجو و بازرسی دقیقی انجام داد و یکی از بازجویان او همان جعفر برادر خود امام حسن عسکری (ع) بود که هوای امامت در سر داشت و به دست آوردن برادرزاده خود را وسیله مؤثر درك مقام امامت به نایب خود می دانست و تلاش بسیاری می کرد و روش غیبت درباره آن حضرت مجری شد چنان که در مورد حجت های گذشته مجری گردید که ذکر آنها نمودم. (کمال الدین ج ۱ ص ۱۰۱).

۱۴- این نواب چهارگانه به شیوه زیر تعیین شدند: نخستین، یعنی ابو عمر و عثمان بن سعید العمری، را امام ابو الحسن علی بن محمد عسکری و ابو محمد الحسن بن علی علیهم السلام تعیین کردند؛ دومی که پسر این عثمان بن سعید است به نص ابی محمد علیه السلام و نص پدرش عثمان؛ سومی، یعنی ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی، به نص ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری و به امر امام (ع). چهارمی یعنی شیخ ابوالحسن علی بن محمد السمری به نص حسین بن روح. (برای آگاهی بیشتر نك منتخب ص ۲۹۲ تا ۴۰۰ و زیر نویسها مربوط).

پس از مرگ چهارمین نایب، غیبت کبری آغاز می شود و از آن پس کسی به نیابت تعیین نشده است و این مطلب را امام در توقیعی که شش روز پیش از مرگ علی بن محمد سمری نوشتند بدو ابلاغ کردند:

حدثنا ابو محمد الحسن بن احمد المکتب (ره) قال كنت بمدينة السلام في السنة التي توفي فيها الشيخ علي بن محمد السيمري (ره) فحضرته قبل وفاته بايام فخرج الي الناس توقيعاً نسخته: بسم الله الرحمن الرحيم: يا علي بن محمد السيمري عظم الله اجر اخوانك

فيك فانك ميت ما بينك و بين سنه ايام فاجمع امرك ولاتوص الى احد يقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبه التامة فلاظهور الا بعد اذن الله عزوجل و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سيأتى شيعتى من يدعى المشاهدة الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفينى والصيحة فهو كاذب مفتر و لا حول ولا قوة الا بالله: ابو محمد حسن بن احمد مكتب گوید: سالی که شیخ علی بن محمد سمري وفات کرد من در بغداد بودم چند روز پیش از مرگ ترد او حاضر شدم دستخطی برای من بیرون آمد که این نسخه آن است: بسم الله الرحمن الرحيم. ای علی بن محمد سمري خدا اجر برادرانت را درباره تو بزرگ گرداند تو در فاصله شش روز دیگر خواهی مرد. کارهای خود را جمع آوری کن و به احدی وصیت مکن که به جایت بنشیند. بعد از مرگت به تحقیق غیبت کامل واقع شد و ظهوری نیست مگر پس از اجازه خدای عزوجل و این پس از مدت دراز سختی و تیرگی دلهاست و به زودی زمین پر از جور گردد و کسانی ترد شیعیان من آیند که مدعی مشاهده امام گردند هر که پیش از خروج سفینای و صیحه آسمانی دعوی مشاهده کند دروغزن و افتراگوست و لا حول ولا قوة الا بالله. (کمال الدین ج ۲ ص ۱۹۳؛ نیز نك. ینایع ص ۴۵۸).

۱۵- در ارتباط با مسأله غیبت مسائل زیادی طرح می شود که برخی از آنها در این جا به اجمال بررسی می شود:

نخست سبب غیبت است، علت اصلی هم چنان که یاد شد و در فصل دیگری نیز به تفصیل بررسی خواهد شد، بسیار است یکی از عوامل، رفتار ناپهنجاری است که مخالفان خاندان امامت و حتی برخی از نزدیکان خاندان با امام داشتند و بی شک اگر امام مانند دیگر کودکان متولد می شد و رشد می یافت از گزند بداندیشان در امان نبود در اصول کافی، ارشاد مفید، اعلام الوری و دیگر کتابهای مهم شیعه نمونه هایی از این بدرفتاریهای خلفای وقت را نسبت به خاندان علی (ع) می توان دید از آن جمله در سال دویست و شصت هجری که سال درگذشت امام حسن عسکری (ع) است، چون در بین مردم شایع بود که آن حضرت را فرزندی است که پنهانی نگهداری می شود و هم او مهدی موعود روایات است، معتمد عباسی دستور داد خانه آن حضرت را محاصره و بازرسی نمایند و فرزندش را دستگیر کنند اما هرچه جستجو کردند از وجود فرزند اثری نیافتند پس گروهی از زنان قابله مأموریت یافتند که تمام کنیزان آن حضرت را معاینه کنند و اگر آبستنی در میان آنان باشد بازداشت نمایند زنان قابله به یکی از کنیزان بدگمان شده مراتب را گزارش دادند خلیفه آن کنیز را در حجره ای بازداشت نمود و تحریر خادم را مراقب او گردانید و تا از حملش مأیوس نشد آزادش نکرد به خانه امام حسن عسکری (ع) اکتفا نکرد بلکه پس از دفن امام خانه های همه شهر را با دقت بازرسی کرد (نك هزاره شیخ طوسی ص ۲۹) (و نیز نك. بحار، ص ۱۳؛ بعثت غدیر... ص ۱۸۱، مهدی منتظر ص ۱۳ به بعد).

زمینه غیبت امام نیز از مدتها پیش فراهم شده بود امام هادی (ع) جز با خاصان خود معاشرت نمی کرد و امام حسن عسکری (ع) غالباً از پشت پرده با مردم سخن می گفت تا شیعیان برای غیبت امام آمادگی حاصل کنند (نك مأخذ پیش ۲۹۵) به هر حال غیبتی

که از گذشته ائمه درباره اش اشارات روشن و صریحی داشتند با چنین زمینه‌هایی فرارسید و در سال ۳۲۹ خورشید در پس ابرها نهان گردید اما همچنان آثار نورش جهان را روشنی می‌بخشد. در این جا موضوعی که بیش از موضوعهای دیگر طرح و بحث شده است مسأله عمر طولانی آن حضرت است و تحقق انقلاب او به نحوی که شیعه اعتقاد دارد، آن چه لازم به یادآوری است این که عمر طولانی در مذهب تنها برای امام دوازدهم وجود ندارد بلکه کسانی چون خضر و الیاس از اولیاءالله و دجال و ابلیس از اعداءالله نیز از چنین خصیصه‌ای برخوردارند (نک بحارصص ۷۵-۷۴) در هر یک از کتابهایی که درباره امام دوازدهم بحث و گفتگو کرده‌اند در این ارتباط مطالبی بیان شده است که در این جا به چند مورد آن اشاره می‌شود:

... به متدینین اعم از یهود، نصاری و مسلمان به آسانی می‌توان جواب داد، آنها حق چنین ایرادی ندارند، زیرا علاوه بر آن که معتقد به قدرت بلاشرط خدا هستند و معجزه را قبول دارند عمرهای خیلی زیاد برای بعضی انبیا و قدما قائل می‌باشند و در کتابهایشان آمده است مثلاً نوح ۹۵۰ سال هبل بن عبدالله کثانه ۶۰۰ سال سلیمان ۷۱۲ سال فیروز رای پادشاه هند ۵۳۷ سال، لقمان حکیم ۴۰۰۰ سال، بخت النصر ۱۵۰۷ سال و غیره. اما به غیر معتقدین یا برای کسانی که بخواهند مسأله را خارج از منطق ادیان بررسی نمایند می‌توانیم بگوئیم علم طول عمر بیش از هزار سال را علی‌الاصول رد نکرده است و به هیچ وجه میزان حداکثر عمر ممکن را جهت بشر تعیین ننموده است بنابراین چنین امری از نظر علم و پزشکی محال نیست بلکه نظریات علمی جدید و تحقیق و تدبیرهایی که تعقیب می‌شود در صدد این است (و تا حدودی توفیق یافته‌اند) که از یک طرف جلوی مرگ و سرعت فرسودگی و ضعف را بگیرند و از طرف دیگر محیطهایی با درجات پست حرارت یا شرایط خاص طبیعت بسازند که از گانیسمهای ساده و رفته رفته پیچیده و مفصل و کامل مانند پیکر انسان را مدت‌های مدید به حالت نیمه زنده یا در مرگ موقت که آماده برای زنده شدن محدود باشند نگاه دارند بنابراین در عین این که نمی‌توانیم با فرمول قطعی و آزمایش حسی طول عمر غیر عادی امام غائب را ثابت نمائیم این قضیه از نظر مشیت و قدرت الهی و از نظر استعداد انسانی و امکانات طبیعی قابل قبول به نظر می‌رسد. (حکومت جهانی ص ۱۳۵).

مؤلف کتاب انتظار مسأله را نوع دیگری طرح می‌کند:

... حال به سادگی می‌توان فهمید که در مورد امام زمان بهتر است به جای این که این مسأله را طرح کنیم و با استدلالهای ذهنی و شرح و بسطهای کلامی و فلسفی و عرفانی و حتی فیزیک و فیزیولوژی جدید اثبات کنیم که امام غائب کجا غیب شده و چگونه غیب شده و الان کجاست و چه جور زندگی می‌کند و چه می‌خورد و چه وصفی دارد و غیب چیست و غایب شدن چگونه است و... مسأله را بدین شکل مطرح کنیم که اصولاً اعتقاد یک فرد، یک گروه، یک ملت به امام زمان، به انتظار و همچنین به اصل انقلاب آخر الزمان چه ارزشی از نظر زندگی اجتماعی امروز دارد؟ و مفاهیم و هدفهایی که در این اصل اعتقادی هست استخراج کنیم. مسؤولیت‌های خود را در برابر این عقیده

و در عصر غیبت بفهمیم، بفهمانیم و بدان عمل کنیم، این يك پیشنهاد نیست، نظریه من نیست بیش و روح اسلام نخستین این است (انتظار صص ۲۱ - ۲۰).

علامه طباطبایی نیز در این باره اظهار نظر کرده است:

مخالفین شیعه اعتراض می کنند که طبق اعتقاد این طایفه امام غائب باید تا کنون نزدیک به دوازده قرن عمر کرده باشد در صورتی که هرگز انسان عمر به این درازی نمی کند.

پاسخ. بنای اعتراض بر استبعاد است و البته عمر به این درازی و بیشتر از این قابل استبعاد می باشد ولی کسی که به اخباری که در خصوص امام غائب از پیغمبر اکرم (ص) و سایر ائمه اهل بیت وارد شده مراجعه نماید خواهد دید نوع زندگی امام غائب را به طریق خرق عادت معرفی می کند و البته خرق عادت غیر از محال است و از راه علم هرگز نمی توان خرق عادت را نفی کرد زیرا هرگز نمی توان اثبات کرد که اسباب و عواملی که در جهان کار می کنند تنها همانها هستند که ما آنها را دیده ایم و می شناسیم و دیگر اسبابی که ما از آن خبر نداریم یا آثار و اعمال آنها را ندیده ایم یا نفهمیده ایم وجود ندارد از این روی ممکن است در فردی یا افرادی از بشر اسباب و عواملی به وجود آید که عمری بسیار طولانی هزار یا چندین هزار ساله برای ایشان تأمین نماید و از این جاست که جهان پزشکی تا کنون از پیدا کردن راهی برای عمرهای طولانی نومید و مأیوس نشده است (شیعه در اسلام صص ۱۵۲ - ۱۵۱).

۱۶- در مورد بهره‌وری مؤمنان از وجود امام در غیبت کبری و آگاهی کامل او از حال شیعیان روایات متعددی است: در قائم سنتی از یوسف است امکان دارد در میان مردم باشد و پای بر بساط آنان نهد اما شناسندش (بحار، ص ۱۰۱، نیز نك همان کتاب صص ۲۵۰ - ۲۴۹).

جابر بن عبدالله انصاری از رسول اکرم (ص) پرسید: «آیا شیعیان در زمان غیبت از وجود امام غایب بهره‌مند خواهند شد؟» فرمود آری به حق آن خدایی که مرا به نبوت مبعوث داشت شیعیان از نور وجود او بهره‌مند شوند و از ولایت او منتفع گردند مانند انتفاعی که از نور خورشید پنهان در پس ابر برند (منتخب الاثر ص ۱۰۱ نیز نك همان کتاب ص ۲۷۰ تا ۲۷۳).

۱۷- به نقل از امام صادق (ع): امر امام غائب از خورشید آشکارتر است. (اصول کافی کتاب الحجۃ ج ۱ ص ۳۳۶).

۱۸- قال رسول الله (ص) من انكر القائم من ولدي فقد انكرني. رسول خدا فرمود هر کس منکر قائم از فرزندان من شود مرا منکر شده است. (کمال الدین ج ۲ ص ۸۴) در خصوص این که اعتقاد به ظهور مهدی از ضروریات مذهب شیعه است نك، نیز تفسیر المیزان ج ۱ ص ۵۶ در معنی الدین یؤمنون بالغیب؛ مسند احمد ج ۱ ص ۹۹. چاپ مصر؛ احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۱۷۵ - ۱۷۱ (به نقل از آخرین تحول) سنن ابی داود ج ۴ ص ۸۷ (بنقل از موعود جهانی ص ۲۴ - ۲۳) المهدی، ص ۱۴ تا ۲۶.

۱۹- ... عبدالله بن الفضل الهاشمی قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد (ع) يقول:

«ان لصاحب هذا الامر غيبته لابد منها يرتاب فيها كل مبطل» فقلت: «ولم جعلت فداك؟» قال: «وجه الحكمة في غيبته وجه الحكمة في غيبات من تقدمه من حجج الله تعالى ذكره و ان وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف الا بعد ظهوره كما لا ينكشف وجه الحكمة لما اتاه الخضر من خرق السفينة و قتل الغلام و اقامة الجدار لموسى الا وقت افتراقهما يابن الفضل ان هذا الامر من امر الله تعالى و سر من سر الله و غيب من غيب الله و متى علمنا انه عز وجل حكيم صدقنا بان افعاله كلها حكمة و ان كان وجهها منكشف لنا» (كمال الدين ج ۲ ص ۱۵۸. روایت عیناً در منتخب الاثر ص ۲۶۶ نیز آمده و در پایان آن تصریح شده است که به همین اسناد در علل الشرایع نیز آمده است).

برای احادیث دیگری که در این باره آمده است نک. منتخب الاثر همان صفحه. بر رویهم در این مورد هفت حدیث از مآخذ مختلف با مضامین شبیه به یکدیگر نقل شده است. ۲۰- سودمندیهایی که برای غیبت امام در این بخش آمده است با استفاده از روایات و احادیث و به استناد استنتاجها و یادکردهای مآخذ مختلف بوده‌اند. بدیهی است که این یادکردها بسیار کوتاه و کلی هستند و نتایج مفید و مصالح بسیار دیگری نیز در این ارتباط وجود دارد که ناگفته مانده است؛ هرچند که حکمت اساسی نهفته در این امر به اشاره صریح روایات بر جهانیان مکشوف نیست و جز با ظهور امام آشکار نخواهد شد اما نتایج سودمند بسیاری برای این غیبت می‌توان شمرد که حاصل آن آینده‌نگری و بینشی است که به نجات آدمی از رنج و درد منتهی می‌شود.

۲۱- ثم قال عليه السلام (امير المؤمنين ع): «ان القائم منا، اذا قام لم يكن لاحد في عنقه بيعة فلذلك تخفى ولادته و يغيب شخصه». (كمال الدين ج ۱ ص ۴۲۱).

۲۲- وفي احاديث الاربعين للشيخ بهاء الدين العاملي... باسناده عن جابر الجعفي قال: «سمعت جابرين عبدالله الانصاري (رض) يقول ان رسول الله (ص) قال: المهدي من ولدي، الذي يفتح الله به مشارق الارض و مغاربها ذاك الذي يغيب عن اوليائه غيبة لا يثبت على القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للايمان فقلت يا رسول الله هل لأوليائه الانتفاع به في غيبته؟ فقال: والذي بعثني بالحق نبياً انهم يستضيئون بنوره و ينتفعون بولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس اذا سترها سحاب». (ينابيع صص ۴۲۳ - ۴۲۲؛ در این باره نیز نک. بحار، ص ۱۱۰). منتخب الاثر احادیثی با مضامین نزدیک به هم در این معنی آورده است نک. ص ۲۵۵، ۲۶۷ و ۲۶۸ آن. درباره این که هنگام ظهور امام بیعت هیچ کس در گردن او نیست نک. منتخب ص ۲۸۹ که مجموعاً ۱۰ حدیث در این مورد آورده است.

۲۳- ناظر به آیه: هو الذي خلق السموات والارض... ليلوكم ايكم احسن عملا (۷، هود) به تعبیری آفرینش جهان، بعثت انبياء، و فرو فرستادن کتابها برای امتحان بندگان است: انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج يبتليه (۲، الانسان) و ما انسان را از نطفه آمیخته خلق کردیم برای این بیازماییم و یا: احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون (۱، عنكبوت) آیا این مردم پنداشتند که واگذار شدند که گفتند ایمان آورده‌ایم و آنان مورد آزمایش قرار نخواهند گرفت؟ پس خداوند با غیبت امام، نیز آدمیان را به عمل، ایمان و علم می‌آزماید (در این باره نک. منتخب ص ۲۶۶؛ ینابيع ص ۴۲۱؛ کمال‌الدین

ج ۱ ص ۱۵۸).

۲۴- به استناد آیه: واعتزلکم وما تدعون (۴۹، مریم) (نک. المهدی ص ۲۱۵ به بعد).

۲۵- به استناد آیه: الاالذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینتصوکم شیئاً ولم یظاهروا علیکم احداً فاتموا الیهم عهدهم (۴، توبه نک. المهدی ص ۲۱۵ به بعد).

۲۶- عن رسول (ص): انتظار الفرج عباده. سئل عن امیرالمؤمنین: «ای الاعمال احب الی الله عزوجل؟ قال: «انتظار الفرج». قال امیرالمؤمنین: «انتظروا الفرج ولا تیأسوا من روح الله» (نک. مهدویت و آینده بشر ص ۱۱ زیرنویس).

۲۷- نیز نک. مهدویت و آینده بشر ص ۱۰۴. فوائد و اثرات دیگری نیز برای این غیبت در کتابها آمده است از آن جمله: او غایب است و ناشناس تا بهتر بروضع مردم نظارت کند؛ او غایب است تا همچنان نفوذ روحانی و معنوی خویش را در میان مردم حفظ کند؛ او با غیبت خود در حقیقت هدف آفرینش را ترسیم می کند و بالاخره غیبت او سبب تربیت يك گروه ضربتی قوی می شود که به موقع در رکابش می جنگند و دین حق و حکومت راستی و عدل را پایدار می سازند. (برای آگاهی بیشتر نک. آخرین تحول ص ۶۵ و ۸۹؛ مهدی منتظر ص ۳۶ تا ۴۴؛ بحار، ص ۴۸۹؛ امام مهدی حماسه‌ای از نور ص ۷۷؛ چهره درخشان، ص ۱۳۵ و ۱۳۸).

۲۸- ناظر به گفتار رسول خدا (ص) که فرمود: «اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض» (به نقل از منتخب ص ۲۶۶ زیرنویس شماره ۱). درباره غیبت امام علل و اسبابی نیز می توان یاد کرد از آن جمله: شباهت آن حضرت است به انبیا در سنت، و کراهت او از مجاورت با ستمگران (نک منتخب ص ۲۵۸ ح ۱۲)؛ دیگر ترس او از نابکاران و حفظ جان خویش برای روزی که ندای حق در رسد و پرچم عدل را به دست گیرد:

(زراره) قال: قال ابو عبدالله (ع): «یا زراره! لا بد للقائم من غیبه. قلت: ولم؟ قال: یخاف علی نفسه و اومی بیده علی بطنه». زراره گوید امام ششم فرمود: «ناچار است قائم غیبت کند عرض کردم چرا؟ فرمود برجان خود می ترسد و اشاره به شکمش کرد (کمال الدین ج ۲ ص ۱۵۷ نیز نک ص ۱۵۸ همان کتاب).

۲۹- (نیز نک. کمال الدین ج ۲ ص ۷). مؤلف کتاب بذر انقلاب (ص ۷۸) با استناد به آیه: ان الذین آمنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله والله غفور رحیم: آنان که ایمان آوردند و آنان که مهاجرت کردند و جهاد کردند در راه خدا اینان امیدوارند رحمت خدا را و خداوند آمرزنده و مهربان است (۲۱۸، بقره)، امید و انتظار را پیوسته هجرت و جهاد می داند.

۳۰- نک. منتخب ص ۲۵۵ ح ۳ و ۲۶۸ ح ۳ و بخش نخست همین گفتار.

۳۱- اساساً انسان موجودی است منتظر و هر که انسان تر منتظر تر (انتظار ص ۳۲).

۳۲- برای مطالب چند سطر اخیر نک انتظار صص ۳۵-۳۹.

۳۳- عن امیرالمؤمنین (ع) قال: قال رسول الله ص: «افضل العبادۃ انتظار الفرج»



(کمال‌الدین ج ۱ ص ۳۰۴).

۳۴- فاصبر ان وعدالله حق ولا يستخفك الذين لا يوقنون (۶۰، روم) درباره عظمت مقام صبر نك. آیات ۱۴۶، آل عمران؛ ۱۱۰، نحل؛ ۶۶ انفال و...

۳۵- و عن يزيد بن معاوية العجلي عن محمد الباقر رض في قوله تعالى: «يا ايها الذين امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا (۲۰۰، آل عمران) قال اصبروا على اداء الفرائض و صابروا على اذية عدوكم و رابطوا امامكم المهدي المنتظر. (ينابيع ص ۴۲۱).

۳۶- برخلاف آنچه عامه از واژه صبر استنباط می‌نمایند این واژه در قرآن از برترین خلق و خوبیهاست و منظور از آن این است که انسان آنچه را برایش ناخوشایند است، برای رسیدن به خوشنودی خداوند بر خود هموار گرداند این معنی را از آیه ۲۲ سوره رعد می‌توان دریافت که می‌فرماید: والذين صبروا ابتغاء وجه ربهم و اقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم سراً و علانية و يدرؤن بالحسنة السيئة اولئك لهم عقبى الدار».

صبر گونه‌های مختلف دارد، صبری که در مسأله انتظار از آن سخن به میان می‌آید، شکیبائی بر مصائب و سختیهاست که مقابل «جزع» است و صبر بر طاعت و صبر از معصیت. صبر از ویژگیهای انسان است و برای اهل ایمان ضروری و لازم است، چه آنان در معرض آزارها و مصیبتها و ناخوشیها قرار دارند و آنان که پیرو راست انبیا و ائمه‌اند باید بدانند که خداوند همیشه در برابر آدمها، ابلیسها، ابراهیمها، نمرودها، موسی‌ها، فرعونها و بالاخره محمدها، ابوجهلها را قرار داده است و این انبیای بزرگ بر آزار مخالفان سخت سرشکیبا بوده‌اند و بهجاست که بندگان راستین و مؤمنان پاك نیز از آنان تبعیت کنند. چنین است که صبر آدمی را آبدیده کرده و می‌آزماید خداوند می‌فرماید: يا ايهاالذين آمنوا استعينوا بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرين (۱۵۳، بقره): ای اهل ایمان یاری جوید به صبر و نماز، همانا خداوند با صابران است.

نکته‌ای که همواره باید بدان توجه داشت این‌که، صبر با امید ارتباط ناگسیختنی دارد. قرآن در موارد مختلف اشاره کرده است که: ان مع العسر يسراً، بیان این نکته که با هر سختی آسانی است خود نشانگر این است که پس از تلخی صبر، شیرینی ظفر وجود دارد، صابران و بردبارانی که رنج تحمل را بر خود هموار ساخته‌اند بی‌شك مطلوب را باز خواهند یافت و گواه بر این معنی آیه زیر است: قال موسى لقومه استعينوا بالله واصبروا ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين (۱۲۸، اعراف): موسی به قوم خود گفت از خدا یاری خواهید و صبر کنید که زمین از آن خداست و او به هر کس از بندگان خواهد، واگذارد و حسن عاقبت از آن پرهیزگاران است. به هر حال خداوند صابران را مقامی بس والا داده است و صفت صبر را از صفات عالی بشری دانسته و پشتوانه صبر، امید است و خداوند صابران را به مدد غیبی خویش امیدوار ساخته و یأس و نومیدی را به کلی نفی کرده است: حتی اذا استئس الرسل و ظنوا انهم قد كذبوا جاءهم نصرنا فنجي من نشاء ولا يورد باسنا عن القوم المجرمين (۱۱۰، يوسف): (مردم با رسولان چندان مخالفت کردند) که رسولان نا امید شدند و گمان کردند که وعده نصرت خداوند خلاف خواهد شد، در آن حال وقت یاری ما فرا رسید تا هر که را بخواهیم نجات بخشیم و نیز

قهر و انتقام ما از بدکاران باز نخواهد گردید. (برای توضیح بیشتر در مورد اشکال مختلف صبر و ارزش صابران در قرآن نك. سیمای صابران در قرآن، تألیف دکتر یوسف قرضاوی ترجمه محمدعلی لسانی فشارکی، انتشارات بنیاد قرآن).

۳۷۲- نك. مهدویت و آینده بشر ص ۱۰۴.

۳۸- مطالب این قسمت با استفاده از نوشته‌های زیر است: انتظار ص ۳۵ تا ۴۱؛ مهدی ص ۳۶۴؛ بذر انقلاب ص ۸۵؛ امام مهدی حماسه‌ای از نور ص ۱۸ و حکومت جهانی ص ۴۰ و ۴۱.

۳۹- انتظار فرج با دو عنصر نفی و اثبات توأم است، نفی وضع موجود و اثبات، خواهان وضع بهتری بودن (مهدی ص ۱۰۲).

برخلاف آنچه که فهمانده‌اند و می‌فهمیم دوره غیبت دوره نفی مسئولیت و انتظار منفی ظهور نیست، بلکه دوره سنگین‌تر شدن و مستقیم‌تر شدن مسئولیت انسان است. در این دوره عالم رسالت و مسئولیتی مشخص، سنگین و صریح در برابر خدا و مکتب و علمش و در برابر امام و مردم به عهده می‌گیرد و این عبارت است از نیابت، نیابت یعنی مسئولیتی که علم به عهده می‌گیرد تا ادامه دهنده راه امام و نهضت نبوت باشد. در این لحظه تاریخی، مسئولیت و وظیفه علم، رهبری خلق و حکومت بر مردم و آموزش دادن و آگاهی بخشیدن به توده و آشنا کردن دائم مردم است با مکتب و زمان و سرنوشت و مسئولیتش. در این دوره غیبت، تعطیل مسئولیتهای اجتماعی نیست بلکه برعکس آنچه می‌پزند و پخته‌اند تمام مسئولیت نبوت و امامت به دوش علم و عالم قرار می‌گیرد. (شیعه صص ۲۴۹ - ۲۴۸).

غیبت حضرت و تأخیر ظهور تا اجل و موعودی که فقط خدای سبحان آگاه است یقیناً از جهت همین آماده شدن بشریت و دنیا برای پذیرش کلمه حق به وجه اتم و اکمل است. آماده شدن که هم جنبه منفی دارد و هم جنبه مثبت. جنبه منفی از این جهت که ملازم باطغیان و به امان آمدن بشر از ظلم و جورها از يك طرف و سرخوردگی کامل آنها از سیستم و رژیمهایی که عرضه و آزمایش شده است، از طرف دیگر باشد. جنبه مثبت نیز از این جهت که مردم دنیا به لحاظ فکری و رشد، مهیای قبول حقیقت و حقانیت و تربیت اسلامی باشند. اگر چنین نباشد و خود مردم دنیا دخالت و شرکت در قیام و اصلاح ننمایند آیه قطعی: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم چه خواهد شد (حکومت جهانی ص ۳۷). گروهی انتظار بزرگ را انفجاری می‌دانند و با هر نوع اصلاحی مخالفت می‌کنند زیرا آن را سبب به تأخیر افکنده شدن قیام مهدی می‌دانند و آن انتظار ویرانگر است، اما انتظار سازنده‌ای داریم که در آن ظهور مهدی حلقه‌ای از حلقه‌های مبارزه اهل حق و باطل است مانند آیه: وعد الله الذین آمنوا... الخ و نرید ان نمین... الخ ولقد کتبنا فی الزبور... الخ (قیام و انقلاب مهدی ص ۶۲ به بعد).

۴۰- مشخصات انتظار یا نوید بزرگ: الف - خوشبینی به آینده بشریت ب - پیروزی نهایی صلاح و تقوا و صلح و عدالت و آزادی و صداقت بر زور و زر و استعباد و ظلم و اختناق و دجل (دجالگری و فریب) ج - حکومت واحد جهانی د - عمران تمام

زمین ه. بلوغ بشریت به خردمندی کامل و آزادی از اسارت شرایط طبیعی و اجتماعی و - حداکثر بهره گیری از مواهب زمین. ز - برقراری مساوات ح - منتفی شدن کامل مقاسد ط - منتفی شدن جنگ. ی - سازگاری انسان با طبیعت (قیام و انقلاب مهدی ص ۶۲).

معنی صبر خویشتن داری و شکست ناپذیری در پرتو اذعان به آن که پایان کارغلبه و فتح قوای توحید و لشکریان اسلام است. این اعتقاد روح یأس را نابود کرده و امیدوار آینده نموده به آتیه دلپذیری شادمان می نماید و معنای انتظار همین است و اثر آن هم چیزی جز بیداری و امیدواری و زنده و شادمان بودن به فتح نهایی نیست لذا امام محمد باقر (ع) گفت در موقع ظهور قائم آل محمد (ص) مردان جبری تر از شیر و برنده تر از شمشیرند قدرت آنها به اندازه نیروی چهل مرد و قلبشان محکمتر از پاره های آهن بوده با نیروی عظیم و اراده محکم کوهها را از هم می پاشند (آخرین تحول ص ۸۲). نیز نك، بذر انقلاب ص ۱۲۴؛ آخرین تحول ص ۷۱.

۴۱- ناظر به وصفی است که از یاران مهدی (ع) شده است: ... رهبان باللیل، لیوث بالنهاری، قلوبهم زبرالحدید... (آتان) چون راهبان شب زنده دار و در روز شیر ژیان اند، گویا دلهايشان قطعه های فولاد است... (نك. مهدویت و آینده بشر ص ۷۳ برای کامل حدیث و اسناد آن نك. منتخب الاثر، فصل نهم باب سوم ح یکم).

۴۲- خودسازی یعنی: از دارایی خود بخشیدن و به قرآن ایمان آوردن (امام صادق تفسیر نخستین آیه سوره بقره، تفسیر نورالثقلین علامه ملا عبدالعلی جلد یکم) قناعت پیشه، اخلاص کیش، ستم دیده، بردبار، پاکراده، نیک سرشت، پاکدل و خوش قلب (کمال الدین باب ۴۳ ح ۱۹) که دلهایی سخت تر از فولاد که اگر بر کوهسازی آهنین بگذرند از هم می پاشد (الزام الناصب جلد یکم ص ۶۷) همچون مشک خوشبو، همچون ماه تابان، پیوسته فروزان (کمال الدین باب ۲۴ ح ۱۱) از سر نیزه تیزتر و از شیر بیشه دلیرتر (بحار الانوار ج ۵۲ باب ۲۷ ح ۱۷) پارسایان شب و شیر مردان روز (منتخب الاثر فصل نهم باب سوم ح ۱).

۲- دیگرسازی: فرا خواندن دیگران به سوی حق و کمال (حجة البیضاء جلد یکم ص ۳۲).

۳- فراهم سازی: امام از نیروهای ناشناخته طبیعت نیز در قیام خود مدد می گیرد، به مصداق آیه ۶۰ سوره انفال باید برای نبرد با بدخواهان و کافران آنچه لازم است فراهم کرد. (کلینی، روضه کافی، دارالکتب الاسلامیه تهران ح ۵۷۶ س ۳۸، غیبت نعمانی ص ۱۷۳) همه موارد به نقل از بذر انقلاب ص ۹۱ به بعد.

۴۳- التقیه سر الاعتقاد و مکاتمه المخالفین و ترك مظاهرتهم بما یعقب ضرراً فی الدین والدنیا (تصحیح الاعتقاد شیخ مفید ص ۶۶ به نقل از تقیه سپری برای مبارزه عمیقتر ص ۱۰).

۴۴- برای توضیح و شرح بیشتر در زمینه تقیه در بعدهای مختلف و اشکال گوناگون آن (نك. تقیه، ص ۱۷ تا ۲۴).

۴۵- حضرت صادق تقیه را به خباء تفسیر می‌کنند (مکیال المکارم ج ۲، باب ۸ ح ۱۴۷۲ به نقل از کتاب کافی) خبا چهار معنی دارد که در هر چهار معنی آن نهفتگی و نگهداری و پوشش وجود دارد. (بذر انقلاب ص ۱۱۹).

۴۶- درباره معنی لغوی تقیه کافی است که گفته شود با واژه تقوی از يك ریشه است (مصدر اتقاء) و این مصدر به معنی پرهیز کردن و خویشندن‌داری (تقیه، ۹) و با مستور شدن از ترس (ترجمه تفسیر المیزان ج ۵ ص ۲۸۲) است.

درباره تجویز تقیه در قرآن به نقل مطلبی از تفسیر المیزان بسنده می‌کند:

... در تفسیر صافی ذیل جمله الا ان تتقوا منهم تقاة از کتاب احتجاج از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده که در حدیثی چنین فرمود: خدا تو را دستور به تقیه داد تا در دین خود تقیه نمایی. خدای متعال می‌فرماید: مبادا به واسطه ترك نمودن تقیه‌ای که به تو دستور دادم خود را به هلاکت‌اندازی که در ترك آن ریختن خون خود و خونهای برادرانت می‌باشد نعمت خودت را زایل و نعمتهای آنان را هم از بین می‌بری و با ترك نمودن تقیه برادرانت را در دست دشمنان دین خدا ذلیل می‌کنی با این که مأمور عزیز داشتن آنها هستی. در تفسیر عیاشی از حضرت صادق (ع) نقل شده که گفت رسول خدا ص می‌فرمود: کسی که تقیه نکند دین ندارد و می‌فرمود که خداوند فرموده: الا ان تتقوا منهم تقیه در کتاب کافی از حضرت باقر (ع) نقل شده که فرمود: پسر آدم در همه چیز نیازمند تقیه است خدا هم آن را برایش حلال نمود.

مؤلف: اخبار و روایات راجع به مشروعیت تقیه از طریق اهل بیت (ع) زیاد صادر شده طوری که می‌توان گفت به حد تواتر رسیده دلالت آیه شریفه هم بر آن قابل انکار نیست. (ترجمه تفسیر المیزان ج ۵ ص ۲۹۵).

۴۷- قال رجل مومن من آل فرعون یکنم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله؟ و قد جائکم بالبینات فان یک کاذباً فعلیه کذبه و ان یک صادقاً یصبکم بعض الذی یعدکم، ان الله لایهدی من هو مسرف کذاب. (۲۸، غافر) و مرد باایمانی از آل فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت با فرعونیان گفت: آیا مردی را به جرم این که می‌گوید پروردگار من خداست می‌کشید؟ در صورتی که با معجزه ادله روشن از جانب خدا برای (هدایت) شما آمده است، اگر او دروغگو است گناه دروغش بر خود اوست اما اگر راستگو باشد از وعده‌های او بعضی به شما برسد و خدا مردم ستمکار دروغگو را هرگز هدایت نخواهد کرد.

۴۸- فقال انی سقیم فتولوا عنه مدبرین فراغ الی الیهتم فقال الا تأکلون مالکم لاتنطقون فراغ علیهم ضرباً بالیمین. (۸۹ تا ۹۳، صافات) پس گفت من بیمارم (وتتوانم به جشن عیدتان بیایم) قوم از او دست کشیدند، ابراهیم قصد بتهای آنان کرد و گفت آیا شما غذا نمی‌خورید چرا سخن نمی‌گویید این بگفت و بر بتان زد.

پنهان داشتن عقیده باطنی در مورد اول و گفتن ابراهیم به اینکه بیمار است و حال آن که هیچ بیماری جسمی نداشت هر دو برای رسیدن به هدفی بزرگتر و والاتر بوده است که برای رسیدن به آن باید واقعیتی را کتمان کرد این دو مورد و موارد دیگر که در قرآن وجود دارد به تعبیر نویسنده کتاب «تقیه سپری برای مبارزه عمیقتر» جلوه‌هایی

از تقیه سازنده در قرآن است.

۴۹- لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقية و يحذرکم الله نفسه و السی الله المصیر (۲۸، آل عمران) نباید اهل ایمان مؤمنان را وا گذاشته و از کافران دوست گیرند و هر که چنین کند، رابطه او با خدا مقطوع است مگر برای درحذر بودن از شر آنها و خدا شما را از عقاب خود می ترساند و بازگشت همه به سوی خدا خواهد بود.

مکارم شیرازی در آیه: من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان نیز تأییدی بر مطالب آیه سوره آل عمران مشاهده می کند و می گوید گرچه در شأن نزول این آیه به نام افراد مختلفی مانند عمار یاسر و پدرش یاسر، و مادرش سمیه و صهیب و بلال برخورد می کنیم اما همه ماجراها حکایت از يك چیز می کند و آن این که گاهی بعضی از مسلمانان در بیابانها یا شهرهائی همانند مکه که اکثریت آن را در آن زمان بت پرستان لجوج تشکیل می دادند گرفتار می شدند دشمن به آنها تکلیف می کرد که صریحاً بگویند ما از ایمان خود به محمد دست برداشته و از او متنفر و بیزاریم و نسبت به بتها وفاداریم و در غیر این صورت آنها را تهدید به مرگ می کردند و جانشان در خطر بود. مخصوصاً در یکی از سفرها عمار یاسر به اتفاق پدر و مادرش که هر سه اسلام را با جان و دل پذیرفته بودند از منطقه نفوذ دشمن عبور می کردند که با چنین صحنه ای روبرو شدند. پدر و مادر عمار مقاومت کردند و سرانجام کشته شدند اما عمار آنچه را دشمن خواسته بود بر زبان جاری کرد و دست از سر او برداشتند ولی ناگاه به خود آمد که ای وای بر من! نکند که این اظهار بیزاری لفظی، مرا از صفوف مسلمانان خارج ساخته باشد، مضطرب شد و چشمهایش مثل ابر بهار اشک فرو ریخت و گریه کنان به سوی پیامبر شتافت. در چنین موقع آیه فوق نازل شد و گفت: هیچ کس حق ندارد بعد از ایمان آوردن به سوی کفر باز گردد (و چنین کسانی سرنوشت دردناکی دارند) مگر آنها که تحت فشار قرار گیرند و با زبان، سخنی برخلاف ایمان گویند اما قلبشان با ایمان راسخ محکم باشد...» (تقیه، صص ۴۵-۴۴).

شریعتی نیز در این معنی اشاره دارد و تقیه را شرط نخستین از سه شرط اصلی مبارزه می داند:

تقیه به معنای رازداری مجاهدی است که به صورت تشکیلات مخفی علیه دستگاه مبارزه می کند و اگر يك کلمه و يك راز از دهانش بیرون پرد - حتی سخن چین - نتیجه عمل افرادی بوده است که تقیه نمی توانسته اند و رازدار نبوده اند این تکیه ای که شیعه بر پنهان داشتن ذهبك و ذهابك و مذهبك دارد و می خواهد رفتار، عقیده و رفت و آمدت را از دیگران حفظ کنی دلیلی است که عقیده تو شیعه خطرناک است و رفت و آمدشان مثبت و سازنده و برخلاف مصالح دشمن و حکومت (شیعه ص ۲۰۸).

... در مورد تقیه نیز باید یادآور شویم که اصلی کلی نبوده است و اختصاص به موارد خاص داشته است آن هم در مورد برخی فروع و احکام و از نظر مصداق در قضایای

جزئیة و گرنه این همه خون و شهادت در تاریخ شیعه از کجا پدید آمده است؟ و بنا به روایتی که خود پطروشفسکی پس از چند سطر نقل می‌کند به خوبی روشن می‌شود که تقیه کار ضعیفان و ناتوانان است و امام فقط در حق آنان که هیچ حرکتی و شوری و حماسه‌ای از ایشان ساخته نیست بدان رضا می‌دهد پس این که همه شاخه‌های شیعه پیرو اصل تقیه باشند سخنی درست نیست. شاید تقیه معنایی دیگر نیز داشته است و آن نوعی تشکل دادن پوشیده باشد... فتامل. (یادداشت‌های حکیمی بر اسلام در ایران پطروشفسکی شماره ۲۴۴).

حضرت امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ای از نهج البلاغه ظاهراً به تقیه اشاره می‌فرماید: (عایشه و طلحه و زبیر و دیگر اصحاب جنگ جمل در تبلیغات خود) چون رعد خروشیدند (و در تظاهرات خود) چون برق درخشیدند و با این حال (در میدان نبرد) سست و ناتوان از کار درآمدند و ما تا دشمن را خوب نابود نسازیم غوغا نکنیم و تا قطره قطره نباریم سیل به راه نیندازیم (نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام خطبه ۱۰۲ به نقل از بذر انقلاب ص ۱۱۲).

۵۰- احادیث به ترتیب: التقیه من افضل اعمال المؤمن یصون بها نفسه و اخوانه عن الفاجرین؛ ای شیئی اقرللین من التقیة، ان التقیة جنة المؤمن. و آخرین حدیث از حضرت صادق (ع) التقیه ترس المؤمن و التقیة حرز المؤمن. (احادیث به ترتیب از وسائل الشیعه ابواب امر به معروف باب ۲۸ ح ۳ باب ۲۶ ح ۲۴، باب ۲۴ ح ۶؛ به نقل از تقیه ص ۵۳-۵۲).

۵۱- نویسنده کتاب تقیه دو روایت از امام حسن عسکری (ع) در این معنی یاد می‌کند. و از هر یک از آنها نتیجه‌ای می‌گیرد:

مثل مومن لاتقیة له کمثل جسد لارأس له. (وسائل الشیعه باب ۲۸، ح ۲): «مثل انسان با ایمانی که تقیه را کنار بگذارد همانند بدنی است که سر نداشته باشد» عین این تعبیر درباره «صبر و استقامت و پایداری» نیز آمده است که «ایمان بدون استقامت و صبر همچون بدن بی‌سر است» از شباهت این دو تعبیر با هم می‌فهمیم که تقیه همان فلسفه صبر و استقامت و پایداری در برابر دشمن را دارد. «سر» فعال‌ترین عضو پیکر و پرکارترین قسمت‌های بدن انسان و حساس‌ترین بخش وجود هر کس است و به تعبیر دیگر سر، نگاهدارنده تمام دستگاه‌های بدن و ضامن بقاء فعالیت آنهاست. روش تقیه نیز بدخاطر ذخیره کردن نیروها، سبب نگهداری يك جمعیت و بقاء و دوام آنها در برابر حملات دشمن است. (تقیه ص ۵۶).

... و اعظمها فرضان قضاء حقوق الاخوان فی الله واستعمال التقیه من اعداء الله... از همه آن فرائض مهمتر دو چیز است حقوق برادران دینی را ادا کردن و به کار بردن تقیه در برابر دشمنان خدا (وسائل الشیعه باب ۲۸ ح ۱) از این تعبیر برمی‌آید که يك نوع رابطه و پیوند نزدیک میان این دو موضوع وجود دارد؛ اگر درست دقت کنیم خواهیم دید که مسأله تقیه همانند اداء حقوق دیگران يك مسأله اجتماعی است، زیرا در پرتو آن نیروهای پراکنده حفظ و ذخیره و به موقع بسیج می‌گردد و حقوق جامعه را حفظ

می کند (تقیه ص ۵۷).

۵۲- برای هر يك از مواردی که در بالا یاد شد می توان شواهدی از سنت ارائه داد برای مورد اول که (حق به خطر افتد) می توان حدیث کوتاهی از امام صادق (ع) یاد کرد: و أيم الله لو دعيتم لتنصرونا لقلتم لانفعل انما نثقى ولكانت التقية احب اليكم من ابائكم و امهاتكم و لو قد قام القائم ما احتاج الى مسائلكم عن ذلك و لاقام في كثير منكم، حدالنفاق: به خدا سوگند اگر شما را برای یاری ما بخوانند می گویند این کار را انجام نمی دهیم، ما در حال تقیه هستیم! و تقیه از پدران و مادرانتان در نظر شما محبوبتر است هر گاه قائم ما قیام کند (و حکومت ما تشکیل گردد) به خدا سوگند بدون نیاز به سؤال، مجازات منافقان را درباره شما اجرا خواهد کرد (وسائل الشیعه ابواب امر به معروف باب ۲۵ ح ۲) این حدیث که نشان می دهد امام (ع) از تقیه نابجای بعضی از دوستان نادان به ستوه آمده است حد فاصل میان نفاق و تقیه را روشن می سازد. پرده پوشی و کتمان، در آن جا که برای پیشبرد اهداف مقدس است نامش تقیه سازنده و مجاز است و آن جا که برای فرار از زیر بار مسؤولیت و قربانی کردن اهداف مقدس اجتماعی و الهی در برابر منافع شخصی است نامش منافقگری و نفاق است خواه به خاطر فریب دیگران باشد یا فریب خویشان (تقیه صص ۶۷ - ۶۶).

برای مورد دوم (وقتی تقیه سبب خونریزی گناه شود) حدیثی از امام باقر (ع) در کتاب کافی نقل شده است: انما جعل التقية ليحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فليس تقية. «تقیه برای این مشروع شده که (نیروها به هدر نرود و) خونها محفوظ باشد و اگر موجب خونریزی گردد تقیه مجاز نیست. (تقیه ص ۷۱) و برای مورد سوم نیز باید گفت در مسائل مسلم اسلامی به جای تقیه باید با منطق و استدلال به بیان آنها پرداخت و با منکران گفتگو کرد. (تقیه ص ۷۲).

برای موارد وجوب تقیه نیز مؤلف کتاب تقیه از تاریخ اسلام و اعمال پیامبر اکرم (ص) و ائمه شواهدی آورده است (نک تقیه ص ۷۵ تا ۸۴) مؤلف کتاب تقیه در پایان از تقیه تحبیبی نیز سخن می گوید و منظور از آن را این می داند که مسلمانان که در برابر دشمنان مشترکی قرار دارند می توانند اختلافات اصولی و شریعتی خویش را در چهارچوب بحثهای دوستانه مطرح کنند و از مشاجره ها و اعمال غیر دوستانه دوری جویند و در برابر دشمنان واحد خویش همدست و یکدل به پیکار برخیزند. (تقیه. ص ۸۷ تا ۹۶).

۵۳- عند انتهاء الشدة تكون الفرج (امدادهای غیبی ص ۴۹).

درباره این که چگونه در جامعه ای که بدی و شقاوت به حداکثر رسیده است امام (ع) ظهور می کند و پرچم حق را به دست می گیرد و پیروز می گردد تعبیرهای گوناگونی ارائه شده و با استناد به روایات و احادیث تحلیلهایی از مسأله شده است. مؤلف کتاب قیام و انقلاب مهدی (ع) در رد پندار آن گروه که تصور می کنند ظهور امام به وقوع نمی پیوندد مگر زمانی که بدی، زشتی، شقاوت... به نهایت برسد می نویسد:... شیخ صدوق روایتی از امام صادق (ع) نقل می کند مبنی بر این که این امر «ظهور مهدی» (ع) تحقق

نمی‌پذیرد مگر این که هر يك از شقی و سعید به نهایت کار خود برسد. پس سخن در این است که گروه سعید و گروه اشقیا هر کدام به نهایت کار خود برسند سخن در این نیست که سعیدی در کار نباشد و فقط اشقیا به منتها درجه شقاوت برسند. در روایات اسلامی سخن از گروهی زبده است که به محض ظهور امام به آن حضرت ملحق می‌شوند این خود می‌رساند که نه تنها حق و حقیقت به‌صفر نرسیده بلکه فرضاً اگر اهل حق از نظر کمیت قابل توجه نباشند از نظر کیفیت ارزنده‌ترین اهل ایمانند و در ردیف یاران سیدالشهداء در برخی روایات اسلامی در مقدمه قیام و ظهور هم يك سلسله قیامهای دیگر از طرف اهل حق صورت می‌گیرد. آنچه به نام قیام یمانی قبل از ظهور بیان شده است نمونه‌ای از این قیامهاست (قیام و انقلاب مهدی ص ۶۷).

مؤلف کتاب انتظار در این زمینه سخن دیگری دارد: هر کس این سؤال به ذهنش می‌رسد که امام زمان این رهبر و نجات‌بخش انتهای تاریخ چگونه می‌تواند بر جهان پیروز شود؟ در اینجا امام صادق يك توجه بسیار عمیق و کاملاً جامعه‌شناسی و تاریخی دارد که: قدرتهای ستمگر و قطبهای جنایت و ظلم به قدری باهم خواهند جنگید که در نیرو و قدرت فرسوده می‌شوند و به قدری از درون به فساد خواهند رفت که مقاومتشان را از دست می‌دهند و آن گاه شما که از بیهوشی و خواب خرگوشی بیدار شده مسلح به نیروی ایمان و آگاهی هستید، بر آن قدرتهای از درون پوسیده و از برون فرسوده پیروز می‌شوید. (انتظار صص ۴۲ - ۴۱).

۵۴- عن سعد بن عبدالله عن... ابی عبدالله الصادق (ع) قال: خمس قبل قیام القائم (ع) الیمانی والسفیانی و المنادی ینادی من السماء و خسف بالیبداء و قتل نفس الزکیه (کمال‌الدین ج ۲، ص ۳۶۲). و شبیه همین روایت را مؤلف المهدی (ص ۳۶۳) از کتاب عقدالدرر باب ۴ فصل ۳ از امام حسین بن علی (ع) نقل می‌کند.

۵۵- درباره روایاتی که به قیام یمانی اشاره کرده‌اند (نک. منتخب ص ۴۳۹؛ بحار، ص ۴۸۰ و ۵۰۳ مهدی منتظر ص ۱۵۱ به بعد).

بحار ضمن یاد کرد روایتی، یمانی را از دیگر قیام کنندگان «هدایت‌کننده‌تر» توصیف می‌کند:

«حضرت صادق» (ع) فرمود که: خروج این سه نفر، خراسانی و سفیانی و یمانی در يك سال و در يك ماه و در يك روز واقع خواهد شد و در میان ایشان از یمانی هدایت‌کننده‌تر نیست، او خلایق را به سوی حق هدایت می‌کند (بحار ص ۴۹۴).

به هر صورت از این قیام‌کننده نشانه دیگری در روایات دیده نمی‌شود آنچه روشن است این که از یمانی است و قیام او مقدمه‌ای برای ظهور امام (ع) است.

۵۶- نک. یادداشت شماره ۵۵. برای آگاهی از دیگر روایات نک. بحار، ص ۵۰۳ و ۵۵۳؛ مهدی منتظر ص ۱۵۱ به بعد درباره این خراسانی اظهار نظرهایی شده است که در زیر به نقل برخی از آنها مبادرت می‌شود:

... باید دانست بعضی از علائم ظهور مانند خروج سفیانی که یکی از اعقاب



یزید بن معاویه و موسوم به ابومحمد زیاده بن عبدالله سفیانی بود در اول دولت بنی عباس در سال ۱۳۳ هـ. ق. روی داده است و دیگر پیدا شدن علمهای سیاه در خراسان مربوط به قیام ابومسلم خراسانی می باشد. همچنین کشته شدن نفس زکیه که همان محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن (۹۳-۱۴۵ هـ) است مربوط به زمان منصور خلیفه عباسی است که همه اینها قبلاً روی داده و سپس بر اثر بی حافظگی بعضی روایات آنها را از علائم آخرالزمان شمرده اند (مقدمه دوم مشکور بر ترجمه فرق الشیعه نوبختی ص صد و شصت و پنج).

مؤلف کتاب مهدویت و آینده بشر ضمن گفتگو و نقد علائم ظهور می نویسد: دیگر از احادیث منقوله در علائم ظهور احادیثی است که محصول جعل و دسیسه مدعیان مهدویت و کوشندگان برای خلافت بوده است... مانند روایاتی که درباره پرچمهای سیاه از خراسان نقل شده است. تاریخ گواه است که شعار دعوت عباسیان و طرفداران آنها که از خراسان به وسیله ابومسلم آغاز گردید پرچمها و لباسهای سیاه بود (مهدویت و آینده بشر ص ۶۹). احادیثی که در این باره وارد شده عموماً از طریق عامه است و اسناد آن از طریق ما معتبر نیست از آن جمله احمد بن حنبل و بیهقی در کتاب دلائل النبوة از ثوبان نقل کرده است که رسول خدا گفت: اذا رأیت الرايات السود قد جاءت من قبل خراسان فأتوها فان فیها خلیفة المهدی. چون پرچمهای سیاه را دیدید که از طرف خراسان پیش می آید به آن ملاحظه شوید چه در آن خلیفه مهدی است. (مهدویت و آینده بشر ص ۷۰ زیر نویس ۱).

۵۷- در این باره علاوه بر شواهد یاد شده نك. منتخب ص ۴۳۹ ج ۱ و ۴۵۸ ج ۲۲؛ بحار، ص ۴۲۳، ۵۱۴ و ۵۴۵؛ المهدی ص ۲۵۶ و نیز زیر نویس شماره ۵۶).

۵۸- حدثنا... ابی حمزة الثمالی قال: قلت لابی عبدالله ان ابا جعفر (ع) كان يقول ان خروج السفیانی من المحتوم؟ قال نعم. فقلت و من المحتوم؟ قال لی نعم. واختلاف بنی العباس من المحتوم و قتل نفس الزکیه من المحتوم... (کمال الدین ج ۲، ص ۳۶۶). و در جای دیگر:... سمعت ابا عبدالله الصادق يقول: لیس بین قائم آل محمد و قتل نفس الزکیه الا خمسة عشر ليلة و روی فی غیبة الشیخ بسنده عن ابی عبدالله نحوه (کمال الدین ج ۲ ص ۳۶۳ به نقل منتخب ص ۴۳۹ ج ۲).

اما برخی نوشتهها قیام این علوی را مربوط به قرن دوم هجری دانسته اند: محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب، مدنی، ملقب به نفس زکیه مکنی به ابوعبدالله از اصحاب حضرت صادق (ع) بود که به نوشته بعضی از اجلاء در زمان آن حضرت ادعای امامت کرد و در سال ۱۴۵ هـ مقتول گردید (ریحانة الادب ج ۶، ص ۲۳۱). ... محمد بن عبدالله بن حسن بن علی معروف به نفس زکیه و مهدی ملقب به ارقط (۱۴۵/۹۳ هـ) از اشراف سادات علوی است و به روزگار منصور عباسی خروج کرد. منصور، عیسی بن موسی عباسی را به جنگ او فرستاد تا وی را در مدینه بکشت (المقالات والفرق ص ۱۸۴ به نقل از زیر نویس شماره ۳ ص ۹۰ ترجمه فرق الشیعه).

۵۹- برای تفصیل این قیامهای پراکنده نك. بحار، ص ۵۰۳، ۵۴۸، ۵۶۵ و ۶۵۴؛

المهدی، صص ۲۶۴ - ۲۶۳ و مهدی منتظر، فتنه های سال ظهور.

۶۰- در کمال‌الدین درباب ۵۱ حدیث دجال از نزال بن سیره نقل می‌کند که گفت اصبع بن نباته از حضرت امیرالمؤمنین (ع) درباره دجال پرسید و سپس قول حضرت را درباره دجال نقل می‌کند تا بدان‌جا که می‌فرماید:

... الا ان بعد ذلك الطامة الكبرى قلنا و ما ذلك يا اميرالمؤمنين قال خروج دابة الارض عندالصفاء معها خاتم سليمان بن داوود و عصی موسى (ع) تضع الخاتم على وجه كل مؤمن فينطبع فيه هذا مؤمن حقاً و تضعه على وجه كل كافر فيكتب هذا كافر حقاً حتى ان المؤمن ينادى الويل لك يا كافر و ان الكافر ينادى طوبى لك يا مؤمن وددت انى كنت مثلك فافوز فوزاً عظيماً ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين بانذن الله جل جلاله و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة فلا يقبل التوبة...

... هلا بعد از آن طامه کبری باشد. عرض کردیم آن‌دیگر چیست یا امیرالمؤمنین؟ فرمود دابة الارض است که از کوه صفا برآید و انگشتر سلیمان و عصای موسی با او باشد آن انگشتر رابه روی هر مؤمنی گذارد نقش گیرد این مؤمن است حقاً و بر روی هر کافری گذارد نقش گیرد این کافر است حقاً تا به جایی که مؤمن فریاد کشد وای بر تو ای کافر و کافر فریاد زند خوشا بر تو ای مؤمن من دوست داشتم چون تو باشم و به فوز بزرگ برسم، سپس دابه سر بلند کند و به اذن خدا همه مردم از مشرق تا مغرب او را ببینند و این پس از آن است که آفتاب از مغرب خود برآید و در این وقت توبه برداشته شود نه توبه پذیرفته است و... (کمال‌الدین ج ۲ صص ۲۰۸ - ۲۰۷).

۶۱- علامه طباطبایی درباره ویژگیهای لفظی و مفهوم آن می‌نویسد:

... جمله اخرجنا لهم دابة الارض تکلمهم بیان آن آیتی است که گفتیم مراد به آن آیت خارق‌العاده‌ای است که در آیه سربهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق (۵۳، حم سجده) آن را وعده داده، و همین که جمله مورد بحث صفت قرار گرفته برای آن آیت خارق‌العاده خود دلیل است براین که مراد به اخراج از زمین یا احیاء و بعث بعد از مرگ است و یا امری است نزدیک بدان. و اما این که آن جنبنده جنبنده‌ای باشد که بامردم صحبت کند، از آن‌جا که کلمه (دابه، جنبنده) به هر صاحب حیاتی اطلاق می‌شود که در زمین راه می‌رود، می‌تواند انسانی باشد و می‌تواند حیوانی غیر انسان باشد، اگر انسان باشد که تکلم و سخن گفتنش امری عادی است، که خارق‌العاده، و اگر حیوانی باشد بی‌زبان باشد آن وقت حرف‌زدنش مانند بیرون شدنش از زمین امری است خارق‌العاده. لکن متأسفانه در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند این آیت را تفسیر کند، و معلوم سازد که این جنبنده‌ای که خدا به زودی از زمین بیرون می‌آورد چیست؟ و چه خصوصیتی دارد؟ و صفات و نشانه‌هایش چیست؟ با مردم چه تکلمی می‌کند و چه خصوصیتی دارد و چگونه از زمین بیرون می‌آید و چه می‌گوید؟ وجود ندارد بلکه سیاق آیه بهترین دلیل است براین که مقصود مبهم‌گویی است و جمله مزبور از کلمات رموز قرآن است و حاصل معنا این است که وقتی برگشت امر مردم به این شود - که به‌زودی هم می‌شود - که از آیات حسی و مشهود ما یقین برایشان حاصل نشود، و به عبارت دیگر استعدادشان برای ایمان آوردن به ما به کلی باطل گشته و تعقل و عبرت‌گیری از

دستشان بشد در این هنگام وقت آن می رسد که آن آیت خارق العاده که وعده داده بودیم نشانشان دهیم، و حق را برایشان آن چنان بیان می کنیم که دیگر جز اعتراف به حق برایشان نماند پس در آن هنگام آن آیت را که دابه و جنبنده ای است از زمین بیرون می آوریم تا با ایشان صحبت کند. این آن معنایی است که با کمک سیاق و به هدایت تدبر در آیه به دست می آید. ولی مفسرین در معنای آن حرفهای عجیب و غریبی زده اند، و در معنای مفردات آیه و جمله های آن دقتهایی زیاده از حد کرده اند، و همچنین در آنچه از آیه فهمیده می شود و در حقیقت این جنبنده و صفات آن و معنای سخن گفتش، و کیفیت خروج آن و زمان خروجش و این که چند مرتبه از زمین بیرون می آید و در چه مکانی بیرون می شود، اقوال بسیاری گفته اند که به هیچ یک آنها نمی توان اعتماد کرد، مگر به زور... (ترجمه تفسیر المیزان ج ۳۰ صص ۲۴۴ - ۲۴۳).

۶۲- دابة الارض من اكبر اشراط الساعة و يروى ان طولها سبعون ذراعاً و هي مختلفة الخلقه تشبه عدة من الحيوانات. فرأسها رأس ثور واذناها اذنا فيل و اقدمها اقدام بعير... الخ و تظهر في تهامة او بين الصفا والمروة فتضع على وجه الكافر علامة سوداء و على وجه المؤمن علامة بيضاء و تنشر هذه العلامات حتى تشمل الوجه و هكذا امتياز المؤمن من الكفار و يقال ان الدابة تجلب معها عصا موسى و خاتم سليمان فتضرب المؤمن بالعصا و تكتب في وجهه مؤمن و تطبع الكافر بالخاتم و تكتب في وجهه كافر و... (دائرة المعارف اسلامي، ج ۹ زیر دابة الارض).

۶۳- در تفسیر قمی در ذیل آیه: و اذا وقع القول عليهم، الخ... می گوید. پدرم از ابن ابی عمیر، از ابی بصیر، از امام صادق (ع) روایت کرد که فرمود رسول خدا (ص) به امیرالمؤمنین برخورد و او را در مسجد خوابیده دید، بدین حال که مقداری ریگی جمع کرده و سر روی آن گذاشته، حضرت با پای خود حرکتش داد و فرمود: برخیز ای دابة الارض! مردی از اصحاب عرضه داشت یا رسول الله (ص) آیا ما هم می توانیم رفقای خود را به این نام بنامیم؟ فرمود: نه به خدا سوگند این نام جز برای او نیست و او همان دابه ای است که خدای تعالی در کتابش درباره او فرموده: و اذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون. آن گاه فرمود: یا علی چون آخر زمان می شود خدای تعالی تو را در بهترین صورت بیرون می کند در حالی که با توست وسیله داغ نهادن دشمنان خود را با داغ نشان می کنی. مردی به امام صادق (ع) عرضه داشت عامه می گوید: این آیه شریفه به صورت (تکلمهم) است یعنی ایشان را جراحت می زنی؟ حضرت فرمود: خدا ایشان را در جهنم زخمی کند. برای این که آیه شریفه از کلام می باشد نه از کلم.

مؤلف - روایات در این باب از طریق شیعه بسیار زیاد است و در مجمع البیان از محمد بن کعب، قرظی روایت کرده که گفته است: علی (ع) از دابه در این آیه پرسید: حضرت فرمود آگاه باشید به خدا سوگند این جنبنده ای دمدار نیست، بلکه ریشدار است. مؤلف - در این که دابه چگونه خلقتی دارد، روایات بسیاری است که حرفهای عجیب و غریب در آنها آمده و در عین حال با هم متعارض هم هستند؛ اگر کسی بخواهد

به آنها دست یابد، باید به کتب جوامع حدیث مانند در منشور یا تفاسیر طولانی چون روح المعانی مراجعه کند. (ترجمه تفسیر المیزان ج ۳۰ صص ۳۶۱ - ۳۶۰). نیز نك بحار ص ۷۵۱ و ۶۹۴.

۶۴- درباره سفیانی و احادیث و روایاتی که درباره او آمده است نك. بحار، ص ۴۹۱، ۵۲۵، ۵۲۶ و ۵۲۸، ۵۳، ۴۷۱، ۴۸۰، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۱۷ و ۵۲۹؛ المهدی، ص ۲۶۲ تا ۲۶۴؛ منتخب، ص ۴۵۴ و زیرنویسهای مربوط به آن؛ ینابیع، ص ۴۲۷ و ترجمه تفسیر المیزان ج ۳۲ صص ۳۰۹ - ۳۰۷.

۶۵- ابی عبدالله (ع) قال: ان امر السفیانی من الامر المحتوم و خروجه من رجب (کمال الدین ج ۲ ص ۳۶۴) این حدیث را مجلسی نیز نقل کرده است (بحار، ص ۵۲۵).  
۶۶- قال ابو عبدالله الصادق: انك لورایت السفیانی لرأیت اخبث الناس اشقراً حمراً ازرق يقول یارب ثاری ثاری ثم الثاری و قد بلغ من خبثه انه یدفن ام ولدته و هی حیه مخافة ان تدل علیه. (کمال الدین ج ۲، ص ۳۶۵).

حدیث دیگری شبیه به این در بحار نیز آمده است: اگر سفیانی را ببینی هر آینه خبیثترین خلائق را دیده‌ای، رنگ رویش سرخ و چشمانش کبود است در ظاهر به یگانگی خدا اقرار می‌کند لیکن به سبب افعال قبیحه و اعمال شنیعه مستوجب آتش دوزخ گردد. (بحار، ص ۴۹۱).

۶۷- قوله تعالى (ولو ترى... ) الى آخر السورة عن الحارس عن علی کرم الله وجهه فی هذه الآیه قال: قبل قیام قائمنا المهدی یرج السفیانی فیملك قدر حمل المرأة تسعة اشهر و یأتی المدینه جیشه حتی اذا انتهى الى البیداء خسف الله به. (ینابیع ص ۴۲۷).  
مؤلف کتاب المهدی در این باره می‌نویسد: در کتاب اسعاف الراغبین صفحه ۱۵۳ گوید:

در روایات وارد شده که سفیانی لشکری از شام به جانب مهدی خواهد فرستاد و آنان در بیداء به زمین فرو خواهند رفت و از آن لشکر نمی‌ماند مگر آن شخصی که خبر آنان را منتشر کند. سفیانی و مهدی با یاران خودشان نزد آن شخص خواهند آمد و نصرت و پیروزی نصیب مهدی خواهد شد و سفیانی کشته می‌گردد الی آخره مؤلف گوید من به روایات معتبره ای برنخوردم که موضع ملاقات دو لشکر سابق الذکر را معلوم کرده باشد شاید بین کوفه و مدینه باشد والله العالم (المهدی ص ۲۶۲).

با این که روایتهای بسیاری، سفیانی را به عنوان سرکشی که در برابر مهدی شورش می‌کند و نابود می‌گردد معرفی می‌کند اما برخی از پژوهندگان اسلامی درباره این اشارات احادیث نظرهای دیگری دارند از آن جمله:

مکارم شیرازی در این باره می‌گوید:

گرچه از بعضی روایات برمی‌آید که سفیانی شخص معینی از آل ابوسفیان و فرزندان اوست ولی از پاره‌ای دیگر استفاده می‌شود که سفیانی منحصر به يك فرد نبوده بلکه اشاره به صفات و برنامه‌های مشخصی است که در طول تاریخ افراد زیادی مظهر آن بوده‌اند. (مهدی ص ۲۰۲ به بعد).

شریعتی موضوع را از دید دیگری مطرح می کند. و آن جا که از مخالفان نهضت مهدی نهضت حق و عدل سخن می گوید درباره سفیانی می گوید:

... و دیگر مردی است سفیانی نه نیروئی جمع، فلسطین و اردن را اشغال می کند و از آن جا مقاومتش را در برابر این نهضت آغاز می نماید ولی نیروی او میان مکه و مدینه نابود می شود. (انتظار ص ۱۶) و در جای دیگر: سفیانی یعنی نظام ضد این نهضت يك نظام ابوسفیانی است که نظام سیاسی حاکم بر انسان است که به بند آورنده سرهاست و شمشیر علی است که دو مرتبه در آخر تاریخ باز بر ضد این دو نظام فریب اندیشه ها و بندگی سرها، بلند خواهد شد. مرد سفیانی که این نهضت را می گوید، مظهر يك تسلسل تاریخی و وراثت قدرت ستم در طول زمان است. آن چنان که منجی موجود وارث نهضت عدل در طول زمان است. (انتظار ص ۴۹).

برخی دیگر این شخص را همانند نفس زکیه و خراسانی شخصیتی می دانند که در دوره امویان و از آنان بوده است:

بیشتر مدعیان مهدویت از میان شیعه برخاستند ولی به طور استثنا رد پای يك مهدی را نیز در میان امویان پیدا می کنیم. مهدی اموی ملقب به سفیانی است و ابومحمد زیادبن عبدالله مزبور که در پایان دولت بنی امیه قیام کرد. برای توجه امویان و مردم آن زمان را که منتظر ظهور سفیانی بودند این لقب را بر خود نهاد و دعوی کرد که مهدی که مردم در انتظار وی هستند اوست ولی کارش به جایی نرسید و کشته شد. ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی می نویسد که ظهور يك مهدی به نام سفیانی در میان بنی امیه از اختراعات خالدبن یزید معاویه است گویند چون او خود را در برابر مروان بن حکم که، مادرش ام هاشم را به زنی خود در آورده بود و خلافت را غصب کرده بود، ناتوان دید برای مبارزه منفی با وی به جعل چنین خبری پرداخت. (احمد امین، ضحی الاسلام ج ۳، ص ۲۳۸ و الاغانی ج ۱۶، ص ۸۸ به نقل از فرق الشیعه ص صد و ده و یازده).

۶۸- ولو تری اذ فرعوا فلا فوت و اخذو من مکان قریب و اگر بینی هنگامی که کفار به فرع درمی آیند پس در پیشگاه خدا فراری نیست و چیزی از او فوت نمی شود بلکه از جایی نزدیک دستگیر می شود (سبا/۵۱) علامه طباطبائی در بحث روایتی درباره آیه بالا می نویسد:

و در در منشور است که حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته) از ابی هریره روایت کرده که در ذیل آیه (ولو تری...) گفته است رسول خدا (ص) فرمود: در آینده مردی خروج می کند که او را «ایضافی» می گویند و اهل اواخر دمشق است و عموم پیروانش از قبیله کلب هستند، دست به کشتار می زند و حتی شکم زنان را پاره می کند و کودکان را به قتل می رساند تا آن که قبیله قیس علیه او قیام کند و او قیس را بکشد و جائی از ستم خود خالی نگذارد و در این هنگام مردی از اهل بیت من خروج می کند تا به سفیانی می رسد و ستونی از لشکر خود را به سر کوبی وی می فرستد و ایشان را منهزم نموده شکست می دهند. سفیان با همراهان خود راه می افتد تا به بیداء می رسد و در آن سرزمین دچار خسف می شوند و در زمین فرو می روند و احدی از ایشان باقی نمی ماند

مگر کسی که سرگذشت آنان را برای مردم خبر دهد.

مؤلف: این روایت از طریق اهل سنت بسیار زیاد آمده بعضی مختصر و بعضی مفصل و آن را از طرق مختلفه از ابن عباس و ابن مسعود و حذیفه و ابو هریره و جد عمرو بن شعیب و ام سلمه و صفیه و عایشه و حفصه، همسران رسول خدا ص، و نفیره، همسر قعقاع، و نیز از سعد بن جبیر به طور موقوف (روایت موقوف آن است که سند آن تا رسول خدا ص) نام برده شود ولکن در آخر بگوید از رسول خدا ص نقل کرده اند و در تفسیر قمی در ذیل آیه و لوتری... الخ گفته است:

پدرم از ابن ابی عمیر از منصور بن یونس از ابن خالد برای حدیث کرد که گفت: امام ابی جعفر (ع) فرمود به خدا سوگند گویا همین الان می بینم قائم (ع) را که به حجر تکیه داده است آن گاه مردم را در رعایت حقش به خدا سوگند می دهد و آن گاه می فرماید: ایها الناس! هر که با من درباره خدا محاجه کند من اولی به خدا هستم... وقتی قائم به بیدار می رسد لشکر سفیان در برابرش صف آرای می کند پس خدای عزوجل زمین را دستور می دهد تا پاهای ایشان را در خود فرو برد و بگیرد و درباره همین مورد است که خدای عزوجل می فرماید ولوتری ان فرعوا... الخ و قالوا امنا به یعنی می گویند اینک ما به قائم آل محمد (ع) ایمان آورده ایم و انی لهم التناوش من مکان بعید و حیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی بین آنان و عذاب نشدن حائل ایجاد می شود (کما فعل باشیاعهم) یعنی آنهایی که قبل از این از مکذبین بودند هلاک شدند (من قبل انهم کانوا فی شک مریب) (ترجمه تفسیر المیزان ج ۳۲ صص ۳۰۹ - ۳۰۷).

در گفتار المیزان به دنباله آیات این سوره تا آخر سوره نیز اشاره شده است ترتیب آیات چنین است:

ولو تری ان فرعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب و قالوا امنا به و انی لهم التناوش من مکان بعید و قد کفروا به من قبل و یقذفون بالغیب من مکان بعید و حیل بینهم و بین ما یشتهون کما فعل باشیاعهم من قبل انهم کانوا فی شک مریب: و اگر بینی هنگامی که کفار به فرع درمی آیند پس در پیشگاه خدا فراری نیست و چیزی از اوفوت نمی شود بلکه از جایی نزدیک دستگیر می شود و کافران (در آن حال که عذاب دوزخ را بینند پشیمان شوند و گویند) ما به حق ایمان آوردیم و با این همه دوری از مقام ایمان کجا بدان مقام نایل توانند شد؟ در صورتی که آنها به رسول حق (جنون و سحر و کذب) که از مقام او بسیار دور است نسبت می دادند و امروز میان آنها و آرزوهایشان (که به دنیا برگردند یا توبه و ایمانشان را بپذیرند تا از عذاب رهایی یابند) به کلی دوری و مباینت افکندند چنان که به امثال آنها از امم گذشته که آنها هم مانند ایشان در شک و ریب بودند نیز چنین کردند.

در این زمینه نیز نک. بحار ص ۴۷۷، ۵۰۵ و ۵۲۸. آیه ۵۵ سوره نحل و ۳۷ سوره مریم را نیز بعضی از روایات اشاره ای به سفیانی و سپاه او می دانند.

۶۹- دجال. آنچه در مآخذ مختلف درباره دجال آمده منحصر به مطالبی که در متن آمده است نیست بر مبنای داستانهای عربی او در جزیره ای از جزیره های امپراطوری

مهاراجه (=جاوه) سکونت دارد و دریانوردان سیراف و عمان که به این جزیره رفته‌اند اصوات طرب‌انگیزی از سرناها و طبلها و دیگر وسایل نوازندگی شنیده‌اند که با رقص و کفزنی همراه بوده است این قصه را ابن خردادبه و بیرونی و قزوینی و دمشقی و جرجانی و ابن ایاس و مسعودی یاد کرده‌اند و در قصه سندباد نیز به این مطلب اشاره شده. ابن خردادبه این جزیره را برطائیل گفته است. آورده‌اند که قرنفل را از این جزیره می‌فروشدند و تجارت در این جزیره بدین نحو است که کالاها را در ساحل جزیره می‌گذارند و بازرگانان آنچه می‌خواهند برمی‌گیرند و نیز همین ابن خردادبه روایت می‌کند که دجال بر صخره‌ای در این جزیره بسته شده و جن‌ها طعام او را می‌آورند و گفته شده است که تمیم الداری معاصر رسول (ص) دجال را در این‌جا دیده است. اقوال متفق است براین که او مسیح دروغین است اما درباره هویت او و جای ظهورش در آخرالزمان اقوال یکی نیست. از آن جمله قولی که او را مردی یهودی معاصر رسول (ص) می‌دانند و او را صائف بن سعید می‌خوانند و نیز طبری او را مردی مانند ذوالقرنین، و بعضی اقوال دیگر که او را جباری و پادشاهی از بنی اسرائیل می‌پندارد.

دائرةالمعارف اسلامی ج ۹ صص ۱۴۸ - ۱۴۷.

۷۰- اخرج ابراهیم بن محمد الحموی فی کتابه فرائد السمطین بسنده عن جابر بن عبدالله الانصاری رفعه: من انکر خروج المهدي فقد كفر بما انزل علی محمد ومن انکر نزول عیسی (ع) فقد کفر و من انکر خروج الدجال فقد کفر. (ینایع، ص ۴۸۷) ... محمد حموی در کتاب فرائد السمطین به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد: کسی که خروج مهدی را انکار کند حقاً کافر شده به آنچه که به حضرت محمد (ص) نازل شده است کسی که منکر نازل شدن عیسی (ع) شود حقاً کافر شده است. کسی که منکر خروج دجال شود حقاً کافر شده است. حدیث را مولف المهدی نیز نقل کرده است (نک ص ۱۹ المهدی). ماخذ مختلف ظهور دجال را از اصفهان، خراسان سیستان و یا کوفه دانسته‌اند (نک. دائرةالمعارف اسلامی زیر: الدجال؛ منتخب ص ۴۲۴ ح ۱).

درباره اشتقاق لفظی واژه دجال آنچه گفتنی است این که این واژه به این صورت در قرآن و حدیث نیامده است. شاید اصل آن آرامی باشد و از این طریق در سریانی به عنوان لقب وارد شده باشد در انجیل متی باب ۲۴ آیه ۴ از مسیح دجالی (دروغین) سخن رفته و همچنین در سریانی عبارت «نبیاً دجالاً» به معنی مسیح کذاب و «شاهداً دجالاً» یعنی شاهد دروغ و... آمده است. و از این‌جا می‌توان در وجود فعل دجل در عربی به معنی «غش و خدع» تردید کرد چه شواهدی نیز در لغت‌نامه‌ها برای این معنی نیامده است (نک. دائرةالمعارف اسلامی زیر الدجال).

در نوشته‌های فارسی نیز معنی دروغ و نیرنگ را برای این واژه ذکر کرده‌اند: دجال از ماده دجل به معنی دروغ‌گویی و حقه‌بازی است. (مهدی ص ۱۹۲).

... علت این که دجال را دجال گفتند این است که هر چیزی را برخلاف نشان می‌دهد تقول دجات السیف اذا موهته و دجلت البعیر اذا طلیته بالنقطران. (عقدالدرر باب

۱۲ فصل ۲ به نقل از المهدی (ص ۲۵۷).

۷۱- برای او نام صاید بن صاید (کمال الدین ج ۲ ص ۲۰۷) صائف بن سعید (ابن الوردی ص ۱۴۳ به نقل دائرة المعارف اسلامی زیر: الدجال) عبداللّٰه بن الصائید (طبری به نقل دائرة المعارف) را نیز آورده‌اند.

۷۲- علاوه بر آن چه در این مختصر یاد شده است، برای آگاهی پیرامون دجال، هویت و اوصافش نك: دائرة المعارف اسلامی زیر الدجال؛ بحار، ص ۵۲، ۴۸۳، ۴۸۶، ۵۴۸، ۵۷۲؛ مقدمه مشکور بر ترجمه فرق الشیعه نوبختی ص صد و شصت و چهار. در همه این نوشته‌ها دجال را به عنوان شخصی که در آخر الزمان ظهور می‌کند معرفی کرده‌اند. در برابر این عقیده مؤلف کتاب مهدی انقلابی بزرگ با اتکاء به احادیث و روایاتی نتیجه می‌گیرد که:

دجال منحصر به يك فرد نیست بلکه عنوانی است کلی برای افراد پرتزویر و حیل‌گر و پرمکر و فریب و حقه‌باز که برای کشیدن توده‌های مردم به دنبال خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند. (مهدی ص ۱۹۳ به بعد).

شریعتی نیز در این باره می‌گوید:

دجال مظهر نظام فرهنگی و روحی و ضد انسانی حاکم بر انسان آخر الزمان است. (انتظار ص ۴۹).

۷۳- این عدد از دائرة المعارف گرفته شده که خود مبتنی بر یادکردهای متعدد از جمله ابوداؤد، الملاحم، باب ۴۱۴؛ ابن ماجه، الفتن، باب ۳۳؛ ابن حنبل ج ۲، ص ۱۶۶، ج ۴ ص ۱۸۱ است.

۷۴- دجال در سه ساعت از روز جمعه گذشته بر بالای تلی معروف به تل افیق در شهر شام به دست مهدی (ع) کشته می‌شود (بحار، ص ۴۸۳) و در همین مأخذ در جای دیگر مکان قتل او را کناسه کوفه می‌داند:

آن حضرت «حضرت صادق» (ع) فرمود: روز نوروز است آن روزی که قائم ما اهل بیت و صاحبان امر که در خدمتش می‌باشند در آن روز ظهور می‌کنند، خداوند کردگار او را بر دجال غالب می‌گرداند. پس آن حضرت او را در کناسه کوفه به دار می‌کشد و هیچ نوروز نمی‌رسد مگر این که ما در آن روز منتظر فرج می‌باشیم زیرا آن روز از روزهای ماست، اهل فارس حرمت آن روز را نگه داشتند و شما عربها آن را ضایع گردانیدید. (بحار، ص ۵۷۲) در محل قتل دجال به طور کلی شام و فلسطین نیز یاد شده است (نك دائرة المعارف اسلامی زیر: الدجال).

۷۵- دجال را به روایتی مهدی (ع) و به روایتی عیسی (ع) می‌کشد و به روایت دیگری عیسی (ع) مهدی (ع) را در قتلش یاری می‌کند. (نك. بحار، ۴۸۵، دائرة المعارف اسلامی؛ المهدی ص ۲۵۸).

۷۶- فقال «امیر المؤمنین» (ع): الا ان الدجال صاید بن صاید فالشقی من صدقه والسعید من کذبه یخرج فی بلدة یقال له اصفهان من قرية تعرف بالیهودیة عینه الیمنی ممسوحه والعین الاخری فی جبهته قضی کانهما کوکب الصبح فیها علقه کانهما ممزوجة بالدم



بین عینیه مکتوب « کافر » و یقراً کل کاتب و امی یخوض البحار و یسیر مع الشمس بین یدیه جبل من دخان و خلفه جبل ابيض یرى الناس انه طعام یخرج فی قحط شدید. تحته حماراً ابيض خطوة حماره میل تطوی له الارض منهلاً منهلاً ولا یمر بماء الاغار الی یوم القيمة ینادی با علی صوته یرسم ما بین الخافقین من الجن والانس والشیاطین یقول الی. اولیائی انا الذی خلق فسوی و قدر فهدی انا ربکم الاعلی و کذب عدو الله انه اعور یطعم الطعام و یمشی فی الاسواق و ان ربکم لیس باعور ولا یمشی ولا یزول تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً الا و ان اکثر اتباعه یومئذ اولاد الزنا و اصحاب الطیالسه الخضر یقتله الله عزوجل بالشام علی عقبه تعرف بعقبه اقیق لثلاث ساعات مضت من یوم الجمعة علی یدمن یصلی خلفه المسیح بن مریم علیهما السلام الا ان بعد ذلك الطامة الکبری... (کمال الدین ج ۲، صص ۲۰۸ - ۲۰۷).

۷۷- برای آگاهی بیشتر در این زمینه نك. قیام و انقلاب مهدی ص ۶۷ و یادداشت ۵۳ و ۱۴۶ همین گفتار .

۷۸- مطالب این چند سطر ناظر به دو آیه زیر است که به روایتی دوره آخر الزمان را دربر می گیرد:

۱- ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع و نقص من الاموال والانس والثمرات و بشر الصابرين (۱۵۵، بقره) و ماشما را به اموری از قبیل ترس، گرسنگی و نقصان اموال و افراد و میوهها امتحان می کنیم و به صابران بشارت ده. (نك. ینابیع ص ۴۲۱؛ بحار ص ۴۸۹؛ چهره درخشان صص ۱۳۶ - ۱۳۵).

۲- ولندیقنهم من العذاب الادی دون العذاب الاکبر (۲۱، سجده) ما عذاب تردیک را زودتر از عذاب بزرگ به آنها می چشائیم، شاید باز گردند. عذاب ادنی گرانی نرخها و قحطی است و عذاب اکبر شمشیر مهدی (ع) (بحار، ص ۴۵).

۷۹- بیش از همه فتنهها از دجال و کیفیت شورش او و ادعای دروغینش در مآخذ سخن به میان آمده است و مآخذ تصریح و اتفاق دارند بر این که به دست امام (ع) یا عیسی (ع) کشته خواهد شد و یا این که حضرت عیسی امام را در کشتن او معاونت خواهد کرد. این تصریح نشان می دهد که دجال ناگزیر باید اندکی پیش از ظهور امام آشکار شود اما همچنان که در فصل مربوط به دجال یاد شد برخی از محققان او را معرف یک گروه کژاندیش و یا یک جریان باطل می دانند.

۸۰- مؤلف کتاب مهدویت و آینده بشر معتقد است که احادیثی که برای نشانههای ظهور آمده درهم آمیخته است و باید صحیح و سقیم آن را بازشناخت و یکی از میزانهایی که برای بازشناسی این روایات پیشنهاد می کند این است که حدیثی اصیل و متقن است که با فرمایشات امیرالمؤمنین در نهج البلاغه در خصوص ظهور دولت حق، قابل تطبیق باشد بخشی از گفتار مؤلف برای آگاهی بیشتر عیناً نقل می شود:

در میان این روایات و احادیث (احادیث و روایت مربوط به مهدی) (ع) جمع آوری شده، کمتر درباره وضع حکومت آینده جهانی که به سرپرستی زعیم الهی باید تأسیس شود و شکل حکومت و نوع تصرفاتش، مطالبی ذکر شده و بیشتر راجع به

مقدمات و نشانه‌های ظهور است، احادیث علائم ظهور چند دسته است: بعضی بیشتر شبیه به مقدمات ظهور قیامت و تحول عمومی زمین و آسمان می‌باشد مانند طلوع آفتاب از مغرب بعضی دیگر از این احادیث راجع به وقایع آینده است که معتبرتر از همه آنهایی است که به عنوان «ملاحم» وقایع و حوادث و تحولات مهم عمومی یا در کشورهای اسلامی و برای مسلمانان پیش می‌آید که قسمتی از آن راجع به پیشامدهایی است که راجع به اشخاص و شهرهاست، مانند آنچه امیرالمؤمنین (ع) درباره تسلط امویان و اوصاف فرزندان مروان و معاویه و عواقب خوارج و عاقبت کار بعضی از اصحاب خود خبر داده است و خرابیها و طوفانهایی که برای کوفه و بصره پیش می‌آید که در نهج‌البلاغه آمده و قسمتی درباره حوادث دورتر از آن زمان یا در مقدمات و علائم تحولاتی است که زمینه برای ظهور دولت حق است از این قبیل است آنچه امیرالمؤمنین درباره «ملاحم» بصره و سپاهیان اشغالگر آن در خطبه ۱۲۴ نهج‌البلاغه خبر می‌دهد... قسمتهایی از این احادیث و پیشگوئیه‌ها «ملاحم» درباره اوضاع تحولاتی است که برای عامه مسلمانان و کشورهای اسلامی به خصوص عرب پیش می‌آید که مرکز و قاعده حرکت اصلاحی و اسلامی است و برحسب نفوذ تعالیم اسلام و بندهای فکری آن، از آنان و در میانشان مقدمات ظهور حق آغاز خواهد شد مانند قسمت آخر خطبه ۱۳۴ نهج‌البلاغه که خبر از جنگها و خونریزیهایی است که در اطراف عراق و جزیره به وسیله شخصی یا اشخاصی خون‌آشام و استعمارگران و عمالشان رخ می‌دهد... قسم دیگر از احادیث منقوله در علائم ظهور احادیثی است که محصول جعل و دسیسه مدعیان مهدویت و کوشندگان برای خلافت بوده است زیرا اصل مهدویت و ظهور دولت حق اسلامی برحسب اخبار و احادیثی از طرق مختلف نقل حدیث برای همه فرق اسلامی مسلم بوده، همین که از اواخر قرن اول اسلامی تا مهای مهدی و مدعیان مهدویت در تاریخ به چشم می‌آید دلیل بر این است که این بشارت و دعوت حتی با خصوصیات شخصی آن معروف و آشنای به افکار عموم مسلمانان بوده است از این رو مورد بهره‌برداری افراد و گروههایی واقع شده که می‌خواستند از این امید و انتظار برای پیشرفت مقاصد خود استفاده کنند، بدین منظور احادیثی می‌ساختند و آنها را به نام راویان معروف و غیر معروف میان مردم شهرت می‌دادند مانند روایتی که درباره پرچمهای سیاه خراسان نقل شده تاریخ گواه است که شعار دعوت عباسیان و طرفداران آنها که از خراسان به وسیله ابومسلم آغاز گردید پرچمها و لباسهای سیاه بود... چنان که گفته شد یکی از راههای تشخیص صحت این احادیث مقایسه با عبارات و کلمات امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه، راجع به این موضوع است زیرا نهج‌البلاغه از جهت سند، پس از قرآن از همه آثار و منقولات اسلامی معتبرتر و از جهت عبارات با همه اختصار رساتر است. (مهدویت ص ۶۶ تا ۷۰).

وقایع و حوادث انتظار را به طور کلی می‌توان در دو نوع طبقه‌بندی کرد نوعی از آنها علامت است و نوعی نه بلکه صرفاً حوادثی است که در طول این مدت اتفاق می‌افتد و ممکن است با ظهور فاصله بسیاری داشته باشد آنچه علامت است نیز برخی علامات نزدیک به ظهور است و بعضی دیگر حتمی و پاره‌ای دیگر غیر حتمی هستند در

این مورد می‌توان زیرنویس شماره ۱ مؤلف منتخب الاثر را بر ص ۴۴۳ گواه آورد.  
و قد صنف الشيخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه الصدوق مصنف کمال الدین رض  
فی علامات القائم و سیرته و ما یجرى فی آیاته کتاباً سماه «لسر المکتوم الی وقت المعلوم»  
و هذه العلامات کما اشار الیه المفید و غیره بین محتومة و مشترطة و معنی کون بعضها  
علامة ان ظهوره لایتنفق ما دام لم یتفق هو فلا اشکال فی وقوعه و وقوع فرجه بعد معنی  
مدة طويلة و هذا کبعض اشراط الساعة و مضى بعضها لکثرة المعاصی و الفساد ان ظهوره  
لا ید ان يقع فی زمان کذا لان یتحقق کثرة المعاصی مطلقاً علامة لظهوره اللهم الا ان یراد  
بهذا الامور المرتبة لشديدة منها التي لاتتحقق الا قبل قیامه علیه السلام و بعضها ظهر و  
بعضها یتظهر فی المستقبل و بعضها یتحقق الا قبل قیامه کخروج السفیانی و بعضها یتحقق  
لظهوره؛ و بعضها من العلامات المحتومه کالسفیانی و خسف البیداء و کسف تطالع من السماء  
النداء و قتل نفس الزکیه و غیرها...

۸۱- مطالب این عنوان از ماخذ زیر گرفته شده است: ۱- منتخب الاثر ص ۲۲۴  
ح ۱ و ص ۴۲۸ تا ۴۳۲؛ ۲- بحار، ص ۵۲، ۵۳، ۱۱۸، ۴۸۱، ۵۰۳، ۵۴۸، ۵۳۹، ۵۳۳ و  
۶۳۰؛ ۳- مهدی، ص ۱۷۸ به بعد، ۴- المهدی، ص ۲۵۰ تا ۲۵۲ و ۲۶۵ تا ۲۶۸؛ ۵-  
مهدی منتظر ص ۷۸ به بعد.

۸۲- برای مطالب این بخش نک. منتخب الاثر ص ۴۲۸ تا ۴۳۲ و ۴۲۴؛ بحار،  
ص ۱۱۸، ۵۳۴، و ۴۱۸؛ المهدی، ص ۵۱۵-۵۱۴؛ مهدی منتظر ص ۷۷-۷۶ و ۹۸-۹۷.  
۸۳- برای مطالب این عنوان نک. منتخب الاثر ص ۴۲۴ و ۴۲۸ تا ۴۳۲؛ المهدی  
ص ۲۶۷-۲۶۸؛ بحار، ص ۵۲، ۴۷۷، ۴۸۱، ۵۳۲، ۵۳۶ و ۵۴۸؛ مهدی منتظر ص ۸۱ تا ۹۲.  
در خرابی اوضاع دین در طول ایام غیبت استناد به حدیث زیر که از رسول  
خدا (ص)، در غالب ماخذ آمده است کافی است:

و ان الثانی عشر من ولدی یغیب حتی لا یرى و یأتى علی امتی بزمن لاتبقى  
من الاسلام الا اسمه و لا یبقى من القرآن الا رسمه و حینئذ یأذن الله تبارک و تعالی بالخروج  
فیظهر الاسلام و یجدده. دوازدهمین فرزندم از نظر پنهان می‌گردد و دیده نمی‌شود و  
زمانی بر پیروان من خواهد آمد که از اسلام جز نام و از قرآن جز نقشی باقی نماند در  
این هنگام خداوند بزرگ به او اجازه خروج دهد و اسلام را با او آشکار و تجدید  
می‌کند. (مهدی ص ۳۲۳).

عبارتی از خطبه ۱۳۴ نهج البلاغه نیز نمودار این نکته است که قرآن تابع آراء  
شخصی می‌شود و این امام (ع) است که با ظهور خویش بار دیگر این بی‌سامانیها را به  
سامان می‌رساند و راه هدایت را از طریق ضلالت جدا می‌کند:

یعطف الهوی علی الهدی اذا عطفوا الهدی علی الهوی و یعطف الرأی علی القرآن  
اذا عطفوا القرآن علی الرأی: هوی و آرزو را براساس هدایت برگردانده و قرار  
می‌دهد قائم (ع). همانطور (ی) که اساس هدایت تابع هوی و هوس بود. آراء شخصی  
را تابع قرآن می‌گرداند چنان که قرآن را تابع آراء شخصی کرده بودند. (مهدویت،  
ص ۱۳ و ۳۱).

۸۴- مطالب این عنوان نیز از مأخذ مذکور در سه عنوان گذشته برگرفته شده است. علاوه بر آن مأخذ نك. منتخب ص ۴۳۵ ح ۱۵.

۸۵- نك. بحار، ص ۵۳، ۱۱۸، ۴۷۱، ۴۸۰، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۸ و ۶۳۰؛ آخرین تحول ص ۶۱ به بعد؛ المهدی ص ۲۶۸؛ مهدی منتظر صص ۸۸-۸۷، ۹۱-۹۲ و ۹۵-۹۴.

۸۶- برای آگاهی بیشتر نك. بحار، ص ۴۸۱ و ۶۰۶؛ مهدی منتظر ص ۸۶، ۸۹، ۹۷ و ۹۸.

۸۷- برای آگاهی بیشتر نك. بحار، ص ۵۴۸ و ۵۳۲؛ آخرین تحول ص ۶۱ به بعد؛ المهدی ص ۲۶۵ و ۲۶۸؛ مهدی منتظر ص ۸۶ تا ۸۸؛ منتخب الاثر ص ۴۳۶، ۴۲۸ تا ۴۳۲.

بهترین معرفی که برای اوضاع جهان پیش از انتظار می‌توان ارائه داد فرمایشات امیرالمومنین در نهج البلاغه است که ناظر به هرج و مرجهای این عصر می‌باشد:

فقد ذلك اخذ الباطل مأخذه و ركب الجهل مراكبه و عظمت الطاغية و قلت الداعيه و ضال الدهر، صيال السبع العقور، و هدر فنيق الباطل لعد كظوم، و تواخي الناس على الفجور، و تهاجروا على الدين، و تحابوا على الكذب، و تباغضوا على الصدق، فاذا كان ذلك، كان الولد غيظاً، و المطر قيظاً، و تفيض اللئام فيضاً، و تفيض الكرام غيضاً، و كان اهل ذلك الزمان ذئاباً، و سلاطينه سباعاً، و اوساطه اكالا، و فقراءه امواتاً، و غار الصدق، و فاض الكذب، و استعملت المودة باللسان، و تشاجر الناس بالقلوب، و صار الفسوق نسباً، و العفاف عجباً، و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوباً. (نهج البلاغه ج ۱، ص ۲۰۹)

... در این هنگام که باطل جای خود را باز کند و نادانی بر مرکب خویش سوار شود و ستمگر نیرو گیرد و دینداران کم شوند و روزگار چون حیوان به خلق حمله کند و شتر فتنه پس از چندی خاموشی، کف بر لب آرد و بدمستی آغازد و مردم به گناه اتفاق کنند و از دین روگردان شوند. و به دروغ رو آرند و به راستی و درستی پشت کنند. چون زمان به این جا رسد، فرزندان بار پدر و مصیبت برای او گردد و باران در غیر موقع بیارد که وجود او به جای سود زیان بخشد، مردم پست‌فزون گردند و اهل کرم و بخشش کم شوند. مردم این عهد چون گرگان و سرانشان چون درندگان و دسته میانه‌طعمه ستمکاران و طبقه بینوا در حکم مردگان باشند. راستی به زمین فرو می‌رود و دروغ شایع می‌گردد، با زبان اظهار دوستی می‌کنند و با دل همدیگر را دشمن دارند و با فسق و فجور به هم نسبت پیدا کنند. و پاکدامنی مایه شگفتی قرار گیرد و جامه دین را وارونه دربر کنند.

و باز حدیث دیگری از امام باقر (ع) بخشی دیگر از نابسامانیهای اجتماعی نموده شده است:

اذا تشبه الرجال بالنساء بالرجال و ركبت ذوات الفروج السروج و امات الناس الصلوات و اتبعوا الشهوات و استخفوا بالدماء و تعاملوا بالربا و تظاهروا بالزنا و شيدوا البناء و استحلوا الكذب و اخذوا الرشا و اتبعوا الهوى و باعوا الدين بالدنيا و قطعوا الارحام

و ضنو بالطعام و كان الحلم ضعفاً والظلم فخراً والامراء فجرة والوزراء كذبه والامناء خؤانة والاعوان ظلمة والقراء فسقه و ظهر الجور و كثر الطلاق و بدالفجور و قبلت شهادة الزور و شرب الخمر و ركبت الذكور بالذكور واستغنت النساء بالنساء واتخذ الفیء مغنماً والصدقة مغرماً واتقى الاشرار مخافة السنتهم... (نورالابصار باب ۲ ص ۱۵۵ به نقل از منتخب الاثر ص ۴۳۵ ح ۱۵).

... آن گاه که مردان به زنان مانده شوند و زنان بر اسبها سوار شوند و نماز مردم فوت شود و شهوتها را پیروی نمایند و خونریزیها کوچک شمرده شود و معامله به ربا کنند و به زنا تظاهر نمایند و بنساء را استوار کنند و دروغ را روادارند و رشوه بگیرند و هوسها را پیروی نمایند و دین به دنیا بفروشند و خویشاوندی را ببرند و به غذا بخل ورزند و بردباری ضعف شمرده شود و ستم فخر. و امرا فاجر باشند و وزرا دروغگویان و امانا خائنان و یاران ستمکاران و قراء فاسقان و ستم آشکار شود و طلاق زیاد گردد و فجور آشکار شود و گواهی دروغ پذیرفته شود و شراب بیاشامند و مردان به مردان و زنان با زنان درآمیزند و فیء غنیمت باشد و صدقه وام و از اشرار از ترس زبانشان پرهیز کنند...

۸۸- نك. المهدی ص ۲۶۳ به بعد. باید توجه داشت که بسیاری از کسانی که علیه ستم خلفا و حکام و یا به بهانه اصلاحات دینی قیام کرده‌اند و شخصاً خود را مهدی نامیده‌اند و یا این عنوان را پیروان آنها بدانان داده‌اند، در طول تاریخ کم نبوده‌اند. در این زمینه به نقل بخش کوتاهی از نوشته مؤلف کتاب حکومت واحد جهانی اشاره می‌شود: مدعیان مهدویت تقریباً عمل همگی قیام علیه ستمگری خلفا و حکام یا داعیه اصلاحات مذهبی بوده است. ذیلاً نام چند نفر از کسانی که به عنوان مهدی قیام و دعوی مهدویت نموده‌اند یا پیروانشان چنین نسبتی را به آنها داده‌اند می‌بریم (به نقل از کتاب ادیان و مهدویت، سید محمد بهشتی) ابواسحق ابو عبیده ثقفی که به نام خونخواهی حسین (ع) به کمک ابراهیم بن اشتر قیام و پس از محمد حنفیه ادعای مهدویت کرد (قرن اول هجری)؛ ابوالحسن زید بن علی که علیه امویہ قیام کرد و سپس کشته شد و پیروان او بعداً قائل به مهدویت و ظهور مجدد او شدند (قرن دوم هجری)؛ ابراهیم بن محمد بن عباس که در سال ۱۰۴ در کوفه با او بیعت کردند و نماز گزار شدند و او را به مهدویت ستودند؛ ابومسلم خراسانی که به سال ۱۲۷ در خراسان علیه بنی‌امیه قیام کرد و دعوی مهدویت نمود؛ ابومحمد عبدالله مهدی که در سال ۲۹۷ در افریقا سکه حجة الاسلام به نام خود زد؛ ... مهدی سودانی که در قرن ۱۲ هجری (در سال ۱۸۸۱ م) قیام کرد و خرطوم سپس تمام سودان را گرفت... (حکومت واحد جهانی صص ۱۰۳ - ۱۰۲).

۸۹- در کتاب عقدالدرر فصل اول از باب چهارم از حافظ ابو عبدالله که نعیم بن حماد باشد در کتاب فتن از زید بن خلیل اسدی روایت کرده که گفت: من در حضور امام محمد باقر (ع) بودم آن حضرت دو علامت را قبل از ظهور مهدی ذکر نمود که از زمان هبوط آدم (ع) تا کنون یافت نشده‌اند: یکی این که آفتاب در نیمه ماه رمضان خواهد گرفت و ماهتاب هم در آخر ماه مبارك رمضان خواهد گرفت. شخصی عرض کرد

یابن رسول الله این طور نیست بلکه آفتاب در آخر ماه رمضان و ماه در نیمه آن خواهد گرفت امام محمد باقر فرمود آن کسی که این سخن را می گوید (از تو) بهتر می داند که این دو علامت از زمان هبوط حضرت آدم تا کنون نبوده الی آخره در کتاب اسعاف الراغبین نیز مثل این حدیث را نقل کرده. (المهدی ص ۲۵۰).

در کتاب عقدا لدرر فصل سوم از باب چهارم از حافظ که ابوبکر بن حماد باشد از ابن عباس روایت کرده که گفت: مهدی خروج نمی کند تا این که با خورشید علامتی طلوع نماید. نیز در همان فصل و همان باب آن کتاب از حافظ که نعیم بن حماد باشد، در کتاب فتن از کعب احبار روایت کرده که گفت: «قبل از خروج مهدی ستاره‌ای از طرف مشرق طلوع می کند که دنباله درخشنده‌ای دارد». (المهدی صص ۲۵۰ - ۲۴۹).

الارشاد: الحسين بن سعيد عن منذر الجوزي عن ابي عبدالله (ع) قال سمعته يقول: يزجر الناس قبل قيام القائم (ع) عن معاصيهم بنار تظهر في السماء و حمرة تجلج في السماء و خسف ببغداد و خسف ببلدة البصرة و دماء تسفك بها و خراب دورها و فناء يقع في اهلها و شمول اهل العراق خوف لا يكون معه قرار. (منتخب ص ۴۴۲ ح ۱۶).

... مردم قبل از قیام قائم (ع) از گناهانشان روی می گردانند به سبب آتشی که در آسمان آشکار می شود و سرخیی که در آسمان می درخشد و خسف بغداد و خسفی در شهر بصره و خونهایی که به سبب آن ریخته می شود و خانه‌هایی که خراب می شود و فنائی که در اهل آن اتفاق می افتد و اهل عراق را ترسی فرا می گیرد که با آن آرام ندارند. (نیز نك. منتخب، ص ۴۴۲ ح ۱۳ و ۴۲۴ ح ۱؛ المهدی، صص ۲۶۴ - ۲۶۳؛ بحار، ص ۵۰۳).

۹۰- نيك نك. بحار، ص ۵۰۳، ۵۰۹، ۴۹۷ و ۵۲۹؛ المهدی، صص ۲۶۴ - ۲۶۳ و ۲۵۴ - ۲۵۳؛ یادداشت شماره ۸۹ همین گفتار.

۹۱- مؤلف کتاب المهدی به استنتاج از روایات و احادیث مختلف هجوم ملخهایی که باعث نابودی کشت و کار کشاورزان شوند و شیوع طاعون (موت سفید) و وبا را از نشانه‌های ظهور می داند. (نك. المهدی، صص ۲۵۲ تا ۲۶۵ نیز بحار، صص ۴۲۳ و ۵۰۳؛ منتخب، ص ۳۰۳ ح ۳؛ ینابیع، ص ۴۲۱).

۹۲- درباره ندهای آسمانی پیش از ظهور و بویژه از ندای مقارن ظهور آن حضرت که در حقیقت اعلام قیام است روایات متعدد آمده است و به استناد پاره‌ای از روایات یکی دو آیه از قرآن کریم نیز ناظر به این معنی است:

و فی سورة ق (واستمع یوم ینادی من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج (ق ۴۰) عن الصادق رضی الله عنه قال: یناد المنادی باسم القائم واسم ابیه (ع) والصیحة فی هذه الآیه صیحة من السماء؛ و ذلك یوم الخروج القائم (ع) (ینابیع ص ۴۲۹). و در سورة ق (گوش فرادار روزی که منادی از مکان نزدیک ندا می نماید روزی که صیحه به حق را می شنوند این است روز بیرون آمدن) از حضرت صادق (ص) روایت است که گفت منادی به نام قائم و نام پدرش ندا می کند و منظور از ندا ندایی از آسمان است و منظور این است روز بیرون آمدن روز ظهور قائم (ع) است.

در کتاب ینابیع الموده (ص ۴۴۷) از کتاب فرائد السمطین از حسن بن خالد از

حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در حدیثی که نام مهدی در آن برده شده و این که آن حضرت چهارمین فرزند امام رضا (ع) است روایت کرده که فرمود: وقتی مهدی خارج شود زمین به نور پروردگار خود روشن خواهد شد تا آنجا که آن بزرگوار فرموده: مهدی همان کسی است که منادی از آسمان برای او ندایی می کند که جمیع اهل زمین آن ندا را می شنوند (می گوید) حجت خدا نزد خانه کعبه ظهور کرد شما از او متابعت کنید زیرا که حق به جانب آن حضرت خواهد بود و همین است معنی آیه که می فرماید: ان نشأ نزل علیهم آیه من السماء فظلت اعناقهم لها خاضعين (۳، شعرا) (اگر بخواهیم آیتی برایشان از آسمان نازل گردانیم، پس گردنهای ایشان خاضع و خاشع می شود) در این مورد نیز نك. بحار، ۵۱۱، ۵۵۹ و ۵۶۸.

در ماه رجب از آسمان سه دفعه ندا کرده می شود در اول ندا کننده گوید: الالعه الله علی الظالمین و صدای دوم این است که ای جماعت مؤمنان قیامت نزدیک شد، صدای سوم آن است که در سمت جرم آفتاب بدنی می بینید آشکارا گفته می شود که او امیر المؤمنین است، (بحار، ۵۵۷).

برای روایات دیگر در این زمینه نك. منتخب، ص ۴۴۲ ح ۱۸؛ کمال الدین، ج ۲ ص ۱۹۳؛ بحار، ص ۵۴۶، ۲۳۳، ۵۶۹ و ۵۲۱؛ المهدی، ص ۲۴۸.

۹۳- روایات و احادیث متعددی داریم که در آن کسانی که برای ظهور تاریخ مشخصی تعیین می کنند، سرزنش شده اند از آن جمله:

از حضرت صادق (ع) پرسیدند: آیا برای ظهور مهدی (ع) وقت معینی هست که خلیق بدانند؟ فرمود: «حاشا... وقت ظهورش ساعتی است که خدای تعالی در کتاب خود فرموده و یسئلون عن الساعة قل انما علمها عند ربی.» (بحار، ص ۶۴۱).

... و اما ظهور الفرج فانه الی الله تعالی ذکره و کذب الوقاتون: اما ظهور فرج با خداست و وقت گذاران دروغگویانند (کمال الدین ج ۲ ص ۱۶۰). و در این باره احادیث متعدد و مختلف در کتابهای حدیث آمده مثلاً مؤلف منتخب الاثر ۹۱ حدیث در این باره گرد آورده است (نک ص ۲۵۴ به بعد). در برابر این احادیث که به طور کلی تعیین تاریخ را رد می کند، روایات دیگری است که روز مشخصی از هفته و یا سال و یا نشانه هایی کلی برای ظهور یان می نماید مثلاً: ظهور در سال فرد خواهد بود (منتخب ص ۴۸۲، ح ۱، ص ۴۶۴ ح ۳؛ المهدی صص ۲۶۷ - ۲۶۶، وقتی خواهد بود که دوسوم از خلیق بمیرند (منتخب ص ۴۵۳ ح ۶، ص ۴۵۲ ح ۱).

قیام روز شنبه و عاشورای حسینی خواهد بود (منتخب، ص ۴۶۴ ح ۲؛ بحار ص ۵۵۴؛ المهدی ص ۱۰۱)؛ شب بیست و سوم ماه (منتخب، ص ۴۴۸ ح ۶) روز جمعه (بحار، ص ۵۴۹)؛ روز نوروز (بحار، ص ۵۷۲)، اما، همچنان که در متن گفته شد این نشانه ها نه دقیق و مشخص کننده است و نه مورد قبول همگان، به استنتاج از روایات می توان گفت که: قیام در شرایط خاص عمومی، اخلاقی و فکری تحقق می یابد و زمانی آرزوی بشر منتظر برآورده خواهد شد که این شرایط خاص نیز فراهم شود.

۹۴- مطلب ناظر به عبارتی از توقیع امام مهدی (ع) است که متن آن در

یادداشت ۱۴ همین گفتار نقل شده است.

۹۵- ناظر به روایتی از امام باقر (ع) که فرمود: منظور از خنس در آیه: «فلا اقسام بالجوار الكنس» امامی است که مخفی می‌شود و سپس در زمان خویش چون شهابی ثاقب آشکار می‌شود و اینک متن روایت:

قالت (یعنی ام‌هانی) لقییت اباجعفر محمدبن علی (ع) فسألته عن هذه الآية فلا اقسام. الخ) فقال امام یخنس فی زمانه عند انقطاع من علمه سنه ستین و مأتین ثم یبدء كالشهاب الثاقب فی ظلمة اللیل فان ادركت ذلك قرت عیناك: ام هانی گوید امام پنجم ابوجعفر محمدبن علی را ملاقات کردم و این آیه که از او پرسیدم «فلا اقسام» فرمود مقصود امامی است که در زمان خود مخفی می‌شود در سال ۲۶۰ سپس چون شهاب ثاقب در تاریکی شب پدیدار می‌شود اگر آن را درک کردی دوچشم‌ت روشن شود. (کمال‌الدین ج ۱ ص ۴۴۱).

۹۶- در کتاب عقداالدرر باب هفتم از نعیم‌بن حماد در کتاب فتن از امام محمد باقر «رض» روایت کرده که فرمود: مهدی در موقع فساد در مکه ظهور خواهد کرد. (المهدی ص ۳۰۰). مهدی همان کسی است که منادی از آسمان برای او ندایی می‌کند که جمیع اهل زمین آن ندا را می‌شنوند. (می‌گویند): حجت خدا نزد خانه کعبه ظهور کرد شما از او متابعت کنید زیرا که حق به جانب آن حضرت خواهد بود. (المهدی ص ۱۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۸۲؛ منتخب ص ۴۶۴ ح ۲) برخی دیگر از روایات، ظهور آن حضرت را از قریه «کرعه» می‌دانند، بحار در حدیثی به نقل از رسول خدا (ص) می‌گویند: قائم (ع) از دهی که به آن کرعه می‌گویند خروج کند (بحار، ص ۶۳۰). مؤلف ینابیع در حدیثی دیگر آورده: اخرج الکنجی بسنده عن ابن عمر قال: «قال النبی: یخرج المهدی من قریة یقال لها کرعه و علی رأس المهدی ملک ینادی الا ان هذا المهدی فاتبعوه». قال «هذا حدیث حسن...» حضرت رسول (ص) فرمود: مهدی از قریه‌ای که به آن کرعه می‌گویند ظهور می‌کند و بر بالای سرش فرشته‌ای است که ندا می‌کند: بدانید که این مهدی است از او پیروی کنید. و گفت این حدیث حسن است (ینابیع ص ۴۴۹) نیز نك. بحار، ص ۷۲.

حدیث حسن: اقسام گوناگون حدیث را به طور کلی تحت سه نوع عام می‌توان ذکر کرد و این سه نوع که تمام احادیث از آن سه مقوله خارج نیست، عبارتند از حدیث صحیح، حدیث حسن و حدیث ضعیف.

صحیح آن است که خالی از خطا باشد و علتی در اسناد آن از حیث بریدگی سلسله راویان یا نامعتبر بودن بعضی از آنان مشاهده نشود و تمام آحاد سلسله آن به توثیق در گفتار ممدوح باشند. اگر حدیث کاملاً خالی از خط نباشد و مثلاً همه راویان آن هرچند مورد مدح باشند ولی ممدوح به توثیق نباشند «حسن» نام دارد. هرگاه از لحاظ متن شکی در صحت حدیث پیدا شود یا یکی از چندتن از راویان مورد اعتماد نباشند و بالاخره شرایط صحیح و حسن و موثق را واجد نباشد آن حدیث را ضعیف می‌خوانند. (دائرة المعارف مصاحب).



تعریفهای مآخذ مختلف گرچه در کل با تعریف بالا یکی است اما گاه اختلاف گونه‌ای در آنها مشهود است مثلاً: حدیث حسن حدیثی است که از شواذب کاملاً ببری نباشد مثلاً اتصال سند کامل نباشد یا اجماع بر ثقه بودن راوی نباشد (دائرة المعارف اسلامی زیر: حدیث) مترجم عربی دائرة المعارف در زیر این تعریف آورده است: این کلام وجهی ندارد. اگر انقطاع سند سبب ضعف حدیث شود، حدیث حسن نیست، حدیث حسن حدیثی است که در سلسله روایات آن کسی به کذب متهم نباشد اما در سلسله روایات آن کسی باشد که بر ضبط و حفظش چیزی گرفته شده است، از او روایات دیگری پیروی کرده‌اند که متهم به کذب نباشند.

ترمذی در سنن خود گفته است که: هر حدیثی که در سلسله اسنادش کسی به کذب متهم نباشد و حدیث شاذ نیز نباشد در نزد ما حدیثی حسن است.

در لغت‌نامه دهخدا در تعریف حدیث حسن آمده است: حدیث حسن یکی از اقسام حدیث نبوی است که آن چه پیغمبر به زبان مبارک ارشاد فرمود، به صحت روایات پیوسته باشد (غیاث اللغات) و سید جرجانی گوید: الحسن ان الحدیث ان یکون راویة مشهور بالصدق والامانة غیر انه لم يبلغ درجة الحدیث الصحیح لکونه قاصراً فی الحفظ والوثوق و هو معدلک یرتفع عن حال من دونه (تعریفات جرجانی).

۹۷... ینادی مناد من السماء باسم القائم فیسمع ما بین المشرق الی المغرب فلا ینقی راقداً الا قام ولا قائم الا قعد و لا قاعداً الا قام علی رجليه من ذلك الصوت وهو صوت جبرئیل روح الامین (منتخب ص ۴۴۸ ح ۷) ... منادی از آسمان به نام قائم ندا می‌کند و نمایین مشرق و مغرب می‌شنوند و خوابیده‌ای نمی‌ماند، مگر آن که می‌ایستد و ایستاده‌ای مگر این می‌نشیند و نشسته‌ای که برپا می‌خیزد از این آواز، و این صدای جبرئیل روح الامین است.

... ینخرج المهدی و علی رأسه ملک ینادی هذا المهدی خلیفة الله فاتبعوه. (ینابیع ص ۴۸۸) مهدی ظهور می‌کند و بر بالای سرش فرشته‌ای است که ندا می‌دهد این مهدی خلیفه خداست، او را پیروی کنید. نیز نك ینابیع ص ۱۸۹؛ منتخب ص ۴۶۴ ح ۲.

۹۸- ابو حمزة الثمالی قال: قلت لابی عبدالله (ع) ان اباجعفر (ع) کان یقول: ... و خروج القائم من المحتوم؟ فقلت له فکیف یکون ذلك النداء قال ینادی من السماء اول النهار الا ان الحق فی علی و شیعته ثم ینادی ابلیس لعنه الله فی آخر النهار الا ان الحق فی السفیانی و شیعته فیرتاب بذلك المبطلون. ابو حمزه ثمالی گوید: به امام ششم عرض کردم که ابوجعفر (امام پنجم) می‌فرمود... ظهور قائم هم حتمی است؟ عرض کردم این ندا چگونه باشد؟ فرمود یک منادی اول روز از آسمان فریاد کند آگاه باشید حق با علی و شیعیان اوست و در آخر همان روز ابلیس ملعون فریاد کند حق با سفیانی و شیعیان اوست و باطل‌جویان بدان فریفته شوند (کمال‌الدین ج ۲ ص ۳۶۶) نیز نك منتخب ص ۴۳۹ ح ۳.

درباره ندای آسمانی در روایات دیگر نیز اشاراتی وجود دارد و برخی روایات به نداهای متعدد آسمانی در اوقات مختلف اشاره کرده‌اند (نک. یادداشت شماره ۹۲ همین گفتار). ندایی که همزمان با قیام شنیده می‌شود و از آن به صیحه آسمانی نیز تعبیر شده

است به گواهی برخی روایات از وقایع حتمی است.

به خدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم که آیا ندا یعنی ندایی که از آسمان خواهد آمد حق است؟ فرمود: آری سوگند یاد می‌کنم به خدا هرآینه آن ندا می‌آید به طوری که آن را هر طایفه به زبان خود می‌شنود (بحار، ص ۵۲۱). نیز نك. بحار، صص ۵۱۲ - ۵۱۱، ۵۵۶، ۵۶۱، ۵۶۸، ۵۸۳.

۹۹- اولین نطق قائم این آیه شریفه است: بقیةالله... (۱۵، سوره هود): بقیةالله- که امام زمان باشد برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید (مترجم). بعد از آن می‌فرماید من بقیةالله و حجت خدا هستم بر شما بعد از آن هیچ مسلمانی به آن حضرت سلام نمی‌کند مگر این که می‌گوید: السلام عليك يا بقیةالله فی ارضه (المهدی ص ۲۶۹). مؤلف منتخب الاثر به نقل نورالابصار (باب ۲ ص ۱۵۵) در ضمن حدیثی طولانی که در بیان نشانه‌ها و علائم ظهور است نیز به نکته بالا اشاره کرده است:

فاول ما ينطق به هذه الآية: بقیةالله خیر لکم ان کتم مؤمنین ثم يقول: انا بقیةالله و خلیفته و حجتہ علیکم فلا یسلم علیه احداً الا قال: السلام عليك يا بقیةالله فی الارض... (منتخب الاثر، ص ۴۳۵ ح ۱۵).

۱۰۰- بسم الله الرحمن الرحيم ائی امرالله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالی عما یشرکون (آیه ۱ سوره نحل). به نام خداوند بخشنده مهربان، فرمان خدا آمدنی است آن را با شتاب نخواهید، خدا منزّه است و از آنچه شرکان باوی انباز می‌کنند، برتر است.

به روایت بحار و غیبت نعمانی آیه بالا اشاره به قیام مهدی (ع) دارد اینک روایت هر یک از دو کتاب و اظهار نظر تفسیر المیزان نقل می‌شود:

اول کسی که به قائم بیعت می‌کند جبرئیل است در صورت مرغ سفید فرود می‌آید و به آن حضرت بیعت می‌کند، بعد از آن یک پایش را بر بیت الله الحرام می‌گذارد و دیگری را بر بیت المقدس، بعد از آن به آواز گشاده و تیز و برنده صدا می‌کند به نوعی که همه خلائق می‌شنوند: ائی... (بحار ص ۵۵۴ نیز نك همان کتاب ص ۵۴۹ و ۵۶۹).

... در کتاب غیبت نعمانی به سند خود از عبدالرحمن کثیر از ابی عبدالله (ع) نقل کرده که در ذیل آیه: ائی... الخ. فرمود: این امر همان امر ماست که نباید در آن عجله شود و خداوند امر ما را با سه لشکر کمک می‌کند ۱- ملائکه ۲- مؤمنین ۳- لشکر خودش و خروج او مانند خروج رسول خدا (ص) چون در آیه فرمود: کما اخرجک ربک من لدیک بالحق.

مؤلف: این روایت را مفید نیز در کتاب غیبت خود از همان عبدالرحمن از آن امام آورده و مراد از ظهور او ظهور مهدی (ع) است که در روایات دیگری بدان تصریح شده است و این خود از باب جری و تطبیق کلی بر فرد و یا از قبیل بطن قرآن است (ترجمه تفسیر المیزان ج ۲۴ صص ۶۸-۶۷).

۱۰۱- ناظر به مفهوم آیه: واستمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج (۴۱ و ۴۲ سوره ق) گوش فرادار روزی که منادی از

مکان نزدیک ندا می‌نماید، روزی که صبحه به حق را می‌شنوند این است روز بیرون آمدن. از امام صادق روایت شده که فرمودند: منادی با نام حضرت قائم (عج) و نام پدرش ندا می‌کند و از فرموده خدای تعالی یوم یسمعون... منظور و مراد ندای شدید و سخت حضرت قائم (عج) است که از آسمان می‌آید و روز خروج و بیرون آمدن همان روز است. (چهره درخشان ص ۳۰۵).

۱۰۲- مؤلف کتاب المهدی روایت یاد شده را از کتاب عقدالدرر باب هفتم نقل می‌کند و سلسله حدیث را به امام محمد باقر (ع) می‌رساند. در مآخذ دیگر نیز درباره آغاز قیام مهدی (ع) روایاتی کم و بیش مشابه آمده است. حدیث دیگری نیز از امام باقر (ع) در این مورد آمده است که این است: تفسیر علی بن ابراهیم: حدثنی ابي عن ابي عمير عن... قال ابو جعفر (ع): والله لكانی انظر الى القائم (ع) و قد اسند ظهره الى الحجر ثم ینشد الله حقه ثم یقول: «یا ایها الناس! من یحاجنی فی الله فانا اولی بالله، ایها الناس! من یحاجنی فی آدم (ع) فانا اولی بآدم، ایها الناس! من یحاجنی فی نوح فانا اولی بنوح، ایها الناس! من یحاجنی فی ابراهیم فانا اولی بابراهیم، ایها الناس! من یحاجنی فی موسی فانا اولی بموسی. ایها الناس! من یحاجنی فی عیسی فانا اولی به عیسی، ایها الناس! من یحاجنی فی محمد فانا اولی بمحمد، ایها الناس! من یحاجنی فی کتاب الله فانا اولی بکتاب الله». ثم ینتھی الى المقام و ینشد الله حقه ثم قال ابو جعفر: «هو والله المضطر فی کتاب الله فی قوله امن یجیب... فیکون اول من ینیبه جبرئیل (ع) ثم الثلثمائة و ثلث عشر رجلا...» (منتخب ج ۲ ص ۴۲۲).

حدیث بالا به این نکته اشاره دارد که: امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض (۶۲ نمل) (آیا آن که در مانده را وقتی که بخواندش اجابت کند و محنت از او بردارد و شما را جانشینان این سرزمین کند) در شأن مهدی (ع) است. در این مورد در تفسیر المیزان آمده است.

... و نیز در همان تفسیر (تفسیر قمی) در ذیل آیه: امن یجیب... می‌گوید: پدرم از حسن بن علی بن فضال، از صالح بن عقبه، از امام صادق (ع) روایت کرد که فرمود: این آیه درباره قائم آل محمد (ع) نازل شده، به خدا سوگند مضطر اوست که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می‌خواند و خدای عزوجل را می‌خواند، پس اجابتش می‌فرماید و خلیفه در زمینش می‌سازد.

مؤلف: این روایت هم از باب جری و تطبیق مصداق بر کلی است زیرا آیه درباره عموم مضطربین است (ترجمه تفسیر المیزان ج ۳۰ ص ۳۳۵). برای متن حدیث نك. منتخب ص ۴۲۳ ح ۵ هم چنین نك. منتخب ص ۴۶۸ ح ۳ و ص ۴۳۵ ح ۱۵.

۱۰۳- درباره سیمای ظاهری مهدی (ع) اشاراتی در مآخذ مختلف وجود دارد. علیرغم برخی اختلافات جزئی مآخذ تصریح دارند که: او در هنگام ظهور از حیث رخسار به مردی چهل ساله شبیه است (بحار ص ۷۲ و ۶۱) و یا این که سن پیران را دارد اما جوان به نظر می‌آید:

حدثنا ابي الصلت الهروی قال: قلت لرضا (ع): ما علامات القائم (ع) منكم اذا

خرج؟ قال علامة ان يكون شيخ السن شاب المنظر حتى ان الناظر اليه ليحسبه اربعين سنة او دونها و ان من علاماته لا يهرم لمرور الايام والليالي حتى تأتية اجله. ابوصلت هروي گوید به حضرت رضا (ع) عرض کردم نشانه‌های قائم شما (ع) چیست وقتی ظهور کند؟ فرمود نشانه‌اش این است که در سن پیر است و جوان می‌نماید تا آن که هر کس او را ببیند گمان برد چهل سال یا کمتر دارد و نشانش این است که به گذشت روزگار پیر نشود. تا مرگش رسد. (کمال الدین ج ۲، ص ۳۶۵). و یا در حدیثی دیگر: ینابیع الموده (ص ۴۹۲) عن محمد بن یوسف الکنجی الشافعی عن کتاب عقد الدرر بسنده الی الحسن بن علی رضی الله عنهما انه قال لوقام المهدي لانكره الناس لانه يرجع اليهم شاباً و هم يحسونه شيخاً كبيراً (منتخب ص ۲۸۵ ح ۳).

... آن گاه که مهدی قیام کند، مردم او را انکار می‌کنند زیرا جوان تریشان باز می‌گردد و حال آن که آنها او را پیری بزرگ می‌پندارند. (در این باره ۸ حدیث دیگر نیز در منتخب آمده است. نک ص ۲۸۴ به بعد) و در علامات ظاهری و سجایای باطنی دیگر آن حضرت نیز نقل حدیث زیر کافی به نظر می‌رسد:

... علی بن احمد بن موسی... عن ابي جعفر الباقر عن ابيه عن جده عليهم السلام قال: «قال امير المؤمنين و هو علی المنبر يخرج رجل من ولدی فی آخر الزمان ابيض اللون مشرب بالحمره، مبدح البطن، عريض الفخذين عظیم مشاس المنکبين، بظهره شامتان شامة علی لون جلده و شامه علی شبه شامة النبی (ص)، له اسمان اسم يخفی و اسم يعلن فاما الذي يخفی فأحمد و اما الذي يعلن محمد فاذا هز رايته اضاء لها ما بين المشرق والمغرب ويوضع يده علی رؤس العباد فلا يبقى مؤمن الا صار قلبه اشد من زهر الحديد و اعطاه الله تعالى قوة اربعين رجلا و لا يبقى ميت من المؤمنين الا ادخلت عليه تلك الفرحة فی قلبه و هو فی قبره وهم يتراوون فی قبورهم يتباشرون بقيام القائم». امير المؤمنين (ع) بالای منبر فرمود مردی از فرزندانم در آخر الزمان ظهور کند، رنگش سفید آمیخته به سرخی شکمش برآمده است، دو رانش ستر است و گره هر دوشانه‌اش قوی است در پشتش دو خال است یکی به رنگ پوستش و یکی چون مهر نبوت پیغمبر (ص). دو نام دارد یکی محرمانه و یکی آشکار، آن که محرمانه است، احمد است و آن که آشکار است محمد، چون پرچم بجنباند از مشرق تا مغرب را تابان کند.

دست بر سر همه مردم می‌نهد و دل مؤمنان از برکت دستش چون کوه آهن گردد و خدا توانایی چهل مرد به او بدهد. هیچ مؤمنی در گور هم نباشد که از ظهور او خرسند نگردد ارواح مؤمنان در گور از هم دیدن کنند و مژده ظهور قائم را به هم دهند (کمال الدین ج ۲، ص ۳۶۷). در این باره نیز نک منتخب ص ۱۸۷ ح ۴ و ۵.

۱۰۴- درباره ویژگیهای اخلاقی و به طور کلی رفتار و سیرت مهدی (ع) اشارات فراوان است. آن چه در بالا یاد شد نمونه‌ای از موارد یاد شده در مآخذ مختلف بود. روایات در مجموع او را عالم‌ترین، حلیم‌ترین، عابدترین مردم روی زمین توصیف می‌کنند که بر عمال سخت‌گیر و بر مساکین نوازشگر است، در طاعت و عبادت خداوند از همه کس پیشتر و در برابر فرمان او خاضع‌تر و خاشع‌تر است، هیبت و شکوهی بی‌مانند

دارد. به طوری که بخشی از پیروزیهای او بر اثر ربی است که از او در دلها ایجاد می شود، او بخشنده و کریم است و مال را بی حساب و شمار می بخشد و بر همه کس پیروز و غالب است و در مجموع از سطح افراد بشر برتر و از جهت خلق و خو نیز به رسول اکرم (ص) همانند است (برای این موارد نك. بحار، ص ۵۴۸، ۶۱۱؛ المهدی ص ۱۲۸، ۳۱۳، ۹۶، ۳ و ۹۷؛ مقدمه مشکور بر ترجمه فرق الشیعه نوبختی ص صد و شصت و پنج).

به تصریح برخی از منابع در نزد مهدی (ع) ودایع گرانها و پیرارجی نیز وجود دارد علاوه بر پرچم، شمشیر و پیراهن و زینت رسول خدا (ص). قرآن علی بن ابیطالب (ع) عهدنامه پیامبر (ص) و اسب و استر و الاغ او را دارد (مقدمه مشکور بر ترجمه فرق الشیعه ص صد و شصت و پنج، مهدی منتظر ص ۱۹ به بعد). پیراهن یوسف و خاتم سلیمان نزد اوست (بحار ص ۵۸۷) نسخه صحیح تورات و انجیل با اوست که چون آنها را بر یهود و نصاری عرضه کنند مسلمان شوند (مقدمه مشکور ص صد و شصت و شش) در او شباهتی به چهار پیامبر یعنی موسی، عیسی، یوسف و محمد (ص) وجود دارد (بحار، ص ۶۰۵).

۱۰۵- (آیه ۱۲ سوره شعرا): از شما گریختم در وقتی که از شما ترسیدم، پس پروردگار من شریعتی و نبوتی به من عطا فرمود و مرا از جمله فرستادگان گردانید. به روایت بحار مهدی (ع) در وقت ظهور آیه بالا را تلاوت می فرماید (بحار، ص ۵۵۰).  
۱۰۶- مفضل گوید عرض کردم ای سید من (منظور حضرت صادق (ع) است) خانه مهدی و جمعیت مؤمنان در کجا می باشد؟ فرمود: پای تختش کوفه، مجلس حکمش مسجد جامع کوفه و بیت المالش و محل تقسیم اموال و غنیمت مسلمانان مسجد سهله (بحار، ص ۶۴۹ و ۸۸۳). ورود امام به کوفه به شادی انجام نمی گیرد بلکه امام پس از اعلام نهضت خویش با ۳۱۳ تن، که نخستین گروندگان و همگامان او هستند، به سوی کوفه می آید و در پشت کوفه آن اندازه از علمای فاسد را می کشد که جویهای خون روان می شود و بدین ترتیب مبارزه خون را با شمشیر و جهاد و کشتار آغاز می کند. (نك. انتظار ص ۱۶).

امام مهدی (ع) پرچم بدر را در دست دارد. درباره این مطلب شریعتی اشاره ای دارد که یادکردش بیجا نیست. زیر عنوان چرا پرچم بدر:

از این رو پرچم بدر را در دست دارد تا نشان دهد نهضت و جنگی که در انتهای تاریخ برای استقرار عدالت آغاز می شود درست همانند جنگ بدر است که در اسلام برای استقرار شریعت و حقیقت آغاز شد و هم چنان که در بدر اولین پیروزی را اسلام - که آخرین نهضت نبوت است - به دست آورد این انقلاب هم - که آخرین نهضت عدالت است - جنگ بدر دومی است که به پیروزی بزرگ عدالت در سطح جهانی منجر خواهد شد و این انقلاب به آن نهضت پیوسته است. و دو حادثه نیست، يك جنگ است در دو جبهه... چرا ۳۱۳ تن: برای این که مجاهدانی که پیروزی بزرگ را در بدر به دست آوردند و برای اولین بار شرك و جنایت و اشرافیت را شکستند ۳۱۳ نفر بودند کسانی که در اولین گام با فریاد دعوت امام برمی خیزند ۳۱۳ تن خواهند بود. (انتظار، ص ۴۸).  
۱۰۷- عبارت اسمعوا و اطیعوا از آیه ۱۶ سوره تغابن گرفته شده است: فاتقوا الله

ما استطعتم واسمعوا و اطيعوا وانفقوا خيراً لانفسكم و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون پس تا بتوانید خداترس و پرهیزگار باشید و سخن حق بشنوید و اطاعت کنید و از مال خود برای (ذخیره آخرت) خویش به فقیران انفاق کنید و کسانی که از خوی لثامت و بخل نفس خود محفوظ مانند آنانند رستگاران.

روایتی که شعار پرچم مهدی را عبارت «اسمعوا و اطيعوا» می‌داند از بحار است (نک بحار ص ۴۳۵ همین روایت را منتخب ص ۳۱۹ ح ۳ نیز آورده است). مؤلف المهدی به نقل از ینابیع الموده (ص ۴۳۵) به نقل از کتاب فصل الخطاب می‌گوید: (در بیرق مهدی نوشته شده که بیعت برای خداست (المهدی ص ۱۲۷) همین روایت را کمال‌الدین نیز آورده است:

روی انه یكون فی رایة المهدی (ع): البیعة لله عزوجل: روایت شده است که بر پرچم مهدی (ع) نقش است که بیعت برای خدای عزوجل است. (کمال‌الدین ج ۲ ص ۳۶۹).

۱۰۸- نک یادداشت شماره ۱۰۶. در این جا یاد کرد اشاره کوتاهی از دکتر شریعتی را نیز بی‌مناسبت نمی‌داند؛ او به دنبال همان نکاتی که در یادداشت ۱۰۶ یاد شد، زیر عنوان «چرا شمشیر علی و چرا مرکز کوفه»؟ می‌آورد: شمشیر علی را در دست دارد «یعنی مهدی» (ع) تا شیعه و معتقد به علی و معتقد به آزادی و حقیقت‌پندار که در کوفه کشته شد و آن خون به خاک ریخت و همه چیز پایان پذیرفت تاریخ باز دوباره این خون را احیا می‌کند و علی - یعنی آن حقیقتی که در آن جا شکسته شد - دو مرتبه پیروز می‌شود... (انتظار ص ۴۸).

متن گفتار علی (ع) این است: حتی تقوم الحرب بکم علی ساق بادیاً نواجذها، مملوثة اخلافها، حلواً رضاعها، علقماً عاقبتها، الا وفی غد - و سیاتی غد بمالا تعرفون - يأخذ الوالی من غیرها عمالها علی مساوی اعمالها و تخرج الارض له افالید کبدها و تلقی الیه سلماً لمقالیدها فیریکم کیف عدل السیره و یحیی میت الكتاب والسنة. (متن خطبه و ترجمه آن از کتاب امدادهای غیبی در زندگی بشر ص ۵۵ است) نیز نک. مهدویت صص ۶۳ - ۶۲.

ناگفته نباید گذاشت که ماخذ به برخی از کرامات مهدی (ع) اشاره کرده‌اند و قدرت و تسلط او را بر عوامل مختلف طبیعی یاد کرده‌اند از آن جمله این که: نابینایان را شفا می‌بخشد، و زمین زیر پایش درنوردیده می‌شود بادهای به فرمان اویند و ابرها بر سرش سایه می‌گسترند و...

و هوالذی تطوی له الارض ولا یكون له ظل و هوالذی ینادی مناد من السماء یسمعه اهل الارض الا ان حجة الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فان الحق فیه و معه (ینابیع ص ۴۸۹) او (= قائم) کسی است که زمین برایش درهم می‌پیچد و سایه ندارد و کسی است که منادی از آسمان برایش ندا می‌کند که همه مردم زمین می‌شنوند که: بدانید حجت خدا در خانه خدا ظهور کرده است از او پیروی کنید که حق است و حق با اوست.

۱۰۹- هر یک از تعبیرهای بالا ناظر به آیه یا آیاتی از قرآن کریم است اینک آن

آیات و برخی از روایتهای مربوط به آنها در زیر نقل می‌شود:

— قل يوم الفتح لاينفع الذين كفروا ايمانهم ولا هم ينظرون (آیه ۲۹ سوره سجده) بگو روز پیروزی، کافران را ایمان آوردنشان سود ندهد و مهلتشان ندهند. در ینابیع (ص ۴۲۶) حدیث زیر درباره این آیه آمده است:

... وقوله تعالى (قل يوم الفتح... ينظرون) ابن دراج قال: سمعت جعفر الصادق رض يقول في هذه الآية يوم الفتح يوم تفتح الدنيا على القائم (ع)...

امام جعفر صادق (ع) درباره این آیه فرمود روز فتح روزی است که دنیا بر قائم (ع) گشوده می‌شود.

علامه طباطبایی ضمن یادکرد وجوه مختلفی که درباره این آیه ممکن است به ذهن برسد، می‌نویسند:

ممکن هم هست که بگوئیم مراد (از فتح) قضاء رسول خدا (ص) در بین امت است که در آخر الزمان همانطور که در تفسیر جمله: ولكل امة رسول (۴۷، یونس) گذشت عملی می‌شود. (ترجمه تفسیر المیزان ج ۳۲ ص ۱۱۲).

— علامه مجلسی «یوم دین» را در آیه‌های: والذین ینصدقون بیوم الدین (۲۶ معارج): و آنان که روز دین را تصدیق کنند و کنا نکذب بیوم الدین (۴۶ مدثر) و ما (دوزخیان) روز دین را تکذیب می‌کردیم، بر روز قیام قائم (ع) تطبیق می‌کند. (بحار، ص ۴۷).

— مؤلف ینابیع (ص ۴۲۹) در گفتگو از آیه: واستمع یوم یناد المناد... می‌گوید: عن الصادق رض قال یناد المنادی باسم القائم و اسم ابيه (ع) و الصیحه فی هذه الآیه صیحه من السماء و ذلك یوم لخروج خروج القائم (ع) (نک یادداشت شماره ۱۰۱).

— علامه مجلسی وقت معلوم را در آیه: قال فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم (۳۷ و ۳۸ حجر):

(پروردگارت گفت تو (شیطان) از مهلت داده‌شدگانی تا روز وقت معلوم) روز قیام قائم (ع) می‌داند و ضمن روایتی طولانی می‌گوید: ... پرسیدم که مهلت دادن خدا به ابلیس تا به وقت معلوم چه معنی دارد چنانچه در کتاب مجید فرموده: انك... یعنی از مهلت داده‌شدگان تا به روز وقت معلوم عبارتست از روز قیام قائم (ع) که خدای تعالی آن حضرت را مبعوث گردانید در مسجد کوفه می‌باشد و در آن اثنا ابلیس لعین در روی زانوهایش به آنجا می‌آید و می‌گوید وای بر ما از شر این روز پس آن حضرت از پیشانی او می‌گیرد و گردنش را می‌زند پس آن روز وقت معلوم است منتهای عمر و اجل ابلیس است (بحار، ص ۶۲۷).

در تفسیر المیزان درباره آیه یاد شده در بالا چنین آمده است: ... با در نظر گرفتن سیاق در آیه مورد بحث بسیار روشن به نظر می‌رسد که یوم وقت معلوم غیر یوم یبعثون است و معلوم می‌شود خدای تعالی در یغ و رزیده از این که او را تا قیامت مهلت دهد و تا به روزی دیگر مهلت داده که قبل از روز قیامت است. (ترجمه تفسیر المیزان ج ۲۴ صص ۲۳۴ - ۲۳۳) و به دنبال بحث در چند صفحه بعد آمده است.

در قرآن کریم موارد متعددی است که چیزی را موقت به وقت معلوم و یا مقدر به قدر معلوم می‌کند نظیر و مانند آنکه الا بقدر معلوم که در همین سوره گذشت و آیه اولئك لهم رزق معلوم (صافات ۴۱) و مقصود از آن وقت و قدر و رزقی است که نزد خدا معلوم است. (ص ۲۳۴ همان جلد) و به دنبال بحث آمده است:

پس دلیلی که نامبرده‌گان به آن استناد جستند این دلالت را دارد که روز وقت معلوم که سرآمد مهلت ابلیس است روز اصلاح آسمانی بشر است که ریشه فساد به کلی کنده شود و جز خدا کسی پرستش نگرده، نه روز مرگ عمومی بشر با نفخه اول (ص ۲۳۶) و باز: در تفسیر عیاشی و هب بن جمیع و در تفسیر برهان از شرف الدین نجفی با حذف سند از وهب نقل کرده که (عبارت از تفسیر برهان است) گفت: «از امام صادق (ع) از ابلیس پرسش نمودم و این که منظور از یوم وقت معلوم در آیه رب فانظرنی الی یوم یبعثون فانک چیست؟ فرمود ای وهب آیا گمان کرده‌ای همان روز بعث است که مردم در آن زنده می‌شوند؟ نه بلکه خدای عزوجل ابلیس را مهلت داد تا روزی که قائم ظهور کند که در آن روز موی ناصیه ابلیس را گرفته گردنش را می‌زند، روز وقت معلوم آن روز است.» (ص ۲۵۶) و در پایان بحث آمده است:

در روایات وارده از طرق اهل بیت علیهم السلام غالب آیات مربوط به قیامت گاهی به روز ظهور مهدی (ع) و گاهی به روز رجعت و گاهی به روز قیامت تفسیر شده و این بدان جهت است که هر سه دربروز حقایق مشترکند هر چند بروز حقایق در آنها مختلف و دارای شدت و ضعف است بنابراین حکم قیامت هم در دو روز دیگر جاری است (دقت بفرمائید). (ص ۲۵۷).

علامه مجلسی در بحار حدیث زیر را نقل می‌کند:

از صادق (ع) پرسیدند «آیا برای ظهور مهدی (ع) وقت معینی هست که خلائق بدانند؟ فرمود حاشا... وقت ظهورش ساعتی است که خدای تعالی در کتاب خود فرموده: ویسئلونک عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی لایجلیها لوقتها... (۱۸۵، اعراف): تو را از ساعت پرسند که کی به‌پا می‌شود بگو آن علم نزد پروردگار من است که جز به موقع خود آن را آشکار نمی‌کند (بحار، ص ۶۱۴) و در حدیثی دیگر (ینابیع ص ۴۲۸) آمده است:

قوله تعالی: هل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بغتة وهم لایشعرون (۶۶ زخرف): آیا به جز ساعتی انتظار خواهند کشید تا آن که قیامت به ناگاه بر آنها فرا می‌رسد و آنها غافل و بیخبرند. عن زرارة بن اعین قال سئلت الباقر (رض) عن هذه الآیة قال هی الساعة القائم (ع) تأتیهم بغتة... از حضرت باقر (ع) پرسیدم از این آیه فرمود این زمان قائم (ع) است که ناگاه بر آنها فرا می‌رسد.

و در همان مأخذ و همان صفحه: وقوله تعالی اقتربت الساعة... ای الساعة قیام القائم (ع) قریب.

حدیث زیر از کمال الدین (ج ۲ ص ۳۷۱) منظور از عصر را روز قیام قائم (ع)

می‌داند:



حدثنا عن المفضل بن عمر قال: سألت الصادق جعفر بن محمد (ع) عن قول الله عزوجل: «والعصر ان الانسان لفي خسر» (آیه ۱ و ۲ والعصر): قسم به عصر، که انسان در خسارت و زیان است. قال (ع): «العصر عصر خروج القائم (ع) مفضل گوید: «از امام صادق جعفر بن محمد (ع) پرسیدم، از گفته خدای عزوجل والعصر... فرمود منظور از عصر ظهور قائم (ع) است».

۱۱۰- حق در آیه: سنرېهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق، اولم یکف بربك انه علی کل شیئی شهید (۵۳ فصلت): به زودی آیات خود را هم در آفاق و خار چاز وجود آنان و هم در داخل وجودشان نشان خواهیم داد تا روشن گردد که خدا حق است آیا این شهادت برای پروردگار تو بس نیست که او ناظر و گواه بر هر چیزی است. در تفسیر این آیه آمده است (ینابیع ۴۲۷):

و قوله تعالى (سنرېهم...) عن ابی بصیر قال: «سئل الباقر (رض) عن هذه الآیه قال یرون قدرة الله فی الآفاق و فی انفسهم الغرائب والعجایب، حتی یتبین لهم ان خروج القائم (ع) هو الحق من الله عزوجل یراه الخلق لابدمنه» و عن الصادق نحوه.

علامه مجلسی آورده است: راوی گوید به خدمت آن حضرت «حضرت صادق» (ع) عرض کردم که مراد از «یتبین لهم...» چیست؟ فرمود: «آن را بگذار که آن قیام قائم (ع) است» (بحار، ص ۵۶۷، ۴۸ و ۵۲۰). در تفسیر المیزان ذیل این آیه آمده است: «احتمال دارد مراد به آیات و روشن شدن حق به وسیله آن آیات آن مطلبی باشد که از آیات دیگر استفاده می شود و آن این که خدای تعالی به زودی دین خود را به تمام معنای کلمه ظاهر و بر همه ادیان غالب می سازد، به طوری که در روی زمین غیر از خدای یگانه هیچ چیزی پرستش نشود و همای سعادت بر سر تمامی افراد نوع بشر بال بگستراند که رسیدن چنین روزی غایت و هدف از خلقت بشر بوده ما اگر به خاطر داشته باشیم این معنا را از آیه و عدالله... (۵۵ نور) و آیاتی دیگر استفاده کردیم و با دلیل عقلی هم تأییدش نمودیم». (ترجمه تفسیر المیزان ج ۳۴ ص ۳۲۹) و در بحث روایتی مربوط به این آیه آمده است.

در روضه کافی به سند خود از طیار، از امام صادق (ع) روایت کرده که: «در ذیل آیه سنرېهم... فرمود منظور فرو رفتن در زمین و مسخ شدن و هدف سنگهای آسمانی قرار گرفتن است. راوی می گوید پرسیدم حتی یتبین لهم... فرمود این را فعلا رها کن که مربوط به قیام قائم (ع) است». و در روضه کافی به سند خود از ابی بصیر، از امام صادق روایت آورده که: «عرضه داشتم حتی یتبین لهم انه الحق چه معنا دارد فرمود منظور خروج قائم (ع) است. چون آن حقی که نزد خداست و روزی بر خلق هویدا می شود و خلق او را می بیند همان قائم (صلوات الله علیه) است» (همان مأخذ ص ۳۳۲) بقیه الله نیز بر امام زمان تطبیق شده است (نک. بحار، ص ۴۸۰ نقل شده در یادداشت شماره ۹۹). در تفسیر آیه: والصبح اذا اسفر (۳۴، مدثر): قسم به صبح چون جهان را روشن سازد، گفته شده است منظور از صبح قائم آل محمد (ص) است. (ینابیع ص ۴۳۰).

فلا اقسّم بالخنس الجوار الكنس (۱۵ و ۱۶ تکوین) سوگند یاد می کنم به

ستاره‌های برگشت کننده که سیر کننده و پنهان شونده‌اند. گفته شده است منظور از خنس امام مهدی (ع) است (کمال الدین ج ۱ ص ۴۴۱، متن این حدیث در یادداشت ۹۵ نقل شده است. نیز نك. بحار ص ۹۸).

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که: «منظور از فجر در آیه: سلام هی حتی مطلع الفجر (۵ سوره قدر) والفجر و لیال عشر (۱ و ۲ الفجر) حضرت قائم (ع) است» (چهره درخشان ص ۳۵۴ و ۳۷۷).

تعبیر «نورالله» گرفته شده از آیه: یریدون ان یطفؤا نورالله بافواهم والله متم نوره ولو کره الکافرون (۸، صف) می‌خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند و خدا تمام کننده نور خویش است، هرچند که کافران کراحت داشته باشند.

المیزان: در تفسیر آیه یریدون... و هو الذی ارسل... وارد شده که منظور از نور و هدی و دین حق ولایت امیرالمؤمنین است که البته این نوع تفسیر یا از باب ذکر مصداق است و یا از باب ذکر باطن قرآن است، نه تفسیر اصطلاحی (ترجمه و تفسیر المیزان ج ۳۸ ص ۶۶۲) نیز گفته شده منظور از نور، امام است (ینابیع ص ۱۱۷).

در کتاب عقدا لدرر باب هفتم از نعیم بن حماد از تفسیر تغلبی در تفسیر قول خدای سبحان که می‌فرماید حم، عسق (سوره شوری) از قول ابن عباس می‌گوید: ... «س» نور و رحمت مهدی (ع) است. (المهدی ص ۱۱).

۱۱۱- از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «منظور از «دین قیمه» در آیه: وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلك دین قیمه (آیه ۵ سوره بینه): و امر نشدند مگر براین که خداوند را به اخلاص در دین پرستش کنند و از غیر دین حق زوی بگردانند و نماز به پای دارند و زکوة ادا کنند این است دین درست؛ همان دین حضرت قائم (ع) است. (چهره درخشان ص ۳۸۶).

۱۱۲- «طاعة معروفه» از (آیه ۵۳ سوره نور) گرفته شده است که می‌فرماید: واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن امرتهم لیخرجن، قل لاتقسموا طاعة معروفه ان الله خبیر بما تعلمون: به خدا سوگند همی خورند، سوگندهایی مؤکد که اگر فرمانشان دهی به سوی جهاد بیرون می‌شوند، بگو هیچ حاجت به سوگند نیست، اطاعتی شایسته، بهتر از سوگند خوردن است که خدای از اعمالی که می‌کنید آگاه است.

و مستند به این حدیث است: عبدالله بن عجلان قال: «ذکرنا خروج القائم عند ابي عبدالله (ع) فقلت له: «کیف لنا ان نعلم ذلك؟ فقال یصبح احدکم و تحت رأسه صحیفه علیها مکتوب طاعة معروفه». عبدالله بن عجلان گوید ما در خدمت امام ششم (ع) ظهور قائم (ع) را یادآور شدیم به او عرض کردیم از کجا برای ما فراهم شود که این موضوع را بدانیم؟ گفت نشانه این است که هر کدام از شما صبح که از خواب برخاستید در زیر بالین خود نامه‌ای درمی‌یابید که بر آن نوشته است طاعة معروفه، فرمانبری افتخارآمیز (کمال الدین ج ۲ صص ۳۶۹ - ۳۶۸ و مانند همین حدیث در بحار، ص ۵۶۸ نیز آمده است).

۱۱۳- تعبیر «صالحان» برای یاران مهدی (ع) از این آیه گرفته شده است: ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون ان فی هذا لبلاغاً

لقوم عابدین (۱۰۵ و ۱۰۶ سوره انبیا): ما در کتاب زبور علاوه بر قرآن مجید (یا پس از تورات) نوشتیم که زمین را بندگان صالح و شایسته من در اختیار خواهند گرفت و همین برای گروه عبادت کنندگان (و آنها که در مسیر بندگی خدا گام برمی‌دارند) برای رسیدن اهدافشان کافی است.

عن الباقر و الصادق (رض) فی قوله تعالی (ولقد کتبنا...) قالوا: «هم القائم و اصحابه» (ینابیع ص ۴۲۵) از حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) درباره گفته خدای تعالی (ولقد...) روایت است که گفتند: «که ایشان قائم (ع) و یاران اویند» (نیز نک. مهدی، انقلابی بزرگ ص ۱۲۰؛ قیام و انقلاب مهدی ص ۶۲ به بعد؛ چهره درخشان ص ۲۲۶). «امة معدودة» از این آیه گرفته شده است: ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة ليقولن ما یحسبه (بخشی از آیه ۸ سوره هود): و هر آینه اگر عذاب ایشان را تا وقت معین به تأخیر اندازیم گویند چه چیز عذاب را بازداشته است؟.

درباره «امت معدوده» در این آیه تفسیرهای دیگری نیز شده است که بر بنیاد آن تفاسیر منظور از این تعبیر قائم (ع) و یاران اویند. از آن جمله: در تفسیر نعمانی به اسناد خود از اسحاق بن عبدالعزیز (از حضرت صادق) در ذیل آیه ولئن... روایت کرده است که فرمود: «عذاب خروج قائم (ع) و امت معدود اهل بدر و اصحاب بدرند».

مؤلف: همین معنی را کلینی در کافی و قمی و عیاشی در تفسیرهای خود از قول علی (ع) و حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) روایت کرده‌اند در مجمع چنین آمده است: گفته‌اند امت معدود اصحاب مهدی هستند که سیصد و ده و اندی نفرند مثل اصحاب بدر در يك ساعت جمع می‌شوند همان‌گونه که ابرهای پاییزی گرد هم می‌آیند. صاحب مجمع گوید این مطلب از قول حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) روایت است. (ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۹ ص ۲۸۴) و به همین ترتیب در ینابیع ص ۴۲۴ مطلب از قول حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) نقل شده است و به همین مضمون به روایت از ابی‌خالد کابلی از امام جعفر صادق در تفسیر آیه فاستبقوا الخیرات... در ینابیع (ص ۴۲۱) نیز نقل شده است.

دخول در بیعت قائم (ع) و در ردیف یاران او شمرده شدن امنیت برای بیعت‌کننده به وجود می‌آورد. در تفسیر آیه: فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمناً... (۹۷ آل عمران): در آن خانه آیات خداوندی هویدا است مقام ابراهیم خلیل است، هر که در آن جا داخل شود ایمن باشد، آمده است. هر که به بیعت قائم (ع) داخل گردد و به دست مبارکش دست زند و داخل اصحاب آن حضرت شود، هر آینه در امن می‌باشد (بحار ص ۵۷۶) روایتی است از امام جعفر صادق (ع) در گفتار خداوند در آیه: ویقولون لولا انزل علیه آية من ربه فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین (آیه ۲۰ سوره یونس): (منکران رسول (ص)) گویند چرا بر او آیت و معجزی از جانب خدا نیامد؟ پاسخ ده که: دانای غیب خداست (شما کافران) منتظر عذاب خدا باشید من هم باشم منتظر نصرت او می‌باشم. که فرمود: «الغیب» فی هذه الآية هو الحجة القائم (ع) غیب در این آیه حجت قائم (ع) است (ینابیع صص ۴۲۴ - ۴۲۳).

و نیز درباره الذین یؤمنون بالغیب... (۳ بقره) آمده است: در تفسیر نیشابوری جلد اول در ذیل آیه شریفه «یؤمنون بالغیب» می‌گوید: بعضی از شیعه گفته‌اند منظور از کلمه غیب در این آیه شریفه همان مهدی منتظری است که خدا در قرآن مجید به وسیله این آیه از وجود مقدس آن حضرت خبر می‌دهد (المهدی ص ۱۴) در معانی از امام صادق (ع) درباره «الذین یؤمنون بالغیب» نقل شده که فرمود: «آنها کسانی هستند که ایمان به حقانیت قیام قائم بیاورند».

مؤلف: این معنی در غیر روایت هم ذکر شده و در واقع از باب جری است. (ترجمه المیزان ج ۱ ص ۵۶).

۱۱۴- روایتی است که بر بالای سر مهدی (ع) فرشته‌ای است که ندا می‌دهد آگاه باشید که این مهدی (ع) است از او پیروی کنید. در این باره نك. یادداشت شماره ۹۶.

۱۱۵- یاوران اولیه امام را همه مآخذ ۳۱۳ تن (به عدد مجاهدان جنگ بدر) تعیین کرده‌اند (نك. یادداشت شماره ۱۰۶).

امام چهارم زین‌العابدین (ع) فرمود آنها که از بستر خود برای یاری امام قائم (ع) ناپدید می‌شوند ۳۱۳ مرد باشند به شماره اهل بدر که صبح آن شب در مکه باشند و این است گفته خدای تعالی ولکل وجهه هو مولیها فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعاً، ان الله علی کل شیئی قدیر (۱۴۸، بقره): و برای هر جمعیتی جهتی است که رو سوی آن کنند، پس در امور خیر بر یکدیگر سبقت جوئید، هر کجا باشید خداوند همه شما را (در قیامت) بیاورد که خداوند بر همه چیز تواناست. اینها اصحاب قائم (ع) باشند. (کمال‌الدین ج ۲، ص ۳۶۸).

و مانند این حدیث در منتخب (ص ۲۷۶ ج ۸) نیز آمده است. نیز نك ینابیع (ص ۲۲۱ و ۲۲۴) بحار ص ۵۰۶، ۵۵۲، ۵۷۷، ۵۸۴ و ۵۵۸، ۶۱۲؛ المهدی ص ۲۲؛ چهره درخشان ص ۱۲۸.

۱۱۶- در کتاب مهدویت و آینده بشر آمده است: در حدیث دیگری درباره یاران نخستین آن حضرت (= حضرت قائم (ع)) می‌گوید قرع کقرع الخریف و بعضهم یسیر فی السحاب نهاراً و یجتمعون والله فی ساعه واحده: آنان مانند قطعه‌های ابر پاییزی (بهم می‌پیوندند) و پاره‌ای از آنان، روزانه در میان ابر سیر می‌کنند و به خدا سوگند در یک ساعت معینی با آن حضرت اجتماع می‌کنند. و در زیر نویس چنین اظهار نظر می‌کند که: یکی از اشکالات باور داشتن تشکیل چنین حکومت جهانی همین ارتباط و اجتماع بوده است که امروز از هر جهت سهل و عادی شده است. سیر در میان ابر و ارتباط با شنیدن و دیدن از مسافتهای دور را از راه اعجاز می‌پنداشتند و مقام آن حضرت را در پیشبرد دعوت بالاتر از همه پیمبران و امامان می‌دانستند و حال آن که این عقیده درست نیست و همه پیمبران جز در موارد استثنایی دعوت خود را با عرف و عادت و وسایل زمان پیش می‌بردند امروز به هر حال این اشکال از جهت وضع عادی حل شده است. مانند این حدیث روایت مفضل بن عمر از حضرت صادق است: آنها از میان بستر خود شبانگاه

ناپدید می‌شوند صبحگاه در مکه‌اند و بعضی در میان ابر سیر می‌کنند. (مهدویت ص ۷۴).  
 ۱۱۷- در وصف یاران اولیه حضرت قائم (ع) حدیثی از رسول خدا (ص) نقل شده است: رهبان باللیل، لیوث بالنهار، کان قلوبهم زبرالحدید بیایعونه بین الرکن و المقام: مردمی شب زنده دارند در شب راهبند، روز شیران بیشه‌اند، گویا دلهاشان قطعه‌های فولاد است، میان رکن و مقام با امام بیعت می‌کنند.

برای روایاتی که درباره عدد یاران اولیه قائم (ع)، محل بیعت و شیوه بیعت آنان آمده است، نک. ینابیع صص ۴۶۸-۴۶۷؛ بحار، ۵۰۶، ۵۵۲ و ۶۲۱؛ المهدی صص ۳۲۰ به بعد؛ چهره درخشان ص ۱۲۸.

برخی روایات تصریح دارد بر این که امام (ع) از یاران خویش به چهل صفت نیک پیمان می‌گیرد که در مجموع این صفات یا محرماتی هستند که پیروان را بر ترك آنها ترغیب می‌فرماید و یا واجباتی هستند که آنان را به رعایتش امر می‌فرماید اینک بخشی از یکی از این احادیث نقل می‌شود:

روی فی بعض الكتب كعقد الدرر ما حکى عنه فی کشف الاستار و فی کتاب الفتن لابی صالح السلیلی علی ما حکى عنه فی الملاحم والفتن فی حدیث طویل عن امیر المؤمنین (ع): «انه يأخذ البيعة عن اصحابه علی ان لا یسرقوا، ولا یزناوا ولا یسبوا مسلماً ولا یقتلوا ولا یهتکوا حرماً محرماً ولا یهجموا منزلاً ولا یضربوا احداً الا بالحق و... (منتخب صص ۴۶۸ ح ۴). مانند این حدیث را مؤلف المهدی (ص ۳۲۰) نیز آورده است. امیر المؤمنین (ع) فرمود: کان من من بینم که زی و شکل آنان (= یاران مهدی) (ع) یکی، قد و قامت یکی، صورت و جمال یکی لباس یکی مثل این که چیزی را از دست داده باشند می‌طلبند و درباره آن متحیر و متفکرند تا آن که مردی که خلقاً و خلقاً و جمالا شبیه‌ترین مردم است به رسول خدا (ص) از پشت پرده نزد آنان می‌آید، به او می‌گویند: تو مهدی هستی؟ می‌گوید آری؛ من مهدی موعودم آن‌گاه آن حضرت به آنان می‌فرماید درباره چهل خصلت بامن بیعت کنید و راجع به ده خصلت بامن شرط نمایید... (المهدی صص ۳۲).

۱۱۸- جمع شدن ده‌هزار نفر گرد قائم (ع) بدین طریق است که پس از انتشار ظهور قائم به تدریج مردم بدو می‌گروند تا این که تعداد این گروندگان به ده هزار نفر (به تعداد یاران پیامبر ص در فتح مکه) می‌رسند و آن‌گاه است که با اجازه خداوند، قیام آغاز می‌شود. این‌گونه روایات می‌رساند که جمعیت نخستین و یاران اولیه امام (ع) مردی هستند آماده که به همه صفات خوب آراسته‌اند و حضرت را در همه لحظات قیام یاری می‌کنند و پیوسته در ارتباط با اویند. (نک. مهدویت صص ۷۴-۷۳). روایات تصریح دارد که حضرت تا آن‌گاه که تعداد یارانشان به ده هزار نفر برسند در مکه باقی می‌مانند و سپس به سوی مدینه حرکت می‌کنند (نک. منتخب صص ۴۶۸ ح ۳؛ بحار، صص ۵۵۲ و ۶۲۱؛ المهدی صص ۱۰۱، ۲۸۳، ۲۹۱، ۲۶۷ و ۳۱۹).

۱۱۹- اشاره به آیه ۲۲ سوره مجادله است رضی‌الله عنهم و رضوا عنه، اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون: خدا از ایشان راضی شد و ایشان از خدا راضی شدند. اینان حزب خدیند، آگاه باش که حزب خدا تنها رستگارانند. این فراز از آیه یاد

شده، بزرگداشت و احترامی است نسبت به همه افراد مخلص که ایمانی پاك دارند و خدای تعالی را صمیمانه می‌پرستند و دستورات او را از صمیم دل گردن می‌نهند. مؤلف کتاب ینابیع در ضمن حدیثی طولانی آیه را در شأن یاران مهدی (ع) می‌داند: در کتاب ینابیع (ص ۴۴۳) از کتاب مناقب خوارزمی در ذیل حدیثی طولانی از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که گفت: «یهودی آمد خدمت حضرت رسول (ص) و چند پرسش کرد و بعد از آن ایمان آورد. از جمله پرسشهایی که آن یهودی کرد پرسش از اوصیای پیغمبر خدا بود رسول خدا فرمود اوصیای من دوازده نفرند... بعد از امام حسن عسکری (ع) فرزندش محمد است که به مهدی و قائم و حجت خوانده می‌شود... خوشا به حال آن افرادی که در صحبت او استقامت نمایند. آنان همان اشخاصی هستند که خدا در قرآن خود در وصفشان فرموده: هدی للمتقین يؤمنون بالغیب نیز درباره آنان می‌فرماید اولئك حزب الله...» (المهدی ص ۱۲).

۱۲۰- اشاره به آیه: الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور (۴۲ حج) (آنان که خدای را یاری می‌کنند) آنهایی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به پا می‌دارند و زکوة به مستحقان می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت کارها به دست خداست... به روایت زیر این آیه در شأن یاران مهدی (ع) است. و قوله تعالی فی سورة الحج (الذین ان مکناهم...) عن ابی الجارود عن الباقر (رض) قال: هذه الآية نزلت فی المهدی و اصحابه یملکهم الله مشارق الارض و مغاربها و یظهر الله بهم الدین حتی لا یری اثر من الظلم و البدع (ینابیع ص ۴۲۵)... ابی‌جارود از باقر (رض) روایت کرد که گفت این آیه درباره مهدی و یاران او نازل شده است. خدا مشرق و مغرب زمین را به تصرفشان درمی‌آورد و دین را به وسیله آنان آشکار می‌کند تا آن که اثری از بدعت و ستم نماند.

۱۲۱- امام در انقلاب خویش مشمول رحمت‌های آشکار و پنهان خداوندی است. برخی از این لطفها همان الطاف و امدادهایی است که ممکن است برای آدمیان دیگر نیز حاصل شود و از آن جمله است:

امام قویدل و بااراده است و مؤمن به رسالت خویش و مستقیم در دعوت خود و این یکی از جنبه‌های امدادهای غیبی است دیگر این که وسایل مادی پیشرفت از هر حیث برای او فراهم شده است، چه در طول غیبت، فسادها و تباهیهای مادی آدمیان نیک را منسجم کرده و آمادگی فکری بدانان داده است تا با ظهور دولت حق بدان بگردند، به عکس دشمنان ضعیف و ناتوان شده و بیشتر به سبب رعبی که از امام در دل آنها افتاده است، از کار بازمانده‌اند. از این‌گونه امدادها که بگذریم امام از الطاف و رحمت‌های خاصی نیز برخوردار است که اینها نیز عامل مؤثر در پیشرفت انقلاب او هستند.

به استناد احادیث صحیح، در تشکیل دولت حق مراحل مختلفی وجود دارد مرحله نخست تأمین امنیت عمومی حتی برای حیوانات است مرحله دوم تأمین معاش و زندگی عموم از راه تکثیر و تولید و بالاخره مرحله سوم پرورش استعداد‌های بشر برای پیشرفت

و تکمیل علوم نهفته است. و اینها نیست مگر تأییدهای خدایی و توفیقیهای ربانی. اشاره به این مراحل را از این حدیث می توان دریافت: فعند ذلك تفرخ الطيور والحيتان في مجاری انهارها و تمد الارض ضعف اكلها ثم يسير مقدمته جبرائيل و ساقته اسرافيل فيملاً الارض عدلاً و قسطاً بعد ما ملئت جوراً و ظلماً. هنگام برقراری آن دولت (دولت قائم) (ع) پرندگان به آسودگی در آشیانه خود تخم می گذارند و جوجه های خود را می پروراندند و هم چنین ماهیها در مجاری انهار. آبادی زمین توسعه می یابد و بیش از آذوقه و خوردنی محصول می دهد. سپس در مقدمه او جبرائیل پیش می رود و اسرافیل در ساقه او، آن گاه زمین را پس از آن که از ظلم و جور پر شده است، آن که پر از عدل و داد می کند. و در کتاب مهدویت پس از یاد کرد این حدیث آمده است:

این حدیث مراحل آثار و وضع این دولت را می نماید از مرحله اول تأمین امنیت عمومی حتی برای حیوانات تا این که مصون از تعرض زندگی و تولید کنند، در مرحله دوم تأمین معاش و زندگی عموم از راه تکثیر و تولید پس از این دو مرحله قوا و استعداد های بشر در راه تکامل علم و هدایت پیش می رود (جبرئیل در اصطلاح اسلام عنوان فرشته علم است که در این دولت در پیشاپیش قرار می گیرد نه آن که الهامات غیبی و اکتشافات بشر را به عقب برگرداند و یا آنها در راه تأمین شهوات زمامداران و جنگ مصرف شود. و اسرافیل فرشته حیات است که جنب و جوش و تحرك در متن و ساقه این اجتماع پدید می آید. (مهدویت ص ۷۸).

و او (= قائم) (ع) را بر اسرار و ضمائر مطلع می گردانم به اراده خود و با ملائکه او را امداد می نمایم تا ایشان را یاری کنند و در انفاذ امر من و اظهار نمودن دین من این ولی و مهدی بندگان من است (بحار، ص ۴۹) نیز نك. همان کتاب ص ۶۴۸ و ۵۷۳؛ المهدی ص ۱۲۷، ۱۰۱.

درباره جلوه های مختلف امدادهای غیبی باید گفته شود که مدهای غیبی در زندگی روزمره بشری به گونه های مختلف تجلی می کند و افراد به نسبت درجه و مقامی که در طاعت و بندگی خداوند دارند از آنها برخوردارند:

مدد غیبی گاه به صورت تقویت دل و اراده است و گاه به صورت هدایت و روشن بینی کلام خداوند. در داستان اصحاب کهف، بر این هردو معنی دلالت آشکار دارد آنجا که می فرماید: انهم فتية امنوا بربهم وزدناهم هدی و ربطنا علی قلوبهم اذا قاموا: آنها (اصحاب کهف) گروهی جوانمرد بودند که پروردگار خویش را شناختند و بدو ایمان آوردند و ما بر هدایت و روشنی آنها افزودیم و به قلب آنها قوت بخشیدیم زیرا که به پا خاسته بودند.

مدد، زمانی به صورت فراهم شدن وسایل کار است و ارائه طریق به مصداق: والذین جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا و ان الله لمع المحسنين: آنان در راه ما کوشش و جدیت به خرج می دهند ما راههای خود را به آنها ارائه می دهیم، خداوند با نیکوکاران است.

و بالاخره مدد ممکن است به صورت الهام و اشراق باشد که احیاناً به دانشمندان

می‌شود و دری از درهای علم به رویشان گشاده می‌گردد. در همه موارد بالا خداوند مدد را بدون شرط به بندگان خویش ارزانی نداشته است در قبال طاعت صادقانه و قیام به حق یا کوشش در راه ما (والذین جاهدوا فینا) و... است که مدد خداوندی دستگیر بنده برگزیده است و این شرط اصلی رسیدن مدد است. قرآن در جای دیگر به وضوح به این نکته تصریح می‌کند:

ان تنصروا الله ینصرکم و ینتھب اعدائکم: اگر خدای را یاری کنید خداوند شما را یاری می‌کند و ثابت قدمتان می‌دارد.

طبیعی است که امام، در عین که از همه این مدها برخوردار است از امدادهای خاص غیبی نیز برخوردار باشد و خداوند او را به سپاهیان و ملائک خویش مدد رساند (ولا نصرانه بجنودی ولا مددنه بملائکتی) نک. یادداشت شماره ۱۵۰.

امام (ع) خود یکی از مدهای غیبی خداوند است برای جامعه بشری، کسی است که خداوند او را در حساس‌ترین لحظات تاریخ بشر برای نجات مردم از یأس و حرمان و برای ایجاد نظامی الهی بر بندگان خویش فرستاده است و بارانی است که بر تشنگان باریده و آیتی است الهی که بندگان را از سقوط در پرتگاه نگهداشته است. (مطالب این یادداشت غالباً از کتاب «امدادهای غیبی در زندگی بشر» برگرفته شده است).

۱۲۲- مطلب ناظر به آیه: هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون (۳۳، توبه): اوست خدایی که رسول خود را با دین حق و هدایت فرستاده است تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند اگرچه مشرکان آن را نپسندند. مضمون این آیه، در دو سوره دیگر قرآن نیز آمده است (سوره صف آیه ۹ و سوره فتح آیه ۲۸). با این تفاوت که پایان آیه در سوره فتح به جای «ولو کره المشرکون» و کفی بالله شهیداً (و خداوند برای گواهی کافی است) دارد.

به هر صورت خداوند در این آیه به همه مؤمنان وعده پیروزی مطلق و نوید نجات کامل می‌دهد و آنان را به آینده‌ای تابناک و پایانی روشن امیدوار می‌سازد و این پایان مطلوب، چیزی جز دولت مهدی (ع) نیست.

رشیدالدین میبیدی در تفسیر آیه هو الذی ارسل... (۳۳ توبه) آورده است: ایوسعید گفت حضرت رسول (ص) ابتلاآت امت خود را بیان فرمود تا آنجا که هیچ کس پناهگاهی که بتواند از ظلم بدانجا پناهنده شود، نخواهد یافت، پس خداوند مردی از خاندان من برمی‌انگیزد و او زمین را از عدل و داد پر می‌کند بدانسان که از ظلم آکنده شده است (کشف‌الاسرار ج ۴ ص ۱۲).

از سعیدبن جبیر که از بزرگان تابعین است نقل شده است که این آیه ناظر به ظهور مهدی است (کتاب نور ص ۱۶۶) و در کتاب روح‌البیان (ج ۱ ص ۱۹۰) همین تفسیر را آورده و در پایان می‌گوید مهدی از عترت پیغمبر، امامی است عادل (موعود جهانی ص ۱۵). نیز برای آگاهی بیشتر نک المهدی ص ۱۲؛ آخرین تحول ص ۳۳؛ مهدی ص ۱۳۰ و ۱۳۴.

۱۲۳- ناظر به مفهوم آیه: واخری تحبونها نصر من الله و فتح قریب و بشر



المؤمنین (۱۳، صف) و سود دیگر (این تجارت) که مورد علاقه شماست نصرتی از خدا و فتحی نزدیک است و تو ای پیامبر مؤمنین را بشارت ده. بدیهی است که این تجارت، ایمان به خدا و رسول اوست و این فتح ظاهراً فتح امام قائم (ع) بنا به این روایت در تفسیر قمی در ذیل آیه و آخری... آمده که امام فرمود یعنی فتح امام قائم و در روایتی دیگر فرموده یعنی فتح مکه - (ترجمه تفسیر المیزان ج ۳۸ ص ۱۷۲).

۱۲۴- ناظر به مفهوم آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره انبیاست. نک. یادداشت شماره ۱۱۳.

۱۲۵- ناظر به آیه: قل جاء الحق و زهق الباطل، ان الباطل كان زهوقاً. (آیه

۸۱ سوره اسری): و به امتت بگو: رسول حق آمد و باطل را نابود کرد که باطل خود بی آبرو و لایق محو و نابودی است.

ظهور دولت حق، ظهور و تجلی حق مسلم خداوندی و زوال و نابودی همه باطلها و ناراستیهاست. خداوند بزرگ در این آیه دشمنان دین حق را برای همیشه مایوس کرده است. ظهور دولت مهدی که غلبه کامل حق بر باطل است، می تواند مصداقی روشن برای مفهوم این آیه نیز باشد (نک. آخرین تحول ص ۳۴). این نوید را خداوند به نحو دیگری نیز به گروندگان دین حق و خداپرستان پرهیزگار داده است به تصریح علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۱۳ ص ۵۹۷) والعاقبة للمتقين: «عاقبت کار برای متقیان است» نیز نوید بخش این نکته است که آخرین دولتها دولت ائمه (ع) است.

۱۲۶- ناظر به آیه: و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين (۵، قصص): ما در برابر او خواستیم بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شدند منت نهاده ایشان را پیشوایان خلق کنیم و وارث دیگران قرار دهیم. در بحث روایتی مربوط به این آیه در تفسیر المیزان آمده است: در معانی الاخبار به سند خود از محمد بن سنان از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: رسول خدا (ص)، نگاهی به علی و حسن و حسین (ع) کرد و گریست و فرمود شما بعد از من مستضعف خواهید شد. مفضل گوید عرضه داشتم معنای این کلام رسول خدا (ص) چیست؟ فرمود معنایش این است که مقصود از آیه: و نريد... شمائید به حکم این آیه شما پیشوایان این امتید بعد از من و این پیشوایی تا روز قیامت در ما جریان دارد.

مؤلف: در این که آیه نامبرده درباره ائمه اهل بیت است روایات از طرق شیعه بسیار رسیده است و از این روایت برمی آید که همه روایات این باب از قبیل جری و تطبیق مصداق بر کلی است. و در نهج البلاغه فرموده: دنیا بعد از همه خاموشیهایش سرانجام زیر بار ما خواهد رفت و رو بهما خواهد نهاد عیناً مانند شتری که در آغاز بچه خود را شیر نمی دهد و لگد پرانی می کند و سرانجام میل و عطوفت بهوی می کند. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: و نريد... (ترجمه تفسیر المیزان ج ۳۱ ص ۲۴ - ۲۳).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در توجیه و تعریف واژه مستضعف زیر عنوان: گفتاری درباره مستضعفین بحثی دارد که عیناً نقل می شود: از آیه مورد بحث (آیه ۹۸ سوره نساء) چنین برمی آید که جهل به معارف دین اگر ناشی از قصور و ضعف بوده و شخص جاهل دستی در آن نداشته، در برابر خدای سبحان عذر خواهد بود. توضیح مطلب

آن که: خداوند جهل به دین و هرگونه ممنوعیتی از اقامه شاعر دینی را به عنوان ظلم معرفی می‌کند که مشمول عفو الهی نمی‌گردد ولی مستضعفین را از این قسمت استثنا نموده و عذر آنان به دلیل مستضعف بودن می‌پذیرد بعد مستضعفین را با صفتی معرفی می‌کند که شامل مستضعف و همه کسان دیگر می‌شود و آن عبارت از این‌که وسایل برطرف کردن محذورات برایشان فراهم نباشد و نتوانند از خود رفع محذور کنند. این معنی، هم درباره کسانی صدق می‌کند که در سرزمینی گرفتار شده‌اند که در آن جا بر اثر نبودن دانشمند مطلع بر تفصیل معارف دینی، راهی برای تلقی و فرا گرفتن معلومات دینی ندارند و هم درباره کسانی که بر اثر شکنجه‌های طاقت‌فرسا نتوانند به مقتضای معارف دینی عمل کنند و در عین حال به واسطه ضعف فکری یا بیماری یا ناتوانی بدنی یا فقر مالی و امثال آن قدرت نداشته باشند از شهر خود بیرون روند و به دارالاسلام هجرت نمایند و به مسلمین ملحق شوند و هم درباره کسی که آئین او، به یک مطلب حق ثابت پابرجا منتقل نشده و فکرش به حق راه نیافته است، تحقق دارد. شخصی که به حق رهبری نشده و در عین حال از کسانی است که عناد با حق ندارد و سر از قبول حق بازمی‌زند و بلکه طوری است که اگر حق، برایش واضح گردد از آن پیروی خواهد کرد ولی بر اثر عوامل مختلف و گوناگون، حق برای او مخفی مانده است، مستضعف است. چنین کسی چاره‌ای ندارد و راهی برای ایمان پیدا نمی‌کند نه بر اثر آن‌که با شمشیر و تازیانه، گرفتار دشمنان دین و اعداء حق شده بلکه عوامل دیگری است که غفلت را بر او مسلط کرده، وی را در صف مستضعفین قرار داده است...

(ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹ صص ۸۱-۸۰، نیز نك به ج ۲، ص ۲۷۲).

شریعتی در زیر آیه و نرید ان من... می‌نویسد: استضعاف اعم از استبداد و استعمار و استثمار و استحمار است، طبقه‌ای به وسیله استبداد به بیچارگی می‌افتند و این استضعاف سیاسی است، طبقه‌ای به وسیله غارت و ربودن ثروت استعمار می‌شوند و این استضعاف اقتصادی است و کسانی با اندیشه و فکر و تعقل به وسیله نیروهای استعمارگر - که زیربنای استبداد و استثمارند - استحمار می‌شوند و این استضعاف عقلی و شعوری و احساسی است... (انتظار ص ۵۱).

۱۲۷- «صابرین» و «متقین» بر یاران مهدی (ع) اطلاق شده است. نك یادداشت

شماره ۱۲۵.

۱۲۸- بر رفاه و آسایش عمومی در عصر مهدی (ع) بسیار تأکید شده است. ظاهراً اشاراتی از نوع: ایمن شدن گوسفند از گرگ و آب خوردن از یک آبشخور، دوست شدن مار و آدمی و گاو و شیر بیان کننده همین آسایش و امنیت عمومی باشد. در حدیثی مستند آمده است: اذا قام قائمنا وضع یدیه علی رؤوس العباد... یکی از جنبه‌های این دست نهادن می‌تواند رحمت و رأفتی باشد که در آن حضرت نسبت به بندگان مخلص و حقیقت جو وجود دارد. احادیث متعدد نیز وجود دارد که گویای این نکته هستند که عصر امام عصر طلایی زندگی بشری است و به تمام معنی دوره‌ای است که آدمیان و دیگر موجودات خوش می‌خورند و خوش می‌خرامند و در راه رضای خدا گام برمی‌دارند و از همه آسیبها

و صدمات محفوظ و مصون اند. نك.. ینابیع ص ۴۲۳؛ المهدی ص ۱۲۷ و ۲۲؛ مهدی منتظر ص ۲۲ به بعد.

۱۲۹- در این مورد نك. بحار، ص ۴۰، ۱۰۵، ۶۲۶؛ مهدی ص ۳۳۷ و یادداشت شماره ۱۰۹.

۱۳۰- اشاره به آیه: ولنذیقنهم من العذاب الادینی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون (۲۱، سجده): و ما کافران را عذاب نزدیکتر بچشانیم غیر آن عذاب بزرگتر و شدیدتر تا مگر به سوی خدا باز گردند.

عذاب ادنی گرانی نرخوا و قحط است و عذاب اکبر شمشیر مهدی (ع) (بحار، ص ۴۵) روایتی به همین مضمون از امام صادق (ع) (منتخب ص ۳۰۳ ح ۳) آمده است. و در جای دیگر از بحار (ص ۶۴۸) به روایت از امام صادق (ع) عذاب ادنی عذاب رجعت و عذاب اکبر را عذاب قیامت گفته شده است: «جعفر احمر» از روایت زیر گرفته شده است:

ابن هبیره روایت نموده او گفته به خدمت صادق (ع) عرض کردم یا بن رسول الله! فدای تو شوم آیا قائم (ع) در میان اهل عراق یا به سیرت و طریقه علی بن ابیطالب رفتار می کند؟ فرمود... قائم (ع) به نهجی رفتار می کند که نر جفر احمر است. عرض کردم فدای تو شوم جفر احمر چیست؟ آن حضرت انگشت خود را به حلقش گذرانید و فرمود: این گونه رفتار می کند یعنی سرهای دشمنان خدا را می برد (بحار ص ۵۷۵ و ۵۸۰).

۱۳۱- اصولاً قیام قائم (ع) قیام بالسیف توصیف شده است (منتخب ص ۲۶۸ ح ۳) و این نشانگر این نکته است که او با دشمنان مدارا نمی کند او نابود می کند و ویران می سازد همه آنچه را که خار راه پیشرفت هستند، همه آنچه را که با دین حق در تعارض و مخالفت اند. در حدیثی از امام حسین گفته شده است: «وما هو الا السیف والموت تحت ظل السیف» (منتخب ص ۴۸۹ ح ۱). و در روایتی دیگر آمده است: قائم (ع) زمین را پر از عدل گرداند چنان که پراز ظلم و جور گردیده به حدی خلاق را می کشد که جهال گویند اگر این مرد از آل محمد بود ترحم می کرد (بحار، ص ۱۵).

در برابر این روایت به جنبه عطوفت و مهر امام نیز فراوان اشاره شده است (مثلاً نك. یادداشت شماره ۱۲۱). در روایت زیر نیز جنبه مهر و خشم امام هر دو نموده شده است: خدای تعالی محمد (ص) را برای خلاق رحمت فرستاد و قائم (ع) را عذاب و نعمت (بحار، ص ۶۲۶).

در حقیقت اعمال و رفتار آن حضرت مصداق روشنی برای آیه ۲۹ سوره الفتح: محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم است.

۱۳۲- عبدالواحد بن عبدالله عن... اباعبدالله (ع) قال سألته عن سیرة المهدی کیف سیرته؟ فقال یصنع کما صنع رسول الله (ص) یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیته و یتأنف الاسلام جدیداً (منتخب ص ۳۰۵ ح ۱).

پرسیدم از او (از اباعبدالله (ع) از سیرت مهدی، که چگونه است سیرت او؟

پس گفت او چنان می‌کند که رسول خدا (ص) خراب کرد کار جاهلیت را و تازه می‌کند اسلام را از نو.

مؤلف منتخب در زیرنویس می‌افزاید:

مراد از خراب کردن آن چه پیش از اوست در این روایت و غیر آن، این است که خراب می‌کند روشهای ناپسند و عادات زشت و قواعد باطل و قوانین ناقص ستمگرانه‌ای که در آخرالزمان ظاهر می‌شود و گفته‌اش که (تازه می‌کند اسلام را از نو) یعنی دعوت می‌کند به اقرار و عمل به آن چه از شرایع اسلام که ترك شده است.

۱۳۳- در این باره روایات متعدد است از آن جمله :

تذكرة الخواص (ص ۳۷۷): قال السدی یجتمع المهدی و عیسی بن مریم فیجئی وقت الصلوة فیقول المهدی لعیسی تقدم! فیقول عیسی: انت اولی بالصلوة فیصلی عیسی ورائه مأموماً (منتخب ص ۴۷۹ ح ۲).

تذة الخواص: سدی گفت مهدی و عیسی بن مریم به هم می‌رسند، وقت نماز می‌رسد مهدی به عیسی می‌گوید پیش بایست! عیسی می‌گوید تو به نماز سزاوارتری و عیسی پشت سرش به عنوان مأموم نماز می‌خواند. (نیز نك یادداشت شماره ۵ و بحار ص ۵۲). در تفسیر آیه: وانه لعلم للساعة فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقیم (۶۱، زخرف): عیسی نشانه و آگاهی از قیامت است زنهار در آن شك و تردیدی روا ندارند و امر مرا پیروی کنید که راه راست است.

ابن حجر عسقلانی از علمای اهل سنت، گفته است که مقاتل بن سلیمان (از مفسران صدر اول) و اتباع او متفق القول گفته‌اند که این آیه درباره مهدی آل محمد (ص) نازل شده است (اسعاف الراغبین ص ۱۴۰) و بعضی گفته‌اند که مقصود از آیه، نزول حضرت عیسی (ع) است که پیش از فرارسیدن روز قیامت واقع خواهد شد و با در نظر گرفتن روایات فریقین که فرود آمدن عیسی (ع) همزمان با ظهور مهدی خواهد بود این دو واقعه جدائی‌ناپذیر است. تفسیر مقاتل و دیگران با یکدیگر مباینیت ندارد (موعود جهانی ص ۲۱) (در این باره نیز نك. مقدمه مشکور بر ترجمه فرق الشیعه نوبختی ص صد و شصت و هشت؛ بحار، ص ۶۴، ۷۰، ۶۸، ۴۸ و ۵۴۹؛ المهدی ص ۲۵۸).

۱۳۴- برای این مطلب و اقوال مختلفی که در این باره نقل شده است نك. یادداشتهای شماره ۷۲ تا ۷۵.

۱۳۵- در زمان مهدی (ع) اصحاب کهف از خواب چند هزار ساله برمی‌خیزند و حضرت مهدی به ایشان درود می‌گوید و آنان سلام او را جواب می‌گویند و بار دیگر به خواب عمیق فرو می‌روند و تا قیامت بر نمی‌خیزند. در بعضی روایات آمده که اصحاب کهف از یاران مهدی (ع) خواهند بود و از کسانی هستند که در رکاب او به نبرد خواهند پرداخت (مقدمه مشکور بر ترجمه فرق الشیعه ص صد و شصت و شش).

۱۳۶- از دعای افتتاح گرفته شده است. نیایشی است برای رسیدن دولت حق و آرزوی تعالی و علو دین حق.

خدایا رغبت داریم برای (رسیدن) دولتی گرامی که عزیز گردانی بدان اسلام و

اهلش و خوار گردانی بدان نفاق و اهلش را. و بگردانی ما را در آن از خوانندگان بری بندگیت و رهبران به سوی راهت و روزی کن ما را بدان کرامت در دنیا و آخرت. ۱۳۷- ناظر به آیه: و ذکرهم با پیام الله ان فی ذلك لآیات لكل صبار شکور (ه ابراهیم): و روزهای خدا را به یاد آنها آور که این یادآوری بر هر که بردبار و سپاسگزار است، دلائلی روشن خواهد بود. و نیز آیه: قل للذین آمنوا یغفروالله للذین لا یرجون ایام الله لیجزی قوماً بما کانوا یکسبون (۱۴، جائیه): ای پیامبر به کسانی که ایمان آورده اند بگو تا از کافران که امید روزهای ما را ندارند بیامرزند و عفو کنند که خدا عاقبت هر قومی را به پاداش اعمالش می‌رساند.

در تفسیر آیات یاد شده در بالا از حضرت باقر و صادق (ع) آمده است که روزهای خدا سه روز است ۱- روز قیام قائم (ع) ۲- روز مرگ آدمی، ۳- روز رستاخیز (نک. ینابیع ص ۴۲۴ و ۴۲۸).

۱۳۸- با توجه به آیه: اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها... (۱۷، حدید) بدیدید همانا خداوند متعال زمین را بعد از مردن زنده می‌گرداند. در تفسیر این آیه در حدیثی از امام محمد باقر (ع) آمده است که: یحیی الله الارض بالقائم فیعدل فیها فیجیی الارض بالعدل بعد موتها بالظلم» (ینابیع، ص ۴۲۹) زنده می‌گرداند زمین را خداوند به قائم (ع) پس داد می‌ورزد در آن و زنده می‌شود زمین به عدل بعد از آن که به ظلم مرده بود.

۱۳۹- روز قیام مهدی (ع) روز استقرار توحید و گسترش اسلام در زمین است، روزی است که ایمان اسلامی و کلمه حقه توحید بر زمین حاکم می‌شود، حدیث زیر مبین این معنی است: ینابیع الموده (ص ۴۲۱): عن کتاب المحجة عن رفاعة بن موسی قال: سمعت جعفر الصادق یقول فی قوله تعالی (وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً و کرهاً) قال اذا قام القائم المهدی لایبقی ارض الا نویدی فیها شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله (منتخب، ص ۲۹۳ ح ۳)... از جعفر صادق شنیدم که درباره گفته خدای تعالی: «آنچه آسمانها و زمین است خواه و ناخواه تسلیم فرمان او (=خدا) است، (۸۳، آل عمران)» گفت: هنگامی که قائم (ع) قیام کند زمینی باقی نمی‌ماند مگر در آن گواهی «لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله» ندا داده می‌شود.

۱۴۰- گواه گویای مطلب آیه: وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات یتخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امناً یعبدوننی لایشرکون بی شیئاً و من کفر بعد ذلك فاولئک هم الفاسقون (۵۵، نور): خدا به کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده کرده که شما را در این زمین جانشینان دیگران کند، آن چنان که اسلاف آنان را جانشین کرد و نیز دینشان را یعنی آن دینی که برای ایشان پسندیده، استقرار دهد و از پی ترسی که داشتند امنیت روزیشان فرماید تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نکنند و هر کس پس از این کافر شود آنان خود عصیان پیشگان اند. روایاتی از حضرت امام زین العابدین (ع)، امام محمد باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل شده است که آیه

را در شأن قائم (ع) دانسته‌اند (نك ینابیع صص ۴۲۶ - ۴۲۵) در این‌جا به نقل از آنچه در تفسیر المیزان در ذیل آیه آمده است اکتفا می‌شود: ... آنچه از همه مطالب برآمد، این شد که خدای سبحان به کسانی که ایمان آورده عمل صالح انجام می‌دهند وعده می‌دهد که به زودی جامعه‌ای برایشان تکوین می‌کند که جامعه به تمام معنی صالحی باشد و از لکه ننگ، کفر و نفاق و فسق پاک باشد، زمین را ارث برد، در عقاید افراد آن و اعمالشان جز دین حق، چیزی حاکم نباشد، ایمن زندگی کنند، ترسی از دشمن داخلی یا خارجی نداشته باشند، از کید نیرنگ‌بازان و ظلم ستمگران و زورگویی زورگویان آزاد باشند، و این مجتمع طیب و طاهر با صفاتی که از فضیلت و قداست دارد هرگز تاکنون در دنیا منعقد نشده و دنیا از روزی که پیامبر (ص) مبعوث به رسالت گشته تا کنون چنین جامعه‌ای به خود ندیده، لاجرم اگر مصداقی پیدا کند، در روزگار مهدی (ع) خواهد بود. چون اخبار متواتره از رسول خدا (ص) و ائمه اهل بیت (ع) در خصوصیات آن جناب وارد شده از انعقاد چنین جامعه‌ای خبر می‌دهد، البته این در صورتی است که روی سخن را در آیه متوجه مجتمع صالح بدانیم نه تنها حضرت مهدی (ع) ... (برای دنبال مطلب نك، ترجمه تفسیر المیزان ج ۲۹، ص ۲۲۴ به بعد).

۱۴۱- در این مورد نك. یادداشت شماره ۸۳.

۱۴۲- مطلب کاملاً روشن است. مهدی (ع) رسالتی جز این ندارد که اسلام را استقرار بخشد و توحید را در زمین بگسترده و قوانین حق را استوار سازد. روایت زیر این معنی را به وضوح بیان می‌کند... و عن زین العابدین و عن الباقر قال ان الاسلام قد ینظره الله علی جمیع الادیان عند قیام القائم (ع). (ینابیع صص ۴۲۳): از زین العابدین و باقر (ع) روایت است که گفت: خداوند در هنگام قیام قائم (ع) برتری اسلام را بر جمیع ادیان آشکار می‌کند.

۱۴۳- حدیث زیر نشان دهنده این مطلب است که، در عصر مهدی (ع) همه به دین اسلام می‌گروند: فاذا خرج القائم لم یبق کافر بالله العظیم ولا مشرک بامام الا کره خروج حتی ان لوکان کافراً او مشرکاً فی بطن صخرة لقاتل یا مؤمن فی بطنی کافر فاکسرنی واقتله... چون قائم (ع) ظهور کند کافری به خدای بزرگ به جا نماند و هیچ مشرکی به امام نباشد جز آن که از ظهور او بدش آید تا آن‌جا که اگر کافر یا مشرکی در دل سنگی باشد آن سنگ فریاد کشد ای مؤمن: در دل من کافر هست مرا بشکن و او را بکش (کمال الدین ج ۲، صص ۳۸۶-۳۸۷). عصر مهدی (ع) عصری است که در احادیث و روایات متعدد به زمانی توصیف شده است که فلا یبقی الا الدین الخالص... ولا یترک بدعة الا ویزیلها ولا سنة الا ویقیمها (ینابیع، صص ۴۱۰).

۱۴۴- این تقسیم‌بندی گرفته شده از کتاب حکومت جهانی واحد است.

۱۴۵- از حضرت صادق (ع) روایت شده است: اذا قام قائمنا مد الله لشیعتنا فی اسماعهم و ابصارهم حتی یکون بینهم و بین القائم برید یکلمهم فیسمعون و ینظرون الله و هو فی مکانه (منتخب، صص ۴۸۳ ح ۲) مؤلف کتاب مهانبویت بر این حدیث تحلیلی دارد که در یادداشت ۱۱۶ نقل شده است.

۱۴۶- این حدیث را ابن بابویه به اسناد خود از محمد بن فضیل، از پدرش، از منصور، از حضرت صادق روایت کرده است. نك مهدویت ص ۶۰ و یادداشت ۵۳ و ۷۷.  
 ۱۴۷- این آشفته گیها را از کلام علی (ع) می توان دریافت نك. یادداشت شماره ۸۷.  
 ۱۴۸- احمد بن موسی به نقل از امام محمد باقر (ع) حدیثی می آورد که در آن اشاره شده است علم به کتاب خداوند و سنت رسول (ص)، در قلب مهدی چنان رشد می کند که بهترین تخم در نیکوترین شرایط و بر پیروان است که هر گاه او را مخاطب می سازند بگویند: السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة والنبوة و معدن العلم و موضع الرساله (منتخب ص ۳۰۹ ج ۱).

۱۴۹- احادیثی است که بر پیشرفت و اشاعه دانش در عصر مهدی (ع) و یا مقارن قیام او دلالت دارد، از آن جمله: به نقل از حضرت صادق (ع): علم بیست و هفت حرف است و همه آن چه پیغمبران گفتند دو حرف است و احدی از خلائق تا امروز چیزی غیر از آن دو حرف ندانسته پس وقتی که قائم (ع)، قیام می کند آن بیست و پنج حرف را بیرون می آورد و در میان خلائق منتشر می کند و آن دو حرف را بر آنها علاوه می نماید تا این که بیست و هفت حرف را در يك جا منتشر گرداند (بحار، ص ۵۹۵ و نیز ص ۵۲؛ مهدی ص ۳۳۷ و ۳۱۴).

بالا رفتن دانش عمومی و حاکم شدن علم را بر جو کلی جامعه، از خطبه حضرت امیر (ع) می توان یافت آن جا که می فرماید: يعطف الهوى على الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى و يعطف الرأى على القرآن اذا عطفوا القرآن على الرأى نك. مهدویت ص ۳۱ و یادداشت شماره ۸۳.

۱۵۰- در حدیثی منقول از حضرت رضا (ع)، آن حضرت از پدران بزرگوارش، از رسول خدا نقل می کنند که فرمود: «در وحی معراج خداوند آخر کار اسلام و ظهور کامل آن را برای من بیان کرد و وعده داد، و شخصی که از ذریه من است و جهان به دست او اصلاح می شود برایم توصیف کرد» این حدیث چنین پایان می پذیرد: ... و لاطهرن الارض باخرهم من اعدائی و لا ملکنه مشارق الارض و مغاربها و لا سخن له الريح و لا ذلن له السحاب الصاب و لا رقینه فی الاسباب و لا نصرنه بجنندی و لا مددنه بملائکتی حتی يعلن دعوتی و یجمع الخلق على توحیدی، ثم لادیمن ملکه و لا داومن الایام بین اولیائی الی یوم القیامة (مهدویت ص ۷۵).

مؤلف در زیر نویس اشاره زیر را آورده است: شبیه به این احادیث، روایتی است که ابن بابویه به اسناد خود از ابی بصیر، از حضرت صادق (ع) نقل کرده:

اذا تناهت الامور الی صاحب هذا الامر رفع الله كلما ینخفض من الارض و خفض له کل مرتفع منها حتی یکون الدنیا عنده بمنزلة راحته، فایکم لو کانت فی راحه شعره لم یبصرها. چون امر به صاحب امر منتهی گشت، خداوند هر قسمت فرو رفته و گود زمین را بالا می آورد و هر بلندی را پایین می برد تا آن که دنیا در مقابل چشم او مانند کف دستش می شود، کدام از شما موئی اگر کف دستش باشد نمی بینید؟ و به دنبال ترجمه می آورد: کسانی که با هواپیمای جت بلند پرواز اوج گرفته باشند خوب می فهمند که

چگونه پستی و بلندی زمین یکسان می‌نماید. (مهدویت ص ۷۵).

۱۵۱- روایت و احادیثی که دال بر آبادانی زمین، رفاه عمومی جامعه و تأمین نیازهای افراد است فراوان آمده و آن چه در زیر می‌آید نمونه‌ای از بسیار است:

هرگاه قائم ما ظهور کند (حدیث به نقل از حضرت امیر (ع) است) هرآینه آسمان قطره‌های خویش را فرو می‌ریزد و زمین نباتات خود را می‌رویاند و هرآینه عداوت و خصومت از دل‌های بندگان زایل می‌شود و درندگان با حیوانات مصالحه می‌کنند یعنی درندگان به حیوانات متعرض نمی‌شوند و زن از عراق به شام می‌رود و پایهایش را نمی‌گذارد مگر بر بالای نباتات و اسباب و آلات زینتش در سرش می‌باشد و هیچ‌کس به او متعرض نمی‌شود و هیچ جانور درنده به او تعرض نمی‌کند و او هم از آنها نمی‌ترسد (بحار، ص ۵۷۸) روایات متعدد بر این نکته اشاره دارند که در عصر حضرت مهدی (ع) معادن زمین بر او مکشوف می‌شوند و آشکارترین روایت بر این معنی عبارتی است که در خطبه حضرت امیر (ع) آمده است: ... و تخرج الارض له اقالین کبدها و تلقی الیه سلماً لمقالیدها فیریکم کیف عدل السیره و یحیی میت الکتاب والسنة... زمین پاره‌های جگر خود را از معادن و خیرات و برکات برای او بیرون خواهد آورد و کلیدهای خود را با تمکین به او تسلیم خواهد کرد. آن وقت به شما نشان خواهد داد که عدالت واقعی چیست و کتاب خدا و سنت پیامبر را احیا خواهد کرد. (نک. امدادهای غیبی ص ۵۵).

و در ینابیع الموده (ص ۴۱۰) در ضمن حدیثی از شیخ کمال‌الدین آورده است: ... و تقسیم المال بالسویه و یعدل الرعیة... فی ایامه لاتدع السماء من قطرها شیئاً الا صبته ولا تدع الارض من نباتها الا اخرجته و هنا الامام المهدي القائم بامر الله یرفع المذاهب فلا یبقی الا الدین الخالص: مال را به تساوی تقسیم می‌کند به عدالت با رعیت رفتار می‌کند... در ایام او قطره‌ای در آسمان نیست مگر آن که به زمین می‌ریزد و نباتی در زمین نیست که نروید او امام مهدی قیام کننده به امر خداست که مذاهب را از زمین برمی‌دارد و جز دین خالص چیزی نمی‌ماند. (در این مورد نک بحار ص ۷۹، ۵۹، ۱۰۵، ۶۱، ۵۷۸، ۴۸۰ و ۵۹۶ منتخب ص ۴۸۲ ح ۱، ۴۷۲ ح ۳، ۴۷۴ ح ۴).

۱۵۲- قضاوت امام به شیوه داوود در برخی از روایات مستند وارد شده است از آن جمله در ارشاد شیخ مفید در روایتی از علی بن عقبه به نقل از پدرش آمده است: ... «و حکم بین الناس بحکم داوود و حکم محمد ص». (نک منتخب ص ۳۰۸ ح ۱).

در توضیح مطلب و تبیین شیوه قضاوت داوود مؤلف «مهدویت و آینده بشر» اشاره زیر را آورده است:

مسأله قضاوت در این حکومت (= حکومت مهدی) (ع) مانند قضاوت‌های داوود پیغمبر (ع) خواهد بود یعنی مجرم و جنایتکار را به آثار می‌شناسند و به اقرار و گواه که اغلب با شکنجه‌های ضد بشری اخذ می‌شود احتیاج ندارد (مهدویت ص ۱۶).

۱۵۳- در مورد تقسیم اموال در عصر مهدی (ع) اشارات متعددی در روایات آمده است و اغلب تأکید دارند بر این که او اموال را بالسویه تقسیم می‌کند مثلاً:



- در روایتی به نقل از فرائد السمطين آمده است: ... يقسم المال بالسويه بين الناس. (ینابیع ص ۴۸۷) و در روایت دیگری از فتوحات مکيه: ... يقسم المال بالسويه (ینابیع ص ۴۶۸) نیز نك. بحار، ص ۶۱، ۶۷، ۶۹).
- در تحلیل مسأله مؤلف کتاب «مهدی» مطلبی دارد و حاصل آن این که مقصود از «تقسیم اموال بالسویه» که در غالب مآخذ و روایات مربوط به مهدی (ع) است «تقسیم عادلانه اموال» است (نک مهدی ص ۳۰۲ و ۳۳۷).
- ۱۵۴- درباره عدلی که در عصر مهدی (ع) استقرار می یابد و مهدی (ع) مروج آن است نك. مهدویت ص ۶۵.
- ۱۵۵- مأخوذ از حدیثی است که در یادداشت ۱۵۱ نقل شد.
- ۱۵۶- مدت خلافت مهدی (ع) در مآخذ به اختلاف ۵، ۷، ۹ و ۳۰۹ سال یاد شده است (نك. بحار، ص ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۵۹).
- مؤلف کتاب مهدی در این مورد اشاره ای دارد بدین مضمون که دوران شکل گیری حکومت مهدی (ع) می تواند پنج یا هفت سال و دوران تکامل امامتش بیش از سیصد سال باشد، بهر حال به نظر او، این همه آوازه ها برای يك دوران کوتاه مدت نیست بلکه قطعاً برای دوره ای طولانی است که ارزش تحمل این همه زحمت و تلاش و کوشش را داشته باشد (نك. مهدی ص ۳۱۴).
- ۱۵۷- از حدیث یاد شده در یادداشت ۱۵۰ گرفته شده است.

**گفتار چهارم**  
**پایان سخن**

برای نشان دادن همسانی مقوله‌های مربوط به موعود در ادیان بررسی شده، توجه به تقسیم‌بندی مآخذ کار، که در پیشگفتار آمده است - ضروری است؛ چه این دسته‌بندی سیر اندیشه و اعتقاد نجات‌بخشی و تطور آن را در هر يك از ادیان روشن می‌کند. آن‌چه درباره این مقایسه نیز گفتنی است این‌که: هدف از این برابری بیان این نکته نیست که دینی از دین دیگر در این مسأله خاص اثر گرفته یا بر آن تأثیر کرده است و از این طریق کمال یا نقص يك دین نسبت به دین دیگر نشان داده شود؛ آن‌چه در این گفتار مراد است، این‌که موارد یاد شده در بخش‌های پیش به نحوی طبقه‌بندی شوند و موارد همانند یا مشترك آنها در کنار یکدیگر قرار گیرند، البته مطالب فراهم شده مواد اولیه برای بررسی‌های تطبیقی ادیان نیز هستند و این بررسی‌های تطبیقی در نهایت می‌توانند مقایسه‌های دقیق و کاملی از نوع یاد شده در بالا را نیز دربر داشته باشند. در این رابطه است که مقوله‌های مختلف موضوع مورد بحث، در ابعاد مختلف و در سه محور: نجات‌بخش، جهان‌انتظار و جهان‌پایانی طبقه‌بندی و بررسی شده است.

### الف - در مطالب مربوط به نجات‌بخش:

اندیشه نجات‌بخشی و اشاره به موعودی که در پایان جهان خواهد آمد و نظامی منطبق با قوانین الهی و آسمانی خواهد ساخت، به طور کلی در ادیان وجود دارد. اما این‌که ویژگی‌های این موعود چیست،

کی و کجا ظهور خواهد کرد، در همه دینها یکسان نیست. آنچه در این اندیشه مشترك است این که نجات دهنده آخرالزمان از خاندان نبوت است<sup>۱</sup> و این نجات بخش به خوی پسندیده، تقوا، دانش و همه صفات نیکو آراسته و از بدیها و زشتیها مبرا است<sup>۲</sup>.

در همه ادیان نوعی اعجاز یا خرق عادت در مسائل مربوط به موعود دیده می شود، موردی که با ملاکهای عادی و مادی بشر امروز قابل سنجش نیست:

در دین زردشتی حفظ نطفه زردشت در آب دریاچه و بازدار شدن دوشیزه‌ای پس از هزار سال از آن نطفه<sup>۳</sup>، در عهدین ظهور مجدد مسیح به عنوان نجات بخش پایانی<sup>۴</sup> و در اسلام طول عمر مهدی (ع).

در دین زردشتی، ضحاک، مظهر تباهی و فساد به وسیله گرشاسپ کشته می شود. بنا بر اعتقاد شیعه نیز دجال، که شخصیت مشابه ضحاک است، به وسیله مهدی (ع) یا عیسی، که یاور نزدیک مهدی (ع) در آخرالزمان است نابود می شود<sup>۵</sup>.

سوشیانسها در صفات و ویژگیهای اخلاقی و در تولد، همانندی با مهدی (ع) دارند و به همه صفات نیک آراسته اند<sup>۶</sup>.

### ب - در مسائل مربوط به دوران انتظار:

به طور کلی وصف جهان انتظار در ادیان مختلف الگوی واحدی دارد، جامعه‌ای است که در زمینه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی به ابتذال کشیده شده است و خرابی و تباهی در آن روز به روز بالا می گیرد تا به اوج خویش برسد و آن گاه است که فرج نزدیک می شود.

در آیین زردشتی و دین اسلام، پیش از ظهور موعود قیامهایی رخ می دهد که زمینه ساز ظهور است و برخی شورشها یا مقاومت‌های ناحق نیز به وقوع می پیوندد که پاره‌ای مقارن ظهور است یا پس از آن<sup>۷</sup>. در عهدین و هم چنین در روایات شیعه برای ظهور امام وقتی

تعیین نشده و ظهور ناگهانی و غیر منتظره گفته شده و وقت تعیین کنندگان نفرین شده‌اند<sup>۸</sup> اما بهر حال علاماتی برای ظهور یاد شده است. در این جا بهتر است، یادآوری شود که جهان از هم گسیخته عصر انتظار در مذهب شیعه ویژگی خاصی نیز دارد، این ویژگی از آن جا ناشی می‌شود که شیعه منتظر ظهور موعودی است که زنده است، در میان مردم زیست می‌کند، اما شناخته نیست، سفر کرده‌ای است که در غم و شادی یاورانش سهیم و فقط از چشم آنان پنهان است، بدین سبب دوران انتظار در مذهب شیعه تحرکی سازنده دارد و مؤمن خالص در این دوران مسؤولیتی سنگین به عهده دارد، باید خود را بسازد و برای یآوری امام غائب خویش آماده کند. در آیینهای دیگر نیز گرچه بر ترکیه نفس و آماده‌سازی تأکید شده است اما بدان‌سان که در شیعه است موضوع مطرح نمی‌شود.

در اسلام از اصلی به نام «تقیه» سخن به میان می‌آید (نک. گفتار دوم بخش دوم) در آیین زردشتی نیز احتمالاً از چنین اندیشه‌ای بتوان اثر یافت.<sup>۹</sup>

نشانه‌های مختلفی که زیر عنوان «علائم ظهور» می‌توان از آنها سخن گفت نیز در ادیان مختلف با یکدیگر شبیه‌اند: پیدایش تغییراتی در آسمان و ظهور اختلالهایی در حرکت خورشید و ماه و کیفیت قرار گرفتن ستارگان، قحطیهای مکرر، بارانهای بی‌موقع و سیل‌آسا و ویرانگر و به طور کلی بی‌سامانی و بی‌نظمی در همه ارکان جامعه و در همه ابعاد، آن ویژگیهای مشترك جامعه بشری مقارن ظهور موعودها می‌باشند.

توصیف ادیان از جامعه عصر انتظار تنها در نوع اوصاف همانند نیست، بلکه این وصفها با عبارات و شیوه‌های بیان واحدی، نیز نوشته شده‌اند<sup>۱۰</sup> سبب این همسانی یکی این است که در همه دورانها و برای همه مردم ستم و کینه، کشت و کشتار، عهدشکنی، ممنوع و همسایه‌آزاری داوریهی ناراست و بی‌پایه، غرورها و تظاهرها و... ناپسند بوده است و طبعاً بیان

چنین خوبیهای نادرست می‌تواند با عبارات و الفاظ مشابهی باشد، دیگر این که غالباً متنهای دینی به این خرابیها، کلی و عام اشاره می‌کنند مثلاً متون اسلامی همه اشاره دارند که مهدی (ع) قیام می‌کند و «جهان را از عدل پر می‌کند هم‌چنان که به ظلم انباشته شده» توصیف این ظلم در همه سطوح آن و املاء شدن جهان از آن، یعنی بسط و گسترش این کلام بر حسب برداشت نویسنده است. طبیعی به نظر می‌رسد که در چنین مواردی مثلاً نویسنده زردشتی قرن هشتم که در ایران زندگی می‌کند همان عبارات و الفاظی را به کاربرد که نویسنده مسلمان ایرانی در همان زمان، و در حقیقت اینان در پاره‌ای از موارد در نوشته‌های خود برخی از مفاسد اجتماعی زمان خویش را بیان کرده و از آنها به علائم و نشانه‌های ظهور تعبیر کرده‌اند.

### ج - در ارتباط با جهان پایانی:

وصفی که از جهان پایانی در ادیان مختلف دیده می‌شود از بسیاری جهات با اوصاف دنیای پس از مرگ همانند است به طوری که گاه جدا کردن این دو از یکدیگر امکان ندارد. درباره آخرالزمان آنچه در همه ادیان مشترک است این است که: جامعه‌ای که پس از ظهور موعود تشکیل می‌شود، مجموعه‌ای به تمام معنی هماهنگ و زیباست. حکومتی جهانی بر بنیاد دین که از رهبری مردی الهی برخوردار است، حکومتی که در آن نادرستی و ناراستی نیست، جهانی که در آن دانش به اوج خویش رسیده و فرهنگ عمومی بدان حد رشد یافته است که نزاعها و کشمکشهای فردی وجود ندارد عدل و داد بر همه ارکان جامعه حاکم است و فراوانی در همه مظاهر طبیعت به چشم می‌خورد. اقتصاد شکوفا و کشاورزی رونق یافته است. اشاراتی از نوع مهربان شدن گزندگان و درندگان با آدمی ظاهراً کنایه‌ای است از آرامش و آسایش فراگیری که بر همه ارکان این جامعه حاکم و مسلط است. قانون مسلط در جامعه همان قانون خدایی است که

در کتابش بر مردم فرو فرستاده، زردشتی معتقد است که کتاب اوستا حاکمیت می‌یابد و یهودی یا مسیحی معتقد به تسلط تورات یا انجیل و شیعه، مؤمن به حاکمیت قرآن است. این جهان بی‌رنج ادامه می‌یابد تا بدان‌جا که به رستاخیز پیوندد و به سعادت ابدی و جاوید منتهی شود. عمر جهان پایانی گرچه در همه ادیان به صراحت تعیین نشده است<sup>۱۱</sup>، اما در قیاس با زندگی بشر بر روی زمین اندک است و ویژگی آن این است که دیگر درد و رنجی به دنبال ندارد و از پس این روشنی تابناک تاریکی جانکاه نمی‌آید بلکه به زندگی جاوید منتهی می‌شود. در این دوران است که نه شر اهریمن ددمنش وجود دارد و نه وسوسه‌های شیطانی و ابلیسی چه این بزرگترین دشمن هستی و مادر همه بدیها نابود شده و برای همیشه آدمیان را از شر خویش آسوده کرده است و چه دوست‌داشتنی است جهان بی‌دشمن، دنیایی که همه‌اش زیبایی و خوبی و شگفتگی و فراوانی باشد و چه خوشبخت آدمیانی که در چنین جهانی زیست کنند.

## یادداشتهای گفتار چهارم

۱- از آنجا که مطالب مربوط، در گفتارهای گذشته آمده است، تکرار آن را لازم نمی‌بیند فقط به اجمال و اشاره از مطلب می‌گذرد و خواننده را، برای تفصیل، به بخشهای گذشته توجه می‌دهد.

در دین زردشتی سوشیانسها فرزندان زردشت هستند که نطفه‌شان به شیوه‌ای معجزه‌آسا در آب دریاچه نگهداری می‌شود. مادر هر یک از سه نجات‌بخش نیز دوشیزه‌ای پانزده ساله است که نژادش به ایست‌واستر پسر زردشت، منتهی می‌شود. در دین یهودی نیز نجات‌بخش به تصریح متون از خاندان داوود پیامبر است و در نزد مسیحیان فارقلیط از مقربان و گزیدگان درگاه کبریایی است. در اسلام مهدی (ع) از سوی پدر از خاندان نبوت است و از سوی مادر نیز به قیصر روم منتسب است که در نهایت به حواریون عیسی منتهی می‌شود.

۲- موعود آخرالزمان در ادیان اصولاً شخصیتی الهی و آسمانی دارد او در صفات و ویژگیها به پیامبر و دین‌آور آغازین هر دین شبیه و جامع همه خصوصیات اوست.

۳- نك. گفتار اول بخش سوم.

۴- بنا به اعتقاد مسیحیان عیسی (ع) بار دیگر زنده می‌شود و برای نجات مردم فرود می‌آید، نزول عیسی را مسلمانان نیز اعتقاد دارند اما آنان به صلیب کشیده شدن عیسی را نمی‌پذیرند و معتقدند عیسی به دار کشیده نشده بلکه به آسمان صعود کرده است و در آخرالزمان مجدداً فرود می‌آید. به هر حال بازگشت مسیح را هر دو دین می‌پذیرند.

۵- باید توجه داشت که عیسی به عنوان پیامبری که رجعت کرده و مجدداً نزول کرده است شباهتی به گرشاسب، که یکی از بیمرگان است، دارد.

۶- همسانیهای نجات‌بخشان در دین زردشتی با مهدی (ع) از نظر سیرت و خویشتر از آن جهت است که اصولاً موعود آخرالزمان شخصیتی آسمانی دارد همچنان که دیگر گزیدگان خداوند. آنان بر دبارترین، خردمندترین، فریادرس‌ترین و... مردم روی زمین‌اند و به زیور علم و عمل و تقوا آراسته‌اند.

صرف‌نظر از این صفات فردی، شباهتهای دیگری نیز می‌توان در این مسأله دید.



مثلاً آثار حمل بر مادر مهدی (ع) پیش از تولد آشکار نبود، مادر نجات بخشان در دین زردشتی نیز در دوران بارداری مانند دیگر زنان باردار نیستند و کسی جز مادرشان از بارداری آنان خبر ندارد.

۷- ظهور بهرام ورجاوند و پشیوتن در دین زردشتی (نك). گفتار نخست بخش چهارم) و قیام خراسانی و یمانی در اسلام از جمله قیامهای راست و حقی هستند که پیش از ظهور واقع می شوند و شورشهای ناراست در کیش زردشتی به ضحاک و در آئین یهود به صورت خروج یاجوج و ماجوج و در دین مسیحی به خروج دجال و در اسلام به خروج دجال و شورش سفیانی تعبیر شده اند.

۸- در آئین زردشتی برای ظهور هر یک از نجات بخشان هزاره ای در نظر گرفته است اما توجیه این هزاره ها و تطبیق آن با تاریخ آسان نیست.

۹- در فصل نهم بند دهم زند بهمن یسن عبارتی است که احتمالاً به اصل تقیه اشاره دارد:

آن داد و دین (روش و شیوه ناراست پایان هزاره هوشیدر ماه) را کسی خواه یا ناخواه (= طوعاً او کرهاً) بپذیرد. (نیز نك. زند و هومن یسن ص ۶۸).

۱۰- در زند و هومن یسن به پارمائی از این همانندیها اشاره شده است نك. ص ۱۳۵ تا ۱۵۸ آن.

۱۱- در دین زردشتی صریحاً طول عمر جهان در آخرالزمان ۵۷ سال است. در ادیان دیگر گرچه اتفاق نظر میان علما وجود ندارد، اما اعدادی که برای عمر جهان گفته شده است غالباً نشان می دهند که این دوره از نظر زمانی چندان طولانی نیست.

# فہرستہا

## الفهرست واژه‌ها

### الف - واژه‌های اوستایی

ahū-	75-78	baodā-	75
ahura.mazdā(h)-	106	barəsmān-	94
ama-	86	čaēčasta-	104
amavant-	86	čar-	106
amaša.spanta-	78	eraētaona-	102
angra-	105	erīta-	102
angra.mainyu-	105	daēnā-	75
arədvī.surā.anāhitā-	84	dahāka-	101
arəzura-	107	dāityā-	98
arštāt-	93	arədat. fədrī-	84-85-103
asan-	74	fraərasyan-	104
asnam-	74	frašō.čarətar-	76
astvaṭ.əraṭa-	76-80	frašō.karəti-	75
aša-	73	fravaštī-	74-75
ašavan-	79	frād-	73
ašivaḡuhī-	79	frādat.xvarənah-	76
ava√gar	100	gaošō.srūtu(xratu)	79
azan -	74	gay-	80
azi-	101	gaya-	8
ažay-	105	gaya.marətan	80
ažī -	101	gāēā-	73
aži.dahāka-	101	grīvā-	107
āəwya-	102	haoma-	76
ārmaītī-	107	haosravanha-	103
āsna-	79	hukairya-	95

hvarə.čāēsman-	76	udarō.ərəsa-	100
hvōgva-	96	urvan-	75
hvōva-	96	urvataṭnara -	96
hvōvī-	96	usig -	97-98
isaṭvāstra-	96	uši.dam-	84
jahṭkā-	107	uxšan-	74
kamərəda-	107	uxšānō-	74
karpan-	97	uxšānō.asnam-	74
kavay-	97	uxšyaṭ.ərata-	76
kāsaoya-	83	uxšyaṭ.namāh-	76
kərəsāni-	108	vahišta-	74
kərəsāspa-	102	vahu.fədrī-	84
mar-	80	varəčah-	85
mazdā-ahura-	106	varəčahvant-	85
mīra-	91	varəd-	73
nairyō.saha-	83	varəna-	84
ogara -	100	vayu-	104
pəšō.tanū-	89	vārəna-	77
raočas.caēsman-	76	varəraəna-	85-92
rašnu-	92	varəərāgan/ən-	85
ratu-	78	vi-	106
rāman-	104	vidaṭ.xvrənah-	76
saošyant-	73	vīspa.taurvairī-	80-103
spanta-	107	vohu.manah-	74-78
sraoša-	92	vohu.namāh-	76
srūtaṭ.fədrī-	84	vouru.gaoyaaiti-	91
su-	73	vourn.savah-	76
udara-	100	xvrənah-	77

zaoerā-	94	čahāram	106
zaotar-	94	čand	99
	ب - واژه‌های پهلوی	čēčast	104
ahlaw	76	dārēnd	106
ahreman	105	dēn	75
andar	106	dēsag	102
amāwand	86	druj	106
ardwahišt	74	dušāram	108
ardwīsūr-anāhīd	84	farrōbaš	85
aršišwang	79	fradadafš	75
arzah	75	fradaxšt ī xumbīgān	89
asfyān	102	frašagird	75
ašawazd	89	frašagird-kardār	76
ašam yahmāi ušt	89	frawahr	74-75
aštād	93	frādat.xwarrah	76
ašwahišt	74	frāx-gōyōd	91
axw	75	frāsyāg	104
az	100-101	frēdōn	102
azdahāg	101	gayōmart-	80
ādišt	106	gaz	100
ān	106	gāh	73
ānāst	106	gēs	106
ānāst-dēn	106	gōbadšā(h)	89
āsn-xrad	79	gōšān-srūd-xrad	79
āz	101	gōwāg-pid	84-85-103
bairazad	89	gumēzišn	82
barsom	94	gušnasp	85
bōy	75	harrōbēnd	106
burzēn-mihr	85	harwisp-tarwēnīdār	103

hilēnd	106	pēšyōtan	89
hōm	76	pursagīh	108
hōšīdar	76	pušt	106
hōšīdarmāh	76	rad	78
husraw	103	rašn	92
ī	99-106	rōšn-čašm	76
jādūg	106	ruwān	75
ĵeh	106-107	sardag	99
karsyāg	108	sawah	75
karšāsp	102	sēĵ čihr	99
ka-š	106	spandarmad	107
kāmag-niyāyišn	76	sōšyāns/sōšāns	76
kāmag-sūd	76	srīt	102
kānsē	83	srōš	99
mačā	99	stāyīdan	99
mačāh	99	ud(a)rāi	100
mārān	99	ud	99-106
mihr	91	udrāy	100
miznē	99	urwatatnar	89
nāmīg-pid	84	usēndām	83-84
nē dārēnd	108	u-šān	108
nēryōsang	83	v(ī)sik	102
nihāwandag	87	wahman	74
nišānag	87	wahrām	85-92
ohrmazd	106	wan ī ĵud bēš	89
ō	106	wars	106
ōgarā	100	warzāwand	85
pad	106	waxšēnīdār ahlāyīh	76-96
pad xwāstag	108	waxšēnīdār niyāyišn	76-101

weh-pid	84	xwarrah	77
widadafš	75	xwāstag	108
widat/warədat xwarrah	76	zadār-mēnōg	105
wizārd	106	zōhr	94
wizārdag	106	zōt	94
wizārdan	106	zu-	73
wizārd wars dēw	106	ج - واژه‌های سنسکریت	
wizārēnd	106	śu	73
worubarš	75	trivārišika-	101
woruḡarš	75	د - واژه‌های فارسی باستان	
worunēm	76	arta-	73
woru-sūd	76	fravarti-	74
xwanirah	75	ه - واژه‌های فارسی میانه ترفانی	
xwar-čāšm	76	gehmurd-	80

## ۲- فهرست متنها

۱۱/۹۲ ، ۳ ، ۹ ، ۱۲ و ۱۴ : ۱۲/۹۲ ، ۱ :  
 ۱۲/۸۵ ، ۶ و ۷ : ۱۲/۹۲ ، ۲۴ : ۱۳/۹۵ ،  
 ۴۲ ، ۵۳ ، ۵۷ : ۱۳/۷۵ ، ۶۲ : ۱۳/۸۰ ،  
 ۶۳ و ۶۴ : ۱۳/۷۵ ، ۷۴ : ۷۵ و ۱۳/۷۹ ،  
 ۸۲-۸۴ : ۱۳/۷۸ ، ۸۵ و ۸۶ : ۱۳/۷۵ ،  
 ۱۱۰ و ۱۱۷ : ۱۳/۷۶ ، ۱۱۰ ، ۱۱۷ و ۱۲۸ :  
 ۱۳/۷۹ ، ۱۳/۷۶ و ۷ : ۱۲۸ ، ۱۲۹ : ۴ و  
 ۱۳/۷ ، ۱۳۸ : ۱۳/۷۶ ، ۱۳۹ : ۱۳/۹۶ ،  
 ۱۴۲ : ۱۳/۱۲ ، ۱۴۳ : ۱۳/۸۰ ، ۱۴۵ : ۷ و  
 ۱۴/۸۱ ، ۱-۵ ، ۷ ، ۹ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۷ ، ۳۱ ،  
 ۴۷ ، ۶۲ و ۶۳ : ۱۵/۹۲ ، ۲ و ۷ : ۱۰۴/  
 ۱۵ ، ۹/۲۱ : ۱۰۲/۱۷ ، ۲ و ۶ : ۱۷/۷۹ ،  
 ۷ : ۱۱ و ۱۷/۷۷ ، ۱۶ : ۱۹/۷۹ ، ۳ : ۷۹/  
 ۱۹ ، ۹ : ۱۹/۸۵ ، ۱۱ ، ۱۱ : ۱۲ : ۱۹/۷۷ ، ۱۱ ،  
 ۱۲ : ۱۹/۸۲ ، ۱۱ ، ۱۱ : ۱۲ : ۱۹/۸۱ ، ۱۲ : ۱۳/  
 ۱۹ ، ۱۶ : ۱۹/۸۲ ، ۱۹ : ۱۴ : ۱۹/۷۷ و ۱۹/  
 ۴۵ : ۱۹/۸۵ ، ۴۶ : ۷۴ و ۲۰/۹۱ ، ۳۵ :  
 ۱۹/۷۹ ، ۶۶ : ۱۹/۸۳ ، ۷۲ : ۱۹/۸۵ ، ۸۸ :  
 ۸ و ۸۱/۹۱ ، ۸۹ : ۷۷ و ۷۸/۹۱ ، ۸۹ و  
 ۹۵ : ۱۹/۸۲ ، ۹۲ : ۸۱ و ۱۸/۹۱ ، ۹۴ :  
 ۱۱ و ۱۹/۸۲ ، ۹۴ و ۹۵ : ۱۹/۷۶ ، ۹۵ :  
 ۱۲ و ۱۹/۸۲ ، ۹۵ و ۹۶ : ۱۳ و ۸۱/  
 وندید. ادک سب ۷ : ۱۰۸ ، ۹ ، ۳۷ : ۱۹/۱۰۱ ،  
 ۵ : ۸۳/ و سپرد ۳ ب ۵ : ۱۱ و ۷/۷۹ :  
 ۷/۸۴ ، ۴ : ۱۱/۷۸ ، ۴ : ۱۱/۷۴ ، ۷ : ۱۱/۸ ،  
 ۱۶ : ۱۹/۸۴ ، ۱ : ۸۰  
 بحار ص ۷ : ۸/۱۴۵ : ۱۳/۱۸۴ : ۱۵/۱۸۷ :  
 ۳۰/۲۳۴ و ۳۳ : ۱۷۱/۴۰ : ۴۵/۲۳۴ :  
 ۲۰۸ و ۴۷/۲۳۴ : ۴۸/۲۲۲ : ۲۲۴ و ۲۳۵/  
 ۴۹ : ۲۳۰/۵۲ : ۲۰۷ ، ۲۱۰ ، ۲۳۵ و  
 ۱۸۵ : ۵۳/۲۳۸ ، ۲۰۳ ، ۲۱۰ و ۵۵/۲۱۱ :  
 ۲۲۰/۵۹ : ۶۱/۲۴۰ : ۱۷۱ ، ۲۱۸ ، ۲۳۹ و  
 ۲۴۰/۶۲ : ۶۴/۲۴۰ : ۱۸۵ و ۶۷/۲۳۵ :  
 ۲۴۰/۶۸ : ۲۳۵ و ۶۹/۲۴۰ : ۷۰/۲۴۰ :

شماره‌های پس از: در این فهرست همهجا  
 نشان دهنده صفحه این کتاب است.  
 ۸۹ ، ۱۰۷ و ۱۰۸/۱۱۰ : ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۲ ،  
 ۸۹ ، ۱۰۷ و ۱۰۸/۱۱۰ : ۹۵ ، ۶۱ ، ۶۲ ،  
 ۶۳ .

اندر آمدن بهرام ورجاوند: ۱۷ .  
 اوستا خرده اوستا ص ۲۲۹ : ۱۰۰ یسن  
 ۲ ب ۷ : ۵/۹۳ ، ۴ : ۱۰/۷۴ : ۹/۷۷ ، ۸ : ۲ :  
 ۹/۷۷ ، ۳ : ۹/۷۹ ، ۴ و ۵ : ۹/۷۷ ، ۶ : ۷۷  
 و ۲۰/۹ ، ۷ : ۹/۷۹ ، ۸ : ۱۰۲/۹ ، ۹ :  
 ۹/۷۷ ، ۱۰ : ۷۷ و ۱۱/۹/۱۰۳ : ۹/۷۷ ، ۱۲ :  
 ۷۷ و ۹/۷۹ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۲ و  
 ۲۳ : ۹/۷۷ ، ۲۴ : ۱۰۸/۱۲ ، ۱۷ : ۷۸/  
 ۱۳ ، ۳ و ۵ : ۱۹/۷۹ ، ۱۶ : ۷۷/۲۰ ، ۳ :  
 ۷۸/۲۳ ، ۲ : ۲۶/۹۶ ، ۴ : ۲۶/۷۵ ، ۵ :  
 ۹۶/۲۶ ، ۶ : ۲۶/۷۷ ، ۱۰ : ۲۹/۷۹ ، ۱۰ : ۱۰۱/  
 ۳۰ ، ۳۰ : ۳۱/۱۳ ، ۷ و ۸ : ۳۳/۷۴ ، ۳ : ۷۴/  
 ۳۴ ، ۶ : ۳۷/۳۴ ، ۱۳ : ۶ : ۳۴ ، ۱۴ :  
 ۱۰۱/۴۴ ، ۶ : ۴۵/۱۰۱ ، ۴ : ۴۵/۱۰۷ ،  
 ۷ : ۳ و ۱۱/۸۱ ، ۴۵/۸۱ : ۱۱ : ۴۶/۴ : ۴۶/۶ : ۳ :  
 ۴۶/۱۰۷ ، ۱۹ : ۱۰۱/۴۷ ، ۳ : ۱۰۷/۴۸ ،  
 ۱ و ۲ : ۳۷/۴۸ ، ۶ : ۴۸/۷۴ ، ۹ : ۴۸/۵ ،  
 ۱۲ : ۶/۳۷ ، ۲ : ۵۷/۵ ، ۴-۷ : ۲۹/۹۲ ، ۶ :  
 ۹۴/۵۷ ، ۳۲ : ۹۳/۶۰ ، ۲-۸ : ۱۰۰/۶۱ ،  
 ۵ : ۱۲/۶۵ ، ۳۰ : ۶۸/۹۵ ، ۸ : ۱۰۵/۷۰ ،  
 ۴ : ۱۱ و ۷۹/ یشته ۱ ، ب : ۱/۸۱ ، ۶ و ۷ :  
 ۱۰۶/۱۱ ، ۲۷ : ۱۰۷/۵ ، ۲۵ : ۹۵/۵ ، ۲۹ -  
 ۳۱ : ۱۰۱/۵ ، ۴۱-۵۲ : ۱۰۴/۵ ، ۱۲۶ -  
 ۱۲۹ : ۱۲۹/۵ ، ۷ : ۸۴ : ۵ : ۸۵/۸ ، ۴۹ : ۸۵/۹ ،  
 ۱۷ و ۱۸ : ۷۶/۹ ، ۲۰-۲۳ : ۱۰۴/۱۰ ،  
 ۱ ، ۳ ، ۴ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۳ ، ۲۴ ،  
 ۲۶ ، ۲۷ ، ۶۱ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۹۶ و  
 ۱۰۰ : ۱۰/۹۱ ، ۸۸ : ۱۰/۹۵ ، ۸۹ : ۷۶/  
 ۱۰ ، ۹۸ : ۹۶/۱۰ ، ۱۳۹ : ۱۱/۹۳ ، ۱۰۱ : ۱۹ :



- ۲۲۰ / بندھش ص ۱۹ و ۲۱ : ۸۰ / ۶۱ و ۶۲ : ۷۵ /  
 ۶۲ : ۸۱ / ۷۳ : ۸۳ / ۸۳ : ۸۰ / ۸۰ : ۱۰۰ / ۸۷ /  
 ۱۰۲ : ۱۰۲ / ۱۰۲ و ۱۰۳ : ۱۰۵ / ۱۱۸ :  
 ۳۴ / ۱۳۶ : ۷۷ / ۱۳۷ / ۷۸ / ۱۳۷ و ۱۳۸ :  
 ۷۴ / ۱۴۱ : ۷۴ / ۱۴۳ / ۹۳ : ۱۴۵ : ۹۲ /  
 ۱۴۶ : ۱۰۷ / ۱۵۲ : ۹۲ و ۹۳ / ۱۶۸ : ۲۱ ،  
 ۸۷ و ۸۹ / ۱۷۰ : ۹۱ / ۱۸۰ : ۱۸۱ / ۸۹ :  
 ۱۸ و ۱۰۲ / ۱۸۶ : ۲۵ و ۵۳ — ۵۵ / ۱۸۷ :  
 ۲۱ ، ۲۶ — ۲۸ و ۹۹ / ۱۸۷ و ۱۸۸ : ۱۰۰ /  
 ۱۸۸ : ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۶ و ۳۷ / ۱۸۹ : ۱۵ و  
 ۴۲ / ۱۹۵ : ۹۴ / ۱۹۷ : ۱۰۲ / ۲۰۲ : ۲۹ /  
 ۲۰۳ : ۸۳ .
- پتیت ایرانی ب ۲۲ : ۴۰  
 تفسیر المیزان (ترجمه) ج ۱ ص ۵۶ : ۱۸۹ ،  
 ۲۲۷ / ۲ ، ۲۷۲ : ۲۳۳ / ۳ ، ۲۳ و ۲۴ :  
 ۲۳۲ / ۳ ، ۲۴۳ و ۲۴۴ : ۲۰۲ / ۵ ، ۲۸۲ :  
 ۱۹۵ / ۵ ، ۲۹۵ : ۱۹۵ / ۹ ، ۸۰ و ۸۱ :  
 ۲۳۳ / ۱۹ ، ۲۸۴ : ۲۲۶ / ۲۴ ، ۲۷ و ۲۸ :  
 ۲۱۷ / ۲۴ ، ۲۳۳ و ۲۳۴ : ۲۲۲ و ۲۲۳ /  
 ۲۴ ، ۲۳۶ : ۲۲۳ / ۲۴ ، ۲۵۶ : ۲۲۳ / ۲۴ ،  
 ۲۵۷ : ۲۲۳ / ۲۹ ، ۲۲۴ : ۲۳۷ / ۳۰ ، ۳۳۵ :  
 ۲۱۸ / ۳۲ ، ۱۱۲ : ۲۲۲ / ۳۲ ، ۳۰۷ — ۳۰۹ :  
 ۲۰۳ و ۲۰۵ / ۳۲۹ ، ۳۴ : ۲۲۴ / ۳۴ ، ۳۳۲ :  
 ۲۲۴ / ۳۸ ، ۱۷۲ : ۲۳۲ / ۳۸ ، ۲۶۲ :  
 ۲۲۵ /
- جاماسب‌نامه (پهلوی) ف ا ب ا : ۵۹ / ۱ ، ۲ :  
 ۴۷ / ۱ ، ۳ : ۱ / ۵۰ ، ۴ : ۴۶ ، ۴۸ و ۶۰ —  
 ۱۶۲ ، ۵ : ۵۷ ، ۱ / ۱۰۶ ، ۶ : ۱ / ۴۸ : ۷ :  
 ۴۸ و ۶۵ / ۱ ، ۸ : ۱ / ۴۷ : ۹ ، ۱ / ۴۸ : ۱۵ :  
 ۵۳ / ۱ ، ۱۶ : ۱ / ۵۱ ، ۱۷ و ۱۸ : ۵۶ .
- جاماسب‌نامه (فارسی) ص ۸۲ و ۸۳ : ۸۳ / ۴۹ :  
 ۴۷ / ۴۴ : ۴۹ / ۴۵ : ۵۱ و ۵۲ ، ۵۸ ، ۶۳ :  
 و ۸۰ / ۱۰۸ : ۸۶ / ۳۲ : ۸۷ / ۹۵ : ۸۸ : ۲۰ ،  
 ۲۱ و ۲۱ / ۱۰۹ : ۸۸ و ۸۹ : ۳۰ / ۱۰۳ : ۸۹ : ۲۱ ،  
 ۳۲ ، ۴۳ ، ۷۰ و ۹۷ / ۹۹ : ۲۸ .
- ۲۳۵ / ۷۲ : ۲۱۵ و ۷۴ / ۲۱۸ و ۷۵ : ۱۸۸ /  
 ۷۹ : ۲۳۹ / ۹۸ : ۲۲۵ / ۱۰۱ : ۱۸۹ / ۱۰۵ :  
 ۲۳۴ و ۲۳۹ / ۱۱۰ : ۱۱۸ / ۱۹۰ : ۲۱۰ و  
 ۲۱۱ / ۲۴۹ و ۲۵۰ : ۲۵۰ : ۲۳۳ / ۱۸۹ : ۲۰۰ ،  
 ۲۱۳ ، ۲۱۴ / ۲۲۱ : ۴۳۵ / ۲۱۴ : ۴۷۱ /  
 ۲۰۳ و ۲۱۱ / ۲۷۷ : ۲۰۵ و ۲۱۰ : ۴۸۰ /  
 ۱۵۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳ ، ۲۱۱ ، ۲۲۴ و ۲۳۹ /  
 ۱۸۴ : ۲۱۰ و ۲۱۱ / ۲۳۳ : ۴۸۳ ، ۴۸۵ و ۴۸۶ :  
 ۲۰۷ / ۴۸۹ : ۱۹۱ و ۲۰۸ / ۴۹۱ : ۲۰۳ /  
 ۴۹۲ : ۱۶۷ / ۴۹۴ : ۱۹۹ / ۴۹۷ : ۲۰۳ و  
 ۲۱۳ / ۴۹۹ : ۲۰۳ / ۵۰۳ : ۱۵۷ ، ۱۹۹ ،  
 ۲۰۰ ، ۲۱۰ و ۲۱۳ / ۵۰۵ : ۱۵۷ و ۲۰۵ /  
 ۵۰۶ : ۲۲۷ و ۲۲۸ / ۵۰۹ : ۲۱۳ / ۵۱۱ /  
 ۲۱۴ / ۵۱۱ و ۵۱۲ : ۲۱۷ / ۵۱۳ : ۵۱۶ /  
 ۵۱۴ : ۲۰۰ / ۵۱۷ : ۲۰۳ / ۵۱۸ : ۱۵۷ /  
 ۵۲۰ : ۲۲۴ / ۵۲۱ : ۱۷۱ ، ۲۱۴ و ۲۱۷ /  
 ۵۲۵ و ۵۲۶ : ۲۰۳ / ۵۲۸ : ۱۷۱ ، ۲۰۳ و  
 ۲۰۵ / ۵۲۹ : ۲۰۳ و ۲۱۳ / ۵۳۲ — ۵۳۴ ،  
 ۵۳۶ و ۵۳۹ : ۲۱۰ و ۲۱۱ / ۵۴۵ : ۲۰۰ /  
 ۵۴۶ : ۲۱۴ / ۵۴۸ : ۲۰۰ ، ۲۰۷ ، ۲۱۰ ،  
 ۲۱۱ و ۲۲۰ / ۵۴۹ : ۲۱۴ ، ۲۱۷ و ۲۱۵ /  
 ۵۵۲ : ۲۲۷ و ۲۲۸ / ۵۵۳ : ۱۹۹ / ۵۵۴ :  
 ۲۱۴ و ۲۱۷ / ۵۵۶ : ۲۱۷ / ۵۵۷ : ۲۱۴ /  
 ۵۵۸ : ۲۲۷ / ۵۵۹ : ۲۱۴ / ۵۶۱ : ۲۱۷ /  
 ۵۶۵ : ۱۷۱ و ۲۰۰ / ۵۶۷ : ۱۸۵ و ۲۲۴ /  
 ۵۶۸ : ۲۱۴ ، ۲۱۷ و ۲۲۵ / ۵۶۹ : ۲۱۴ و  
 ۲۱۷ / ۵۷۲ : ۲۰۷ و ۲۱۴ / ۵۷۳ : ۲۳۰ /  
 ۵۷۵ : ۲۳۴ / ۵۷۶ : ۲۲۶ / ۵۷۷ : ۲۲۷ /  
 ۵۷۸ : ۲۳۹ / ۵۸۰ : ۲۳۴ / ۵۸۳ : ۲۱۷ /  
 ۵۸۴ : ۲۲۷ / ۵۸۷ : ۲۲۰ / ۵۹۵ : ۲۳۸ /  
 ۵۹۶ : ۲۳۹ / ۶۰۰ : ۲۲۰ / ۶۰۶ : ۲۱۱ /  
 ۶۱۱ : ۲۲۰ / ۶۱۲ : ۲۲۷ / ۶۱۴ : ۲۲۳ /  
 ۶۲۱ : ۲۲۸ / ۶۲۶ : ۲۰۴ و ۲۳۴ / ۶۲۷ :  
 ۲۲۲ / ۶۳۰ : ۲۱۰ ، ۲۱۱ و ۲۱۵ / ۶۴۸ :  
 ۲۳۰ و ۲۳۴ / ۶۴۹ : ۲۲۰ / ۶۵۴ : ۱۶۸ و  
 ۲۰۰ / ۶۹۴ : ۲۰۳ / ۷۵۱ : ۲۰۳ / ۸۸۳ :

۱۰، ۱۳ و ۲۱: ۴۷ / ۴، ۱۰ و ۲۶: ۱۰۶ /  
 ۴، ۱۴: ۶۰ / ۴، ۱۵: ۶۱ و ۶۲ / ۴، ۱۷  
 و ۱۸: ۵۸ / ۴، ۱۶ — ۶۴: ۶۴ / ۴، ۲۰:  
 ۵۸، ۶۰ و ۶۱ / ۴، ۲۳: ۶۷ / ۴، ۲۶:  
 ۵۹ / ۴، ۲۷: ۶۶ / ۴، ۲۸: ۵۲ / ۴، ۳۱:  
 ۶۷ و ۶۸ / ۴، ۳۵ و ۳۶: ۵۰ / ۴، ۳۶:  
 ۱۰۶ / ۴، ۳۷ و ۳۸: ۵۰ / ۴، ۳۹ — ۴۱:  
 ۶۵ / ۴، ۴۱: ۴۶ / ۴، ۴۲: ۵۷ / ۴، ۴۴ و  
 ۴۵: ۵۷ / ۴، ۴۷ و ۴۸: ۱۰۷ / ۴، ۴۷ —  
 ۴۹: ۵۷ / ۴، ۴۹: ۶۶ و ۱۰۷ / ۴، ۵۰:  
 ۴۹ / ۴، ۵۱: ۶۷ / ۴، ۵۴: ۴۶ / ۴، ۵۷:  
 ۵۱ / ۴، ۵۸: ۵۳ و ۵۹ / ۴، ۶۰: ۴۹ / ۴،  
 ۶۱: ۵۰ / ۴، ۶۲: ۴۵ / ۴، ۶۳ — ۶۷:  
 ۱۰۸ / ۴، ۶۷: ۴۵ / ۵، ۲: ۶۸ / ۵، ۸:  
 ۵۵ / ۶، ۳: ۵۵ / ۶، ۴: ۶ / ۶، ۶ و ۷:  
 ۵۴ / ۶، ۱۰: ۴۶ / ۶، ۱۱: ۶۱ / ۷، ۳:  
 ۲۷ / ۷، ۷: ۱۹ / ۷، ۱۹ — ۳۱: ۲۴ / ۷،  
 ۸: ۱۸ / ۹، ۱: ۱۰۱ / ۹، ۱۰: ۶۶ و ۲۵۰ /  
 ۹، ۱۱: ۱۰۱ / ۹، ۹۰ — ۱۲: ۲۲ / ۹، ۱۲: ۱۳۶ /  
 ۹، ۱۳ — ۱۶: ۳۸ / ۹، ۱۷ — ۲۰: ۵۲.  
 صد در بندهش در ۳۵ ب ۳ — ۵: ۸۴ / ۳۵،  
 ۳۱ — ۳۵: ۱۰۱ / ۳۵، ۴۲ — ۴۵: ۴۰ /  
 ۳۵: ۱۶، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۹۸ و ۹۹.  
 قرآن مجید سوره آل عمران آیه ۱۸: ۱۸۵ /  
 ۲۸: ۱۵۳: ۱۵۴ و ۱۹۶ / ۸۳: ۲۳۶ / ۹۷:  
 ۲۲۶ / ۱۴۶: ۱۹۲ / ۲۰۰: ۱۹۲. ابراهیم  
 ۵: ۲۳۶ / احقاف ۴: ۱۸۵ / اسری، ۸۱:  
 ۸۱: ۲۳۲ / اعراف ۱۲۸: ۱۹۲ / ۱۸۵:  
 ۲۲۳ / انبیا ۱۰۵ و ۱۰۶: ۲۲۶ و ۲۳۲ /  
 انسان ۲: ۱۹۰ / انفال ۶۰: ۱۹۴ / ۶۶:  
 ۱۹۲ / بقره ۳: ۲۲۷ / ۱۴۸: ۲۲۷ / ۱۵۳:  
 ۱۹۲ / ۱۵۵: ۲۰۸ / ۲۱۸: ۱۹۱ / بینه ۵:  
 ۲۲۵ / تغابن ۱۶: ۲۲۰ / تکویر ۱۵ و ۱۶:  
 ۲۲۴ / توبه ۴: ۱۹۱ / ۳۳: ۲۳۱ / جاثیه  
 ۱۴: ۲۳۶ / حج ۴۲: ۲۲۹ / حجر ۳۷ و  
 ۳۸: ۲۲۲ / حدید ۱۷: ۲۳۶ / رعد ۲۲:

داستان دینی پرش ۳۴ ب ۶: ۷۶  
 دینکرد سنجانا (ج ۷) ف ۷ ب ۵۶: ۲۵ /  
 ۷، ۵۸: ۲۶ / ۸، ۱: ۲۷ و ۳۰۷ / ۹۹ و ۱۰:  
 ۱۰۰ / ۷، ۱۳: ۳۲ / ۷، ۱۸ — ۲۰: ۳۳ / ۷،  
 ۲۳: ۳۳ / ۹، ۱: ۳۴ و ۳۶ / ۹، ۲ و ۳:  
 ۱۰۰ / ۹، ۱۵ — ۱۹: ۴۰ / ۹، ۱۶: ۱۰۳ /  
 ۹، ۱۷، ۴۲ / ۱۰، ۳: ۴۴.  
 دینکرد مدن ص ۶۶: ۲۵ / ۳۳۵: ۱۰۶ / ۶۶۸:  
 ۲۷، ۹۹ / ۶۷۴: ۳۳ / ۸۱۲ و ۸۱۳: ۹۸  
 روایات داراب هرمزدیار ج ۲ ص ۴۸: ۸۵ /  
 ۲، ۴۹: ۳۹  
 روایت پهلوی ف ۴۸ ب ۱: ۱۰۰ / ۴۸، ۳:  
 ۲۸، ۳۸ / ۴۸، ۵ — ۱۰: ۲۹ / ۴۸، ۱۰:  
 ۹۹ / ۴۸، ۱۱ — ۱۶: ۳۰ / ۴۸، ۱۷ — ۲۲:  
 ۳۱ / ۴۸، ۱۸: ۳۰ / ۴۸، ۲۱: ۱۰۰ / ۴۸،  
 ۲۴، ۳۳ / ۴۸، ۲۵: ۳۴ / ۴۸، ۲۶ — ۳۰:  
 ۳۷ / ۴۸، ۳۰: ۸۰ / ۴۸، ۳۶: ۳۹ / ۴۸،  
 ۳۹ — ۵۲: ۴۱ / ۴۸، ۵۰ و ۵۱: ۱۰۰ /  
 ۴۸، ۷۳ — ۹۷: ۱۰۶ / ۴۹: ۸۹ / ۵۴: ۸۹ —  
 زراتشت نامه بیت ۱۳۴۹: ۴۹ / ۱۳۵۰ —  
 ۱۳۵۴: ۵۲ و ۵۷ / ۱۳۵۲ و ۱۴۰۰: ۴۵ /  
 ۱۳۵۳: ۴۷ / ۱۳۵۷ — ۱۳۵۹: ۵۲ /  
 ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷: ۶۷ / ۱۳۶۸: ۴۸ / ۱۳۷۱ —  
 ۱۳۷۳: ۵۹ / ۱۳۷۶: ۴۸ / ۱۳۷۷: ۶۰ /  
 ۱۳۷۸: ۵۹ / ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰: ۴۷ و ۶۰ /  
 ۱۳۸۳: ۵۷ / ۱۳۸۷ — ۱۳۹۱: ۵۸ / ۱۳۹۰  
 و ۱۳۹۱: ۶۶ / ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵: ۶۶ /  
 ۱۳۹۷: ۴۶ / ۱۴۰۱: ۵۳ / ۱۴۰۵: ۴۵ /  
 ۱۴۴۸ و ۱۴۴۹: ۵۴ و ۵۵ / ۱۴۵۱ و  
 ۱۴۵۲: ۶۳ / ۱۴۵۴ — ۱۴۶۱: ۶۴ / ۱۴۵۶  
 و ۱۴۵۷: ۵۳ / ۱۴۵۷: ۵۴ / ۱۴۵۸ و  
 ۱۴۵۹: ۵۳ / ۱۴۶۱ — ۱۴۶۳: ۶۷ / ۱۴۷۴  
 و ۱۴۷۵: ۹۶ / ۱۴۷۷ — ۱۵۰۱: ۸۸ /  
 ۱۵۰۰ — ۱۵۲۰: ۹۵ / ص ۹۰ — ۹۴، ۱۰۸ /  
 ۹۱، ۴۶.  
 زند بهمن یسن ف ۴ ب ۴: ۵۴ / ۴، ۸: ۶۳ / ۴،

/۱۹۲ / روم ۶۰ : ۱۹۲ / زخرف ۶۱ : ۲۳۵ /  
 ۶۶ : ۲۲۳ / سیا ۵۱ : ۱۶۰ و ۲۰۴ / سجده  
 ۲۱ : ۲۰۸ و ۲۳۴ / ۲۹ : ۲۲۲ / سجده  
 (حم) ۵۳ : ۲۰۱ / شوری ۱ و ۲ : ۲۲۵ /  
 شعراً ۳ : ۲۱۴ / ۱۲ : ۲۲۰ / عصر ۱ و ۲ :  
 ۲۲۴ / عنكبوت ۱ : ۱۹۰ / ظافر ۲۸ : ۱۵۳  
 و ۱۹۵ / صافات ۴۱ : ۲۲۳ / ۸۹ - ۹۳ :  
 ۱۹۵ / صف ۸ : ۲۲۵ / ۹ : ۲۳۱ / ۱۳ : ۲۳۲ /  
 فتح ۲۸ : ۲۳۱ / ۲۹ : ۲۳۴ / فجر ۱ و ۲ :  
 ۲۲۵ / فصلت ۵۳ : ۲۲۴ / ق ۴۰ : ۲۱۳ /  
 ۴۱ و ۴۲ : ۲۱۷ / قدر ۵ : ۲۲۵ / قصص ۵ :  
 ۲۳۲ / مجادله ۲۲ : ۲۲۸ / مدثر ۳۴ : ۲۲۴ /  
 ۴۶ : ۲۲۲ / مریم ۳ : ۱۸۵ / ۳۷ : ۲۰۵ /  
 معارج ۲۶ : ۲۲۲ / نحل ۱ : ۲۱۷ / ۴۵ : ۲۰۵ /  
 ۱۱۰ : ۱۹۲ / نساء ۹۸ : ۲۳۲ / نمل ۶۲ :  
 ۲۱۸ / ۸۲ : ۱۵۸ / نور ۵۳ : ۲۲۵ / ۵۵ :  
 ۲۲۴ و ۲۳۶ / هود ۷ : ۱۹۰ / ۸ : ۲۲۶ /  
 ۸۵ : ۲۱۷ / یوسف ۱۱۰ : ۱۹۲ / یونس ۲۰ :  
 ۲۲۶ / ۴۷ : ۲۲۲ .

/۱۲۰ : ۲۸ - ۲۳ / ۲۱ : ۱۲۳ / ۳۴ - ۳۰ :  
 ۲۱ ، ۳۴ - ۳۸ : ۱۱۸ / ۲۱ : ۱۳۸ و ۱۳۹ /  
 ۲۷ ، ۲۷ و ۲۸ : ۱۲۳ / انجیل متی ۱ ، ۲۱ :  
 ۱۱۴ / ۲۴ ، ۴ : ۲۰۶ / ۲۴ ، ۶ ، ۷ ، ۱۵ ،  
 ۲۹ و ۳۰ : ۱۲۲ و ۱۲۳ / ۲۴ ، ۱۴ : ۱۲۵ /  
 ۲۴ ، ۱۵ و ۲۴ : ۱۳۸ / ۲۴ ، ۳۶ : ۱۱۷ /  
 ۲۴ ، ۴۴ : ۱۱۸ / ۲۴ : ۱۳۹ / ۱۳ ، ۲۵ : ۱۱۷  
 انجیل مرقس ۱۳ ، ۸ : ۱۲۱ / ۱۳ ، ۳۲ و  
 ۳۳ : ۱۳۸ / ۲۴ : ۱۳۸ و ۱۳۹ / انجیل یوحنا  
 ۴ ، ۴۲ : ۱۱۴ / ۸ ، ۵۶ و ۵۷ : ۱۱۵ / خرقیال  
 ۱۶ ، ۵۵ : ۱۲۷ / ۲۹ و ۳۸ : ۱۹۳ / ۴۷ ، ۹ :  
 ۱۲۶ / ۴۷ ، ۱۲ : ۱۲۷ / رساله اول پولس به  
 تسالونیکیان ۵ ، ۱ : ۱۱۸ / رساله اول پولس  
 به تیموتاوس ۴ ، ۱ - ۴ : ۱۲۴ / رساله اول  
 یوحنا ۲ ، ۱۸ ، ۲۲ و ۲۳ : ۱۱۹ / ۴ ، ۳ :  
 ۱۱۹ / رساله به عبرانیان ۹ ، ۲۸ : ۱۱۶ و  
 ۱۳۸ / ۱۰ ، ۳۶ : ۱۲۵ / ۱۲ : ۱۳۹ / رساله  
 دوم پولس به تیموتاوس ۳ : ۱۲۴ و ۱۳۹  
 رساله یعقوب ۱ : ۱۳۹ / سفر پیدایش ۱ ،  
 ۴۹ : ۱۳۶ / ۱۴ : ۱۳۹ / سفر تثنیه ۱۲ ،  
 ۲۳ : ۱۳۶ / صفیناء ۳ ، ۹ : ۱۳۰ / عاموس ۴ ،  
 ۷ : ۱۲۱ / غزل غزلهای سلیمان ۲ ، ۱۱ -  
 ۱۳ : ۱۲۲ / مزامیر، مزموور ۶ ، ۷ : ۱۳۹ /  
 ۷ ، ۳ : ۱۳۹ / ۱۲ ، ۱۰ : ۱۳۹ / ۱۷ ، ۱۳ :  
 ۱۳۹ / ۱۸ ، ۴۹ و ۵۰ : ۱۱۵ / ۲۰ ، ۹ : ۱۳۹ /  
 ۳۹ ، ۸ : ۱۱۴ / ۷۹ ، ۹ : ۱۱۴ / مکاشفه یوحنا  
 ۲۰ ، ۱ - ۴ و ۷ - ۱۱ : ۱۳۳ / ۲۱ ، ۴ ، ۷  
 و ۸ : ۱۳۱ / ۲۲ ، ۱ - ۶ : ۱۳۲ / ملاکی نبی  
 ۴ ، ۲ : ۱۲۶ / هوشع ۲ ، ۱۸ : ۱۲۸ / ۳ ،  
 ۵ : ۱۱۵ .

کشف الاسرار ج ۴ ص ۱۲ : ۲۳۱  
 کمال الدین ج ۱ ص ۱۰۱ : ۱۸۶ / ۱ ، ۱۵۸ :  
 ۱۹۰ / ۱ ، ۳۰۴ : ۱۹۲ / ۱ ، ۴۲۱ : ۱۹۰ /  
 ۱ ، ۴۴۱ : ۲۱۵ و ۲۲۵ / ۱ ، ۴۴۲ : ۱۷۱ /  
 ۲ ، ۷ : ۱۹۱ / ۲ ، ۸۴ : ۱۸۹ / ۲ ، ۹۲ :  
 ۱۸۴ / ۲ ، ۱۰۷ : ۱۸۵ / ۲ ، ۱۵۷ : ۱۹۱ / ۲ ،

- ۱۵۸: ۱۹۰ و ۱۹۱/۲، ۱۶۰: ۲۱۴/۲،  
 ۱۹۳: ۱۸۷ و ۲۱۴/۲، ۲۰۷: ۲۰۷/۲۰۷  
 و ۲۰۸: ۲۰۱ و ۲۰۸/۲، ۳۶۲: ۱۹۹/  
 ۲، ۳۶۴ و ۳۶۵: ۲۰۳/۲، ۳۶۵: ۲۱۹/  
 ۲، ۳۶۶: ۲۰۰ و ۲۱۶/۲، ۳۶۷: ۱۸۵  
 و ۲۱۹/۲، ۳۶۸ و ۳۶۹: ۲۲۵/۲، ۳۶۸:  
 ۲۲۷/۲، ۳۶۹: ۲۲۱/۲، ۳۷۱: ۲۲۳/۲،  
 ۳۸۶ و ۳۸۷: ۲۳۷/۲  
 گزیده‌های زادسپرم ف ۲ ب ۱۹، ۲۱، ۲۲:  
 ۸۰/۳، ۲۲: ۱۰۴/۳، ۸۴-۸۶: ۸۶/  
 ۹، ۱: ۹۸/۲۱، ۱-۴: ۹۹/۲۸، ۵:  
 ۹۳/۳۴، ۴۶: ۴۲/۳۴، ۴۷: ۹۶/۳۵  
 ۱ و ۲: ۸۲/۳۵، ۲: ۷۱/۳۵، ۱۴: ۷۶/  
 ۳۵، ۱۷: ۷۸/۳۵  
 ماه فروردین روز خرداد ب ۲۸: ۱۸/۲۹  
 ۲۴/۳۰: ۲۶/۳۱: ۱۰۳
- متنهای پهلوی ص ۱۶۰: ۸۵  
 مینوی خرد (ترجمه) پرسش ۱ ب ۹۵: ۱۴/  
 ۱، ۱۱۸ و ۱۱۹: ۹۱/۲۶، ۲۴، ۲۷ و  
 ۳۱: ۱۰۰/۲۶، ۳۸ و ۳۹: ۱۰۲/۲۶،  
 ۴۱-۴۴: ۸۷ و ۱۰۴/۲۶، ۴۴: ۸۳/  
 ۲۶، ۵۹-۶۴: ۱۰۲/۵۲، ۹۱ و ۹۳/  
 ۵۶، ۵-۷: ۸۱/۵۶، ۷: ۱۰۲/۵۶،  
 ۲۴-۲۶: ۱۰۲/۶۱، ۱، ۳، ۱۲ و ۱۵:  
 ۱۰۰/۶۱، ۲۶: ۱۰۵/۱۰۵ مینوی خرد ص ۴  
 و ۷۲: ۷۹/۸۸ و ۸۹: ۹۹/۱۰۳-۱۰۵:  
 ۹۴/۱۱۲: ۷۵/۱۱۵ و ۱۱۶: ۱۰۸/  
 ۱۲۷: ۸۷
- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲: ۱۹۷/۱۲۴ و ۱۳۴:  
 ۲۰۹/  
 وسائل الشیعه، باب ۲۴ ح ۶: ۱۹۷/۲۶، ۲۴:  
 ۱۹۷/۲۸، ۱-۳: ۱۹۷ و ۱۹۸/

## ۳- نامها

- آبان (ایزد) ۹۳  
 آبان (ماه) ۸۸  
 آبتین ۷۷  
 آتش آذران ۹۰ آتش برزین مهر ۲۲، ۸۵  
 آتش بهرام ۲۲، ۶۷، ۹۰ آتش دادگاه ۸۶،  
 ۹۴ آتش فرنیغ ۲۲، ۸۵، ۹۴، ۱۰۲ آتش  
 فرمند ۹۴ آتش گشنسپ ۱۸، ۲۲، ۶۷،  
 ۸۵، ۱۰۴ آتش وازشت ۹۳.  
 آدم ۱۶۷، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸  
 آذر (ایزد) ۹۳، ۱۰۲  
 آذران ن ک: آتش  
 آذربایجان ۸۵، ۱۰۴.  
 آرامی (زبان) ۲۰۶ آرامی شرقی و غربی ۱۳۷  
 آریا ۷۵  
 آز (دیو) ۴۳، ۴۵، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۶  
 آسرون ۸۶، ۹۶  
 آسیای مرکزی ۵۳  
 آسن خرد ۹، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۱  
 آشموغ ۳۷، ۴۳.  
 آفرینگان دهمان ۱۰۰  
 «ا»  
 اباجعفر ن ک: باقر (امام پنجم)  
 اباعبدالله ن ک: حسین بن علی (امام سوم)  
 اباختران ۲۰، ۶۴، ۱۰۵  
 ابراهیم (پیامبر) ۱۲۱، ۱۵۴، ۱۹۲، ۱۹۵،  
 ۲۱۸  
 ابراهیم بن اشتر ۲۱۲  
 ابراهیم بن محمد بن عباس ۲۱۲  
 ابلیس ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۱۶،  
 ۲۲۲، ۲۲۳.  
 ابن ابی عمیر ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۸  
 ابن ایاس ۲۰۶  
 ابن بابویه ۲۳۸  
 ابن حجر عسقلانی ۲۳۵

- ابن خالد ۲۰۵  
 ابن خردادبه ۲۰۶  
 ابن دراج ۲۲۲  
 ابن عباس ۲۰۵، ۲۱۳  
 ابن عمر ۱۸۳، ۲۱۵  
 ابن ماجه ۲۰۷  
 ابن مسعود ۱۴۳، ۲۰۵  
 ابن هبیره ۲۳۴  
 ابوالقاسم نك: مهدی (امام دوازدهم)  
 ابوبکر بن حماد ۲۱۳  
 ابوجعفر نك: باقر (امام پنجم)  
 ابوجهل ۱۹۲  
 ابوسفیان ۲۰۳  
 ابوصالح نك: مهدی (امام دوازدهم)  
 ابو عبدالله نك: نفس زکیه  
 ابو عبدالله نك: جعفر بن محمد (امام ششم)  
 ابو عبیده ثقفی ۲۱۲  
 ابو مسلم خراسانی ۹۶، ۱۵۶، ۲۰۰، ۲۰۴  
 ۲۵۰، ۲۰۹  
 ابی بصیر ۲۰۲، ۲۲۴، ۲۳۸  
 ابی الجارود ۲۲۹  
 ابی جعفر نك: باقر (امام پنجم)  
 ابی عبدالله نك: جعفر بن محمد (امام ششم)  
 ابی محمد - علی بن محمد (امام یازدهم)  
 ابی مسعود ۱۸۳  
 ابی هریره ۲۰۴، ۲۰۵  
 اثرت ۱۰۲، ۱۰۳  
 احمد نك: مهدی (امام دوازدهم)  
 احمد بن حنبل ۲۰۰  
 احمد بن موسی ۲۳۸  
 ارادبد ۸۵  
 ارن (ایزد) ۷۹، ۹۱  
 ارادبد ۱۶، ۸۵  
 اردن ۲۰۴  
 اردویسور (زودخانه) ۹۵  
 اردیبهشت (ایزد) ۵، ۹، ۱۳، ۳۱، ۷۴، ۷۸
- ۹۳  
 اردیبهشت (ماه دوم سال) ۹۸  
 ارزور (کوه) ۵۱  
 ارزور (دیو) ۱۰۷  
 ارزه ۷۵، ۷۶، ۹۷  
 ارقط ۲۰۰  
 اروتنر ۸۹، ۹۶  
 اروسرزور ۸۷، ۱۹۸  
 ازومیه ۱۰۴  
 ازوند (رود) ۱۹، ۸۷  
 اژدهاک ۱۰۱، ۱۰۲  
 استوت ارت نك: سوشیانس  
 استویهاد ۸۰، ۱۰۴  
 اسحاق بن عبدالعزیز ۲۲۶  
 اسرائیل ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰  
 اسرافیل ۲۳۰  
 اسفنتمان نك: زردشت  
 اسفندارمند (ایزد) ۵۱، ۹۳، ۱۰۷  
 اسفندیار ۸۹  
 اسلام (دین) ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰  
 اسنوند کوه ۸۶  
 اشتاد (ایزد) ۲۲، ۹۲، ۹۳، ۹۴  
 اشم یهمایی اوشت ۹۸  
 اشوزد ۸۹  
 اشه نك: اردیبهشت (ایزد)  
 اشی (ایزد) ۹، ۷۹، ۸۴  
 اصبع بن نباته ۲۰۱  
 اصحاب کهف ۱۷۶، ۲۳۵  
 اصفهان ۱۶۰، ۲۰۶  
 اغریرت ۸۹  
 افراسیاب ۴۰، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۱۰۲، ۱۰۴  
 افیق ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۰۷، ۲۰۸  
 البرز ۹۵  
 الیاس ۸۸  
 امام زمان، امام غایب، امام منتظر نك: امام مهدی

- اهوره ۱۳  
ایران (کشور) ۱۷، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۹، ۸۷، ۹۰، ۱۰۴، ۱۰۹  
ایران (آزادگان) ۲۰، ۲۵، ۲۸  
ایران شهر نك: ایران (کشور)  
ایران فره نك: فره  
ایرانویج ۷۵، ۸۴، ۸۹، ۹۸، ۱۰۰  
ایرج ۸۷  
ایست واستر ۹۶، ۲۴۹  
ایضافی ۲۰۴  
اینسار ۷۴  
ایویانگهن ۶۶  
«ب»  
بابل (کشور) ۱۳۷  
باد (ایزد) ۹۳  
باد (روز) ۸۸  
بارتلمه ۷۳، ۷۴  
باقر (امام پنجم) ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۷، ۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸  
بالست (اصطلاح نجومی) ۱۹  
بالنده پرهیزگاری نك: هوشیدر  
بالنده نیایش نك: هوشیدر ماه  
بخارا ۸۸  
بخت النصر ۱۸۸  
بدر (جنگ) ۱۷۱، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷  
برزین مهر نك: آتش  
برتخلیفا ۱۳۹  
برسم ۶۸، ۹۲، ۹۴  
برطائیل ۲۰۶  
بصره ۱۶۸، ۲۰۹، ۲۱۳  
بغان یسن ۲۳، ۹۴ بغان یشت ۹۴  
بغداد ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۱۳  
بقیةالله نك: مهدی (امام دوازدهم)  
بلال ۶، ۹  
بلخ ۸۸  
(امام دوازدهم)  
اماوند نك: بهرام ورجاوند  
امرداد (ایزد) ۷۸، ۹۳  
امرداد یسن ۲۳  
ام سلمه ۲۰۵  
اموی نك: بنی امیه  
ام هانی ۲۱۵  
ام هاشم ۲۰۴  
امیرالمومنین نك: علی بن ابیطالب (امام اول)  
آناهیتا نك: ناهید  
آناهید نك: ناهید (ستاره)  
انتظار ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۴۴، ۲۴۵ معنی ومفهوم انتظار  
۱۴۹ - ۱۵۳  
انجیل ۲۲۰  
اندیشه نیک نك: بهمن (ایزد)  
انکلساریا ۱۰۲، ۱۰۸  
انیران ۵۰، ۵۳، ۵۹، ۸۹  
اورشلیم ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶  
اورمزد نك: هرمزد  
اورواخشید ۱۰۳  
اوستا ۴، ۱۰، ۶۵، ۷۰، ۷۳، ۹۵، ۹۸ اوستای جدید ۵، ۶، ۷، ۹، ۷۳ اوستای گاهانی ۴، ۵، ۷۳، ۷۴  
اوسفرید ۶۷  
اوسیخشان ۹۸  
اوشی دام (کوه) ۸۳  
اوشیدر نك: هوشیدر  
اوشیدر ماه نك: هوشیدر ماه  
اوشیدرن (کوه) ۸۳  
اوکهن ۱۳۶  
اویمی ۱۴۰  
اهریمن ۹، ۱۷، ۲۳، ۴۳، ۴۴، ۶۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷  
اهورامزدا نك: هرمزد

- بنات النعش ۲۰  
بن گوزك ۸۷  
بنی اسرائیل ۲۰۶  
بنی امیه ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲  
بنی عباس ۱۵۷، ۲۰۰، ۲۰۹  
بهاعالدين عاملی نك: شیخ بهائی  
بهار ۹۹، ۱۰۱  
بهترین راستی نك: اردیبهشت  
بهدين نك: زردشتی  
بهرام نك: آتش  
بهرام (ایزد) ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۰۲  
بهرام ورجاوند ۲۲، ۲۵، ۵۵، ۵۶، ۸۵، ۹۵  
۲۵۰ زندگی و ظهور بهرام ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۸۸  
بیت الله ۲۲۱  
بیت المقدس ۱۳۶  
بیت همیقداش ۱۳۶، ۱۳۷  
بیرزد ۸۹  
بیرونی ۲۰۶  
بی نمازی نك: دشتان  
بیوراسب نك: ضحاک  
بیهقی ۲۰۰  
بهمن (ایزد) ۵، ۶، ۵۸، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۹۳، ۹۶  
بیته هوتس نك: اروس رزور  
پ  
پادشاهی برگزیده نك: شهریور  
پازس ۱۹، ۵۵، ۸۸  
پتیاره نك: اهریمن  
پدشخوارگر ۴۶، ۵۵، ۶۷، ۸۷  
پشته گشتاسپان ۸۶  
پشنگ ۸۹، ۱۰۴  
پشوتن / پشیوتن ۲۱، ۲۲، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۲۵۰  
پطروشفسکی ۱۹۷  
پورد اوود ۷۳  
پورودخشت ۸۹  
پوروشسپ ۷۷  
پیامبر نك: محمد (پیامبر اسلام)  
پیشانسه ۸۷، ۸۹  
پیغمبر نك: محمد (پیامبر اسلام)  
پیکند ۵۳  
«ت»  
تازیان ۵۵، ۱۰۹  
تحریر ۱۸۷  
ترك ۲۵، ۵۳، ۵۴  
ترمذی ۲۱۶  
تغلبی ۲۲۵  
تفضلی ۹۹  
تقیه ۲۴۵، ۲۵۰، مفهوم و معنی تقیه ۱۵۳-  
۱۵۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸  
تلمود ۳۵ تلمود بابلی و فلسطینی ۱۳۷  
تمیم الداری ۲۰۶  
تن پسین نك: رستاخیز  
تنحوما ۱۳۶  
تور نك: توران  
تورات ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۲۰، ۲۲۶  
تور برانردش ۲۹  
توران ۸۷  
توس ۴۳، ۸۹، ۱۰۳، ۱۰۵  
تهامه ۱۵۸، ۲۰۲  
تهمورس ۷۷، ۱۰۴  
تیر (ستاره) ۶۴  
تیشتر (ایزد) ۹۳  
تیشری ۱۳۹  
«ث»  
ثمالی، ابو حمزه ۱۵۷، ۲۰۰، ۲۱۶  
ثوبان ۲۰۰  
«ج»  
جابر بن عبدالله انصاری ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۲۹  
جابر جعفی ۱۹۰  
جاماسپ ۳۲، ۸۱

حکیمه ۱۴۴، ۱۴۵	جاوه ۲۰۶
حمل (برج) ۳۴	جبرئیل ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۱۶
حموینی، محمد ۲۶۰	۲۱۸، ۲۳۰
حنینا ۱۳۸	جرجانی ۲۰۶، ۲۱۶
«خ»	جزیره العرب ۲۰۹
خاتون آبادی ۱۸۴	جعفر بن محمد (امام ششم): ۲۲، ۱۴۹
خالد بن یزید ۲۰۴	۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴
ختلان ۵۳	۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲
خدا (کوه) ۸۳، ۸۴	۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰
خراسان ۵۴، ۶۳، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۶، ۱۵۷	۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷
۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۹	۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
خراسانی نك: ابومسلم خراسانی	جم نك: جمشید
خرداد (ایزد) ۷۸، ۸۶، ۹۳	جمشید ۳۰، ۷۷، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲
خرداد (ماه) ۳۰، ۲۹	جمل (جنگ) ۱۹۷
خرداد (روز) ۱۸، ۸۷، ۹۵	جهی ۳۶، ۱۰۶
خرداد یسن ۲۳	«ج»
خرسپا ۱۰۵	چهر و میان نك: پشتون
خرد اکتسابی ۷۴، ۷۹	چیچست ۴۰، ۶۷، ۱۰۴
خرد ناتنی، خرد غریزی، خرد فطری نك:	چین ۲۶، ۵۳، ۸۸
آسن خرد	چینودیل ۹۳
خره مند (کوه) ۸۶	چینستان نك: چین
خسرو نك: گیخسرو	«ح»
خشم (دیو) ۵، ۹، ۷۴، ۹۸، ۱۰۲	حارس ۱۵۹، ۲۰۳
خضر (پیامبر) ۱۴۷، ۱۸۸، ۱۹۰	حجت، حجة القائم، حجة الله، حجت خدا نك:
خلیفه الله نك: مهدی (امام دوازدهم)	مهدی (امام دوازدهم)
خنجست نك: چیچست	حجر الاسود ۲۰۵، ۲۱۸
خواجه (کوه) ۸۴	حذیفه ۲۰۵
خوارزم ۸۵	حسن بن احمد المکتب ۱۸۶، ۱۸۷
خوارزمی ۲۲۹	حسن بن خالد ۲۱۳
خورچشم ۷۶، ۷۸	حسن بن علی (امام دوم) ۲۳۲
خورشید پایه ۸۰	حسن بن علی بن فضال ۲۱۸
خورشید چهر ۹۶	حسین بن علی (امام سوم) ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۱۲
خونیره نك: هفت کشور	۲۳۲، ۲۳۴
«د»	حسین بن روح ۱۴۶، ۱۸۶
دائیتی (روندخانه) ۲۸، ۹۸	حسین بن سعید ۲۱۳
دائیتی (چکان) ۲۲، ۹۰	حفصه ۲۰۵



- ذابۃ الارض ۱۵۸، ۲۰۱، ۲۰۲  
 دادگاه نك: آتش  
 دادی (یکی از بخشهای اوستا) ۳۴، ۷۰، ۹۸، ۱۰۵  
 دارالفاسنین نك: بغداد  
 دانیال ۱۲۲  
 داوود (پیامبر) ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۳۹، ۲۴۹  
 دجال ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۴۴، ۲۵ ظهور  
 دجال ۱۶۰، ۱۶۱، دجال در عهدین ۱۱۹  
 دجله ۱۵۷  
 درواسپ ۷۶، ۱۰۴  
 دشتان ۱۶  
 دعاوند ۳۷، ۱۰۲  
 دمشق ۲۰۴  
 دمشق ۲۰۶  
 دوازده هاست نك: هاست  
 دوزخ ۶۵، ۶۹، ۷۴، ۹۲، ۱۰۸  
 دوشن گيمن ۷۳  
 دو هاست نك: هاست  
 دهاك نك: ضحاک  
 دهما آفریتی نك: دهمان آفرین  
 دهمان آفرین ۳۰، ۹۹، ۱۰۰  
 ده هاست نك: هاست  
 دی (ماه) ۹۳  
 دی بدمهر (روز) ۸۸  
 دین (ایزد) ۹۴  
 دین بهی نك: زردشتی  
 دین قیمه ۱۷۳  
 «ذ»  
 ذوالقرنین ۲۰۶  
 ذی حجة ۱۶۸  
 «ر»  
 راستی نك: اردیبهشت (ایزد)  
 رام (ایزد) ۹۴، ۱۰۴  
 ربیعی ۱۶۷  
 رجب (ماه) ۱۵۹، ۱۶۸، ۲۰۳، ۲۱۴  
 رجعت ۲۲۳، ۲۳۴  
 رذ ۲۱، ۷۶، ۷۸، ۹۳، ۹۵  
 رستاخیز ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۴۵، ۷۱، ۷۵، ۸۱  
 ۱۰۴، ۱۷۶  
 رستم ۱۰۳  
 رسول، رسول الله، رسول خدا نك: محمد (پیامبر اسلام)  
 رشن (ایزد) ۲۲، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴  
 رشیدالدین میبدی ۲۳۱  
 رضا نك: علی بن موسی (امام هشتم)  
 رفاعدین موسی ۲۳۸  
 رمضان (ماه) ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۱۲، ۲۱۳  
 روح الامین نك: جبرئیل  
 روشن (مفسر متنهای پهلوی) ۱۰۸  
 روشن (نام کوه) ۸۶  
 روشن چشم ۷۶، ۷۸  
 روم ۵۳، ۵۵، ۵۸  
 ریحانه ۵۴  
 ریوند (کوه) ۸۶  
 «ز»  
 زابلستان ۵۶  
 زامیاد (ایزد) ۹۳  
 زبور ۲۲۶  
 زبیر ۱۹۷  
 زرارة بن اعین ۱۹۱، ۲۲۳  
 زرتشت نك: زردشت  
 زردشت ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۷۳، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۲۴۴، ۲۴۹  
 زردشتی ۱۴، ۱۶، ۳۰، ۴۰، ۵۰، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۱۰۸، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰  
 زنده میرا نك: کیومرث  
 زوت ۷۶، ۹۴

- \* سوشیانس ۱۴، ۱۵، ۴۳، ۶۸، ۷۰، ۷۵، ۷۶،  
 ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۷،  
 ۹۸، ۲۴۴، اشتقاق لغوی سوشیانس  
 ۴-۱۲ تولد سوشیانس ۳۹-۴۱، ۱۰۳،  
 ۱۰۴ ویرگیهای ظهور ۴۲-۴۴، ۱۰۵،  
 ۱۰۶
- سوشیوس ن ک: سوشیانس  
 سو ن ک: هفت کشور  
 سه تخمه ن ک: هامون (دریاچه)  
 سهله (مسجد) ۲۲۰  
 سیارات هفتگانه ن ک: اباختران  
 سیاوشانس ن ک: سوشیانس  
 سیاوش ۷۶، ۸۹، ۱۰۳  
 سیدالشهداء ن ک: حسین بن علی (امام سوم)  
 سیراف ۲۰۶  
 سیستان ۶۳، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۱۶۰، ۲۰۶  
 «ش»  
 شاپور ن ک: بهرام ورجاوند  
 شام ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۹  
 شخینا ۱۳۶  
 شریعتی ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۱،  
 ۲۳۳  
 شعبان (ماه) ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۸۴  
 شمعون ۱۴۴، ۱۸۴  
 شهرستان ۶۳  
 شهرستان نیکویی ۸، ۷۷  
 شهریور (ایزد) ۴۳، ۷۸، ۹۳  
 شیخ بهایی ن ک: بهاءالدین عاملی  
 شیخ صدوق ۱۹۸، ۲۱۰  
 شیخ مفید ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۹۳  
 شیدسی ۵۴، ۵۵  
 شیراز ۸۸  
 شیرهشیریم ربا ۱۳۹  
 شیعه ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲،  
 ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۵  
 شیوا ۱۳۸
- زوهر ۹۴  
 زهری، ابوداوود ۱۸۳  
 زیاد بن عبدالله ۲۰۰، ۲۰۴  
 زید بن علی ۲۱۲  
 زین العابدین ن ک: علی بن حسین (امام چهارم)  
 «س»  
 سام ن ک: گرشاسپ  
 سامره ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۴، ۱۸۵  
 ساوشیوس ن ک: سوشیانس  
 سپیدبیشه، سپیدرزور ن ک: اروس رزور  
 سپندارمذ (ایزد) ۷۸، ۸۰، ۱۰۷  
 سپیتور ۱۰۲  
 سپندمینو ۱۰۶، ۱۰۷  
 ستارگان گناهکار ن ک: اباختران  
 سدی ۲۳۵  
 سرای ابرهیم ۸۵  
 سرای سپیده دم ۸۴  
 سروش (ایزد) ۲۲، ۳۸، ۴۳، ۷۸، ۷۹، ۸۴،  
 ۹۱، ۹۳  
 سریانی (زبان) ۲۰۶  
 سریشوگ ن ک: گاو سریشوگ  
 سریت ۷۷  
 سعد بن جبیر ۲۰۵، ۲۳۱  
 سعد بن عبدالله ۱۹۹  
 سفندارمذ ن ک: سپندارمذ  
 سفیانی ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۷،  
 ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۶  
 ۲۵۰  
 سنم ۸۷  
 سلیلی ۲۲۸  
 سلیمان (پیامبر) ۱۵۸، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۲،  
 ۲۲۰  
 سند (زبان) ۹۸  
 سندیاد ۲۰۶  
 سوسن ۱۴۴، ۱۸۴  
 سوشیانت ن ک: سوشیانس

- عثمان بن سعید ۱۴۶، ۱۸۶  
 عرب ۵۳، ۲۰۷، ۲۰۹  
 عراق ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۳۹  
 عزرا ۱۳۷  
 عسقلانی ن ک: ابن حجر عسقلانی  
 عقیوا ۱۴۰  
 علوی ۲۰۰  
 علی بن ابراهیم ۲۱۸  
 علی بن ایطالب (امام اول) ۱۴۴، ۱۴۷،  
 ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۸۰،  
 ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۷،  
 ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸،  
 ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰،  
 ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۳۹  
 علی بن احمد بن موسی ۲۱۹  
 علی بن اسباط ۱۸۵  
 علی بن عقبه ۲۳۹  
 علی بن محمد سمري ۱۴۶، ۱۸۶، ۱۸۷  
 علی بن محمد (امام دهم) ۱۸۶، ۱۸۷  
 علی بن موسی (امام هشتم) ۲۱۴، ۲۱۸،  
 ۲۱۹، ۲۳۸  
 عمار یاسر ۱۹۶  
 عمان ۲۰۶  
 عمرو بن شعیب ۲۰۵  
 عوف سلمی ۱۶۷  
 عیسی (پیامبر) ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۶،  
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۸،  
 ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۴۹ ظهور مجدد عیسی  
 ۱۱۵-۱۱۹ جهان پیش و پس از ظهور  
 مجدد عیسی ۱۲۰ - ۱۲۸  
 عیسی بن موسی ۲۰۰  
 «غ»  
 غیبت ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۵ غیبت  
 صغری ۱۴۵، ۱۸۵ غیب کبری ۱۴۵،  
 ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹ معنی و  
 «ص»  
 صادق ن ک: جعفر بن محمد (امام ششم)  
 صائد بن صید ۱۰۶  
 صائق بن سعید ۲۰۶، ۲۰۷  
 صاحب، صاحب الامر، صاحب الزمان ن ک:  
 مهدی (امام دوازدهم)  
 صالح بن عقبه ۲۱۸  
 صاید بن صاید ۲۰۷  
 صدوق ن ک: شیخ صدوق  
 صفا ۱۵۸، ۲۰۱، ۲۰۲  
 صفیه ۲۰۵  
 صمغ ۱۳۸  
 صهیب ۱۹۶  
 صیقل ۱۴۴  
 «ض»  
 ضحاک ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۶۹، ۸۱، ۸۴، ۸۹،  
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۰۵، ۲۴۴  
 «ط»  
 طامه کبری ۱۵۸، ۱۶۱، ۲۰۱، ۲۰۸  
 طباطبایی ۱۵۸، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۲،  
 ۲۳۲  
 طبری (مورخ) ۲۰۶  
 طوس ن ک: توس  
 طهمورث ن ک: تهمورس  
 «ع»  
 عایشه ۱۹۷، ۲۰۵  
 عباسیان ن ک: بنی عباس  
 عبدالرحمن کثیر ۲۱۷  
 عبدالعزیز (محمود بن بزار) ۱۸۳  
 عبدالله بن عجلان ۲۲۵  
 عبدالله بن فضل هاشمی ۱۴۶، ۱۸۹، ۱۹۰  
 عبدالله بن الصائید ۲۰۷  
 عبدالله مهدی ۲۱۲  
 عبدالواحد بن عبدالله ۲۳۴  
 عبری (زبان) ۱۳۹

مفهوم غیبت ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸

«ف»

فارس ۲۰۷

فارسی باستان ۷۳، ۷۴، فارسی زردشتی ۴،

فارسی میانه ۴، ۱۴، ۱۸، ۷۳، ۷۴ فارسی

نو ۴، ۷۳، ۷۴

فارقلیط ۲۴۹

فاطمه زهرا (س) ۱۴۳

فراخگرد ۹۸

فراادت خوره ۷۸

فردخست خمیگان ۸۹

فرشگرد ۷، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۹۰ فرشگرد

سازان ۱۴ فرشگرد کردار ۴، ۷۸، ۸۹،

فرشگرد کرداری ۴۰، ۱۰۵

فرشوشتر ۸۱، ۹۶

فرعون ۱۵۴، ۹۲

فرکیانی ن ک: فره

فرنبغ ن ک: آتش

فرنگ ۸۸

فروتنی ن ک: سپندارمذ

فروردین (ماه) ۱۸، ۲۶، ۳۸، ۹۵

فروردیگان ۶۷

فروهر ۶، ۱۲، ۱۵، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹،

۸۱، ۸۳، ۹۶ فروهر اشوان ۹۳

فروه ۷۷، ۹۳ ایران فره ۷۷، فره ایزدی،

۱۹ فره دین مزدیسنان ۲۲، فره سودی

۷۷، فره کاستاران ۹۸ فره کیانی ۸،

۹، ۴۲، ۷۷، ۸۱، ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۵ فره

ناگرفتنی ۷۷

فرهخت خمیگان ن ک. فردخست خمیگان

فره مند ن ک: آتش

فرهوشی ن ک: فروهر

فریدون ۳۷، ۳۸، ۷۷، ۸۱، ۸۷، ۱۰۲،

۱۰۴

فضل هاشمی ۱۴۷

فلسطین ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۰۷

فیروز رای ۱۸۸

«ق»

قائم ن ک: مهدی (امام دوازدهم)

قباد ۱۰۳

قرآن ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۲،

۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۰،

۲۲۳، ۲۲۶

قرظی ۲۰۲

قزوینی ۲۰۶

قعقاع ۲۰۵

قیامت ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۵

قیس (قبیله) ۲۰۴

قیصر ۲۴۹

«ک»

کابلستان ۱۸، ۳۵

کابلی (ابی خالد) ۲۲۶

کاریان ۸۶

کازرون ۲۵

کانسه/ کانسسه ن ک: کیانسه

کاووس ۷۷، ۱۰۳

کتاب الله ن ک: قرآن

کرپ ۳۳، ۹۷، ۹۸

کرین ن ک: کرپ

کرسیاک ۱۰۸

کردار نیک ۷۰

کرسیاکی ۵۴

کرعه ۲۱۵

کستی ۶۶، ۶۸، ۸۸

کعب احبار ۲۱۳

کعبه ۲۱۴

کلب (قبیله) ۲۰۴

کلتر ۷۳

کلینی ۱۹۴، ۲۲۶

کمال ن ک: خرداد (ایزد)

کنجی ۲۱۵، ۲۱۹

کنگ ۸۹

لومل ۷۳	کنگنر ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۸۹
«م»	کوخرید ۹۸
مازدیسنان نك: مزدیسن	کوروش ۱۳۸
مازندران ۸۷	کوفه ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷
ماشیح نك: مسیح (پیامبر)	۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲
ماه (ایزد) ۹۳	کوی ۳۳، ۹۷، ۹۸
ماه ونداد ۱۰۸	کیانسه ۱۵، ۲۴، ۲۸، ۳۲، ۳۹، ۷۷، ۸۳
مجلسی ۱۵۸، ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴	۸۴، ۸۷، ۱۰۳
۲۳۲	کیانیان ۸۵، ۱۰۳
محرم ۱۶۸	کیخسروا ۴۰، ۴۲، ۷۶، ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۴
محمد (پیامبر اسلام) ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷	کی گشتاسپ نك: گشتاسپ
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳	کیوان (ستاره) ۸۰
۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰	کیومرث ۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲	«گ»
۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷	گاو سربشوگ ۸۶
۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹	گاهنبار ۷۶
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷	گایگر ۸۷
۲۳۸، ۲۳۹	گرسنگی (دیو) ۱۳، ۳۴
محمد باقر (امام پنجم) ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۷	گرشاسپ ۳۸، ۴۳، ۶۹، ۷۷، ۸۷، ۸۹، ۱۰۳
۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰	۱۰۳
۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹	گشتاسپ ۵، ۲۱، ۳۲، ۴۲، ۸۱، ۸۳
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷	گشسپ نك: آتش
۲۳۸	گفتار نیک ۷۰
محمد بن حسن نك: نفس زکیه	گنامینو ۸۱
محمد بن سنان ۲۳۲	گواگ پد ۱۵، ۳۹
محمد بن شانان ۱۸۴	گوبدشاه ۸۹
محمد بن عثمان بن سعید العمری ۱۴۶، ۱۸۵	گوچهرمار ۱۰۵
۱۸۶، ۲۱۵	گودرز ۸۹
محمد بن فضیل ۲۳۸	گوزهر (دیو) ۴۳، ۱۰۵
محمد بن کعب ۲۰۲	گوش (ایزد) ۹۴
محمد حنفیه ۲۱۲	گوگ و ماگوگ نك: یاجوج و ماجوج
مدینه ۱۵۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴	گیلان ۸۷
مدینه السلام ۱۸۶	گیلانی ۱۶۷
مری ۱۹	گیو ۸۹
مروان بن حکم ۲۰۴، ۲۰۹	«ل»
مروه ۱۵۸، ۲۰۲	لقمان ۱۸۸

- مریم ۵، ۶، ۸، ۳، ۶۰، ۹۲  
 مزدا، مزدا اهورا ن ک: هر مزد  
 مزدیسن ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶  
 ۴۳، ۸۵، ۸۷، ۱۰۲، ۱۰۳  
 مزدیسنی ن ک: زردشتی  
 مزن ن ک: مزندر  
 مزندر ۲۷، ۸۷، ۹۸  
 مستضعف ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۲، ۲۳۳  
 مسجدالحرام ۱۷۰  
 مسعودی ۲۰۶  
 مسیح (پیامبر) ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷  
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵  
 ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹  
 ۱۴۹، ۱۶۱، ۲۰۸، ۲۴۴  
 مسیح کتاب ۲۰۶  
 مسیحی ۲۵۰  
 مشکور ۲۳۵  
 مشی ۸۰  
 مشیانه ۸۰  
 مصر ۱۴۰، ۱۶۸  
 معاویه ۲۰۹  
 معتمد (خلیفه عباسی) ۱۸۷  
 مفضل عمر ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۲  
 مفید ن ک: شیخ مفید  
 مقاتل بن سلیمان ۲۳۵  
 مقام ابراهیم ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۱۸  
 ۲۲۸  
 مقدم (محمد) ۷۳، ۷۷، ۸۴  
 مکارم شیرازی ۱۹۶، ۲۰۳  
 مکه ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۲  
 ملکوس (دیو) ۲۹، ۹۹، ۱۰۰  
 ملکوسان (باران) ۱۰۰  
 ملیکه ۱۴۴، ۱۸۴  
 منشره ۹۴  
 منذر جوزی ۲۱۳  
 منش بندونیک ۱۰۳  
 منصور بن یونس ۲۰۵  
 منصور (خلیفه عباسی) ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۳۷  
 منوچهر ۸۷، ۹۸، ۱۰۴  
 منوشک ۹۸  
 موبد ۵۰، ۹۵  
 موبدان موبد ۴۰، ۹۶  
 موسی (پیامبر) ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۸  
 ۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۸  
 ۲۲۰  
 موش پری ۱۰۵  
 موعود ۱۴۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶  
 مهاراجه ۲۰۶  
 مهدی (امام دوازدهم) ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸  
 ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳  
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۴۴، ۲۴۶  
 ۲۴۹، ۲۵۰ خاندان، زندگی و القاب مهدی  
 ۱۴۳-۱۴۶، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵  
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۴۵، غیبت  
 مهدی ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۹۰، ۱۹۱  
 ۱۹۲، ۱۹۳ مهدی و دوران انتظار  
 ۱۶۳-۱۶۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳ قیام و  
 ظهور مهدی ۱۶۲، ۱۶۸-۱۷۵، ۱۹۹  
 ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶  
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳  
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹  
 ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۴ حکومت  
 مهدی ۱۷۶-۱۸۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹  
 مهدی (ارقط) ۲۰۰  
 مهدی سودانی ۲۱۲  
 مهر (ایزد) ۲۲، ۵۶، ۹۱-۹۳، ۹۵، ۹۷  
 مهرجان ۱۶  
 میبیدی ن ک: رشیدالدین میبیدی  
 میدراش ۱۳۶، ۱۳۷  
 «ن»  
 نامی بد ۱۵، ۱۶، ۲۴  
 ناهید (ایزد) ۱۵، ۸۳، ۸۴، ۹۵، ۱۰۱

- ۱۰۲، ۱۰۴  
 ناهید (ستاره) ۸۸، ۱۹  
 نجفی شرف‌الدین ۲۲۳  
 نخستین آموزگاران ۷۵  
 نرجس ۱۸۴، ۱۴۴  
 نرسه، نرسی نك: نریوسنگ  
 نریمان ۳۸  
 نریوسنگ ۱۵، ۳۸، ۸۰، ۸۴، ۸۹  
 نزال بن سیره ۲۰۱  
 نصاری ۱۸۸، ۲۲۰  
 نعیم بن حماد ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۵  
 نفس زکیه ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۰  
 نفیره ۲۰۵  
 نمرود ۱۹۲  
 نمرود ۱۹۲  
 نوح (پیامبر) ۱۳۳، ۱۸۸، ۲۱۸  
 نوذر ۸۹  
 نوروز ۲۱۴  
 نیرنگ نك: نیرانگستان  
 نیرانگستان ۹۳، ۹۴  
 نیسان ۱۳۹  
 نیشابور ۱۹۶
- «و»  
 وادئنی ۸۳  
 وازشت نك: آتش  
 واستریوش ۸۶  
 وای ۱۰۲، وای بد ۱۰۴، وای درنگ خدای  
 ۴۰، ۱۰۴، وای وه ۱۰۴  
 ودایی ۷۳  
 ورجمکرد ۳۰، ۸۹، ۱۰۰  
 وروبرش، وروجرش نك: هفت کشور  
 وروسود ۷۶، ۷۸  
 ورونیم ۷۶، ۷۸  
 ونجد بیش ۸۹  
 وهب ۲۲۳
- وهد ۱۵، ۱۶، ۳۲  
 ویدت فره ۷۶، ۷۸  
 ویدت خوره نك: ویدت فره  
 ویددفش نك: هفت کشور  
 ویدیوداد ۷۳  
 ویس (قبیله) ۵۲، ۱۰۲  
 ویسپرد ۷۳، ۹۴  
 ویونگهان ۷۷، ۸۹
- «ه»  
 هاتمانسر ۱۰۵  
 هاتمانسری ۲۷، ۷۰، ۹۸  
 هادخت نك ۹۳، ۹۵  
 هادخت یسن ۲۳  
 هادی نك: علی بن محمد (امام دهم)  
 هامون ۸۰، ۸۳، ۸۷  
 هاوشت ۶۵  
 هبل بن عبدالله کنانه ۱۸۸  
 هدایت، صادق ۱۰۸  
 هرئیتی نك: البرز  
 هرمزد ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
- هرمزد (ستاره) ۶۴، ۸۰، ۸۸  
 هروی ابی الصلت ۲۱۸، ۲۱۹  
 هوشیدر نك: هوشیدر  
 هفت کشور، ۴۰، ۴۱، ۷۰، ۷۶، ۸۴، ارزه  
 ۷۵، ۸۶، ۹۷، خونیره ۷۰، ۷۵  
 ۷۶، ۸۱، سوه ۷۵، ۷۶ فرددفش ۷۵  
 ۷۶، وروبرش ۷۵، ۷۶، وروجرش ۷۵  
 ۷۶، ویددفش ۷۵، ۷۶  
 هفتورنگ ۲۰، ۸۹  
 هماست ۹۳ دوازده، دو، ده هماست ۹۳  
 يك هماست ۱۴۰  
 هماوند نك: بهرام ورجاوند

هند ن ك: هندوستان

هندو ۱۸، ۲۷

هندوستان ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۸۸، ۹۰

هوشنگ ۷۷، ۱۰۴

هوشیدر ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۹، ۳۱، ۳۲

۳۵، ۵۶، ۷۰، ۷۶، ۸۰، ۸۳، ۸۷، ۸۹

۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۰، ۲۵۰ تولد

هوشیدر ۲۴، ۳۵، ۹۶، ۹۷ نشانه‌های

ظهور هوشیدر ۲۶، ۲۷، ۹۷، ۹۸ وقایع

دوران هوشیدر ۲۸-۳۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

هوشیدر ماه ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۷۰، ۷۵، ۷۶

۸۰، ۸۳، ۸۷، ۹۷، ۹۸ تولد هوشیدر ماه

۳۳-۳۴، ۱۰۰، ۱۰۱ ظهور هوشیدر ماه

۳۳-۳۵، ۱۰۱، وقایع زمان هوشیدر ماه

۳۶-۳۹، ۱۰۲، ۱۰۳

هوگر ۹۵

هوم (ایزد) ۸، ۷۶، ۹۵

هوم (گیاه) ۷۷، ۷۸، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳

هومباخ ۷۳، ۷۴

هوو ۱۵، ۲۴، ۸۳

هیربد ۶۵

هیرمند ۸۳

هیون ۲۵، ۵۳

هیلل ۱۳۵

«ی»

یاسر ن ك: عمار یاسر

یاجوج و ماجوج ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۹۳، ۲۵۰

یحیی (پیامبر) ۱۸۵

یزش ۲۸، ۳۶، ۶۶

یزیدبن خلیل اسدی ۲۱۲

یزیدبن معاویه ۱۹۲، ۲۰۰

یسنه ۷۳، ۹۳، ۹۴

یشت ۶۶، ۷۳

یک‌هماست ن ك: هماست

یغزر ۱۰۴

یمن ۱۹۹

یمانی ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۹۹، ۲۵۰

ینیون ۱۲۸

یوسف (پیامبر) ۱۳۹، ۱۷۱، ۱۸۹، ۲۲۰

یوشت فریان ۸۹

یوشع بن قیصر ۱۴۴، ۱۸۴

یوشع بن نون ۱۱۴

یهود (دین) ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۷، ۱۸۸

۲۲۰، ۲۴۹، ۲۵۰

یهودا ۱۳۸، ۱۴۰

یهودیه ۱۶۰، ۲۰۷



## فهرست کتابها و مجله‌ها

### الف - زبان فارسی و عربی

- بازرگان، مهدی: حکومت جهانی واحد، انتشارات دارالکتب قم.
- بهار، مهرداد: اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایرن، تهران، ۱۳۵۲.
- بهرام پژدو، زرتشت: زراتشت‌نامه، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۳۸.
- بطروشفسکی: اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۴.
- پوردانوود، ابراهیم: سوشیانت موعود مزدیسنا، ۱۹۲۷.
- پوردانوود ابراهیم: یادداشتهای گاتها، به کوشش بهرام فرموشی، انجمن ایران‌شناسی، ۱۳۳۶.
- پوردانوود، ابراهیم: یسنا، جلد ۱ و ۲، به کوشش بهرام فرموشی، انتشارات ابن‌سینا، تهران.
- پوردانوود، ابراهیم: یشتها، جلد ۱ و ۲، تهران، ۱۳۴۷.
- تاجری، حسین: انتظار، بذراقلاب، انتشارات بدر، ۱۳۵۸.
- تفضلی، احمد (مترجم): مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴.
- حسن‌الامین دائرة المعارف الاسلامیه الشیعه، المجلد الثالث، بیروت، ۱۳۹۵ ق. ۱۹۷۵ م.
- الحسینی البلخی القندوزی، سلیمان: ینایع الموده، تهران، ۱۳۰۲.
- حکیمی، محمدرضا: بعثت، غدیر، عاشورا، مهدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- خراسانی، محمد جواد: مهدی منتظر (ع)، قم.
- خالخالی، سید مهدی (زیر نظر): آخرین تحول با حکومت ولی‌عصر، پخش دفتر نشر کوکب، چاپ چهارم، شعبان ۱۴۰۱.
- دابار بهمن نوشیروان: صدر نثر و صدر بندش، بمبئی، ۱۹۰۹.
- دینشاه، تهمورس: بندش ایرانی، چاپ عکس از روی نسخه شماره ۱ تهمورس دینشاه، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- زنجانی، سید ابوالفضل موعود جهانی مؤسسه انتشارات بعثت تهران
- شایگان داریوش: ادیان و مکتبهای فلسفی هند، مؤسسه امیرکبیر، تهران ۲۵۳۶.
- شریعتی، علی: شیعه، مجموعه آثار ۷، حسینیه ارشاد، تهران.
- شریعتی، علی: انتظار، تکثیر از انتشارات ابوذر.

شیخ صدوق: کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه کمره‌ای، جلد ۱ و ۲، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۹ - ۱۳۷۸ ق.

الصافی (الکلیایگانی) لطف‌الله: منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر (ع) الطبعة الثانیة، مرکز نشر الكتاب، قم.

صدر، سید صدرالدین: المهدي، ترجمه محمد جواد نجفی، نشر کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۵۶.

صدر، سید محمد باقر: امام مهدی حماسه‌ای از نور، ترجمه کتابخانه بزرگ اسلامی، انتشارات مؤسسه الامام المهدی، ۱۳۹۸ ه. ق.

طالقانی، سید محمود: مهدویت و آینده بشر، بنیاد فرهنگی آیت‌الله طالقانی با همکاری انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۰.

طباطبایی، محمدحسین: شیعه در اسلام، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ قم، ۱۳۸۹ ه. ق.

طباطبایی، محمدحسین: تفسیر المیزان، ترجمه فارسی، جلد‌های ۱، ۵، ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۸، انتشارات مؤسسه مطبوعات دارالعلم قم.

امام علی (ع): نهج البلاغه، شرح شیخ محمد عبده، ناشر مؤسسه الاعلمی للمطبوعات چهار جلد در یک مجلد بیروت.

قرآن: چاپهای مختلف

قرضاوی، یوسف: سیمای صابران در قرآن، ترجمه محمدعلی لسانی فشارکی، بنیاد قرآن، ۱۳۶۰.

کتاب مقدس: کتاب عهد عتیق و عهد جدید، انجمن پخش کتاب مقدسه

کهن، ا: گنجینه‌ای از تلمود، ترجمه میرفریدون گرگانی، تهران، ۱۳۵۰.

مجلسی، محمدباقر بحار الانوار جلد سیزدهم ترجمه حسن بن محمد ولی سازمان انتشارات جاویدان، ارومیه.

مدرس، محمدعلی: ربخانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب، جلد ۶، چاپ دوم، تبریز.

مرعشی نجفی، محمد جواد: چهره درخشان امام زمان (ع)، قم، ۱۳۹۹ ه. ق.

مصاحب، غلامحسین: دائرة المعارف فارسی، جلد دوم، شرکت سهامی جیبی، تهران ۱۳۵۶ - ۱۳۴۵.

مطهری، مرتضی: قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

مطهری، مرتضی: امدادهای غیبی در زندگی بشر، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه مدرسین حوزه قم، ۱۳۵۴.

مقدم، محمد: جستار درباره مهر و ناهید، انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، دفتر نخست، تهران، ۲۵۳۷.

مکارم شیرازی، ناصر: مهدی انقلابی بزرگ، مطبوعاتی هدف، قم.

مکارم شیرازی: ناصر: تقیه، سپری برای مبارزه عمیق‌تر، انتشارات اسلام را بهتر بشناسیم، مطبوعاتی هدف، قم.

- مور تامس: آرمان شهر (یوتوپیا) ترجمه داریوش آشوری - نادر افشار نادری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین: کشف الاسرار و عنة الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، جلد ۴، امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۷.
- نوابی، ماهیار و کیخسرو جاماسب آسا، ام. او ۲۹ داستان گر شاسب، تهمورس و جمشید و گلشاه و متنهای دیگر، انتشارات مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی ۲۶، تهران، ۲۵۳۵.
- نوبختی: فرق الشیعه، ترجمه محمد جواد مشکور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳.
- هاکس، جیمز: قاموس کتاب مقس، تهران، ۱۳۴۹.
- هدایت، صادق: زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۲.
- هرمز دیار، ناراب: روایات به کوشش مدی، بمبئی، ۱۹۲۲.

## مجله‌ها

- پژوهشنامه فرهنگستان زبان ایران، شماره ۳، آبان ۱۳۵۷.
- چیستا، سال دوم، شماره دوم، مهر ۱۳۶۱.
- فروهر، نشریه سازمان فروهر، شماره ۵ و ۶، امرداد و شهریور ۶۴.
- نشریه بنیاد فرهنگ ایران، جلد ۱، شماره ۱، تهران، ۱۳۴۷.
- هزاره شیخ طوسی، یادنامه شیخ الطائفه ابوجعفر محمدبن حسن طوسی، جلد ۱، مشهد، اسفند ۱۳۴۸.

## ب - زبانهای اروپایی

- Anklesaria, B.P.: **zand i Vohuman yasn**, Bombay, 1954.
- Anklesaria, B.T.: **Vichitakiha i zatsparam**, part I, Bombay, 1964.
- Asana, J.: **Pahlavi Texts**, Bombay, 1913.
- Bartholomae, c.: **Altiranisches Wörterbuch**, Berlin, 1961.
- Bernsdorf, W.: **Wörterbuch der soziologie**, Körner stuttgart, 1969.
- Dhabhar, B.N. : **The Pahlavi Rivāyat**, Bombay, 1913.
- : **Pahlavi yasna and Visperad**, Bombay, 1949.
- Encyclopédie de l'Isleme** I, II, III; Leiden, Brill, Paris, Maisonneuve, 1960-1971.
- Geldner, K.F. : **Avesta die Heiligen Bücher der Parsen** I, II, III, stuttgart, 1886-1895
- Gershevich, I. : **The Avestan Hymn to Mitra**, cambridge, 1959.
- Humbach, H. : **Die Gathas des Zarathustra**, I, II; Heidelberg, 1959.
- Hartfiel, G. : **Wörterbuch der soziologie**, Körner; stuttgart, 1976.
- Insler, S. : **The Gathas of Zarathustra**, Acta Iranica, 8; 1975
- Kellens, J. : **Studia Iranica**, Tom 3; 1974.
- Madan, D.M. : **The complete text of the Pahlavi Dinkard**, I, Bombay, 1911.
- Menasce, J. : **Le Troisieme Livre du Dinkard**, Paris; 1973.
- Modi, J.J. : **Jāmaspi**, Pahlavi, Pāzend and Persian Text; Bombay, 1911.
- Nyberg, H.S. : **A manual of Pahlavi** I, II; wiesbaden, 1964-1974.
- Sanjana, D.P. : **The Dinkard V. XIV**; Bombay, 1915.
- Unvala Memorial volume; Bombay, 1964.
- Wensinck, A.J und J. H. Kramers : **Handwörterbuch des Islam**; Leiden, E.J. Brill, 1976.
- Wolff, F. : **Avesta**, Strassburg, 1910.

# **Salvation in Religions**

**by**

**M.t. Rāshed-Mohassel**



**Institute for Humanities  
and  
Cultural Studies**

**Tehrān, 2002**